جرجی زیدان

تاریخ تمدن اسلام

ترجمہ
علی جواہر کلام



امیرکبیر تقدیم میکند...





مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر

تاریخ تمدّن اسلام

جلد اوّل

مقدمه مترجم برچاپ دوم

بنام خدا

سه سال قبل بنا بتقاضای آقای تقی جعفری مدیر و مؤسس بنگاه مطبوعاتی امیر کبیر این بنده مجلدات تاریخ تمدن اسلام تألیف مرحوم جرجی زیدان را ازعربی بفارسی ترجمه کردم و به همت آقای جعفری درچندهزار نسخه بچاپ رسید و درمدت بالنسبة کوتاهی تمام آن مجلدات فروخته شد و اکنون بازهم باهتمام و مساعی آنمرد خیرخواه چاپ دوم کتاب باتمام رسیده ودردسترس علاقه‌مندان قرارمیگیرد.

از مزایای چاپ دوم یکی اینکه با اقدامات ناشر کلیهٔ سفارتخانه‌های اسلامی مقیم تهران عکس‌های جالبی ازابنیه و آثاراسلامی درنقاط مختلف جهان برای طبع در مجلدات این کتاب فرستاده‌اند البته مساعی این نمایندگان کشور های مسلمان شایان سپاسگزاری میباشدکه تا درجه‌ای برای ایجاد رابطه وشناسائی برادران مسلمان ما عامل مؤثری خواهد بود مزیت دیگر اینکه خود این بنده مندرجات هرپنج جلد را با مراجعهٔ باصل عربی مرور نموده و آنچه بنظرم رسیده در اصلاح عبارات و تعبیر معانی و جرح و تعدیل پاورقی‌ها کوشش نموده‌ام ازحیث کاغذ وچاپ وتهیه فهرست اماکن واعلام برای هرجلد نیزتا حدود امکان سعی شده که ازچاپ اول کاملتر باشد واینك این هدیهٔ

نفیس بعموم برادران و خواهران دینی بلکه بکلیهٔ حقیقت جویان وعلاقه مندان بتاریخ‌اسلام اهداء میگردد.

البته خدمات مؤلف ومترجم و ناشر درمقابل عظمت اسلام بسیار ناچیز بشمارمیآید چون‌وصف وشرح‌نهضت بزرگی که **مؤسس آن‌مربی عالم امکان‌وپشتیبان آن خدای جهانیان بوده** ازعهدهٔ بندگان ناتوان ساخته نیست ولی بازهم خدارا شکر که چنین توفیقی عنایت فرمود و بنام نامی‌اسلام حقایقی بزبان فارسی انتشاریافت ومورد قبول هموطنان عزیز قرارگرفت وامید است که درپرتو تعالیم مقدس اسلامی نه تنها عالم اسلام بلکه‌سراسرجهان‌ازاین‌بلایاورزایا رهائی‌یابد وهمانطور که‌خدای متعال وعده فرموده اسلام ومسلمانان‌را درظل عنایات خاص خود معزز ومحترم بدارد وچه خوب میفرماید مولانا :

مصطفی‌راوعده‌کرد‌الطاف‌حق گر بمیری تو نمیرد این سبق
رونقت‌را روز روز افزون‌کنم نام تو بر زرو بر نقره زنم
چاکرانت شهرها گیرند وجاه دین‌تو گیرد ز ماهی تا بماه
تا قیامت باقیش داریم ما تومترس‌ازنسخ دین‌ای‌مصطفی
وعدالله حق‌و من اصدق من‌الله قیلا

تهران بهمن ماه ۱۳۳۶
علی جواهر کلام

قسمتی از نظریات جراید و مجلات در بارهٔ انتشار این کتاب

روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۳۴۶۱

سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۳

یك اثر بزرگ و مفید

یا

تاریخ تمدن اسلام

امروز وقتی باداره آمدم چندجلد کتاب بایك نامه بدستم دادند ، مجلات کتاب، تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی‌زیدان ونامهٔ مکتوبی بود که مترجم فاضل وخوش‌قریحه وشیرین قلم آن آقای جواهر کلام مرقوم داشته بود .

درآنروزهائیکه اشعهٔ تمدن‌فرنگ ازطریق مصر بایران‌میرسید یعنی‌قبل‌از رستاخیز فرهنگی واجتماعی رضاشاه که محصلین ایرانی بفرنگ‌نرفته بودند ومعلمین‌فرنگی بایران کمتر آمده بودند واین‌همه مدرسه تأسیس نشده بود وایرانیها کمتر میتوانستند مستقیماً ازسرچشمه خورشید جهان‌افروز علم ودانش وتمدن فرنگ بهره ور شوند وعربی‌دانان بوسیلهٔ‌مطبوعات‌مصر بایران‌میرساندند جرجی زیدان وایران بسیارشهرت‌واهمیت‌داشت .

ولی امروزدیگر کمتر نام جرجی‌زیدان دردهنها میگردد ، لیکن نسل جدید باید بدانند که‌جرجی‌زیدان درتألیف‌وتلفیق وتنوع کتب ابتکارزیادی داشته و کتبی‌تألیف کرده که قبل‌ازوی‌درمشرق‌زمین سابقه نداشته وازجمله همین تاریخ تمدن اسلام است که‌هنوزهم درباب خود بی‌نظیر است وآقای جواهر کلام باترجمهٔ آن خدمت بزرگی بزبان فارسی و اسلام کرده است .

جرجی‌زیدان همانطوریکه از حیث تنوع درتألیف وابتکار بی‌نظیر بـود از حیث شیرینی‌قلم وساده‌نویسی درعین بلاغت وفصاحت کم‌نظیر بود .

اتفاقاً آقای جواهر کلام نیز دراین‌هنر اخیر یعنی شیرینی‌بیان وزوانی‌قلم وفصاحت وبلاغت سخن دارای همان صفت است واگر بتوان راجع باو اظهارتأسفی کرد اینست که نکبت فضل‌وادب ازاین‌دونفر نصیب او شده است ، یعنی‌هرچه آن ازقلم وفضل‌خود کام‌دید این ناکامی دیده است .

ولی ما امید داریم ترجمهٔ این کتاب کلیدی برای فتح باب سعادت و کامیابی بروی ایشان باشد .

نویسندگان فاضل وخوش قریحهٔ ما اغلب عمر خود را با بحث درجریان روز میگذرانند و کاری که هم برای مملکت و نسلهای بعد مفید باشد وهم ایشانرا جاویدان بگذارد نمیکنند. این کتاب از آن آثاری است که آدم را جاوید میگذارد وماخوشوقتیم که آقای جواهر کلام بااینکه قدرت داشتند کتاب مستقلی دراین باب تألیف کنند یك کتاب مهم موجودی را ترجمه کرده‌اند . ایران هنوز تامدت زیادی احتیاج بترجمه دارد و هر کس یك کتاب خوب ومهمی را ترجمه کند بهتر ازاینست که کتابی را مستقل در آن باب تألیف کند ، زیرا آن کتاب نتیجهٔ یك عمر مطالعه وبحث وتحقیق ویادداشت است وآن شهرت طلبی که میخواهد بگوید من خودم تألیف کرده‌ام وترجمه نیست مطالبی از کتب متفرق ترجمه میکند وبطور ناجور وپرت ازیکدیگر بهم تلفیق میدهدوانسان بعدازاینکه برای فهم آن خودرا خسته کرد کتاب را که بهم گذاشت میبیند چیزی از آن نفهمیده است .

من یکوقتی عشقم گرفت که سه فیلسوف بزرگ یونان سقراط وافلاطون وارسطورا بدقت مطالعه کنم وشبهای دراز بامطالعهٔ کتبی که از تألیفات ، امروزدوستم بود گذراندم و چیزی که عاقبت فهمیدم این بود که سقراط مرد بدترکیبی بوده. ارسطو جثهٔ لاغری داشته وافلاطون یك درویش فرنگی بوده که وقت خودو مردم را بشطحیات العرفا تلف میکرده است.

آنچه از اینها خواندم همه متناقض ویانامفهوم بود برای اینکه هریك ازاین مؤلفین مقداری ازمطالب راکه فهمیده ترجمه کرده وآنچه نفهمیده انداخته ویابدون فهم عبارت الفاظ ترجمه کرده ومعنی را بباد هوا سپرده است .

ولی این کتابی را که آقای جواهر کلام ترجمه کرده کتابی است بسیارجامع ومفید وچون مترجم مطلع برزبان عربی ومقتدردرانشای فارسی وعالم باصل موضوع بوده درست وروشن ترجمه کرده وهر کس آنرا داشته باشد کتاب مهم ومفید ولازمی را دارد وهر کس نداشته باشد کتابخانه‌اش از کتاب مهمی خالی است .

سپیدوسیاه شماره ۳۰
سال دوم ۳۳/۱۲/۸

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان ترجمهٔ علی جواهر کلام

تمدن عظیم اسلام نسبت به تمدن کلیه ملل عالم چه قدیم وچه جدید در نوع خود بینظیر میباشد زیرا هیچ تمدنی مانند تمدن اسلام نتوانست در مدتی کمتر از یك قرن بر تمدن وفرهنگ ملت‌های بزرگی مثل یونان وروم ، مصر ، ایران – کلده وآشور وغیره فایق آمده وبازهم در مدت بالنسبهٔ کوتاهی تمدن جدیدی بوجود آورد که نخبه وزبده همان تمدن‌های کهنسال بوده است . اگر قرن اول هجری را قرن فتوحات اسلامی در نظر بگیریم قرن دوم آغاز بنیان گزاری تمدن اسلامی محسوب میشود ودرقرن سوم هجری از ماوراء جبال قفقاز تا کرانهٔ دریای چین وانتهای جبل‌طارق از پرتو تمدن اسلامی بهره‌مند بوده است، فیلسوف،حکیم ، مهندس ، ستاره‌شناس، جراح، صنعتگر ، نویسنده ، شاعر ،معمارو خلاصه آنچه برای اداره امور آن امپراطوری پهناور اسلامی ضرورت داشت درمدت کوتاهی از میان خود مسلمانان برخاست وهمه نوع لیاقت ونبوغ ازخود بروزداد وکدام تمدنی است که بتواند با این‌سرعت تأسیس وانتشاریابد . شرح تأسیس وپیدایش‌وانتشار تمدن عظیم اسلام تقریباً در نیم‌قرن پیش توسط یك محقق ونویسنده غیرمسلمان‌عرب‌یعنی جرجی‌زیدان درپنج‌جلد بااسلوب جالب‌توجهی تنظیم وتدوین شده‌بودواخیراً باهمت آقای تقی جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر توسط آقای علی جواهر کلام نویسندهٔ دانشمندمعروف ازعربی بفارسی ترجمه شده وبطبع رسیده‌است ناشر ومترجم‌حتی‌الامکان سعی کرده‌اند که ترجمه ازحیث‌تصاویر زیادی که در اصول عربی موجودنبوده و همچنین بوسیله افزودن بعضی حواشی برای‌رفع ابهام وتوضیح به‌نشریه مزبور رونق وجلوه‌خاصی بدهند و الحق که تا حد زیادی توفیق یافته‌اند ومیتوان گفت که‌تألیف ونشریهٔ مزبوریکی ازبهترین نشریه‌های ایام اخیر میباشد . اهمیت اصل مطلب شیرینی وروانی انشای‌ترجمه فارسی ، جلد وصحافی مطبوع ،گراورها : ونقشه‌هائیکه علاوه برعکسهای معدود اصل کتاب برترجمه اضافه شده‌ومزایای‌مهم‌دیگر تاریخ‌تمدن اسلام‌را بصورت جالب ودلپسندی درآورده است و امیداست که اهل‌ذوق‌ومعرفت‌ازمطالب‌مفید آن حداکثر استفاده‌را بنمایند.

روزنامه اطلاعات

دوشنبه ٦ دی ماه ١٣٣٣

تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان در ایران معروفیت تام دارد و با اینکه قریب نیم قرن از مرگ او میگذرد هنوز مردم ایران نام او را بیاد دارند و نوشته‌هایش را بعربی و فارسی مطالعه می کنند زیرا جرجی زیدان نویسندهٔ محققی بوده ، قلمی شیوا داشته و بیطرفانه مسائل تاریخی را تجزیه و تحلیل میکرده است . جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ شرقی است که موضوع‌های تاریخی اسلامی را بصورت داستان درآورده و ازاین راه برای آشنا ساختن مسلمانان بحقایق تاریخی خدمت مهمی انجام داده است جرجی زیدان خود میگوید که مطالب تاریخی اسلام را بصورت رمان منتشر کردم تا ذهن خوانندگان را برای مطالعه تاریخ تمدن اسلام آماده سازم .

تاریخ تمدن اسلام در ٥ جلد تألیف شده است ، جلد اول آن از تاریخ پیدایش آئین مقدس اسلام تا پایان خلافت عباسیان و شرح مؤسسات لشکری و کشوری دورهٔ تمدن اسلام صحبت میدارد .

درجلد دوم از ثروت دولت‌ها و جامعه‌های اسلامی گفتگو میکند .

درجلد سوم از علوم و ادبیات تمدن اسلام بحث شده .

درجلد چهارم موضوع سیاست دولتهای اسلامی مطرح شده و درجلد پنجم مجالس بزم خلفا ، تشریفات درباری ، وضع حرمسرا ، مشغولیات و تفریحات و طرز زندگی و خوشگذرانی‌های مسلمانان در دورهٔ تمدن اسلامی شرح داده شده است . جلد اول و دوم این کتاب قریب چهل سال قبل توسط مرحوم ، میرزا ابراهیم قمی نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی ترجمه و منتشر شده بود و اینک تمام پنج جلد بطرز مطبوعی با انشای روان ساده بوسیلهٔ **آقای علی جواهر کلام** بفارسی ترجمه و **بوسیله مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر** در ١٥٠٠ صفحه با ٢٢٠ تصویر منتشر شده است .

انتشار تألیف مزبور که مشتمل بر ذکر مفاخر بزرگان اسلام و ایران بزبان فارسی میباشد از اقدامات ستوده‌ای است که البته مترجم و ناشر آن مورد تقدیر جامعه خواهند بود .

مجلهٔ فردوسی
شمارهٔ ۱۷۹ تاریخ ۱۰/۱۲/۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان

ترجمهٔ علی جواهر کلام

از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر

مؤلف این کتاب (جرجی زیدان) از نویسندگان و تاریخ نویسان معروف و مؤسس مجلهٔ الهلال میباشد.

تاریخ تمدن اسلام مشتمل بر پنج مجلد و متجاوز از هزار و پانصد صفحه و دارای گراورها و نقشه‌های متعدد و متنوع میباشد و هر جلد کتاب از روی سلیقهٔ خاصی به‌مبحث مخصوصی اختصاص داده شده است از این قرار:

جلد اول: راجع به پیدایش دولت اسلام - وسعت ممالك اسلامی - ادارات لشکری و کشوری. جلد دوم: راجع بثروت دولتهای اسلام - ثروت عمومی مسلمانان علل وفور و نقصان آن. جلد سوم: راجع بانتشار علوم و ادبیات درمیان مسلمانان وطرز انتقال آن. جلد چهارم: راجع بسیاست فرمانروایان اسلامی اززمان رسول اکرم تاسقوط بغداد به تفصیل. جلد پنجم: راجع بوضع زندگی فردی واجتماعی مسلمانان وعادات ورسوم آنان دردورهٔ تمدن اسلام کلیشه و نقشه‌های بسیاری برمحسنات کتاب افزوده‌است، مطالب کتاب باسلوب تألیفات محققین غرب بفصلهای مستقل وجداگانه تقسیم یافته است.

مندرجات جلداول وسوم وچهارم بیشتر ازحسن‌سیاست فرمانروایان اسلامی ومزایای اجتماعی واخلاقی وسیاسی تعالیم مقدس‌اسلام صحبت میدارد و باذکر شواهد ومدارك ثابت میکند که اساس برعدالت اجتماعی وسوسیالیسم معتدل حقیقی استوار میباشد ومادام که مسلمانان ازآن تعالیم پیروی داشتند فرمانروای حقیقی دنیای آنروز بوده‌اند مندرجات جلدسوم ازنظر ذکر مفاخر ومآثر ایرانیان بسیار اهمیت دارد زیرا مؤلف درطی این مجلد بادلیل‌وبرهان ثابت کرده که پایه‌گزاران تمدن عظیم اسلام اکثراً ایرانی بوده‌اند ومعارف وعلوم و ادبیات اسلام از هرجهت مرهون نبوغ ایرانیان می باشد. درجلد دوم پس‌ازذکر ارقام ومبالغ ثروت دولتهای اسلامی مقایسه‌ای میان ثروت دولتهای اسلامی ودولتهای بزرگ امروز (امریکا - انگلیس - فرانسه) بعمل‌آمده وبارقم وعدد ثابت شده که‌دولتهای‌اسلامی آن ایام بواسطهٔ‌تعمیم آزادی وعدالت نسبت بدولتهای‌امروز ثروتمند بوده‌اند واحتیاجی بوام‌گرفتن ازداخل وخارج پیدانمیکردند. جلد پنجم مخصوص بشرح عادات ورسوم زندگانی اجتماعی وفردی مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی میباشد بقسمی که

خواننده هنگام مطالعه این مجلد بمجالس عروسی- مهمانی - بزم‌های شبانه-حرمسراها- دربارها - جشنهای مذهبی ورسمی وارد میشود وخودرا در بهترین کاخها وزیباترین باغها ووسیع ترین بازارهای دمشق و بغداد وطوس وری وبلخ وبخارا وغرناطه وقاهره آنروز تصور میکند وتمام مناظر دلکش آن تمدن عظیم در پیش چشمش مجسم می گردد . این کتاب دارای فهرست الاعلام وفهرست مطالب جامعی میباشد بقسمی که خواننده میتواند عنوان هرمطلب ونام هرجا یاهرکس راکه دراین پنج مجلد ذکرشده بآسانی دریابد . معذلك تألیف مزبور مختصر نقایصی هم دارد که امید است درچاپهای بعدی مرتفع گردد از آنجمله اینکه برای کتاب غلطنامه تهیه نشده است وپاره‌ای ازعکسها درمحل مناسب خود قرار ندارند. دیگر آنکه مترجم برای رفع ابهام ازخواننده بعضی ازمطالب کتاب را درپای صفحه توضیح داده والبته این خود یکی ازمحسنات کتاب شده است اما چون مترجم شیعی مذهب است و کتاب مزبور درمحیط اهل تسنن تألیف یافته ازپارهٔ توضیحات وپاورقیهای مترجم چنین استنباط میشود که نویسنده تحت تأثیر تعصبات مذهبی خود رفته باشد .

روزنامه پارس شیراز

۱۸ تیر ۱۳۳۴

تاریخ تمدن اسلام

خوانندگان پارس، لامحاله «جرجی زیدان» را میشناسند وبآثار جاوید او آشنا هستند. این نویسنده نامی، سالها مجلهٔ کهنسال «الهلال» را در مصر انتشار میداد واین مجله در زمان خود، از بهترین و سودمندترین مطبوعات شرق بشمار می‌رفت. جرجی زیدان، اولین نویسنده مسیحی عرب زبان است که حقایق تمدن اسلام را باکمال امانت ودرستی وانصاف برشتهٔ تحریر درآورده وپرده‌های ابهام‌را ازچهرهٔ تابناک‌تاریخ اسلامی بیک‌سو زده‌است.

جرجی زیدان در مقدمهٔ کتاب خود نوشته است: من از مدتها پیش تصمیم گرفتم دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام مقالاتی در الهلال بنویسم‌وچون دریافتم که علوم‌وفلسفه‌وتاریخ در مصر هنوز دوره صباوت وایام کودکی را طی میکند وبحد رشد نرسیده، ناچارشدم حقایق تاریخی را بصورت داستان بنگارم، تا خشکی آن را بالطف داستانسرائی جبران نموده وخوانندگان را بمطالعه‌آن، دلبسته‌تر ومشتاق‌تر سازم.

بهمین‌جهت داستانهای شیرین‌وتاریخی جرجی زیدان، همه‌خواندنی ومفید ودرنوع خودکم‌نظیر میباشد. جرجی زیدان باخامه دلپذیر و شیرین خود، بمدد دانش بسیار، کتب مهمی نگاشته که بنظر ما از همه مهمتر، همان تاریخ تمدن اسلام است که اخیراً در پنج جلد بفارسی یکدست ترجمه شده وازطرف کتابخانهٔ امیرکبیر انتشار یافته‌است.

این خود خدمتی است که هیچگاه درعالم فرهنگ فراموش شدنی نیست. مترجم دانشمند این کتاب، یعنی آقای جواهرکلام نیز که از فضلاء بنام کشورند، الحق بخوبی از عهدهٔ ترجمه برآمده وحق نویسندهٔ بزرگ را اداء کرده‌اند.

خواندن این کتاب برای همه مسلمان‌ها لازم است. زیرا این کتاب بقلم‌یک نویسندهٔ مسیحی نگاشته شده و در آن، ظن طرفداری و تعصب خشک و بی‌مورد برده نمیشود وازآن گذشته چون نویسنده در ادبیات‌عربی نیرومندبوده وبزبان انگلیسی وفرانسه تسلط داشته، موفق شده است که‌ازتمام‌منابع عربی وانگلیسی وفرانسوی؛ اطلاعات‌عمیق کسب کرده و بمدد استعداد واستنباط شخصی خود کتابی تألیف نماید که از هرجهت موثق ومورد اعتماد باشد.

امیدواریم صاحبان‌فضل وارباب قلم، بیش‌ازپیش بلزوم‌تألیف‌وترجمه کتب‌سودمند

توجه نموده وبآثاری از این‌قبیل ،گنجینهٔ فرهنگ پارسی را غنی‌وثروتمند سازند .

خدمات آقای تقی‌جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر که با بذل‌مال وصرف وقت پیوسته فضلاء را بنوشتن وترجمه کردن ترغیب وتشویق میکنند ، درخور کمال تقدیر است وکاش که دیگران از این شیوهٔ ستوده پیروی نموده وسرمشق میگرفتند .

ما شادی روان نویسنده ومؤلف این کتاب «جرجی‌زیدان» راازخداوند مسئلت نموده وتوفیق ادامه خدمت را برای آقای جعفری مدیر مؤسسهٔ امیرکبیر ومترجم محترم را از خداوند خواستاریم .

روزنامه روئین - رشت

بقلم مرشد - ۲۰ آذر ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

کسانی که با تاریخ وقصص اسلامی سروکار دارند جرجی زیدان‌را بخوبی میشناسند و ازاندازه‌همت وپشتکار این‌مرد درشناساندن مفاخر اسلام باخبرند.

جرجی زیدان نزدیك به یك قرن پیش در یك خانوادهٔ مسیحی در بیروت پا بدنیای هستی گذاشت وسیل حوادث وتحولاتی که در مشرق زمین ایجاد شده بود او را دوش بدوش آزادیخواهانی که برای برانداختن حکومت پوسیده آل‌عثمان قیام کرده‌بودند قرار داده‌وباخود بمصر کشانید. درمصرجرجی‌زیدان پس‌ازشرکت دریك سلسله حوادث که تذکار آن ازحوصلهٔ این‌مختصرخارج است پس‌ازهمکاری بامجلهٔ معروف المقطف خود بتأسیس و ایجاد مجلهٔ معروف‌الهلال که هنوز هم توسط فرزندانش درمصر منتشر میشود ویکی ازمجلات آبرومند و قدیمی مشرق زمین بشمار میرود همت گماشت جرجی زیدان علاوه بر خدماتی که توسط مجلهٔ الهلال انجام میداد مبادرت به تألیف یك‌سلسله داستانها ازحوادث ورویدادهای‌اسلامی نمود که‌اکثر آن داستانها که بسیارشیرین‌وجذاب است و متضمن حقایق بسیاری ازتاریخ اسلامی‌است‌بزبان پارسی ترجمه شده است وخود جرجی زیدان معتقد استکه خواندن این‌داستانها خواننده را برای قبول وهضم یك‌دوره تاریخ علمی‌وادبی مهمتری ازاسلام‌آماده خواهد ساخت وآن‌تاریخی که نویسندهٔ عالیقدر بخوانندگان خود وعده داده بود همین کتاب مورد بحث یعنی‌تاریخ‌تمدن اسلام است که‌از هرحیث کم‌نظیر بوده وحتی بمناسباتی که احاطهٔ مؤلف واهلیت‌خود ویرا بایستی‌جزء آن دانست براقران وامثال‌خود مزیت وبرتری خاصی‌را دارامیباشد.

کتاب حاضر که در۵جلد تألیف یافته است توسط نویسندهٔ دانشمند ومحترم‌آقای علی جواهر کلام که خوانندگان‌ما باآثار قلمی‌ایشان درروزنامهٔ هور وسایرجراید کشور آشنائی دارند ترجمه شده است. درمقدمهٔ جلداول کتاب ذکرخیری نیز توسط مترجم محترم‌ازافرادی که درسی‌چهل‌سال پیش اقدام به‌ترجمهٔ فارسی مجلد اول ودوم کتاب‌مورد بحث نموده بودند (یعنی مرحومین ذکاءالملك فروغی وعبدالحسین قاجار که مجلد اول‌را ترجمه کرده‌اند ومیرزا ابراهیم قمی که مجلد دوم را بپارسی برگردانده) رفته است که بایستی آنرا ازلحاظ اینکه این قدردانی ایشان ازخدمات وزحمات کسانی که درهمین راه گام برداشته و بفحوای الفضل للمتقدم حقا شایسته این تذکر وتمجید بوده‌اند ومتأسفانه درمیان نویسندگان ومترجمین ماکمترسابقه داشته است قدم تازه‌ای درراه شهامت‌اخلاقی دانست. شهدالله که مترجم دانشمند با این تذکار خود درسی بزرگ وسرمشقی نیکو

بجوانان دانشمند و نویسنده مادادهاند ، همانطوری که قبلا متذکر شدیم کتاب حاضر بسلیقه مؤلف دانشمند در پنج قسمت تدوین یافته که جلد اول آن از تمدن و اوضاع مردم عرب پیش از اسلام تاظهور اسلام وجریان فتوحات اسلامی وخلفای اموی وعباسی و اندلس وفاطمی بحث میکند. درمجلد دوم ثروت و تمدن ممالك اسلامی ووضع کاخها ودربار خلفا وپذیرائی ها ومجالس آنان تشریح شده است . درجلد سوم از علم وادب وصنعت وشعر درشام وعراق پیش از اسلام وترقی آن درجلد چهارم حلاجی اوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان اسلام مطمح نظر نویسندهٔ دانشمند بوده درجلد پنجم یعنی آخرین مجلد کتاب درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت شده است . بهرحال نویسندهٔ فقید برای بوجودآوردن این اثر عالی متحمل زحمات بسیاری شده ومطالب کتاب را با استفادهٔ قریب به دویست جلد کتاب عربی واروپائی وفرهنگها و آنسکلوپدیها وازهمه مهمتر ازمطالعه عمیق وخاطرات خود ازآداب وعادات وفرهنگ اسلامی تألیف کرده است و اگر ترجمه روان وفاضلانه مترجم محترم را نیز بر آن اضافه کنیم بایستی تصدیق نمائیم که اثری سودمند وپربها در دسترس طالبان وعاشقان کتاب خوب قرار گرفته است وازخداوند توفیق و تأئید مترجم دانشمند را برای بوجودآوردن آثار گرانبهاتری مسئلت مینمائیم .

تاریخ تمدن اسلام

جلد اول

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

شهریور ماه ۱۳۳۶



مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ پیروز

راجع به:

پیدایش دولت اسلامی - وسعت ممالك اسلامی - آمار نفوس آن - تاریخ ادارات کشوری، لشکری، مالی . . . ممالك اسلامی

فهرست مندرجات

فهرست تصویرهای جلد اول

شرح	صفحه

مقدمهٔ مترجم

بنام خدای دانا و توانا

درقرن گذشته نویسندهٔ محقق و دانشمندی ازمیان مردم عرب زبان برخاست، کمتر از شصت سال عمر کرد و بیش ازصد تألیف علمی وادبی و تاریخی و سیاسی و یك مجله آبرومند ازخود باقی گذارد. این نویسندهٔ نابغه جرجی زیدان مؤسس مجلهٔ الهلال ومؤلف داستانهای تاریخی اسلامی وچندین کتاب علمی دیگراست. هموطنان عزیزما این مرد را بخوبی میشناسند. چون بسیاری از آثاراو بفارسی ترجمه شده ومورد پسند واقع گشته است.

جرجی زیدان با اینکه مسیحی بوده بیش از اغلب دانشمندان اسلام باوضاع واحوال اجتماعی مسلمانان علاقه‌مند بوده واکثر تألیفات اومربوط باسلام ومسلمانان میباشد. او نخستین نویسنده‌ای‌است که وقایع مهم عالم‌اسلام رابصورت‌رمان (داستان) درآورده وبدانوسیله مسلمانان را بحوادث عمدهٔ تاریخ اسلام آشنا ساخته است.

یکی ازتألیفات نفیس جرجی زیدان کتاب تاریخ تمدن اسلام میباشد که‌درپنج مجلد منتشرنموده‌است. البته بسیاری ازدانشمندان شرق وغرب مطالبی دربارهٔ اسلام وموضوع‌های تاریخی اسلام انتشار داده‌اند، اما مزیت تاریخ تمدن جرجی‌زیدان از آن جهت است که:

۱ ـ کسی تاکنون‌مثل اومطالب اساسی‌تمدن اسلام را طبقه‌بندی نکرده‌است.

۲ ـ چون جرجی زیدان عرب زبان بوده بنحو اکمل از منابع عربی استفاده کرده است.

۳ ـ وچون بزبانهای انگلیسی و فرانسه آشنائی داشته ازمنابـع اروپائی نیز بهره‌مند شده است .

٤ ـ جرجی‌زیدان اهل قلم بوده و توانسته است مشکل ترین مطالب علمی را بصورت سهل وساده بنگارد .

۵ ـ به تصدیق تمام کسانی که آثار اورا خوانده‌اند ، این مرد مسیحی با کمال انصاف مطالب تاریخی را بیان کرده وبیش از آنچه از یك فرد مسیحی انتظار میرفته محسنات غیرقابل‌انکارتعالیم مقدس اسلام را توصیف نموده است .

تاریخ تمدن اسلام توسط پرفسور مارگلیوث استاد عربی اکسفورد بانگلیسی وتوسط پرفسور افوکاتواسحق درتونس بفرانسه ودرامرتسرهند توسط شیخ‌غلام‌محمد مدیرروزنامهٔوکیل بزبان اردو وتوسط استادزکی‌بك مفاخردراستامبول بترکی‌ترجمه شده است .

واما ترجمهٔ فارسی جرجی زیدان در مقدمهٔ جلددوم تاریخ تمدن مینویسد که فروغی‌خان ذکاءالملك (مقصود مـرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملك است) ترجمهٔ جلد اول را در مجلهٔ تربیت شروع نموده ولی ظاهـراً آن ترجمه با تمام نرسیده است .

تاآنکه در ۱۳۲۹ هجری قمری (چهل و چند سال پیش) تـرجمهٔ جلد اول تاریخ مزبور توسط مرحوم عبدالحسین‌قاجار در۱۹۲ صفحه بقطع بزرگ‌درچاپخانهٔ حبل‌المتین تهران بطبع رسید وپس از آن درسال ۱۳٤۳ هجری قمری (۱۳۰٤شمسی) ترجمهٔ جلد دوم توسط مرحوم میرزا ابراهیم قمی ازنمایندگان اسبق مجلس شورای ملی انتشاریافت واز ترجمه وانتشاربقیهٔ مجلدات خبری نشد . خداوند روان هر دو مترجم را شاد بدارد که درسی چهل سال پیش با فقدان وسایل این خدمت فرهنگی را عهده‌دارگشتند .

ترجمهٔ کنونی دراواخرسال گـذشته آقای تقی‌جعفری مدیرمؤسسه‌مطبوعاتی امیرکبیر که‌عشق وافری‌به‌نشرآثار مفید دارند ازمن‌خواستند

(البته دربرابر پرداخت حق‌الزحمه) که‌این اثر سودمند یعنی تمام پنج جلد تاریخ تمدن اسلام را ازعربی بفارسی ترجمه کنم . من این کتاب را از آغاز تا پایان خوانده بودم و اهمیت آنرابخوبی میدانستم ودرضمن بردشواری ترجمهٔ‌صحیح وافزودن توضیحات وحواشی لازم آگاه بودم ، لذا در اجرای این پیشنهاد تأمل داشتم وسرانجام اصرار ملاطفت آمیز آقای جعفری مرا تکان داد وباین عمل خطیردست زدم .

اهل اطلاع بخوبی میدانند که شهر تهران ومحیط آن برای انجام خدمات فرهنگی هیچ نوع وسیله و استعداد ندارد . اولیای سازمانهای فرهنگی بین المللی میگویند تهران ازنظرپیشرفت فرهنگی نسبت به جمعیت خود بعد از کابل فقیرترین وتاریکترین پایتخت های دنیا محسوب میشود ، وچرا چنین نباشد تهران بیش از یك‌میلیون جمعیت دارد ودارای هیچ قرائت خانه ودو کتابخانهٔ عمومی و بیش ازچهل هزاراماکن تفریحی ؟ (مانند قهوه‌خانه - نوشابه فروشی - رستوران - شیره کش‌خانه وغیره وغیره) میباشد !

آری من درچنین محیط ظلمانی بچنین کارخطیری دست زدم و بیش از ۱۵۰ حاشیه‌وتعلیق‌وتوضیح برمطالب‌مؤلف‌نگاشتم، نیت من‌وناشرمحترم‌این بوده که ازطریق انتشارترجمهٔ این پنج مجلدتاریخ تمدن اسلام خدمت صادقانه‌ای بعموم فارسی زبانان انجام دهیم ، اگرموفق شده‌ایم زهی افتخار برای ما حاصل شده است واگر درانجام این خدمت قصوری شده امید عفوواغماض داریم .

ذکراین نکته هم لازم است که‌اصل عربی کتاب بیش ازده پانزده‌تصویر نداشت برای اینکه ترجمهٔ فارسی آن از هر جهت کامل و آراسته باشد در صدد بر آمدیم تصویرهائی از آثار گذشته وحال ممالك وملل اسلامی در ترجمه بگنجانیم و بفکر افتادیم که ازسفارتخانه‌های‌ممالك‌اسلامی‌وشرقی مقیم تهران‌استمداد کنیم ، لذامؤسسه مطبوعاتی‌امیر کبیرطی‌نامهٔ‌شمارهٔ ۵۳مورخ۱۷خرداد‌سال جاری شرحی‌بسفارتخانه‌های مصر - ترکیه - عراق - ماوراء اردن - عربستان سعودی - افغانستان - لبنان اندونزی وهند وپاکستان نوشته تقاضا نمود که دربرابر دریافت قیمت هر قدر میسر

است تصویرهائی از آثاراسلامی ممالك متبوعهٔ خود برای چاپ ونشر درتاریخ تمدن اسلام بدین مؤسسه بفرستند .

جای بسی تأسف است که جزسفارت کبرای پاکستان هیچ یك از سفارت های فوق توجهی باین موضوع نکردند واین خود میرساند که کلیه ممالك شرقی واسلامی درحال حاضر بامور معارفی بی‌علاقه هستند و در موقعی که نمایندگان دولت های غیر اسلامی مبالغ هنگفتی برای معرفی آثار ممالك خویش مصرف میکنندمأمورین دول اسلامی حتی حاضر نیستند پول بگیرند وتصویریك مسجدیایك شاهکارمهم مسلمانان رادر دسترس مطبوعات بگذارند .

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیرخوشبختانه ازاین پیش آمد دلسرد نگشت وبا صرف مبالغ هنگفت عکسهای مرغوب ومناسب ونقشه‌های مهم را از خارج و داخل تهیه نمود وچنانکه خوانندگان محترم مشاهده میفرمایند ترجمهٔ فارسی کتاب دارای این مزیت هم میباشد .

بهرحال برادران وخواهران مسلمان من (چه ایرانی وچه‌غیرایرانی)نبایدازاین اوضاع درهم و برهم فعلی جهان اسلام نومید باشند . چراغ عالمتاب اسلام خاموش شدنی نیست .

مسلمانان بعد ازحمله مغول بروزهای سخت‌تری دچار شدند و خدای بزرگ اسلام مجدد ترقی وتعالی اسلام را تأیید فرمود و فتوحات اسلامی تا مرکز اروپا امتداد یافت .

این مسلم است که بشروجامعهٔ بشریت بدون مذهب نبوده وهیچوقت هم بی‌نیاز از آن نمیباشد واین هم قطعی است که تعالیم مقدسهٔ اسلام حد وسط سوسیالیزم افراطی و امپریالیزم تفریطی است و بقانون بقای اصلح ، اسلام تا ابد پایدار خواهد ماند وعالمگیرخواهد شد .

انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون

تا قیامت میکند قران ندا　　　حافظ من هست الطاف خدا

بامید آیندهٔ درخشان اسلام ومسلمانان

علی جواهر کلام - شهریور ۱۳۳۳

شرح حال جرجی زیدان

مؤلف تاریخ تمدن اسلام ومؤسس مجلة‌الهلال

جرجی زیدان درماه تشرین‌الاول (اکتبر) ۱۸۶۱ میلادی دریك خاندان‌مسیحی عرب درشهر بیروت بدنیا آمد، در ایام کودکی به نقاشی علاقه داشت و چندی نقاشی آموخت وقدری بزبان‌انگلیسی آشنا شد سپس وارد مدرسهٔ داروسازی بیروت گشته به تحصیل آن علم پرداخت وچون لازمهٔ فراگرفتن داروسازی آموختن‌زبان‌لاتین بود آنزبان را نیز بحدکامل فراگرفت.

جرجی‌زیدان درهمان هنگام‌که داروسازی میآموخت بنوشتن و خواندن مقاله‌های سیاسی علاقه داشت ودر نتیجه توجه بمطبوعات مورد بی‌مهری مأمورین حکومت دیکتاتوری عثمانی واقع شد تاآنجاکه ماندن دربیروت برای وی دشوار گشت و خواه ناخواه بمصر آمد، در آن روزها اساس سیاست‌های استعماری فرانسه و انگلیس بر آن بودکه تا اندازه‌ای مصررا با فرهنگ دنیای جدید آشنا سازد وبر حکومت پوسیدهٔ آل‌عثمان مسلط کند لذا آزادیخواهان ممالك‌اسلامی ازگوشه‌وکنار بمصرمیآمدند. جرجی‌زیدان‌ابتداء میخواست‌درمدرسهٔ عالی‌طب‌قاهره مشغول‌تحصیل شود اما بآن کارموفق نگشت ودرسال ۱۸۸٤ که ژنرال گردون حاکم‌انگلیسی‌سودان بخرطوم میرفت بعنوان مترجم عربی وانگلیسی با وی بسودان رفت ودر جنگهای احمد مهدی سودانی حضور یافت، پس ازآنکه‌آشوب مهدی سودانی پایان پذیرفت جرجی‌زیدان‌سفری بلندن نمود وبعدازبازگشت‌بقاهره‌با مجله مشهور المقتطف که

ازمجله‌های مهم آنروزمصر بود همکاری نمود ولی بزودی از آن کار کنار رفته در سال



جرجی زیدان (۱۹۱۴ - ۱۸۶۱)

۱۸۸۹ کتابی بنام تاریخ الماسونیة العام (تاریخ فراماسون‌ها) انتشارداد وضمناًدرمدرسهٔ داروسازی قبطی‌های قاهره هم داروسازی تدریس میکرد .

سرانجام درسال ۱۸۹۲ مجلهٔ ماهانهٔ الهلال را منتشر نمود که تاکنون آن مجله

توسط فرزندانش (شکری زیدان - امیل زیدان) منتشر میشود وقدیمی ترین نشریات شرق بشمار میآید.

جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ عرب است که بسبك نویسندگان فرنگ مطالب علمی و تاریخی اسلامی را بصورت رمان (داستان) انتشار داد، داستانهای تاریخی جرجی زیدان به بیشتر زبانها مخصوصاً فارسی ترجمه شده ومورد پسند بوده است، جرجی زیدان خود میگوید آن داستانهای تاریخی اسلام را برای آن نوشتم که خوانندگان را برای مطالعهٔ یك دورهٔ تاریخی علمی ادبی مهم آماده سازم و آن ۵ جلد تاریخ تمدن اسلام بود که ترجمهٔ فارسی آن توسط مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر به پیوست این شرح حال انتشار مییابد.

راست است که پیش از جرجی زیدان و بعد از جرجی زیدان مسیحیان و مسلمانان کتابهائی راجع بتاریخ تمدن اسلام و یا اسلام و اوضاع اسلام منتشر نموده اند اما کتاب تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان سه مزیت بر کتابهای مشابه دارد و آن اینکه اولا تاکنون کسی مانند جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلام را از حیث علم و ادب - سیاست - ارتش - ثروت - آداب ورسوم طبقه بندی نکرده است و این امتیاز فعلا مخصوص ومنحصر به جرجی زیدان میباشد.

ثانیاً جرجی زیدان احاطهٔ کاملی بزبان وادبیات عرب داشته ودرمحیط عرب بار آمده ومطالب را ازمنبع اصلی بدون واسطه اقتباس کرده است.

ثالثاً جرجی زیدان نویسندهٔ زبردستی بوده و تألیفات او عموماً (و این تألیف بخصوص) ازحیث جمله وعبارت یکنوع شاهکار محسوب میشود. دیگر از تألیفات مهم جرجی زیدان کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه است که بفارسی ترجمه نشده است جرجی زیدان ده ها کتاب ورسالهٔ تاریخی وعلمی وادبی وصدها مقاله بزبان عربی در بارهٔ اسلام ومسلمانان منتشر نموده است و به تصدیق دانشمندان مسلمان با آنکه خود مسیحی بوده ذره ای ازشرح محسنات تعالیم مقدسهٔ اسلام فروگذار نکرده است.

جرجی زیدان درسال ۱۹۱۴ میلادی دراثر کثرت مطالعات وتحریر دچار سکتهٔ دماغی شده درقاهره وفات کرد.

فهرست اسامی کتابها

صورت اسامی کتابهائی که مطالب پنج جلد تاریخ تمدن اسلام از آن اقتباس شده (بترتیب حروف هجاء) با ذکر نام مؤلف و محل چاپ و سال چاپ بقرار زیر است :

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱ ـ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه	البیرونی	لایپزیك ۱۸۷۸ م
۲ ـ الآداب السلطانیه (الفخری)	ابن الطقطقی	مصر ۱۳۱۷ هجری قمری
۳ ـ ابجد العلوم سه جلد	الصدیق القنوجی	هند ۱۲۹۶ « «
٤ ـ ابن الاثیر	به الکامل رجوع شود	
٥ ـ ابن الجوزی	به کتاب الاذکیاء رجوع شود	
٦ ـ ابن حوقل	به المسالك والممالك رجوع شود	
۷ ـ ابن خرداد به	« « « «	
۸ ـ ابن خلدون	به العبر والمبتداء والخبر «	
۹ ـ ابن خلکان	به وفیات الاعیان رجوع شود	
۱۰ ـ ابن الساعی	به مختصر اخبار الخلفاء رجوع شود	
۱۱ ـ ابن عساکر	بتاریخ دمشق رجوع شود	
۱۲ ـ ابن الفقیه	بکتاب البلدان رجوع شود	
۱۳ ـ ابن هشام	به السیرة النبویه رجوع شود	

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱۴ ـ ابوالفرج الملطی	به‌مختصر الدول رجوع شود	
۱۵ ـ ابوالمحاسن	به‌النجوم‌الزاهره رجوع‌شود	
۱۶ ـ الاتلیدی	به‌اعلام‌الناس رجوع شود	
۱۷ ـ احسن التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم	المقدسی	لیدن ۱۸۷۶ م
۱۸ ـ الاحکام‌السلطانیه	الماوردی	مصر ۱۲۹۸ هجری قمری
۱۹ ـ اخبارالدول و آثارالاول	القرمانی	بغداد ۱۲۸۲ »
۲۰ ـ ادب‌الدنیا والدین	الماوردی	به‌هامش‌الکشکول رجوع‌شود
۲۱ ـ الاستقصاء فی المغرب‌الاقصی ٤ جلد	السلاوی	مصر ۱۳۱۲ هجری قمری
۲۲ ـ اسدالغابه فی اخبار الصحابه پنج جلد	ابن‌الاثیر	مصر ۱۲۸۶ »
۲۳ ـ اعلام‌الناس	اتلیدی	مصر ۱۳۱۸ »
۲۴ ـ الاغانی بیست جلد	ابوالفرج‌اصفهانی	بولاق ۱۲۸۵ »
۲۵ ـ الافادة والاعتبار	عبداللطیف‌بغدادی	مصر ۱۲۸۶ »
۲۶ ـ الفباء دوجلد	یوسف‌البلوی	مصر ۱۲۸۷ »
۲۷ ـ البخاری	(به‌صحیح‌البخاری رجوع‌شود)	
۲۸ ـ بغیة‌الطالبین فی علوم وعوائدالعربین	احمدبك کمال	بولاق ۱۳۰۹ هجری قمری
۲۹ ـ البلاذری	(بفتوح‌البلدان رجوع‌شود)	
۳۰ ـ بلوغ‌الارب فی احوال‌العرب ۳ جلد	آلوسی	بغداد ۱۸۹۸ م
۳۱ ـ البیان والتبیین دوجلد	الجاحظ	مصر ۱۳۱۳ هجری قمری
۳۲ ـ البیرونی	(به‌الآثارالباقیه رجوع‌شود)	
۳۳ ـ تاریخ ابوالفداء چهارجلد	الملك‌المؤید	استامبول ۱۲۸۶ »
۳۴ ـ تاریخ الامم والملوك یازده جلد	طبری	لیدن ۱۸۸۵ میلادی
۳۵ ـ تاریخ دمشق	ابن‌عساکر	خطی
۳۶ ـ تاریخ‌المشارقه	صلیبا بن یوحنا	خطی
۳۷ ـ تاریخ‌الوزراء	الهلال‌الصابی	بیروت ۱۹۰۴ میلادی

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۳۸ ـ تحذیر المسلمین	محمد ظافر	مصر ۱۹۰۴ میلادی
۳۹ ـ تراجم الحکماء	ابن القفطی	خطی
۴۰ ـ ترتیب الدول	حسن بن عبدالله	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۴۱ ـ تزیین الاسواق	داود الانطاکی	مصر ۱۳۰۸ «
۴۲ ـ تهذیب الاسماء	النووی	گوتنگن ۱۸۳۲ میلادی
۴۳ ـ الجبرتی	(به عجایب الآثار مراجعه شود)	
۴۴ ـ حسن المحاضره فی مصر و القاهره دو جلد	السیوطی	مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
۴۵ ـ حلبت الکمیت	شمس الدین النواجی	« « «
۴۶ ـ حیاة الحیوان الکبری ۲ جلد	الدمیری	مصر ۱۳۰۹ «
۴۷ ـ الخراج ـ کتاب	ابو یوسف	بولاق ۱۳۰۲ «
۴۸ ـ « ـ «	قدامة بن جعفر	لیدن ۱۳۰۶ «
۴۹ ـ الخطط التوفیقیه ۲۰ جلد	علی پاشا مبارک	بولاق ۱۳۰۶ «
۵۰ ـ خطط مصر دو جلد	المقریزی	بولاق ۱۲۷۰ «
۵۱ ـ الخمیس دو جلد	دیار بکری	مصر ۱۳۰۲ «
۵۲ ـ الدمیری ـ	(به حیوة الحیوان رجوع شود)	
۵۳ ـ دیوان ابی نواس	حسن بن هانی	مصر ۱۸۹۸ م
۵۴ ـ رحله ابن بطوطه دو جلد	ابن بطوطه	مصر ۱۲۸۷ هجری قمری
۵۵ ـ رحله ابن جبیر	ابن جبیر	لیدن ۱۸۵۲ م
۵۶ ـ رسائل الخوارزمی	ابو بکر الخوارزمی	استامبول ۱۲۹۷ «
۵۷ ـ سراج الملوک	طرطوشی	حاشیه بر مقدمه ابن خلدون چاپ مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۵۸ ـ سلسلة التواریخ	سلیمان و ابوزید	پاریس ۱۸۱۱ م
۵۹ ـ السیرة الحلبیه سه جلد	ابن برهان الدین	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۶۰ ـ سیر الملوک	عبدالرحمن الاربلی	بیروت ۱۸۸۵ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
٦١ ـ السیرة النبویه سه جلد	ابن هشام	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
٦٢ ـ السیوطی	(به حسن المحاضره رجوع شود)	
٦٣ ـ شعراء السریان	القرداحی	رم ۱۸۱۰ م
٦٤ ـ الشعر والشعراء	ابن قتیبه	لیدن ۱۹۰۲ م
٦٥ ـ الشقایق النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه	طاش کوپری زاده	حاشیه بر ابن خلکان
٦٦ ـ الشهرستانی	(به الملل والنحل رجوع شود)	
٦٧ ـ صحیح البخاری چهار جلد	الامام البخاری	مصر ۱۳۰٤ هجری قمری
٦٨ ـ طبقات الاطباء دو جلد	ابن ابی اصیبعة	مصر ۱۸۸۲ م
٦٩ ـ طبقات الادباء	عبدالرحمن الانباری	مصر ۱۲۹٤ هجری قمری
۷۰ ـ طبقات ابن سعد	ابن سعد	خطی
۷۱ ـ طغر بردی	(به النجوم الزاهره رجوع شود)	
۷۲ ـ العبر والمبتداء والخبر ۷ جلد	ابن خلدون	بولاق ۱۲۸٤ هجری قمری
۷۳ ـ عجایب الآثار سه جلد	الجبرتی	حاشیه بر ابن الاثیر
۷٤ ـ عجایب المخلوقات	القزوینی	حاشیه بر دمیری
۷۵ ـ العقد الفرید سه جلد	ابن عبدربه	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۷٦ ـ العقد الفرید	الملك السعید	مصر ۱۲۸۳ »
۷۷ ـ فتوح البلدان	البلاذری	لیدن ۱۸٦٦ م
۷۸ ـ الفخری	(بآداب السلطانیه رجوع شود)	
۷۹ ـ الفرج بعد الشده دو جلد	اتنوخی	مصر ۱۹۰۳ م
۸۰ ـ الفلاحة النبطیه	ابن وحشیه	خطی
۸۱ ـ الفهرست	ابن الندیم	لایپزیك ۱۸۷۲ م
۸۲ ـ فوات الوفیات دو جلد	ابن شاکر الکتبی	مصر ۲ ۱۲۸ هجری قمری
۸۳ ـ قاموس الادارة والقضاء ۷ جلد	فیلیپ جلاد	مصر ۱۸۹۰ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۸۴ ـ القانون	ابن سینا	رم ۱۹۵۳ م
۸۵ ـ القبة الزرقاء	دکتر فاندیك	بیروت ۱۸۹۳ م
۸۶ ـ قدامه	(به کتاب الخراج رجوع شود)	
۸۷ ـ القرمانی	(باخبار الدول رجوع شود)	
۸۸ ـ القزوینی	(به عجایب المخلوقات رجوع شود)	
۸۹ ـ القوانین العقاریه	الحکومة المصریه	مصر ۱۸۹۴ م
۹۰ ـ الکامل دوازده جلد	ابن الاثیر	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۹۱ ـ کتاب الاذکیاء	ابن الجوزی	مصر ۱۳۰۶ »
۹۲ ـ کتاب الاعتبار	ابن منقذ	لیدن ۱۸۴۴ م
۹۳ ـ کتاب الجلاء	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۴ ـ کتاب البلدان	ابن الفقیه الهمدانی	لیدن ۱۸۸۵ م
۹۵ ـ » »	الیعقوبی	» » »
۹۶ ـ کتاب الحیوان سه جلد	الجاحظ	مصر ۱۳۲۴ هجری قمری
۹۷ ـ کشف المظنون دوجلد	کاتب چلپی	استامبول ۱۳۱۱ » »
۹۸ ـ الکشکول	العاملی	مصر ۱۳۰۵ هجری قمری
۹۹ ـ لطائف المعارف	الثعالبی	لیدن ۱۸۶۷ م
۱۰۰ ـ اللمعة الشمیته فی اللغة السریانیه المطران	یوسف داود	موصل ۱۸۷۹ م
۱۰۱ ـ الماوردی	(باحکام السلطانیه رجوع شود)	
۱۰۲ ـ مجمع الامثال دوجلد	المیدانی	بیروت ۱۳۱۲ هجری قمری
۱۰۳ ـ مختصر اخبار الخلفاء	ابن الساعی	بولاق ۱۳۰۹ » »
۱۰۴ ـ مختصر الدول	ابو الفرج الملطی	بیروت ۱۸۹۰ م
۱۰۵ ـ مروج الذهب دوجلد	المسعودی	مصر ۱۳۰۴ هجری قمری
۱۰۶ ـ المزمهر دوجلد	السیوطی	بولاق ۱۲۸۲ » »

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
۱۰۷- المسالك والممالك	ابن حوقل	لیدن ۱۸۷۳ میلادی
۱۰۸- » »	ابن خرداذبه	» ۱۳۰۶ هجری قمری
۱۰۹- » »	استخری	» ۱۸۷۰ م
۱۱۰- المستظرف دوجلد	الاشبهی	مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۱۱۱- المسعودی	(به مروج الذهب رجوع شود)	
۱۱۲- مشکاة المصابیح	ولی الدین العمری	دهلی ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۱۳- المعارف	ابن قتیبه	مصر ۱۳۰۰ هجری قمری
۱۱۴- معجم البلدان ٦ جلد	یاقوت الحموی	لایپزیك ۱۸۷۰ م
۱۱۵- مفتاح السعاده	طاش کوپری زاده	خطی
۱۱۶- المقدسی	(به احسن التقاسیم رجوع شود)	
۱۱۷- المقری	(به نفح الطیب رجوع شود)	
۱۱۸- المقریزی	(به خطط مصر رجوع شود)	
۱۱۹- الملل والنحل دوجلد	شهرستانی	لندن ۱۸٤۲ م
۱۲۰- الموطاء	الامام مالك	خطی
۱۲۱- المیدانی	(به مجمع الامثال رجوع شود)	
۱۲۲- منرانیه (بودجه) مصر سال ۱۹۰۲	الحکومة المصریه	بولاق ۱۹۰۳ م
۱۲۳- النجوم الزاهرة دوجلد	ابو المحاسن	لیدن ۱۸۵۱ م
۱۲۴- نفح الطیب ٤ جلد	المقری	بولاق ۱۲۹۷ م
۱۲۵- نهایت الارب فی قبایل العرب	القلقشندی	خطی
۱۲۶- الهدایه	برهان الدین الفرغانی	لکنهو ۱۳۱٤ هجری قمری
۱۲۷- الهمذانی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۲۸- وفیات الاعیان سه جلد	ابن خلکان	مصر ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۲۹- الیعقوبی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۳۰- رساله های شبلی نعمانی بزبان اردو	چاپ علیکده (هند) ۱۸۹۸ م	

کتب آلمانی وانگلیسی وفرانسه که ازآنها نقل شده است

Gibboni' s Roman Empire.	London	,,,
Bretschneider's Knowledge Possessed by ancient chinese of the Arabs.	,,	
Poter's Constitutional History of turkey.	Ms.	
Lane Poole's Mohammadan Dynasties.	London	1894
Statesman's Year book	,,	1904
Williams' Sanskri Crammar.	Oxford	1876
Browne's Literary History of Persia.	London	1902
Frazer's ,, ,, ,, India.	,,	1898
Rawlinson's Ancient Monarchies, 4 Vol.	,,	1862
Whitaker 's Almanack.	,,	1901
Browne 's Translation of Ibn Isfandiyar' s. History of Tabaristan.	Leyden	1905
Library of Universal History, 8 Vol.	New)York	1897
Clot Bey, Aperçu sur l, Egypte, 2Vol	Paris	1840
Labourt, Christianisme dans l' Empire Perse	,,	1904
Revue Archéolgique.	,,	1905
Van Vloten, La Domination Arabe etc. sous le khalifat des Omayades.	Amsterdam	1894
Von Kremer, Einnahmebudjet des abbass	Wien	1887
Culturgeschichte des Orients, 2Vol.	Wien	1875

علاوه بر کتب مذکور فوق از فرهنگ های (قاموسهای) تاریخی و جغرافیائی وادبی السنهٔ عربی ، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، نیز مطالبی اقتباس شده است .

غلط نامهٔ جلد اول

صفحه	غلط	درست
۹	ساطا محمدن	سلطان محمد
۱۵	از آنروز	از آنرو
۲۲	یکنوغ	یکنوع
۳۹	نطوریان	نطوریان
٤۳	بریزند	بریدند
۵۸	حجرت	هجرت
٦٤	میگوئیم	بگوئیم
۷۲	یعطو	یعطوا
۷۲	ساغرون	صاغرون
۷۸	سیاهیان	سپاهیان
۸۳	شهر	مهر
۸۷	مرگ	ازمرگ
۱۰٤	ارمنسان	ارمنستان
۱۰۹	میلادی	میلادی)
۱۱۳	اقیمو	اقیموا
۱۱۳	ارکعو	ارکعوا
۱۲۵	اعتراص	اعتراض
۱۲۹	ذرع	ذراع
۱۳۲	مازندران	مازندران)
۱۳٤	العزیر	العزیز
۱۸۰	عربها	عربهای
۲۱۵	عنیمت	غنیمت
۲۱۸	مستحقاق	مستحقان
۲۳۱	صندلی	صندل
۲۵۰	سپاسیان	سپاهیان
۲۵۳	اشعت	اشعث
۲۵۳	ؤان تصبرا	وان تصبروا

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ اسلام یکی از مهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت از تاریخ تمدن سراسر جهان در قرون وسطی است و یا بهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. از تاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالها بود که ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم وهمینکه ازامورمجلهٔ الهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم و برحقایق تاریخی اسلام تعلیق و حاشیه مینگاشتیم و یاد داشت میکردیم باین امید که تاریخ مفصلی در آن باره بنویسیم. مکرر در مکرر نیت خودرا در آن خصوص اعلام داشتیم وهنوز هم با یاری‌خداوند بهمان عزم و نیت هستیم.

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك ومذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام‌نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام‌عبارت ازتاریخ زبان وملت وممالك آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جزتاریخ تمدن‌وآداب و عادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظر بهمان عقیده، هرموقع که فرصتی بدست‌میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشر میساختیم واذهان عمومی را بـا درنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علـم وفهم آنها برای شنیدن وخواندن تاریخ اسلام آماده میکردیم. نشریات مزبورعبارت ازداستانهائی بود که ازتاریخ‌اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلهٔ الهلال انتشارمییافت مخصوصاً ما حقایق‌تاریخی اسلام رابصورت داستان منتشرمیکردیم تا مطالعهٔ آن آسان باشد چون برای عامهٔ

مردم مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی آور میباشد ، بخصوص در ممالك عربی که علم و تمدن دوران کودکی خود را طی میکنند پس ناچار باید تدبیری بکار برد و مردم را وادار بمطالعه کرد والبته بهترین وسیله همان انتشار حقایق تاریخی بصورت داستان می باشد .

تاکنون شش داستان ازمهمترین وقایع تاریخ اسلام منتشر کرده‌ایم که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن زبیر وانتقال خلافت بعبد الملك مروان میباشد خوشبختانه خوانندگان باین نشریات توجه خاصی پیدا کردند وبرای درك حقایق تمدن اسلام ، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمند عرب زبان ارتباط تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند و متوالیاً دراین موضوع با ما مکاتبه کرده نظرما راخواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمه سال دهم الهلال راکتابی ترتیب دهیم که از تاریخ اسلام وارتباط آن با تمدن جدید غرب درآن بحث شود .

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها وپیروزیها و شکستهای آن ملت نیست ، بلکه تاریخ یك ملت ، عبارت از تاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد . متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده اند که علل وقایع وارتباط علت و معلول را ذکر کنند و فقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند با مطالعهٔ آن مطالب حقیقت تمدن ملل اسلامی را درنظر بگیرد وعلل وموجبات وقایع را درك کند ولی باید نویسندگان ومورخین عرب را معذور داشت زیرا ذکر علل تاریخی مستلزم آنست که مورخ از یکطرف جانبداری کند ، تابتواند حقیقت قضیه را شرح دهد ومورخین مزبور نمیخواستند خودرا دچار طرفداری بکنند وشاید عذرهای دیگرهم داشته‌اند .

ولی اکنون ، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل وموجبات وقایع را تشریح کند . بسیاری از خاورشناسان از مدتها پیش بفکر آن بودند که مجموعه ای از تاریخ تمدن اسلام تألیف کنند ، اما بقدری حقایق وقایع اسلامی را پراکنده وازهم گسیخته دیدند که خواه ناخواه از آن اقدام منصرف شدند وبهمان نظر

موقعی که ما تصمیم خودرا در آن باره منتشر کردیم ، خاورشناسان ازاین اقدام دشوار ما درشگفت ماندند . براستی موقعی که ما تصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشر کردیم ، انتظار نداشتیم که بیش از(۱٦۰)صفحه مطالب مهم مربوط بدست آوریم ، ولی باکوشش بسیار موفق شدیم مطالب زیادی درکتب خطی وچاپی ، علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست آوریم .

قسمتی از کتابهائی که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن اثیر ـ ابن خلدون ـ ابن خلکان ـ مقریزی ـ بلاذری ـ ابوالفداء ـ خمیس ـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن خرداذبه ـ یاقوت ـ اصطخری ـ و غیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج‌الملوك وغیره .

۳ـ قسمت تفسیر وفقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیر زمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشکاةالمصابیح ـ هدایه‌وغیره ،

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب‌الخراج ابویوسف ـ کتاب‌الخراج وصنعةالکتابه تألیف قدامةبن جعفر ، احکام‌السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك‌سعید ـ مقدمه ابن‌خلدون .

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری از مردم مطالب آنرا مربوط بموضوع ما نمیدانند ولی ما توانستیم حقایق‌مهمی‌از آن کتب بدست آوریم . کتب مزبورعبارت است از:

حیوةالحیوان دمیری ـ عجایب‌المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین از کتب‌لغت وفهرست‌ها ، مانند کشف‌الظنون ـ کلیات ابی‌البقاء ـ کشاف اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی اقتباس کردیم .

باید یادآور شد که‌تمام تألیفات مزبور بزبان عربی بوده‌واما تألیفات دانشمندان غرب که مورد توجه ومطالعهٔ ما بوده عبارت است از :

۱ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکتر گوستا و لوبون بزبان فرانسه
La Civilisation des Arabes, par Dr. Custave Le Bon

۲ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه
Hist. de Bas-Emqire, qar Lebeau 30 vols.

۳ـ دورهٔ مجلهٔ آسیائی بفرانسه . Journal Asiatique, Series

٤ـ تمدن و فرهنگ شرق در دورهٔ خلفاء تألیف فون کرمر بآلمانی
Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.

۵ ـ تاریخ‌اسلام تألیف مولر آلمانی.
Der Islam im Morgen -und Abendland, von Dr Müller.

٦ـ دولت‌های اسلام تألیف ستانلی‌لین‌پول بانگلیسی
The Mohammadan Dynasties, by S. Lane-pool.

۷ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی
Roman Empire, by Gibbon, 2 vols

و غیره وغیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست کتاب بعربی وزبانهای اروپائی مطالعه کردیم . بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخودنیز ازسابق‌مطالعاتی دربارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس‌ازانجام این‌مطالعات مبسوط ومفصل‌ناگهان متوجه شدیم که خلاصهٔ مطالعات ما از نظر سیاسی واداری وعلمی وادبی واخلاقی، دربارهٔ تاریخ شگفت آور تمدن اسلام ، خیلی‌بیش‌از آن است که دریك‌کتاب جمع آوری گردد،لذا نتیجهٔ مطالعات خودرا بچند قسمت‌تقسیم کردیم واینك قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم‌وامیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیزهرساله بعنوان ضمیمهٔ‌الهلال منتشر سازیم انشاءالله .

اینك قسمت اول‌را شروع میکنیم. این قسمت اساس و پایهٔ قسمت‌های دیگر است . قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیر میباشد :

تمدن و اوضاع مردم‌عرب پیش از اسلام تا ظهور اسلام وکمی قبل ازآن حکومت عرب در دورهٔ جاهلیت ـ اوضاع کعبه وقریش تا ظهور اسلام ـ چگونگی دعوت‌اسلام- انتشاراسلام- فتوحات‌اسلامی-خلفای اموی- خلفای‌عباسی- خلفای‌اندلس

(اسپانی) خلفای فاطمی وغیره . نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق ، کاملا ازنظر انتقادی وتحقیقی، بوده است وکلیهٔ وقایع مهم را با ذکر مدارك واسناد علت وقوع آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط آن واقعه باوقایع بعدی رابه‌تفصیل ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی اعراب را برایرانیان و رومی‌ها کاملا شرح داده‌ایم ، که‌چگونه با کمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم وایران را از میان بردارند . تا آنجاکه خود میدانیم کسی تاکنون غیر از ما این مبحث عالی فلسفی‌را به‌هیچ یك از زبانها متعرض نشده است ، فقط بعضی از دانشمندان غرب ، مختصری در این باب نگاشته‌اندکه نمیتوان ازآن استفادهٔ کامل برد . البته دانشمندان غرب برای کوتاه آمدن در تحریر تاریخ تمدن اسلام ، مورد ملامت نیستند چه که تمدن اسلام با دین و اخلاق وتاریخ وآداب و رسوم آنان چندان ارتباطی ندارد و اگر هم مربوط باشد ارتباط آن مختصر است و در هرحال اگر کسی باید ملامت بشود بیش ازهمه خود ما (عربها) باید مورد ملامت باشیم ، که آنقدر بزبان و تاریخ و آداب و اخلاق و رسوم خود بی‌علاقه ماندیم تا غربی‌ها پیشدستی کرده دراین مورد هم از ما جلو افتادند .

پس از ذکر این مقدمات بشرح اوضاع ممالك اسلامی در دورهٔ عظمت وترقی آن پرداختیم و یکایك آن ممالك را بتفصیل نگاشتیم ، سپس حکومتهای اسلامی و دستگاههای دولتی آنرا مانند خلافت ، وزارت ، استانداری ، خزانه داری ، ارتش و سایرمؤسسات را شرح دادیم وتاریخ تأسیس این دوائر وشعب وملحقات وچگونگی پیدایش آنرا ذکر کردیم و برای پیدا کردن و دریافتن حقایق مربوطه دشواری های بسیاری متحمل‌شدیم چه بساکه تمام یك کتاب ضخیم رابرای دریافت یك یا دوحقیقت تاریخی مطالعه کردیم وگاه هم میشدکه برای کشف یك حقیقت مجبور بمطالعهٔ دویا سه جلد کتاب میشدیم .

من باب مثال میگوئیم ، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة و استانداران را جمع آوری کردیم در صدد بر آمدیم حقوق قضاة و استانداران را در زمان خلفای

راشدین تعیین نمائیم ، ناچار بچندین کتاب مراجعه کردیم، درفتوحات البلدان بلاذری این مطلب را یافتیم .

«عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی و دادگستری کرد وعثمان‌بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت . . »

از این چند جمله سمت مأمورین زمان عمر تعیین میشد ولی مقدارحقوق آنها معین نبود . سپس درکتاب سراج‌الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق او وسایرمأمورین را تعیین کرد و تا آنزمان حقوق مأمورین تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمار تعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد و هم از مبلغ مزبور حقوق اذان‌گوها ومنشی‌ها وفرمانداران زیر دست خود را بپردازد و ماهی صد درهم برای عبدالله‌بن مسعود مقررداشت . . .»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج‌الملوك سمت و منصب عمار و مسعود را تعیین نکرده فقط آنها راگفته ومؤلف فتوح‌البلدان تنها سمت راگفته و ازحقوق نام نبرده است. ولی‌ما بعد ازمطالعهٔ هردو کتاب دریافتیم که در زمان عمرحقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق قاضی ومأمور دارائی‌ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم از قرائن دریافتیم که هر کس سرپرست آرتش و امام جماعت بوده بنام عامل (استاندار یا فرماندار) خوانده میشده است .

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام ، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی ـ ثروت اهالی ـ تمدن و فرهنگ اهالی (١) ـ روابط دولتهای اسلامی با دولتهای معاصر ومجاور ـ اوضاع واحوال خلفاء ـ مجالس آنان ـ تفریحات آنان ـ توجه آنان بعلم وعلماـ بشعر و شعراء و ترتیب آمد وشد آنان نزد

---

١ – منظور ازتمدن وفرهنگ همان‌سیوی لیزاسیون وکولتوززبانهای غربی است Civilizsation Culture

مترجم

خلیفه - کاخ‌های خلفاء - چگونگی پذیرائی آنان از مردم درمواقع رسمی - تجملات خلفاء - سوارشدن آنها-مهمانیهای آنان - بذل و بخشش آنها - ساختمانهای اسلامی - شهرهای اسلامی وغیره.

و اما مطالب جلد سوم از اینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعردرشام وعراق پیش‌ازاسلام وچگونگی‌وتاریخ پیشرفت آن در اسلام ومیزان ترقی آن.

درجلد چهارم، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصردرخشان با رعایت‌تناسب مقام‌گفتگوخواهد شد.

جلد پنجم، یعنی آخرین مجلد این کتاب، درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت میشود، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق، موضوع مزبور کاملا روشن خواهد بود.

بنابراین ملاحظه میشودکه انجام این مهم تا چه اندازه سنگین و دشوار است بخصوص‌که در زبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده و ازهرجهت تازگی دارد. این مطالب را برای آن یادآورشدیم که اگرنقیصه‌ای در تألیف ما دیده شود عذر ما را بدانند وبپذیرند و در عین حال از دانشمندان و اهل تحقیق خواهشمندیم با ماهمراهی‌کنند ونظر وعقیدهٔ خودرا مرقوم دارند تا درمجلدات آینده مورداستفاده واقع گردد. انشاء الله.

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم ازتمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت وثروت آن ملت وفرهنگ آن ملت ونتایج و وسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه ناخواه تاریخ علم و ادب وصنعت ولوازم آن از قبیل آموزشگاهها و کتابخانه‌ها واجتماعات ومقامات دولتی و آسایش عمومی جزء مبحث ما خواهد آمد وهمچنین باید دانست که تأثیر آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن ملت تا چه اندازه بوده‌است ، از آنرو باید آداب و رسوم‌اجتماعی آن ملت راشرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب ورسوم را ذکر کنیم .

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالا موقعی کامل خواهد بود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم وهمچنین باید بدانیم که آن ملت چگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعوامل و وسایل آن چه‌بوده است این مطالعات درمورد هر تمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که در سایر تمدن ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناچارهستیم که مقدمات لازمی در ابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور دربارهٔ اوضاع عرب قبل ازاسلام گفتگومیکند وحالات‌اجتماعی آنانرا پیش ازاسلام‌شرح میدهد، همین‌قسم دربارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرة‌العرب- مردم ایران - مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (با کمی عدد وناچیزی وسایل) بر آن دوامپراطوری بیان میکند . درضمن

این مقدمات اوضاع سیاسی ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان وخلفای فاطمی شرح داده شده است . پس ازشرح این مقدمات لازم دربارهٔ وسعت ممالك اسلامی وتشکیلات مؤسسات آن گفتگو میداریم . اینك میگوئیم :



استانبول مسجد سلطامحمدن فاتح

عرب و تمدن

پاره‌ای از تاریخ نویسان غرب تصور کرده‌اند که عربها در ایجاد تمدن اسلامی عامل مؤثری نبوده‌اند و تمدن اسلامی بر مبانی ازهم ریختهٔ تمدن روم و ایران ایجاد گشته و تعدیلاتی در آن شده است این دسته از تاریخ نویسان معتقدند که عربها طبعاً از تمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش از اسلام وچه بعد از آن ازخود تمدن وفرهنگی نداشته‌اند اما بعقیدهٔ ما استعداد عرب برای ایجاد تمدن و ادارهٔ امور کشور ازملتهای متمدن قدیم وجدید کمتر نبوده و برای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱- **قحطانی‌ها** که درخاك یمن وزمینهای مجاور آن سکونت داشته‌اند و نسب آنان به‌قحطان یا یقطان بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲- **اسماعیلی یا عدنانی** که در حجاز ونجد و اراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند و نژادشان بابراهیم وهاجر میرسد اینها را عدنانی - مضری - معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان آنان عدنان - مضر- معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیزبوده قحطانی‌ها زودتر ازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیر - سبا - کهلان و غیره از میان اقوام قحطانی برخاسته و با فرعونهای مصر وپادشاهان بابل و آشورهمزمان بوده‌اند. از شهرهای نامی آنان مارب - صنعاء - سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها دراطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین دولتهاملل و دول دیگری‌ازمیان اعراب پدید آمده که فقطاسمشان باقی‌مانده است ومشهورترین آنان قوم عاد - ثمود - طسم - جدیس وعمالقه میباشد و

نژادآنان به لاوذبن‌سام پایان میبابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن ملت عرب نبوده و پیش از تمدن اسلام مردم حمیر- کهلان - سبا واسطهٔ تجارتی شرق وغرب بودند زیرا کشوریمن درآنموقع میان چندکشور متمدن واقع شده بود ، بازرگانان هند کالای خود را ازدریای هند به یمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن آنرا به حبشه ومصروفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم و کشورمغرب حمل‌میکردند وعربهای‌اسماعیلی‌همان کالاها را ازراه خشکی تاآخرین نقطهٔ آباد دنیای‌آنروزمیرساندند .

علت عمده پیشرفت عرب درامور‌بازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافی آنان بودکه میان چندکشورمتمدن قرارداشت ، بعلاوه زبان اعراب‌بازبان‌غالب‌ملل‌مجاور خودشان نزدیك بود وازیك‌اصل سامی‌ریشه میگرفت‌وچنانکه امروزمشاهده‌میشود درآنروزهم‌زبانهای عربی -کلدانی -آشوری - عبری - حبشی- فنیقی‌باهم‌شبیه‌هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی‌فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی از حجازبعراق ویا حبشه وفنیقیه میرفت‌محتاج بمترجم نبود وزبان‌کلدانی وآشوری وحبشی را می‌فهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصرمیآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظرابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، از کشورکلده‌به‌کشورسوریه وفنیقیه وعربستان‌آمد وباآنان‌آمیزش کرده واحتیاجی‌هم بمترجم نداشت . همینطور بنی‌اسرائیل درقرن پانزده قبل از میلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان‌بدون مترجم بسربردند .

بطورکلی علتی ندارد که‌عرب‌متمدن نباشد ، برادران‌هم‌نژادعرب‌یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقی‌ها ، دارای تمدن عالی بودند . عربها دارای همان استعداد و ممیزات میباشند واگرتمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن کلدانیها وآشوریها پیشرفت نکرده بودبرای آن‌بودکه شبه‌جزیرهٔ‌عربستان بواسطهٔ‌کم‌آبی‌وهوای ناملایم استعداد ترقی‌وپیشرفت زیاد نداشت برعکس کلدانیها وآشوریها در بهترین نقاط خاورمیانه سکونت‌داشتند و ازحاصلخیزی زمین خود استفاده‌کرده تمدن عظیمی ایجادنمودند.

و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند، تمدنی مانند تمدن آشور وکلده وبلکه بهتر از آن ایجاد نمودند. شگفت اینکه عربها باوجود خشکی وبی آبی وبدی آب وهوای کشور خود، موفق شدند تمدن بالنسبه مهمی تشکیل دهند، مثلا اعراب یمن دارای تمدنی بوده‌اند که آثار آن از خرابه‌های روی خاك وزیر خاك در مهره ـ حضرموت ویمن پدیدار است واز مردم عاد وثمود وسایر طوایفی که فقط اسمشان باقی مانده تمدن وفرهنگی نقل میشود که درعصر حاضر بیشتر آنرا افسانه می‌پندارند. مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهای آن چنین میگویند:

«شداد پسر عاد شهری دراحقاف بنا کرد که مساحت آن ده فرسخ در ده فرسخ بوده است ستونهای آن ازسنگهای سیاه وسفید یمن وروپوش ستونها از لوحهٔ های نقره زر اندود ساخته شد، درمیان شهر صدهزار کاخ بنا شد وهر کاخی ستونهای زبرجد ویاقوت داشت درازی هرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیار در آن کاخها جاری میشد ریگ ته آن جویها دانه‌های طلا وجواهر ویاقوت بوده است.»

البته این گزافه گوئیها مبتنی براساس بوده و حداقلش آنست که پاره‌ای از عمارات قوم عاد وثمود، با جواهر گرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی و ریشه‌داری میباشد.

عربهای حمیر وسبا (قحطانی) که بعد ازعاد وثمود بودند، تمدن بزرگی داشتند واکنون پاره‌ای از آثار آن تمدن ازخرابه های عدن ـ صنعاء، حضرموت، کشف شده که از آن جمله الواح خط حمیری است و غالب آن ادعیه دینی میباشد و البته اگر تحقیقات بیشتری بشود آثار مهم تری از تمدن اقوام قحطانی بدست میآید، علاوه براین آثار اخبار ومطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی، زبان بزبان نقل شده و تا عصر حاضر نیز آمده وتمام این قرائن بر یک تمدن ثابت ومهمی دلالت میکند که ازتمدن آشوریها ـ مصریها ـ فنیقی‌هادست کم ندارد. همین اقوام بودند که آرتش‌های منظم ترتیب دادند. معدن استخراج کردند شهرها و کاخها ساختند، باغها آباد ساختند مجسمه‌ها تراشیدند، کشورها گشودند، بازرگانی راتوسعه‌دادند وچگونه است که با این همه آثار، متمدن نباشند؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان درقرن پنجم میلاد میگوید:

کندرودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب که هنوزهم نام آن برسرزبانهاست ، از آثارتمدن عرب میباشدو آنرا درقرن دوم پیش ازمیلاد ساخته‌اند . سد مزبورمانند سدهای محمدعلی پاشای‌مصری موسوم به «قناطرخیریه» بوده است با این فرق که سد مارب پل نداشته وعبارت از دیواربلندی بوده که میان دوکوه کشیده شده بودو آبی‌را که ازقله آن‌دوکوه‌سرازیر میشده دروسط دو کوه جمع میکرده وتاارتفاع قلهٔ کوه بالامیآورده‌است . میگویند که درازی آن سد یك فرسخ‌دریك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودر یچه‌هائـی بوده که هفتادسرزمین را مشروب میساخته است‌شکی‌نیست که‌سازندگان‌این سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع کامل داشتند و دارای همتی عالی بودندکه توانستند چنان سدی بسازند سد مزبورقرنها باقی بود وبالاخره دراثر مرور زمـان محتاج بتعمیر شد ولی دولتهای وقت ازترمیم آن عاجزماندند وهمینکه خرابی آنـرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند . عرب های غسان بشام ـ عـربهای منذز ، بعراق ـ عربهای‌اوس بمدینه‌ـ عربهای ازد ، بمنا ـ عربهای خزاعه بمکه آمدند ، دراواسطقرن‌دوم‌میلادی سدمارب خراب شد و آب ازکوه بمنی‌سرازیرشده شهرها ودهها راویران ساخت‌و بقیهٔ‌مردم‌نیز ازسرزمین بومی خود رفتند واین همان واقعه‌ایست که به‌سیل عرم‌شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش آمد منقرض گشت .

سترابون جهانگرد نامی روم درقرن‌اول پیش‌ازمیلاد میگوید شهر مارب شهر عجیبی بوده زیـرا سقف عمارات آن ازعـاج ساخته شده و با لوحه های زر اندودو جواهرات تزیین شده بـود ظروف زیبائـی در شهر مارب دیده می‌شدکـه انسان را متحیرمیساخت .

آری این گفته‌های‌سترابون میرساند که آنچه دربارهٔ تجملات عاد وثمودوشهر ارم وکاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر در خرابه‌های مارب ، صنعا وسایر پایتخت هـای اقوام حمیر و سبا حفاری‌بشود آثارمهمی بدست‌میآید وحقایق تاریخی تازه‌ای کشف‌میشود،همانطور که پس ازحفاری درمصر وعراق آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها و پادشاهان آشوروبابل

بدست آمد واین ازوظایف دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد.

دیگرازملت‌های متمدن عرب (قبل ازاسلام) ملت نبطی است که نژادش به نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهرپترا (Petra) واقع‌میان فلسطین‌وشبه جزیرهٔسینا ازبناهای آن ملت است. کشور آنان ازشبه جزیرهٔ سینا تا حجاز امتداد می‌یافت و رابط بازرگانی شرق وغرب محسوب میشد. رومی‌های معاصرنبطی‌ها در جنگها از آنان کمك میگرفتند وپیش از آنکه دولت غسان درشام پدیدآید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت کوتاهی درقرن اول میلادی برشام فرمانروائی میکرد. دولت نبطی ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود واز آنموقع جزء امپراتوری روم در آمد و آثارتمدن آنان درپترا باقی است وخط نبطی که از آنان برجا مانده مانند خط حمیری خوانده میشود.

عمالقه نیز از ملتهای متمدن عرب (پیش از اسلام) بشمار میآیند. این مردم سلحشور وسختگیر با اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند و مشهور است که مصررا فتح کرده قرنها درآنجا حکومت میکردند.

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام آمدندوشهرهای مهمی بنا کرده‌اند که از آن جمله: شهربصری درحوران وحیره درعراق‌از آثارپادشاهان‌غسان‌و پادشاهان منذرمیباشد.

حال با چنین دلایل وآثارشایسته نیست گفته شود که‌عربهاپیش ازاسلام دارای تمدن‌نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند.

با این همه ما منکرنیستیم که تمدن اسلام بر آثاردرهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بنا شده است ولی‌اعراب هم درآن تمدن عامل مؤثری بودندهمانطور که‌ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگراقتباس کرده وچیزهائی بر آن‌افزودند مثلا یونانیها ازمصریها ورومی‌ها ازیونانیها و ایرانیان از آشوریها و بابلی‌ها و کلدانیها تمدن خود راگرفته وبه تناسب اوضاع واحوال چیزهائی بر آن افزوده آنرا جرح و تعدیل کردند، بااین فرق که‌اقوام‌مزبورپس ازمدتهای‌متمادی‌تمدن جدیدخودرا تشکیل دادند. برعکس‌اعراب که‌فوری‌دولت‌مهمی‌تأسیس کرده، تمدن تازه‌ای‌ایجاد نمودند.

ونتایج افکار خودرا بروز دادند ودر قرن دوم وسوم هجری سراسر جهان را ازعلوم و آداب خویش بهره مند ساختند، درصورتیکه ژرمن‌ها در مدت چندین‌قرن (قبل از اسلام وبعد ازاسلام) بممالك روم‌حمله آوردند وفتوحاتی کردنداما نتیجهٔ کشور گشائی آنان چیزی جزقتل‌وغارت نبود. همین‌قسم اقوام هون در قرن‌پنجم میلادی شمال و مشرق‌مملکت روم‌و کشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه را فتح کردند ودویست‌سال تمام‌دولتی بنام دولت خاقان‌در آن‌ممالك تشکیل دادندو با آنکه خیلی بیش‌از عربها بمراکز تمدن‌یونانی نزدیك‌بودند معذلك‌تمدن وفرهنگ جدیدی تأسیس نکردند. اقوام اسلاو در قرن‌شش میلاد،قسمت شرقی کشور روم راگشودند وتا نزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند.

ملتهای دیگرمانند تاتار و مغول کشور گشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند. مثلاسپاهیان تیمور لنگ ممالك عرب را فتح کردند وپادشاهان‌عرب راازتخت بزیر آوردندولی نه‌تمدن‌جدیدی‌تشکیل‌دادندو نه‌تمدن‌اعراب‌رانگاه‌داشتند.

آیا این‌همه دلیل و برهان کافی نیست که بدانیم عربهااستعداد برای تشکیل‌هر نوع تمدن وفرهنگی را دارا هستند ؟.

دورهٔ جاهلیت درحجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیره عربستان چنانکه گفته شد از خـود تمدنی داشته‌اند ولی مردم حجاز که در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین آنان خشك وبدآب‌وهوا بودو بواسطهٔ سختی وبدی راه با مردمان متمدن آنزمان مربوط نبودند. بقسمی که جهانگشایان بزرگ‌دنیا مانند رامسیس‌دوم‌درقرن ۱۴ پیش‌از میلادواسکندر مقدونی‌درقرن چهارم پیش‌ازمیلاد وایلیوس گالوس‌درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) از تسخیر حجاز عاجز ماندند . همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند از آنروز مردم حجاز با خاطری آسوده بزندگانی‌بدوی‌بی آلایش‌خویش‌ادامه دادند واین خودطبیعی است که‌تاانسان خود را در خطر نه‌بیند بفکر چاره نمیافتد واز طرف دیگر انسان طبعاً خودخواه‌و طالب‌نام وجاه‌ومقام میباشد وناچار بمبارزه می‌پردازد وچون عربهای حجازکه‌بامردم

دیگر مربوط نبودند بجان یکدیگر افتادند و کاری جزقتل وغارت داخلی نداشتندو در عین حال‌مردانگی، گذشت ، سخاوت، ازصفات برجستهٔ این مردم جنگجو بود و همین صفات برجسته آیندهٔ درخشانی برای آنان درپیش‌داشت.

عربهای حجاز سالهای بسیاری که شمارش آنرا خدا میداند بهمین حال‌بدویت زندگی‌میکردندوچیزی ازفرهنگ وتمدن‌نمیدانستند، تااینکه‌یهودیان از زمان‌موسی و بعد از آن بواسطهٔ تعدیات رومیها وپس ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت کردند وشایدنبطی‌هاهم‌دراین آمدوشد با یهودیان بودند ودر شهرهای مکه و مدینه وطائف اقامت کردند. بخصوص یهودیان بیشتر بمدینه آمدند زیراهم کیشان آنان یعنی‌طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن‌یهود به‌حجازدروضع اجتماعی‌اعراب آن منطقه تأثیر بسیار داشت. مراسم حج ، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید، انتخاب کاهن وامثال آن مطالبی بود که حجازیان ازیهودیان آموختند . همین قسم داستانهای توراة و تلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد و همینکه سد مارب خراب‌شد مردم یمن هم بحجاز آمدند وتدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه نشین وشهر نشین تقسیم گشتند وشهر نشینان حجاز همان مردم‌مکه ومدینه‌وطائف میباشند . مکه مهمترین شهرهای حجاز بود. زیرا از دور ترین نقاط عربستان برای زیارت کعبه بمکه میآمدند . مکه در عین حال که زیارتگاه بود، مرکز بازرگانی‌هم شد وطبعاً قبایل نیرومند عرب برای تسلط برشهر مکه بتکاپو افتادند . در ابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده دارکعبه وفرمانروای کعبه بودند . اما بزودی طایفه خزاعه ازیمن بمکه آمدند ودر قرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را از فرزندان اسماعیل گرفتند ولی ناموس طبیعت، کارآنها راساخت ودر مدت کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی)از پا درآمدند قبیلهٔ کنانه‌ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان‌پدید‌آمد وفرمانروائی مکه در دست قریش باقی ماند.

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی بن کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش‌وعقل وفکرصائب خویش‌شهرت بسیاری‌داشت. درآنزمان فرمانروائی مکه با

طایفهٔ خزاعه بود قصی بن کلاب دختر فرماندار مکه‌را گرفت تا مگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. ازاین ازدواج پسری بدنیا آمد که بازرگان ثروتمند مشهوری شد دراین اثناء پرده دار کعبه وفرماندار کعبه‌درگذشت وپیش‌ازمرگ دختر خود(زن‌قصی) راجانشین خودساخت، ولی آن‌زن‌ازقبول چنان‌منصب‌مهمی عذر خواسته اظهارداشت که : توانائی گشودن و بستن در کعبه‌را ندارد فرماندار مکه، سپس آنمقام را به پسر ناتوان خود موسوم به(محترش)واگذارد، اما محترش بقدری نادان وناتوان بود که مقام خود را در مقابل دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خود واگذارد .

این پیش آمد برطایفهٔ‌خزاعه گران آمدو باطایفهٔ قریش بجنگ وستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذارشد و چون حکم آنها مردی از قریش بود لذا حق را به قصی بن کلاب داد وقصی بن کلاب و فرزندانش تا ظهور اسلام ، پرده دار کعبه وفرماندار مکه گشتند .

قصی بن کلاب ، اقوام خود رااز اطراف بمکه آورد و زمینهای بسیاری بآنان واگذاردتا در اطراف کعبه‌برای خودجا ومنزل بسازندجانشین قصی پسرش عبدمناف شد،عبدمناف چندین‌پسر داشت‌واز آن جمله‌هاشم وعبدشمس‌بودند. عبدمناف‌درموقع مرگ‌هاشم راجانشین‌خود قرارداد امیه پسرعبدشمس برعموی‌خودهاشم حسد ورزید ومطابق‌معمول آنزمان‌شرط‌بندی‌کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزد کاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان راگفتند. کاهن بحقانیت هاشم حکم داد و چون امیه شرط‌کرده بود که در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد و بیست سال تمام از حجاز هجرت‌کند ناچار بشرط خود عمل‌کرده شترها را داد واز حجاز بشام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بودکه میان خاندان بنی‌هاشم و بنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیز ادامه داشت.

پس‌ازمرگ هاشم پسرعبدالمطلب جد پیغمبر (ص) اسلام جانشین‌پدر گشت‌در آنزمان طایفهٔ قریش نسبت بسایر طوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتندهمانطور که لاوی‌ها درمیان یهود، وکشیشها در میان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند .

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند و برمردم دیگر حکومت میکردند. کسی بر آنان حکومت نداشت از هر طایفه‌ای که میخواستند بدون قید وشرط دختر میگرفتند و بهرطایفه‌ای که دختر میدادند شرط میکردند که بدین قریش دربیاید. مراسم حج راطایفهٔقریش مقررداشته ومردم حجازرا بپیروی از آن مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود ماازعرب دراین فصل، عرب حجاز وبخصوص مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد.

حکومت سرزمین حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه‌نشین بود یعنی وظایفی راکه درممالك متمدن دهها مردم انجام میدهند درمیان مردم بادیه نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیرمیگویند بنابر این امیر هم پادشاه، هم‌فرمانده قوا، وهم قاضی‌وهم رئیس دارائی بودوطبعاً بدون هیچگونه دسته‌بندی و زمینه‌چینی عاقلترین وهوشیار-ترین افراد قبیله امیر میشد وهر گاه افرادعاقل‌هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب‌میگشت وهر گاه چند قبیله برای‌جنگ با قبایل‌دیگرهمدست میشدند ازروی قرعه فرمانده‌کل را ازمیان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان وخواه پیر، همان کسیکه قرعه بنام‌اودر آمده بود فرمانده میشد.

این وضع‌حکومت بادیه‌نشینان حجاز بود که ذکرشد اما حجازی‌های‌شهر نشین یعنی‌مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند و همینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست آنها افتاد.

کعبه - قریش بازرگانی

همانطور که گفته شد طایفه‌قریش شهرنشین و بازرگان بودند، بازرگانی آنها در موقع آمد و رفت زوار کعبه انجام میافت واز آنرو برای پیشرفت بازرگانی‌خویش راهها رابرای توسعهٔ بازرگانی از هرنظر هموار و آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیاد تری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب آمدن سایر قبیله ها بمکه میشد آن بود که هرقبیله ای در کعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بت ها

از سیصدبیش بود بعضی از این بتها شکل انسان بعضی شکل حیوان وپاره‌ای شکل گیاه داشتند .

علاوه بر مکه در نزدیکی شهر طایف بازار دیگری بود، که بنام عکاظ شهرت داشت . قبایل حجاز درماه‌های حرام (ماه‌هائی که در آن جنگ نمیشد) بآنجامیآمدند ودر نخلستانهای عکاظ چادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند . طایفهٔ قریش برای اینکه مردم بیشتری را ببازار عکاظ بیاورند آنجا را نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودر نتیجه هر سال عدهٔ زیادی از گویندگان وخطیبان عرب برای اظهار فضل وشهرت به‌عکاظ میآمدند واگر کسی اسیری داشت دربازار عکاظ اسیرخود را میخرید وهر کس داد خواهی پیدامیکرد برای دادرسی به‌عکاظ میآمد وپیش ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردند که غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان مییافت ازآنجا بعرفه میآمدند وازعرفه بمکه کوچ کرده مراسم حج راانجام میدادند وبه‌قبایل خود بازمیگشتند .

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازار عکاظ ، سالی دومرتبه یعنی زمستانهابه یمن وتابستان‌ها به‌بصری (شام) میرفتند وازآنرو شهرمکه رابط تجارتی شام و یمن میشد وباآنکه درآن روزها راه‌های تجارتی پر خطر بود کسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد ، زیرا قریش فرماندار مکه وپرده دار کعبه وطبعاً از هر تعرضی محفوظ بودند .

بازرگانان قریش تا ایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر وازشام خواربار وپارچه حمل میکردند .

کعبه سرچشمه وممرمعاش مردم مکه بود ودرغیر آنصورت زندگی درآنسرزمین خشك امکان نداشت. طایفهٔ قریش بواسطهٔ مسافرتهای دوروونزدیك وآمیزش بامردم شام وعراق از سایر اعراب آگاه تر و آزموده‌تر بودند وچون کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمد آنان بود ، برای ادارهٔ امور کعبه نهایت اهتمام رابخرج میدادند وتسهیلاتی جهت آمدوشدزوارمقرر میداشتند، مثلا برای آب دادن وخوراك دادن بمسافران جاهای معینی درست کرده ومؤسساتی تشکیل داده بودند که شمارهٔ آن مؤسسات تا پیدایش

اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك از مؤسسات بارئیس یکی از تیره های قریش بود ومهمترین تیره‌های قریش که شمارهٔ آن بده میرسید عبارت بودند از :

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـ عدی ـ جمح ـ سهم ، وغیره که‌هریك سرپرست یك یادومؤسسه‌بودند واینك نام آن‌مؤسسات وتیره‌هائی که بر آن‌سرپرستی داشتند :

۱ـ دربانی وپرده‌داری کعبه ـ وظیفهٔ دربان وپرده دار آن بود که درکعبه را میگشوده‌ومی بسته‌است. عربهااین‌رسم را ازیهود آموختندچه که آنان برای گشودن وبستن هیکل(معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند.

مؤلف کتاب عقدالفرید پرده‌داری ودربانی کعبه را دومنصب‌شمرده‌است .

۲ـ آب‌دادن به‌حجاج ـچون آب درمکه کم بودلذا سرپرست آب یاباصطلاح امروز میرآبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (چرم) ساخته و درحیاط مکه میگذاردند وبا مشك ازچاه‌های دور ونزدیك آب گوارا حمل کرده ، در آن حوض‌هامیریختند وهمینکه چاه زمزم‌را کندند از آنجا آب میآوردند ودرهرصورت این کار دردست بنی‌هاشم بود .

۳ـ رفاده یا مهمانداری ـ باین قسم که طایفهٔ قریش در مواقع معین مبالغی پول ازمیان خودجمع‌میکردند وبرای‌اطعام‌فقراء بمتصدیان‌مهمانخانه (رفاده)میدادند. باید دانست که این رسم مهمانداری از ابتکارات قصی‌بن کلاب بوده وابتداء توسط بنی نوفل وبعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است .

۴ـ پرچم‌داری ـ وتفصیل آن چنان است که طایفهٔ قریش پرچمی بنام عقاب داشتند ودرموقع‌جنگ آنرا بیرون آورده بدست یکی‌ازسران‌سپاه ویابخودپرچم‌دار تحویل میدادند، اما اساساً پرچم‌داری با امویان بوده است .

۵ـ ندوه ویاخانه شوری ـ قصی بن کلاب در نزدیکی کعبه خانه ای بنام دارالندوه بناکرد وبزرگان قریش درمواقع مهم برای مشورت بدانجامیرفتندوکسی که کمترازچهل سال داشت نمیتوانست در آنخانه راه بیابد . مراسم زناشوئی، آماده

ساختن پرچم جنگ در آنخانه انجام میبافت . همین قسم انجام تشریفات برای تملك جاریه‌های (کنیزان) قریش درخانه شوری وقوع می‌یافت و برای دختران قریش که بحد بلوغ میرسیدند ، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد .

واداره این مؤسسه با تیرهٔ عبدالدار بوده است .

۶ـ سرداری یا (قیاده) - این منصب ، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان‌های بازرگانی ویا نفرات جنگی بوده که بعهده بنی‌امیه واگذارمیشد ودراوایل اسلام ابوسفیان پدرمعاویه آنرا اداره میکرد .

۷ـ مؤسسه مشورتی - این مؤسسه در دست تیره بنی اسد بود و کارهای مهم قریش باصوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت .

۸ـ مؤسسه پرداخت دیه وغرامت - این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت ووظیفهٔ آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگر رئیس این مؤسسه پیشنهادی در آن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند .

۹ـ قبه یا اسلحه‌خانه - عبارت ازچادری بود که هنگام جنگ بر پا میگشت ومهمات ولوازم جنگی‌را در آن جمع میکردند .

۱۰ـ اعنه - یا اداره کردن ستوران قریش هنگام جنگ .

۱۱ـ سفارت - ومقصود از آن روانه کردن نماینده ای برای انجام مذاکرات صلح وجنگ ویا اظهار مفاخر قریش در برابر اقوام دیگر بوده است وآخرین سفیر قریش عمربوده است (قبل‌از آنکه مسلمان شود) .

۱۲ـ ایسار - یامؤسسه‌قمار وفالگیری که آنرا ازلام (۱) نیزمیگفتندو بوسیلهٔ

۱ـ ازلام جمع زلم است . بزبان عربی نوعی‌تیررامیگویند که پر ندارد . مردم قریش برای‌فال گرفتن ده تیرانتخاب میکردند. روی سه‌تیرمینوشتند بکن وروی سه تیر مینوشتند نکن وچهار تیررا ننوشته‌میگذاشتند وهمین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودرانجام آن دو دل بودند این ده تیررا در ظرفی گذارده برهم میزدند ویك‌یك‌درمیاآوردند اگرقسمتهای مثبت (بکن) زودتر درمیآمد بآن امر اقدام میکردند و اگرمنفی(نکن) جلوتر بود از اقدام‌کار صرف‌نظر میکردند .

دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر ، اسمی تعیین میکردند وآن اسم‌را روی تیر مینوشتند وتیرها را درکیسه یا ظرفی میریختند وده‌نفربا هم شریك شده شتری میخریدند وآنرا میکشتند سپس باسم هریك ازشرکاء یك‌تیرازظرف درمیاآوردند ونام‌آن‌تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرهاسه‌سهم می‌بردوپاره‌ای یك‌سهم وپاره‌ای‌هیچ‌سهم نداشت واین‌یك‌نوع قماری بود که قرآن‌مجیدآنرانهی کرده فرمود یا ایهاالذین آمنوا انما الخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس‌من عمل‌الشیطان فاجتنبوه ـ سورهٔ مائده (مترجم) .

آن فال میگرفتند ویا چیزهائی را میان خودقسمت‌میکردند که‌تقریباً شبیه به‌لاتاری وقرعه امروز بوده است واداره‌ٔ آن بدست تیره بنی جمح بوده است .

۱۳-دادرسی یاحکومت که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد .

۱۴-اموال‌مصادره شده - یعنی‌جمع آوری واداره‌کردن‌پولهاوزروزیورهای بتهای کعبه‌که بدست تیره‌ٔ بنی‌سهم اداره میشد .

۱۵ - نگاهبانی مسجدالحرام (عماره) ویا مراقبت باینکه‌کسی درآن محل مقدس یاوه‌سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزند .

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی از مؤسسات اسم بی مسمی بوده و ازهیچ نظراهمیت نداشته اما بزرگان قریش از دونظرآنرا ایجاد کرده بودند : اول برای اینکه تیره‌های قریش را به‌یک عنوان وسمتی راضی سازند . دوم اینکه مقام‌کعبه‌را عالی جلوه دهند وازآن راه برای خود استفاده ببرند .

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری وکشوری‌وسیاسی ومذهبی درآن‌گنجانیده میشدوباسازمانهای دولتی‌امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه‌آنرا نوعی حکومت جمهوری یامشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه ویا جمهوری باید پادشاه ویا رئیس جمهور داشته باشد ودرحکومت قریش‌چنان مقامی دیده نمیشد وفقط پرده دار ونگاهبان کعبه و رئیس مشورت خانه یکنوغ ریاستی داشتند (۱) .

نهضت عرب پیش از اسلام

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) با تمام پیچیدگی وابهام آن مشتمل برمطالبی است‌که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد . ازآن جمله اینکه تاقرن اول پیش‌ازهجرت،

۱- جرجی‌زیدان مؤلف کتاب ، مؤسسات پانزده‌گانه فوقرا بزبان عربی مصلحه خوانده است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان استکه ما بفارسی‌آنرا اداره میگوئیم .

مثلا ترجمه مصلحةالبرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی‌اطلاق میشود ومؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسه دولتی نبوده لذا ماآنرا به مؤسسه‌وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسه فال‌گیری (ایسار - ازلام) مناسب‌تر از ادارهٔ‌فال‌گیری وقماربازی‌میباشد .
(مترجم)

میان قبایل وطوایف مختلف عرب، شاعر وخطیب ویادانشمند نامداری پدید نیامده است واین پیش آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد .

شاید پاره‌ای تصور کنند که بواسطهٔ مدون نبودن تاریخ عرب اسامی شعراء وسخنوران ودانشمندان سابق عرب ازبین رفته باشد ولی این تصور اشتباه است ، چه که افسانه‌های عاد وثمود وهود کاملا در میان عرب محفوظ مانده واگر شعراء ودانشمندانی میان آنها بوده ، البته نامشان باقی میمانده است .

و آنچه که ما در دیباچهٔ این مقال (نهضت عرب پیش از اسلام) یاد آورشدیم عبارت از دانشمندان وسخن وران مشهوری است که یك قرن قبل ازاسلام درمیان اعـراب پدید آمدند ومهم تر از همه آنکه نهضت مزبور محدود بشعر و ادب نبوده ، بلکه جنبهٔ دینی هم داشته است، بقسمی که در آن عصر، ازنظردین، یك نوع هیجان وتشویش خواطر میان اعراب پیداشده بود ودرمیان یك قبیله ، عده‌ای بت وعده‌ای آتش وعده‌ای خدای یگانه پرستش میکردند وهمان کسی هم که میان آنان خداپرست بود درعین حال برای بت نیز قربانی میبرد ، گروهی شراب را تحریم میکردند ، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔ دیگر از پرستش بت بیزاری می‌جستند وهمین انقلاب فکری جامعهٔ عرب را متوجه راه نجاتی میکردودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات دهنده‌ای میشد . درنتیجه اشخاصی ادعای نبوت کردند وهمان ادعای آنان مردم را متذکر ساخت که راجع بدین ومذهب وپایان کارها تفکر کنند .

چه شد که این نهضت پدید آمد؟ - سابقاً اشاره شد که عربهای عدنان ، مردم روشن فکر تیزهوشی بودند ولی چون روزگارخودرا بجنگ وجدال میگذراندندواز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش و فکر خویش را در راه ترقی وتعالی بکار برند .

آنچه مسلم است افراد عادی تادر فشار فقرواقع نشوند ، برای معاش تلاش نمیکنند وتاخواری نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس بامردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرار گرفته باشد برای پیشرفت وترقی خود بکوشد . این وضع افراد مردم است و اما هیئتهای اجتماع غالباً بعـداز

جنگهای خارجی ویا انقلابات داخلی به هیجان میآیند و برای ترقی و تعالی خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی دراین مورد مؤثرتراست زیرا در زمان جنگ ملتها با یکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات و معایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصه‌های خود برمیایند. دلایل تاریخی برای‌صحت این گفتار بسیاراست.

اتفاقاً در دوقرن قبل از اسلام، همین وقایع برای اعراب پیش آمدو آنان را تکان داده بفکر ترقی و تعالی انداخت باین معنی که درآن اوقات سپاهیان حبشه بر یمن دست یافتند ودر اواسطقرن اول پیش ازهجرت حبشی‌ها بقصد تسخیرمکه‌وکعبه بحجاز آمدند.

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه وقریش تاآنروز چنان خطری را پیش‌بینی نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بوده‌است ولی‌همینکه عبدالمطلب‌جدپیغمبراکرم(ص)پرده‌دارو نگاهبان کعبه‌از آمدن سپاهیان حبشه بافیل‌های جنگی خبردارشد خود وقومش(قریش)ناگهان دانستند که چه خطربزرگی متوجه آنان گشته‌است ومطابق‌قانون طبیعت قوای روحی وجسمی خویش‌را جمع آوری کرده مهیای‌دفاع‌شدند وهشیاری وخردمندی نهانی‌خودرا آشکار ساختند وبقدری این پیش آمد در اوضاع مردم حجاز تأثیر داشت که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سال‌پیل(عام‌الفیل)خواندند . تأثیراین واقعه‌نه تنها موجب‌نهضت ادبی ودینی حجازیان گشت بلکه درنتیجهٔ آن سیاستمداران ونابغه‌هائی میان آنها ظهور کرد که درپیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد هم چنان که پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدیدآمدند و درپیشرفت سیاست فرانسه عامل مهمی بشمار آمدند.

باری واقعهٔ (عام‌الفیل) آغاز نهضت اعراب حجازمحسوب نمیگردد، بلکه فتح یمن پیش‌درآمد وعام‌الفیل متمم آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب نهضت اعراب حجاز باشد وچه آمدن سپاهیان‌حبشه با فیل‌های‌جنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آن‌مردم گشته وچه موجبات دیگری برای آن‌نهضت

بوده درهرحال پیش‌ازظهور اسلام ، یك‌نوع غلیان فکری از نظر دین و ادبیات میان اعراب پدید آمده بود که برای پیشرفت اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشد و غالباً دعوت های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد ، یعنی ابتداء یك‌نهضت دینی وادبی در اجتماع ایجاد میگردد و سپس زمینه ، برای انتشار وتأیید دیانت جدید فراهم میشود .

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص)صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که در صفحات پیش شرح دادیم . پیغمبر اسلام(ص) درسال ۶۰۹ میلادی درسن چهل سالگی دعوت خودرا آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم دراین مختصر نمیگنجد وفقط به مختصری از آنچه باموضوع ماارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشار اسلام و مساعد برای توسعهٔ آن بوده معلوم گردد .

پیغمبر اکرم(ص) هنگامی بدنیا آمد که پدرش در گذشته بودوهمینکه شش ساله شد مادرش نیز وفات کردوجدش عبدالمطلب اورا نگاهداری نمود . آنموقع مؤسسهٔ آب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد واز آنرو عبدالمطلب بسیار معزز ومحترم میزیست . پیغمبر اکرم (ص) هشت ساله بود که جدش رحلت کرد وعمویش ابوطالب که او نیزشخصیت محترمی بود برادرزاده رانزد خود برد واورا مانندسایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش به تجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخودمیبرد رسول اکرم(ص)ازهمان ایام جوانی که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق وکردارش طوری بود که اورا استوار(امین) می خواندند وهوش وعقلش راتمجید میکردند .

این نیکنامی حضرت رسول(ص) سبب شد که خدیجه دخترخویلدازنان ثروتمند قریش ، جنابش را بعنوان عامل خود انتخاب کند وامور بازرگانی خویش را بوی بسپارد وسرانجام بقدری ازامانت وصداقت این عامل (بزرگوار) خوشش آمد که راضی شد باوی ازدواج کند . این زناشوئی برای پیغمبر اکرم(ص)موجب گشایش و آسایش گشت،

چه که از ثروت خدیجه بهره‌مند شد وطبعاً چنین شخص درستکار دست و دل باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد .

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل ساله شد ، بگوشه گیری ازمردم متمایل گشت ومانند مردان تارك دنیا (ناسکان) بکوه‌ها وغارها پناهنده شد ودرماه رمضان همان سال، با خدیجه بکوه موسوم به حراء واقع در سه میلی مکه مقیم شد وهمانموقع رؤیای نخستین بروی پدیدار گشت (۱) و نزد همسرخود خدیجه آمده باو خبرداد که جبرئیل بر من ظاهرشد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم .

«اقراء باسم ربك الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است .

من آنرا خواندم و بمیان کوه شتافتم . در آنجا از آسمان آوازی شنیدم که میگفت :

ای محمد ! توپیغمبرخدا هستی ومن جبرئیل هستم .

خدیجه عمو زاده‌ای بنام ورقة بن نوفل داشت . ورقه کتابهای بسیارخوانده بود وبا یهود و نصاری معاشرت داشت و مردم مکه اورا بدانشمندی شناخته ، درعلوم دینی وغیبگوئی ممتازو برجسته میدانستند . خدیجه نزد ورقه رفت و آنچه راکه از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد .

ورقه گفت : ای خدیجه اگر آنچه میگوئی راست است ، بخدائی که جانم در دست اوست این مرد پیغمبر (ص) مردم خواهد شد و آنچه که با موسی بوده بااو نیز خواهد بود .

خدیجه نزد پیغمبر (ص) باز آمد و آنچه ازورقه شنیده بود برای شوهر گفت : پیغمبر اکرم (ص) بااطمینان خاطر بمکه بازگشت ولی ازاظهار دعوت علنی خودداری مینمود ، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش به بت‌های خودشان مطلع بود و بخوبی میدانست که دعوت بخدای یگانه و چشم پوشی از بت‌ها برمردم قریش گران میآمد چه که با رفتن بت‌ها سود بازرگانی وجاه ومقام وقریش نیز ازمیان میرفت باین لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه‌سال

۱ ـ مقصود ازرؤیای نخستین که مؤلف مسیحی (جرجی زیدان) اظهارداشته همان وحی الهیست که در کوه حراء بر سید انبیاء نازل شد (مترجم)

بطور کج دار و مریز بنزدیکان خویش دعوت رسالت را ابراز میکرد و درظرف آن مدت عدهٔ کمی باو ایمان آوردند که از آن جمله جوان نورسیده علی بن ابیطالب (علیه السلام) پسر عموی پیغمبر (ص) بود و دیگر ابوبکر صدیق از بزرگان قریش و ابوعبیدهٔ جراح و چند نفر دیگر بودند.

از آن پس پیغمبر (ص) بدعوت آشکار پرداخت و از عموزاده خود علی (ع) خواست که میهمانی ترتیب دهد و عموها و نزدیکان پیغمبر (ص) را بطعام دعوت کند علی (ع) چنان کرد و نزدیك چهل مرد از فرزندان عبدالمطلب بخانه پدرش (ابوطالب) فرا خواند همینکه مهمانان ازخوردن غذا فارغ شدند پیغمبر (ص) دعوت خود را شروع نمود و مهمانان که ازدعوت پنهانی پیغمبر (ص) آگاهی داشتند ، دانستند که موضوع ازچه قرار میباشد و درصدد خاموش کردن پیغمبر (ص) برآمدند که مبادا به بت‌های آنان اهانتی وارد آید عموی پیغمبر (ص) ابولهب بیش از دیگران برای خاموش ساختن پیغمبر (ص) میکوشید و آنحضرت را تحقیر میکرد . پیغمبر (ص) در آن مجلس خاموش شد و مهمانان رفتند ولی این پیش آمد ذره‌ای ازعزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست و دوباره همان عده را برای صرف غذا دعوت کرد و پس ازصرف غذا بآنان چنین فرمود :

« حتم دارم که درتمام ملت عرب کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام نیاورده است . من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت کنم حال کدام یك ازشما آمادهٔ همراهی بامن هستید تابرادر وجانشین ووصی من میان مردم باشد» .

پس ازاین گفتارهمهٔ مهمانان خاموش ماندند وبیشتر از آن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند. فقط علی (ع) پیش آمده گفت: ای پیغمبرخدا من تورا یاری میکنم .

پیغمبر (ص) هم فرمود علی (ع) برادر و جانشین و وصی من است از او فرمانبرداری کنید.

مهمانان که این را شنیدند خنده کنان ازجا برخاسته بابیطالب گفتند :

«محمد دستور میدهد که فرمانبردار پسرت باشی» وسپس از آنجا رفتند .

این توهین و تحقیرهم پیغمبر اکرم (ص) را ازارادهٔ خود باز نداشت و اورا از کسانش دور نساخت و بجای آنکه از آنان کناره گیرد واز دعوت آنان بازایستد ، آشکارا بت‌های آنان را بدگفت وخود قریش وپدران آنان را گمراه و کافر خواند . قوم قریش چاره‌ای

جز بردباری نداشتند زیرا پیغمبر اکرم (ص) درپناه ابوطالب بود وهمهٔ آنان با بوطالب احترام میگذاشتند. سرانجام جمعی از آنان که ابوسفیان (پدر معاویه) نیز با آنان بود پیش ابوطالب آمده گفتند:

«برادرزادهٔ تو آئین ما را پست میشمارد و پندارهای ما را دیوانگی میخواند و خودمان را گمراه میستاید، اورا ازاین رفتار بازدار ویادست ازاو بردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه نوع مساعدت داد.

اما همینکه قوم قریش پیغمبر (ص) را در دعوت اسلام و بدگوئی از خدایان خود پا برجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند:

«اگر برادرزاده‌ات را از این کار باز نداری باتو واو آنقدر ستیزه خواهیم کرد تا یکی ازدوطرف هلاك گردد».

پیغمبر اکرم (ص) که این سخن عمو را شنید، گمان کرد عمو او را رها میسازد و طبعاً این پیش آمد براو گران آمد اما باعزمی ثابت گفت:

«ای عمو! اگرقوم قریش آفتاب را دردست راست من و ماه را دردست چپم بگذارند، ازاین کار دست برنمیدارم».

سپس بگریه افتاده از جا برخاست که ازپیش عمو برود اما عمویش او را بازداشته گفت:

«هرچه میخواهی بگو بخدا تورا با آنان نمیسپارم».

در این میان دعوت پیغمبر آهسته آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی آئین اسلام را می پذیرفتند که از آن جمله ابوبکر وعثمان و زبیر بن عوام وعبدالرحمن بن عوف وحمزه (عموی پیغمبر ص) وعمر بود والبته اسلام آوردن این مردان نامی که درتاریخ اسلام مقام بلندی دارند برای پیغمبر (ص) پیشرفت بزرگی بود بخصوص اسلام آوردن عمر وحمزه که درمیان قریش نیرومند ومحترم بودند وپیغمبر (ص) آنان را بسیار گرامی میداشت.

سایر عموها واقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدند و بفکر افتادند که مگر پیغمبر (ص) را بخوشی ازدعوت بازدارند از آنرو بزرگان

قوم در مشورت‌خانه (ندوه) گرد آمده دنبال پیغمبر (ص) فرستادند و مقدم او را با مهربانی واحترام پذیرفته گفتند :

«ای محمد ! ما آمده‌ایم تا باتو سخن گوئیم ، تو کاری باما کرده‌ای که هیچکس با قوم خود نکرده‌است . تو پدران ما را بد گفتی ، تو آئین ما را پست شمردی ، تو بخدایان ما ناسزا گفتی ، تو ما را دیوانه خواندی ، تو جمع ما را پراکنده ساختی . خلاصه آنکه کار بدی نبود که نکردی ، حال اگر این کار را برای پول میکنی ما از میان خود پول جمع میکنیم و بتو میدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگر خواهان جاه ومقام هستی ما تورا پادشاه و آقای خود قرار میدهیم واگر آنچه که میگوئی در اثر کسالت روحی است باز حاضریم پول جمع کنیم و تورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم اگر خوب شدی چه بهتر و گرنه عذر تو را میپذیریم ، پیغمبر (ص) اکرم بآنان فرمود :

« من هیچ کسالتی ندارم و برای پول وجاه ومقام دعوت نمیکنم ، خداوند مرا به پیامبری برگزیده و کتاب برمن فرستاده ومرا فرموده که شما را مژده و بیم بدهم من پیغام خدا را بشما میرسانم و شما را پند و اندرز میدهم . اگر سخن مرا بپذیرید در هر دو جهان نیك بخت خواهید شد واگر نپذیرید شکیبائی پیشه میکنم تا خدا میان من وشما داوری کند .»

همینکه قریش از آن اقدامات خود سودی ندیدند بآزار مسلمانان پرداختند ومسلمانان با بردباری رنج میکشیدند وهمینکه کار سخت شد و مسلمانان بیش از اندازه مورد عذاب و توهین واقع گشتند ، پیغمبر (ص) دستور داد مسلمانانی که قوم و قبیله ندارند که در پناه آنان باشند از مکه به حبشه بروند از آن رو هشتاد وسه مرد با عده‌ای زن و بچه به حبشه رفتند واین هجرت ، هجرت نخستین اسلام بشمار میآید . بدیهی است که این مسافرت در آنزمان بسیار دشوار بوده چه که مهاجرین باید از بیابان های خشك ودریا بگذرند و با زن وبچه این سختی‌هارا بگذرانند وهمین اقدام آنان بهترین گواه است که پیروان پیغمبر (ص) به پیشوای خود ایمان کامل داشتند و بدستور وامر او رنج سفر را برخود هموار میساختند .

اینك شایسته است که آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس ازمطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم.

پاره‌ای از نویسندگان غیر مسلمان، گمان کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین کار مهم دست زد.

ولی ما معتقدیم که این گمان آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیراتاریخ دعوت‌اسلام گواهی میدهد که پیغمبر (ص) از روی کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظر دنیوی بدعوت مبادرت نمود. پیغمبراسلام (ص) به‌نبوت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت ومسلم میدانست که از طرف خداوند برای دعوت مردم برانگیخته شده است و اگر این ایمان قطعی وکامل نبودآن همه رنج و آزار را تحمل نمیتوانست چه که حضرت رسول (ص) پیش‌ازدعوت بواسطهٔزناشوئی‌باخدیجه دارای جاه ومقام‌وثروت‌بود ومردم او را دوست داشته احترام میگذاشتند و زندگانی آسوده‌ای میگذراند و برعکس پس از دعوت دچار رنج بسیار شد، تاآن اندازه که بخاطر اومردم مکه با بنی‌هاشم از در ستیزه تو آمدند و چون پیغمبر (ص) از بنی‌هاشم بود، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون کعبه نهادند وبموجب آن پیمان برخودحتم کردند که بابنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) دادوستد نکنند و ازآنان دخترنگیرند وبآنان دخترندهند، بنی‌هاشم دراثر این پیمان، مدت سه سال شهرمکه را ترك گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند واگرهم بمکه‌میآمدندپنهانی‌میآمدندوفقط کسانی آشکارا درمکه آمد وشد میکردند که مانند ابولهب (عموی پیغمبر) با محمد (ص) دشمنی سخت داشتند.

شاید پاره‌ای تصورمیکنند که استقامت پیغمبراسلام(ص) در دعوت خودبواسطهٔ پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است.

ولی این نیز اشتباه میباشد، زیرا پیغمبر پس از مرگ ابوطالب بیش از پیش در دعوت خود پا برجا ماند. ابوطالب و خدیجه سه سال پیش از هجرت درگذشتند وپس ازمرگ‌آنان کار بر رسول اکرم دشوار شد وقوم قریش ازهرسو بروی تاختند. بخصوص‌ابولهب وحکم‌بن عاص وعتبة‌بن‌ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین

او را آزار میدادند و غالباً هنگام نماز شکمبه بر سر وروی پیغمبر اکرم (ص) خالی میکردند وخوراکش را آلوده میساختند. پیغمبر(ص) ازمکه به‌طایف رفت، تامگر درآنجا یار ویاوری بیابد. ولی درآنجا نیزچیزی جز دشنام وآزار ندید تاآنجاکه مردم طایف دسته‌ای از نادانان و اراذل خود را بطرف حضرت رسول میفرستادند که با او ستیزه کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر (ص) از آنان کناره میگرفت و وبگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدند وفرومایگان را میراندند. پیغمبر(ص) تمام این رنجها را تحمل میکرد و دعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه میکرد. باری حضرت رسول (ص) از طایف بمکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید بقسمی که هرکس از دور و نزدیك با او بستیزه برمیخاست و اورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت ومحکم بر این مصیبت‌ها صبر میکرد، در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با او همراهی ومهربانی‌خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون به‌نبوت خود ایمان‌کامل داشت ومیدانست ازطرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد.

همینکه پیغمبر(ص) از اسلام نزدیکان و اقوام خود نومید گشت، هنگام حج بر سر راه مسافران آمده آنها را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض باز نمی‌ماند، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت:

«ای مسافران! سخن برادر زاده مرا گوش ندهید، اومیگوید از لات و عزی (نام دوبت) دست بکشید وگمراهی‌های تازه اورا بپذیرید، زنهار ازمحمدنشنوید».

البته‌این اعتراضات ازتصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی کاست ومرتباً مسافران وحجاج را بدین اسلام میخواند. سرانجام چند مرد از اهل مدینه دعوت او را پذیرفتند و همینکه بشهرخویش (مدینه) رفتند، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام در مدینه، بودن یهود در آنجا بود زیرا یهودیان برعکس کفار مکه خدا شناس و اهل کتاب بودند و از وحی آسمانی و پیغامبری رسولان آگاهی داشتند. و دیگر آنکه میدانستند دیانت اسلام به بازرگانی آنها زیانی نمیرساند،

برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت های کعبه از اعتبار میافتد وتجارت مکه ساقط میشود. یهودیان واهل مدینه که بامردم مکه رقابت داشتند، طبعاً خواهان آن بودند که آئین تازه ، درمدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر باز آید تا عربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند ویهودیان که مردمان تاجرپیشه وپول طلب هستند ، بیشتراین فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ،که ازنژاد قحطان (اعراب یمن) بودند با مردم مکه (اعراب عدنانی) همه‌جور رقابت میکردند ودرنتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبررا بشهرخود دعوت کردند و پیغمبردر ۶۲۲ میلادی ازمکه بمدینه رفت واهل مدینه مقدم اوراگرامی داشتند ازآن هنگام پیروان پیغامبررا بدونام خواندندمهاجر یعنی آنکه با او ازمکه بمدینه آمد وانصاری یعنی آنکه در مدینه اورا یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شدکه تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت کرد ومردم مدینه به کمك مسلمانان برخاسته ودرصدد انتقام از اهل مکه برآمدند وگاه و بیگاه برکاروانهای مردم مکه که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند ، هجوم آورمیشدند واین حملات وهجومها، همان‌است که درتاریخ اسلام به (غزوه) شهرت دارد .

مهم‌ترین غزوه‌های اسلامی غزوه بدربود که سرآمد پیروزی‌های اسلام بشمار میآید وازآن به‌بعدمسلمانان درهمه‌جا جلورفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنهادرآمد وشهرمکه‌راگشودند وطایفه‌قریش‌همگی‌خواه‌ناخواه‌اسلام آوردند وپیغمبر(ص) بکشورهای‌خارج‌عربستان توجه کرده‌بپادشاهان‌نامه نوشت‌وآنهارا باسلام دعوت کردواین وقایع درتاریخ‌اسلام ذکرشده ومانیزدرآن باره گفتگوخواهیم کرد .

روم وایران هنگام پیدایش اسلام

آنطورکه تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم درسال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد واز همان هنگام دولت روم پدید آمد ومدت ده قرن و نیم پایدار ماند و سراسر جهان آنروزراگشود وشهرروم درتمام‌آن وقایع پایتخت بود ودرسال ۳۳۰میلادی پایتخت از روم به شهر (بیزانس) انتقال‌یافت‌وقسطنطین بزرگ‌بآنشهردرآمده آنجاراقسطنطنیه

نامید، که هنوزهم بآن نام خوانده میشود. (۱)

پس ازمرگ قسطنطین (۳۳۷ میلادی) امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد وسرانجام یکی از آنان برتمام کشوردست یافت وهمینکه اودرسال ۳۶۰ درگذشت، ژولین وپس ازژولین ژوئین پادشاه شد واونیز بعدازچند ماه وفات کرد ورومی‌ها شخصی را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند.

والنتین بزودی برادرخود را امپراتورشهر روم قرارداد وازآن تاریخ، کشور روم بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم گشت که پایتخت اولی، شهرقسطنطنیه و پایتخت دومی، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد.

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای آدریاتیك، ازجنوب به‌حبشه، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به سرزمین تاتار، محدود بود. نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی پس ازقسطنطین بزرگ ژوستیان بود که از۵۲۷ تا۵۶۵ میلادی (۳۹ سال) فرمانروائی کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خود را درجنگ با ساسانیان گذرانید واین جنگ با پیمانی مشهور بصلح جاویدان پایان پذیرفت، اگرچه آن صلح جاویدان نماند.

ژوستین را بخت یارشد وسرداربزرگی درآرتش او بوجود آمد که‌ازسرداران نامی جهان بشمارمیآمد. این سردار بزرگ بلیزار نام داشت وبا دلیری و تدبیر او شمال افریقا بتصرف روم شرقی درآمد وپرچم‌امپراتوری آنان بر دروازه‌های شهر روم

---

۱ - مقصود ازقسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنرا کنستانتینوپول یعنی شهر قسطنطنین می‌نامند Constantinople

اما همینکه سلطان محمدفاتح در ۱۴۵۳ میلادی آنشهرراگشود، آنجا را اسلامبول یا استامبول(شهراسلام ویا بندرگاه) نامید. اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان‌جنگ‌اول بین‌الملل، دولت عثمانی ازمیان رفته، حکومت جمهوری ترك، جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت از اسلامبول بآنکارا انتقال یافت اکنون استامبول، شهردوم‌ترکیه محسوب‌میشود. امابواسطهٔ موقع نظامی(کناربسفر ومیان آسیاواروپا واقع شده‌است) موردتوجه ودارای اهمیت شایان نظامی وسیاسي وبازرگاني ميباشد. (مترجم)

برافراشته‌شد بلیزاردرپیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده وازهرجهت درتقویت آن امپراتوری کمك‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران وروم (یونان) تازگی نداشت وشاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغاز شده بود علت عمدهٔ این کشمکش آن بودکه دو دولت مزبور (ایران وروم) هر کدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند ودیگری را زیردست خود قراردهند .

این کشمکش تا زمان اسکندرکبیر ، میان ایران ویونان بود وازآن پس تا ظهوراسلام ، بین ایران وروم دوام یافت .

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان صلح جاویدان را نادیده گرفته ، برروميان تاخت‌وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه‌راآتش‌زد وآسیای صغیررا بباد یغما داد . ژوستین سردارنامی خود بلیزارا بجنگ انوشیروان فرستاد وچندین بارطرفین غالب ومغلوب گشتند تاآنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه خسته وپیروفرسوده شدند وپیمان آشتی بستند ، بااین شرط که‌مرزهردوکشور مانند پیش باشد ودولت روم سالی سی هزاردیناربدولت ایران بدهد .

ژوستیان درتاریخ‌روم ، مقام بلندی را دارا شد زیراسنگرهاودژهاوکلیساهای زیادی بامر اوساخته شد و قوانین ونظاماتی‌وضع گردیدکه اکنون اساس وپایهٔ قوانین حقوقی دنیای جدید محسوب میشود . ژوستیان نخستین کسی‌بودکه‌صنعت‌حریربافی را ازشرق بغرب منتقل کردکلیسای مشهور ایاصوفیه‌که اکنون جامع ایا صوفیا میباشد ازبناهای این امپراتورمیباشد (۱) .

باری درممالك استبدادی‌اوضاع کشوروم‌ردم‌تابع خوبی وبدی‌پادشاهان‌میباشد. اگرپادشاه دادگرودرستگارباشدزندگانی‌مردم بخوبی‌میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد درمورد امپراطوری روم نیز همینطور بود تا ژوستیان حیات داشت. مردم‌روم آسوده بودند وپس‌ازمرگ اوچون جانشین‌های لایقی پیدا نشد واوضاع‌مملکت‌درهم

---

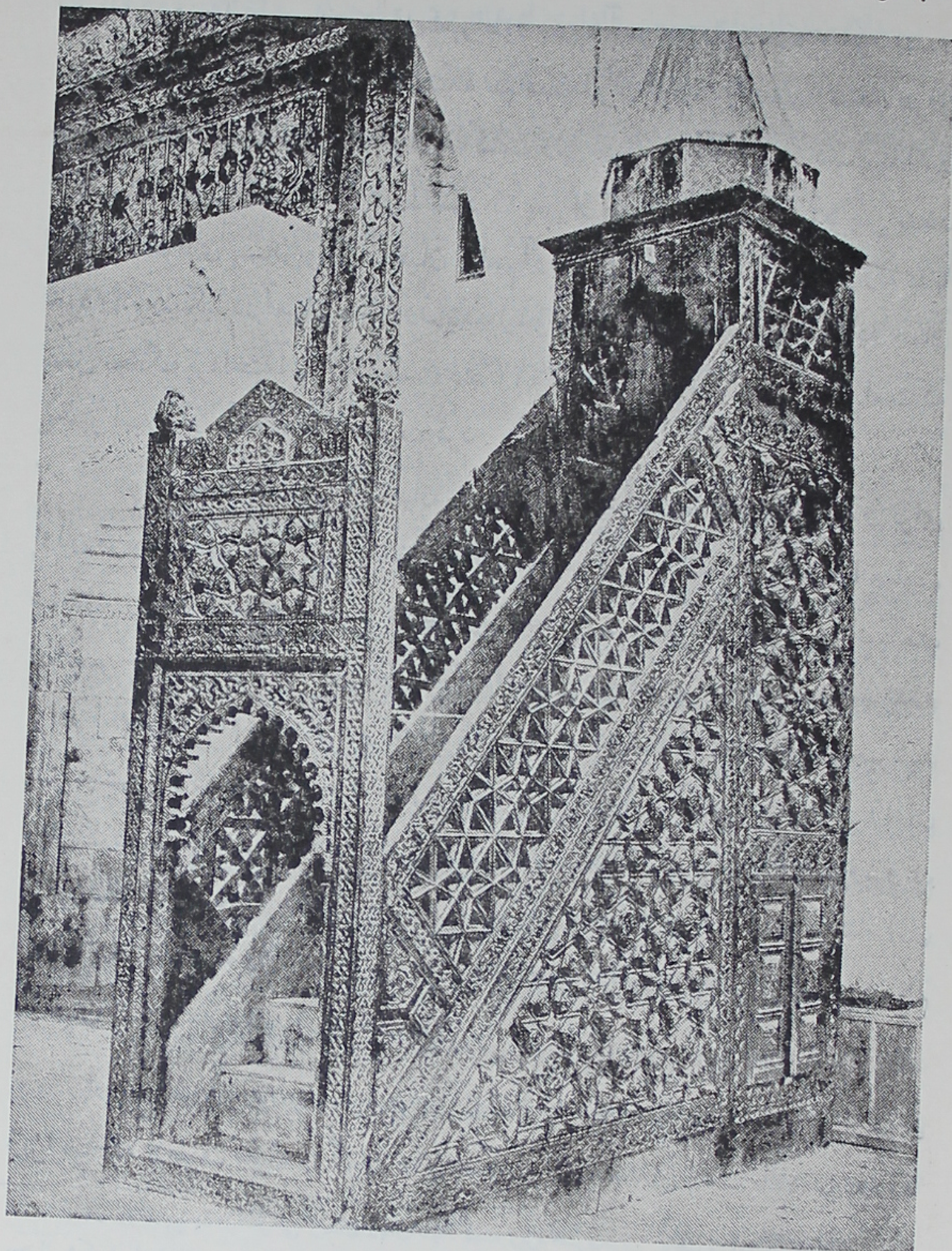
۱ ـ کلیسای ایا صوفی‌که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد ، در زمان‌آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت آل عثمان‌مبدل بموزه گشت واکنون‌نیز موزه است . (مترجم)

وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین و برادر زادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمند عمورا تعقیب کند. همین قسم تی باریوس که پس از وی امپراتور شد لیاقت وکفایت مهمی نداشت موریس یاموریکوس جانشین تی باریوس بامید اینکه جنگ باایران رونقی بکارش میدهد. ناگهان با انوشیروان درافتاد وهفت سال تمام این گیرودارادامه پیدا کرد ودرآن اثنا انوشیروان درگذشت وپسرش هرمزچهارم به تخت‌نشست. درزمان این پادشاه، هیاطله ازشمال وشرق بایران حمله آوردند ورومی‌ها تا نزدیك پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردارنامی ایران هردودشمن را عقب نشاندوایران را ازسقوط حتمی نجات داد پس ازاین پیروزیها بهرام چوبین، برضد هرمزاسباب چینی کرد وبزرگان ایران هرمزراکورکرده بگوشه‌ای نشاندند وخسرو پرویزپسر هرمز را بپادشاهی برداشتند. بهرام چوبین که همهٔ اسباب چینی‌ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی‌خسروتسلیم‌نشده اورا مجبوربفرار کرد، پرویز ازبیم‌بهرام به قسطنطنیه آمد و از موریس کمك خواست موریس سپاهیانی بهراهی پرویزفرستاد واورا مجدداً بایران برگردانید.

پرویزپیوسته ازموریس سپاسگزار بود وتاموریس حیات‌داشت پرویزباروميان نجنگید درسال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی‌انقلابی ظهور کرده موریس کشته شد وفوکاس بجای اوامپراتورگشت رومی‌هابسلطنت فوکاس تن نمیداند واز هرقل والی روم در افریقا کمك خواستند هرقل پسرخود را با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده، فوکاس را مغلوب و مقتول کرد و خودش (خود هرقل) امپراتورروم‌شد (۶۱۰ میلادی)

خسرو پرویز که از مدتی پیش در صدد حمله بروم بود و از موریس ملاحظه میداشت، پس ازاین پیش آمد ها بهانه ای بدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود (موریس) بررومی‌ها حمله‌آورد ودر سال ۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان مصروافریقا وشام وفلسطین را فتح‌کرد وسپاهیان خویش را بغارت اورشلیم‌فرمان‌داد سپاهیان ایران، کلیسای قیامت‌ومزارمسیح را آتش زدند وشهرها را غارت کردند و موجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس‌وکشیش‌بزرگ شهر اورشلیم

را باخود بایران آوردند و مطابق اظهار بعضی از مورخین نود هزار مسیحی در این



ت - قونیه - منبر مسجد علاءالدین

زد وخورد کشته شد خسرو پرویز از این پیروزی‌ها دلیر گشته بآسیای صغیر لشکر

کشید، و تا کنار «بسفر» پیش رفت.

در تمام این جریان، هرقل امپراطور روم، آسوده و فارغ در کاخ خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت. اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت رسید، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینه کافی در دست نداشت از کلیساها وام گرفت و بآنان شرط نمود که پس از جنگ، وام را باسود پس بدهد هرقل با دشواری بسیار پول و سپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد واز راه دریا خود را بکلیکیا در آسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و با ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها راشکست داد ۶۲۲ میلادی - و این همان سالی‌است که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت کرد.

هرقل مجدد در سال ۶۲۷ میلادی سپاهیانی گرد آورده، روبایران آمد و برای اولین مرتبه رومیها شهر نینوا پایتخت سابق آشور را گرفتند و ایرانیان را مغلوب ساختند. در آنموقع خسرو پرویز پیر شده بود و کاری از دستش بر نمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضد پدرو برادر قیام کرده تمام برادران و برادرزادگان خود راکه شمارهٔ آنان به هیجده‌میرسید پیش چشم پدر کشت وپدرخود خسرو پرویز رادر زندان افکند. خسرو در زندان وفات کردوپسرش شیرویه هشت‌ماه پس‌ازمرگ‌پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت، بقسمی که در مدت چهار سال نه پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته وازتخت بزیر آمدند ودر چنین وضع هرج ومرج ودرهم وبرهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند(۱).

اوضاع امپراتوری روم شرقی، در آنزمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران‌نبود، زیرا هیاطله ازطرف شرق، وگوت ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم

۱- در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسرو پرویز یاخسرو دوم درزندان نمرد بلکه بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومیها سران سپاه ایرانی برخسرو پرویز شوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو را گرفته در محلی موسوم «به تاریك خانه» زندانی کرد ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید. مترجم

پایتخت امپراتوری پیش میرفتند .

علاوه بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی روم وایران درآن ایام ، از هر جهت روباختلال می رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده است.

کمی پیش ازظهور اسلام، یعنی درقرن ششم میلادی، دهها مذهب ومسلك مختلف دینی درروم شیوع داشت و سرچشمه همه اختلافات را پارهای الفاظ پوچ وبی اساس تشکیل میداد . از آن جمله امپراتـوران روم و رجال سیاسی میگفتند : مسیح دو طبیعت ودو مشیت داشته ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر در شام ومصر میزیستند ، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت قائل بودند. در زمان هرقل اثناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم شهر (مونباك) در صدد بر آمد تا حدی این اختلاف را برطرف سازد وبا پیروس اسقف قسطنطنیه که اصلا اهل شام بود قبلا مذاکره کرد واوراقانع ساخت که مسیح دارای یك مشیت ودوطبیعت بوده است. سپس موضوع را با هرقل در میان گذارد هرقل با خوشوقتی این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپارهای از اسقف های دولتی این فرمان را ردکردند، ودر نتیجه کشمکش شدت یافت . هرقل و اسقف قسطنطنیه و اسکندریه و انطاکیه معتقد بدو طبیعت ویك مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران وسوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان عراق (نطوریان) چیز دیگری میگفتند .

گذشته از این اختلاف، کشمکش های دیگری میان مسیحیان وجود داشت از آن جمله طایفهٔ خیالی ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت وکسی دیگر را بجای او دار زدند وطایفهٔ دیگر بنام (آکی فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می دانستند و هریـك از این طوایف بشعبه ها و دسته های متعـددی تقسیم می‌شدند .

چون در آن اوقات دین وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشدکه کشمکش های مهم سیاسی نیز واقع گردد . مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دو طبیعت را صادر نمود، ارمنی ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت، و

یک طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه ، مورد تعقیب هرقل و کلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه کار بر آنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده به‌پناه دولت ایران در آمدند . همین قسم مسیحیان مصر که از مظالم پیشوایان سیاسی ومذهبی روم بتنگ آمده، با سپاهیان اسلام همدست شدند وعمروعاص را کمک کرده، آنکشور را بمسلمانان دادند .

در عین حال که خود مسیحیان با یکدیگر اختلاف داخلی داشتند ، یهودیان امپراطوری روم نیز شب و روز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکرد آنها هم در شهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاسته‌اسقف بزرگ شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی در آوردن چشم و بریدن‌دماغ و گوش ولب وغیره مترجم) هرقل ازاین رفتار ناهنجار برآشفته‌یهود انطاکیه‌را قتل‌عام کرد. سپس یهودیان‌شهر «صور» (پایتخت فینیقیه) والی رومی‌خودرا کشته، بایهود فلسطین‌همداستان شدند که دریکشب تاریک بشهر «صور» بتازند وتمام مسیحیان آنشهررا بکشند. کشیش شهر ازاین‌توطئه باخبرشده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه ساخت و با این‌پیش بینی از حمله بشهر جلوگیری شد اما یهودیان، که ازتصرف شهر صور نومید شدند، دیرها وکلیساهای بیرون شهر وده‌های مجاور را بباد قتل وغارت گرفتند وپس ازاندکی سپاهیان روم بتعقیب‌یهودپرداخته، عدهٔ بسیاری از آنها را کشتند در شهر قیصریه فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقل برادر خود تادوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

در این ضمن ستاره شناسان برومیان گفتند که بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت روم بدست‌مردمان مختون منقرض میشود. (۱) رومیان ازاین پیشگوئی بهراس افتاده ، بیش از پیش بآزار وکشتار یهودیان پرداختند ، یهودیان هم برای کینه جوئی هشتاد هزار اسیر مسیحی رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند .

۱ــ مسیحیان یهودی ها و مسلمانان را ملت های مختون یعنی ختنه شده میخوانند عربهای صدر اسلام که کشور روم را کشودند معتقد بودند که پیشگوئی ستاره شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

کینه توزی یهود و نصاری، منحصر به اهالی روم نبود، بلکه در آن اوقات
و پس از آن هرجا دولت مسیحی تشکیل مییافت همین دشمنی با یهود را با شدت اجراء
میکرد گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها با یهودیان
رفتار نمیکردند و یهودیان ساکن اسپانی را در پرونده های رسمی دشمن ملک
وملت ثبت میکردند وهر قانونی که وضع مینمودند مواد مخصوصی راجع بتحقیر
یهودیان در آن میگنجاندند و بالاخره مقرر داشتند، که دین یهود در اسپانی ملغی
باشد و یهودیان از برگزار کردن مراسم دینی و اعیاد مذهبی محروم باشند تا خواه
ناخواه مسیحی بشوند یهودیان، بظاهر مسیحی میشدند اما در دل با مسیحیان کینه
میورزیدند گوت‌های اسپانی هم که از این موضوع آگاه بودند وبا یهودیان (مسیحی
شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند و بیش از پیش بآنها سخت میگرفتند
تا حدی که یهودی نژاد اگرچه ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن
ونوشتن نداشت واز خرید کنیز وغلام ممنوع بود.

آری در چنین وضعی سپاهیان اسلام باسپانی رسیدند و باکمک داخلی (یهود)
بر حکمرانان مسیحی غالب آمدند.

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان پیش از اسلام بمنتهای فساد رسیده بود دین
رسمی کشور، بچندین شعبه تقسیم شده وهر شعبه با شعبه دیگر ستیزه وجنگ داشت
علاوه بر مذهب زرتشت، مذهب های دیگری بنام آئین مانی و مزدك در ایران پیدا
شده بود که آنهم مزید بر نفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان
شیوع یافته بود، از آن جمله پیروان مزدك میگفتند که همه چیز حتی زن باید میان
مردم مساوی تقسیم شود، زیرا همه فرزند یك پدر میباشند عجب آنکه قباد پادشاه
ساسانی آئین مزدك را پذیرفت وجمعی نیز از پادشاه پیروی کردند وهمینکه پادشاه
دیگر پدید آمد آئین مزدك را تحریم نمود وپیروان مزدك راکشت و طبعاً خلاف و
نفاق داخلی افزوده گشت وفساد عمومی رو بازدیاد گزارد.

هنگامیکه ایران و روم، در این وضع اسفناك بسر میبردند، واز هرجهت رو
بزوال میرفتند نهضت اسلامی در عربستان، رو بتوسعه وترقی گذارد ومردمان ستمدیده

روم وایران، برای تحصیل آزادی و فرار از تعدیات فرمانروایان ایران وروم بشبه جزیرهٔ عربستان پناه میاوردند .

انتشار اسلام تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . در آنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفار مکه بستوه آمده رو بمدینه آوردند و چون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند از خود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان راکمك میکردند. بیعت معروف ببیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد .

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس از ورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان اهل مکه و اهل مدینه رقابت وخصومت شدت داشت پیغمبر (ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود.

«ابن هشام» متن این پیمان رادر تاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن پیمان ، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده‌اندکه هردو تابع یك فکر ویك عقیده میباشند . سپس پیغمبر میان مهاجر وانصار ،عقد برادری اجراء نمود و این نخستین شالوده اتحاد اسلام بود که بدست پیغمبر (ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها در آن روز از صد تجاوز نمیکرد و بلکه بصد نمیرسید، اما همان عدهٔ کم احکام مهم اسلام مانند نماز، روزه، زکوة وغیره رااجراء میکردند وبااین اقدام بآئین اسلام رسمیت واهمیت میدادند . کم کم عده‌ای از بزرگان مدینه بدین اسلام در آمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطور که اسلام آوردن حمزه و عمر درمکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت .

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان و مخالفان خود یعنی اهل مکه افتادند و درصدد جنگ با آنان بر آمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشور گشائی مشغول شدند . اینجنگ های داخلی را غزوات میگویندومهمترین آن غزوه بدر کبری است که در آنجنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدر کبری

«بدر» نام چاههای منزلگاهی میان مکه ومدینه است وکاروانهای مکه وشام ناچار برای بدست آوردن آب دراین محل بار میانداختند در سال دوم هجرت مسلمانان خبر شدند، که ابوسفیان باسی مرد دیگر ازشام بمکه میرود وکاروان بزرگی ازکالا باخود میبرد. پیغمبر(ص) که این رادانست یاران خودرا برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت کرد ابوسفیان تاازین خبر آگاه گشت بکفارمکه پیام فرستاد. صد سوارو هشتصدو پنجاه پیاده ازمکه بیاری ابوسفیان آمدند ومسلمانها نیز برای کارزار آماده گشتند.

شمارهٔ مسلمانان در آن غزوه ۳۱۳ نفر میشد که هفتاد نفرشان مهاجر وبقیه از انصار بودند تمام این عده فقط دو اسب وهفتاد شترداشتند. مسلمانان با شتاب بسیار از مدینه در آمدند وچاه های منزلگاه بدررا تصرف کرده درانتظارورود قریش نشستند وبرای پیغمبر(ص) سایه بانی «عریش» ساختند. پیغمبر(ص) باابوبکر، در آن سایه بان نشست وپیروان خود را برای مبارزه آماده فرمود:

دیری نپائید که قافلهٔ قریش سررسید بسیاری ازبزرگان قریش ودشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان آنان بودند. پیغمبر (ص) بخوبی میدانست که پیروزی یا شکست دراین جنگ، کاررا یکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگر مسلمانان پیروز میشدند البته زود جلو می رفتند. پیغمبر (ص) همینکه ازشمارهٔ زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سربآسمان بر آورده فرمود:

«خدایا اگراین گروه کوچك نابود شود کسی درجهان تورا پرستش نخواهد کرد»

مطابق مرسوم اعراب جنگ تن به‌تن شروع شد. مسلمانان ابوجهل را کشته سرش را بحضور پیغمبر (ص) آوردند. پیغمبر(ص) سجده شکر بجا آورده فرمان یورش داد ودرمدت کوتاهی کفار قریش شکست خورده گریختند. دراین جنگ ازمسلمانان شش مهاجروهشت انصاری کشته شد درصورتی که شمارهٔ کشتگان قریش به‌هفتاد رسید وبیشترشان ازاشراف وتیره‌های بنی‌امیه، مخزوم، بنی‌اسد وغیره بودند. مسلمانان هفتاد نفرهم اسیر گرفتند که از آن جمله: عقبة بن ابی معیط از دشمنان سر سخت پیغمبر (ص) بود وچون پیغمبر (ص) ازعقبه آزار بسیار دیده بود، فرمان داد سرش را بریرند. علی بن ابیطالب (ع) وحمزه عموی پیغمبر (ص) دراین جنگ بیش ازدیگران

رشادت بخرج دادند عده ای از بزرگان قریش مانند ابوسفیان و عمروعاص بمکه گریختند واتفاقاً همانها که ازمیدان بدر بمکه فرار کردند ، درآتیه ازسرداران نامی اسلام شدند .

باری نزدیك بود سرتقسیم اموال میان مسلمانها نزاع درگیرد ولی پیغمبر(ص) غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم کرد وچیزی برای خود برنداشت و با این تدبیر، ازکشمکش مسلمانان جلوگیری شد . پس از آن کفار قریش اموال زیادی به مدینه فرستاده ، بعادت آنزمان اسیران خود را خریدند وازاینراه گشایش مهمی برای مسلمانان حاصل شد .

دیگر از پیروزی های مسلمانان در آن روز ، اینکه ابولهب عمو و دشمن خونین پیغمبر (ص) درواقعهٔ بدر ، شرکت نکردو بعادت معهود اعراب شخص دیگری را ازطرف خودمأمورجنگ کرد . ولی همینکه خبرشکست قریش را شنید ، بسیار متأثرشد وچند روزی پس ازواقعهٔ بدر ، درشهرمکه درگذشت .

جنگ احد «قریش» یکسال بعد ازشکست بدر ، سه‌هزارسپاهی گردآورده ، بسرکردگی ابوسفیان برای‌جنگ با مسلمانان ازمکه بیرون آمدند . دراین لشکر- کشی هفتصد شترسوار ودویست اسب سوار وبقیه پیاده بودند . زنهای قریش نیز با دایره همراه سپاهیان آمده و آواز میخواندند . دایره‌میزدند ومردان را بخونخواهی وتلافی شکست بدر ، تشویق می‌نمودند . خالدبن ولید ، که بعدها ازسرداران نامی اسلام شد ، جزء این سپاهیان بود .

همینکه پیغمبر (ص) ازلشگرکشی قریش آگاه گشت . با یاران شور نمودکه آیا درمدینه بمانند ویا ازشهر بیرون آمده ، جلوی دشمن را بگیرند ، خود حضرت وعبدالله بن ابی بن سلول (ازیاران) نظرداشتند ، که درمدینه باشند وازشهر دفاع کنند ، اما اکثریت یاران را عقیده آن بودکه ازشهرخارج شوند . پیغمبر (ص) از نظرخود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و با هزار سوار وپیاده ازمدینه بیرون آمدند ، ولی دروسط راه ، عبدالله بن ابی بن سلول بایك سوم همراهان از پیروی پیغمبر(ص) دست کشیده برگشت وقریش این خبررا با خبر دروغین کشته‌شدن پیغمبر(ص)منتشر

کرده باعث ضعف روحیه مسلمانان شدند .

سپاهیان قریش ولشگر اسلام درنزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدندوشروع بمبارزه کردند ، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ بازگشت عبدالله ویک سوم همراهان ضعیف شده بود ، کفارقریش پیروزشدند . حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته‌شد وسرپیغمبر (ص) شکسته خون از آن روان گشت .

کشته شدن حمزه ، شکست بزرگی برای مسلمانان بودهمانطور که‌اسلام‌حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمارمیرفت . شمارهٔ کشتگان اسلام ، دراین جنگ به‌هفتاد رسید . کفارقریش بطرزوحشیانه کشته‌های اسلام‌رامثله کردند . هند دخترعتبه مادر معاویه وزن‌ابوسفیان ، شکم حمزه را پاره کرد وجگر اورادر آوردهٔ وبدهن گذارد ولی نتوانست آنرا فروبدهد .

گرچه شکست احد برای مسلمانان ، بسیار گران بود اما چون مزهٔ پیروزی را چشیده بودند ازاین پیش آمد ناگوارنومید نشده شکست خودراخیانت‌ابن سلول دانستند و آماده پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش آمد .

جنگ‌خندق ـ قبیله‌های عرب که‌ازپیروزی قریش درجنگ‌احدآگاه گشتند ، دسته دسته باهل مکه پیوستند که از آن جمله قبیلهٔ غطفان وسایرین بودند . قبیلهٔ بنی نضیر وقبیله بنی‌قریظه یهودهم‌جزءآنان درآمدند ، زیرا مسلمانان بپاره‌ای‌جهات این دوطایفهٔ یهودی‌راکه‌درنزدیك مدینه جا داشتند ازمحل خودشان کوچانده بودند، این عده مختلط یهود وعرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند در تاریخ اسلام بنام احزاب خوانده میشوند (حزب بمعنای دسته واحزاب جمع آن است) شماره احزاب ازپانزده هزاربیشتر بود ، که هزارشتر و چهارصد اسب همراه داشتند درصورتی که عدهٔ مسلمانان بسه هزارمیرسید وچون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این بار ، ازمدینه بیرون نیامدند .

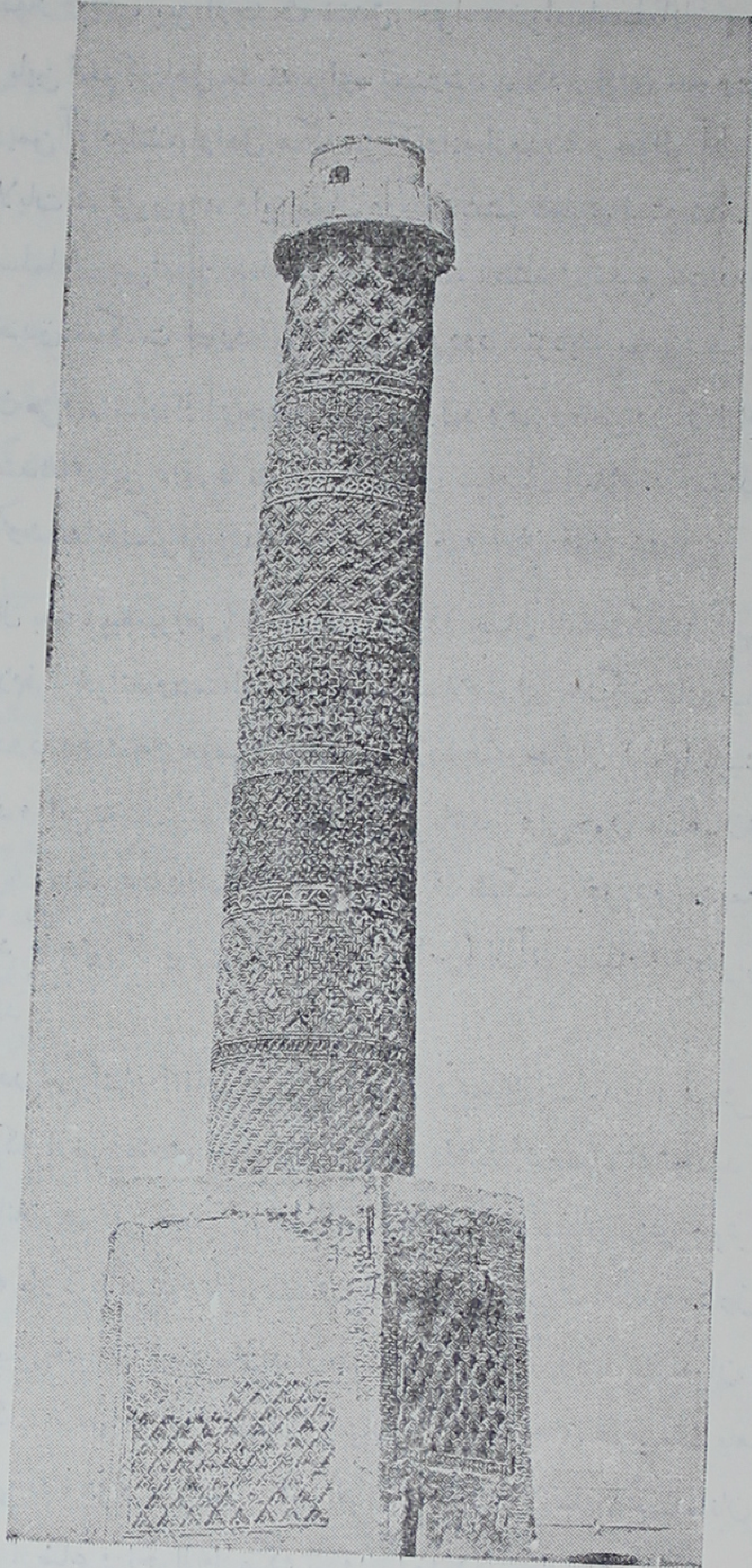
میان یاران پیغمبر(ص) ، مردی بنام سلمان ازاهل ایران‌بود وهمینکه ازقصد هجوم کفاربمدینه خبریافت به پیغمبر (ص) یادآورشدکه خندق بکنند سلمان‌گفت کندن خندق ازتدابیر سودمند جنگی‌است ودرایران آن را بکارمیبرند. پیغمبر (ص)

گفتهٔ سلمان را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه خندق حفر کنند ولی چون عدهٔ کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه نفرات کرایه کردند وخود پیغمبر (ص) بازحمت ورنج یاران همراه شده بدوش خود خاك میکشید وزمین می کند ودرظرف پانزده ، شانزده روز خندق کنده شد .

احزاب که بمدینه رسیدند وخندق را دیدند درشگفت ماندند ، چون نمیتوانستند بمدینه هجوم آورند و آنرا تدبیر تازهٔ جنگی دانستند قریب یك ماه ، احـزاب پشت خندق ماندند وفقط با تیراندازی وپرتاب سنگ گاه گاه مبارزه میکردند یکی دوتن از آنان کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند ، اما اسبشان لغزیده افتادند و گردنشان خرد شد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت و بالاخره یکی از آنان بمیدان آمـده مبارز طلبید . علی بن ابی طالب(ع) از مدینه خارج شده جنگ تن بـه تن کرد وحریف خود را ازپا در آورد .

دراین هنگام ، باد وباران تندی درگرفت . چادرهای احزاب را ازجادر آورد دیگ‌های آنانرا واژگون کرد . اما اهل مدینه که درمنزل‌ها وخانه های خویش بودند، از باد و باران زیانی ندیدند . احزاب ایـن سوء اتفاق را بفال بد گرفته روبمکه گریختند وبااین گریز کفار ، شکست مسلمانان درواقعهٔ بدرجبران شد .

این دوسه پیش آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفـاع می‌باشد ونخستین پیروزی (فتح) مسلمانان تصرف اراضی بنی نضیر یهود میباشد باینقسم که پیغمبر بنابه مصلحتی به یهود بنی نضیر فرمان داد از مسکن خود کـه در اطراف مدینه بود کوچ کنند . یهودیان این دستور را رد کردند . پیغمبر(ص) شش روز آنانرا محاصره کرد ، یهودیان حاضر بکوچ شدند ولی پیغمبر (ص) بـا آنان شرط نمود کـه تمام دارائی خود را بگذارند وفقط هر کس آنچه که یك شتر میتواند حمل کند بار گیرد وببرد (اسلحه ازاین قسمت مستثنی بود) وهمانطور رفتارشد پیغمبر(ص) پس از کـوچ دادن یهود ، بقیه اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد (سال٦ هجری) وهمین قسم با یهود بنی‌قریظه ویهود خیبر رفتارشد وچون خیبر قلعه‌های مستحکمی داشت مسلمانان آن را باشمشیر گشودند .



ع - گلدسته مسجد جامع در شهر موصل

این مسجد را اتابک نورالدین زنگی در سال ٥٦٨ هجری بنا کرد

کفار قریش، پس ازجنگ خندق، خواه ناخواه بامسلمانان پیمان بسته آشتی کردند باین قسم که اهل مدینه برای آمدوشد بمکه و ادای حج وعمره و مسافرت بطایف ویمن آزادباشند واهل مکه نیز آزادانه ازمدینه و حوالی آن بگذرند وبشام وسایر ولایات شرقی بروند واین پیمان درسال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس‌ازاین معاهده بادل آسوده ، مشغول تبلیغ شدند وچون کفار در جنگ خندق شکست خورده بودند عربها ازدور ونزدیك بمدینه میآمدند وخود را بمسلمانان می‌رساندند ازآن‌جمله: خالدبن ولید وعمروعاص در آن ایام بمدینه آمده مسلمان شدند و این دومرد نامی جزء سران سپاهیان اسلام درآمدند، مسلمانان از این آمد وشدها دلگرمی پیدا کردند وروحیه آنان قوی شد.

سال بعد، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان نامه نگاشته آنها را بپذیرفتن آئین اسلام‌فرا خواند ودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ بارومیان بطرف شام رهسپارشدودردهکده‌ای‌موسوم به (موته) ازده های حوران (شام) باپیشقراولان روم نبرد دادند و این نخستین نبرد روم وعرب می‌باشد . ولی‌چون سپاهیان‌اسلام بجنگ بـا لشگریان منظم عادت نداشتند ، از رومیان شکست خورده بمدیمه بـرگشتند ، دراین نبرد چندتن از بهترین یاران پیغمبر (ص) ازآن جمله: «جعفربن ابی‌طالب» کشته شدند .

فتح مکه در این اثناء اتفاقـاتی رخ داد کـه پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد وابوسفیان‌که ازنیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای‌تجدید پیمان بمدینه آمد مسلمانان هم این ضعف آنهارا دانسته ظاهراً باابوسفیان روی خوش نشان دادند واورا بمکه بازگرداندند وتا ابوسفیان بازگشت باشتاب تمام آماده کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند ازمدینه بمکه روآوردند سپاهیان اسلام در آن موقع ، مرکب از مهاجران و انصار وبسیاری از قبیله های هم پیمان بامسلمانان بود وشمارهٔ آنها بده هزار میرسید . ابوسفیان‌که ازنزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال ازمکه بیرون آمد ودر خارج شهرمکه ، باعباس عموی

پیغمبر(ص) ملاقات کرد عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را بابوسفیان فهمانید واورا اندرز داد که نزد پیغمبر(ص) بیاید و امان بخواهد. ابوسفیان گفتهٔ عباس راتصدیق کرده گفت:

آری«کار برادر زاده‌ات بالاگرفته است».

آنگاه بهمراهی عباس خدمت پیغمبر (ص) آمد و امان خواست حضرت اورا امان‌داد ومسلمانان راکه قصدآزار ابوسفیان‌راداشتند از آن‌کار منع فرمود واز این بالاتر درموقع فتح مکه خانهٔ ابوسفیان را پناهگاه قرار داد واین اظهارمحبت در آن موقع افتخار بزرگی بودکه نصیب ابوسفیان میشد. ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان بمکه‌آمده قوم قریش را از آنچه دیده وشنیده بود، خبردار کردمردم مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخند کرده، اورا دشنام دادند. بخصوص زنش هندسبیل های او را گرفته میگفت:

«این مردك ناستودهٔ ناهنجار را بکشید، بدابحال قومی که پیشآهنگ آنان چنین‌کسی باشد» اما ابوسفیان بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت.

پیغمبر(ص)شهرمکه‌رافتح کردویکسر بکعبه‌رفته‌بت‌های درون‌وبیرون واطراف کعبه را شکست وتصویرفرشته ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای‌کعبه بود تماماً بزدود وازآن روزبت پرستی‌درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ‌کعبه تبدیل به‌مسجد گشت اهل‌مکه همه اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه سرخاندان بنی‌امیه نیز بادیگران اسلام آوردند.

مؤلفةقلوبهم (کسانی که دلشان را بدست آوردند) پیغمبر(ص) پس ازفتح مکه، بزرگان قوم راکه در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم می‌خواند واین گفته،کنایه از آن بودکه با آنان مهربانی شود ودلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکان خود را باسلام در بیاورند، در سیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته اند:

دسته ای که بآنان مهربانی میشد تا مسلمان شوند مانند صفوان بن امیه.

دسته ای که بآنان مهربانی میشد تا دراسلام پایدار باشند مانند ابوسفیان.

و دسته دیگری که برای جلوگیری از بدکاری آنها با آنان مهربانی میشد.

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت وبآنان بیش ازدیگران مال میبخشید.

پس ازفتح مکه، پیغمبر(ص)کسانی را باطراف مکه فرستاد تامردم آن‌نواحی را باسلام بخوانند، سپس حنین وطایف راگشود والبته ورود پیغمبر(ص) بطایف در این بار باورود بطایف پیش ازهجرت اختلاف بسیارداشت. آن‌بارپیغمبر(ص)بطایف رفت وازمردم آنجا یاری‌جست وآنان اورا آزار دادند ولی این‌بار، پیغمبر(ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجارا گشود غنیمت مسلمانان درفتح‌طایف عبارت ازچهل هزار گوسفند، بیست‌وچهارهزار شتر وچهار هزاراوقیه نقره بود (۱).

پیغمبر(ص)درموقع تقسیم این‌غنیمت‌ها سهم بیشتری«بمؤلفه» داداز آن‌جمله: صدشتربمعاویه، صدشتر به یزید برادر معاویه‌وصدشتر بابوسفیان‌پدرمعاویه بخشود ومقداری نقره نیزبرآن افزود بقسمی که سهم معاویه ودوپسرش از غنیمت های طایف‌سیصد شتروبیست اوقیه نقره شدابوسفیان‌که این بزرگواری را دید به پیغمبر(ص)گفت:

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ وآشتی شخص کریمی هستی».

پیغمبر(ص) نسبت بصفوان‌بن امیه وحارث بن هشام برادر ابوجهل مشهورنیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری بآنان داد این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران وانصار، که هسته مرکزی اسلام بودند بسیارگران آمدچه که آنان‌ازروی دل‌وجان ایمان آورده بودند ولی اینان‌که سهم بیشتری دریافت میداشتند، از روی ناچاری و پس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند: «از شمشیر های ما خون قریش می‌چکد، ولی سهم بیشتر غنیمت ها نصیب همانان گشته است».

۱- هراوقیه هفت مثقال است. مترجم

پیغمبر(ص) که این را دانست، آنها را نزد خود خواسته چگونگی را جویا گشت وهمینکه آنان گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر(ص) بآنان فرمود:

« اینان تازه مسلمان هستند، من بآنان بهرهٔ بیشتری میدهم تا مسلمان بمانند ونزدیکان خودرا باسلام در آورند. آیا این برای شما برتری نیست که با پیغمبر خدا بخانهٔ خود بازمیگردید و آنها باشتر و گوسفند بمنزل خود میروند».

انصار ومهاجرین که این بیان پیغمبر(ص) را شنیدند، بسهم خود راضی شدند.

درسال نهم هجری که (پیغمبر(ص) ومسلمانان ازاین پیروزی باز گشته بمدینه آمدند، نام اسلام درسراسر عربستان بلندشد وعربها دسته دسته برای قبول اسلام بمدینه روآورشدند.

مسلمانان که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفکرافتادند که جاهای دیگر را نیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند، لذا درهمانسال نهم هجرت پیغمبر(ص) فرمودکه: سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند وبا رومیان بجنگند و سی هزار لشگرازآنجمله: ده‌هزار سوار برای این‌حمله آماده شد وتاآنروز مسلمانان چنان نفراتی وچنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند. سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند وبدهکده‌ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند وگمانشان این بودکه رومیان با قبایل لخم وجذام، بآن دهکده فرود میآیند، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری درکنار دریای قرمز درنزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزد سپاهیان اسلام آمده باآنان صلح کرد وجزیه‌ای بآنها پرداخت.

در همان موقع بودکه خالدبن‌ولید، برحکمران دومةالجندل واقع میان‌مدینه ودمشق (ودرهفت‌منزلی دمشق) تاختن آورد وبرادر او راکشته، قبای ابریشم زربافت مقتول را بمدینه آورد ومسلمانان که تا آنروزچنین‌لباس‌فاخری ندیده بودند، ازدیدن آن‌قبا درشگفت ماندند. بایددانست حکمران دومةالجندل از اعراب مسیحی واز طایفه کنده بوده است ودرهرحال، مسلمانان بدون اینکه دراین لشگرکشی شهری ازشهرهای ممالك روم را بگشایند، بمدینه بازگشتند.

رحلت صاحب شریعت اسلام، درسال یازدهم هجری واقع‌شد وکسانی که‌ظهور

اسلام بزیان آنان بوده ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود ، وفات حضرت پیغمبر(ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودر نتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف سایر قبایل عرب ازدین بر گشتند(۱) ودیانت اسلام که تازه پدید آمده بوددرخطر افتادولی باحسن تدبیر ابوبکر اینخطر مرتفع شدچنانکه تفصیل آن بیاید:

۱ – مطابق زوایات مذهب شیعه پس از رحلت حضرت رسول همه مسلمانان بجز سه تن (عمار – سلمان-اباذر) مرتد شدند وظاهراً مقصود ازاین ارتداد ردکردن جانشینی حضرت امیر مؤمنان بوده است . مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات فرمانده آرتش مسلمانان ـ پیشوای نماز ـ حکمران ودادرس آنها بود وپس از رحلت چون پسری نداشت وکسی راهم بجانشینی تعیین نکرده بود (۱) لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران وانصار پدید آمد مهاجران میگفتند ماکه ترك یار ودیار کردیم وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم سزاوارتر ازدیگران هستیم وباید جانشین پیغمبر ازما باشد وخود پیغمبر(ص) ازما بوده است. اظهار انصار این بودکه اگر همراهی ویاری ما نبود اسلام پیشرفت نمیکرد دراین ضمن ابوبکر، حدیثی را،که از پیغمبر(ص) شنیده بود برای انصار نقل کرد و آن حدیث این است که فرمانروای مسلمانان باید ازقریش باشد. انصارکه این راشنیدند از ادعای خودچشم پوشیدند.

اما میان خود مهاجران اختلاف روی دادکه کدام يك ازآنان خلیفه(جانشین) باشد وتدریجاً کار دشوارترمیگشت. دراین موقع عمر، که ازرجال بزرگ اسلام بود باابوبکر بیعت کرد، مردم هم ازاو پیروی نمودندو باابوبکر بیعت کردند زیرا بیم داشتند مبادا عمر که مرد سخت گیر نیرومندی است بخلافت برسد وکار بر آنان دشوارشود. ولی همینکه عمر با ابوبکر بیعت نمود، مشکل آنان آسان گشت.

حال بایددید چرا بابودن علی وعباس وسایر نزدیکان پیغمبر(ص)، با ابوبکر بیعت کردند؟ پاسخ این پرسش را میتوان درنکات زیر دریافت:

---

۱ ـ مؤلف مسیحی کتاب که در جامعهٔ مسلمانان سنی میزیسته از موضوع غدیرخم و تعیین حضرت امیر بخلافت چشم‌پوشیده است والبته بی انصافی کرده است. عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح میکندکه پیغمبر فرمود علی(ع)وصی وجانشین من است. به صفحهٔ ۲۸ همین کتاب رجوع شود. مترجم

۱ـ بطوری که عمر وسایرین اظهار میداشتند ، نظر مسلمانان براین بوده که منصب ومقام ظاهری خلافت را باجاه وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم را در همان حدود نبوت معزز داشته ، آلوده امور دنیوی نسازند وشاید در اجرای این نظر از خود پیغمبر(ص) پیروی نمودند که خواهش عموی خود عباس‌را برای اشغال مقام رسمی رد کرد بعلاوه موقعی که امام‌حسن(ع) با معاویه صلح کرد بیاران ودوستان گفت :

«خداوند مقدر نفرموده که خلافت ونبوت هردو درخاندان ما باشد » .

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت و مقدم داشتن وی برعمر وعثمان وطلحه وزبیر آن بوده که ابوبکر پیش‌ازهمهٔ آنان اسلام آورده بود (۱) .

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری‌است که درمیان اعراب چه پیش از اسلام وچه بعد از اسلام مورد توجه واحترام بسیار بوده است وکلمهٔ شیخ(پیر) در زبان عربی بمعنای آقا می‌باشد این رسم از دیرزمان میان اعراب بوده که‌اگر دو ویا چندنفر در همه چیز برابر می‌شدند آنکه سالش‌از دیگران فزونتر بوداز آنان برترمیشد . ابن‌اثیر درتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔ تیره‌های قریش گرد آمدند وحرب‌بن‌امیه را برخودپیشوا ساختندچه که حرب نزدیکترین افراد قوم به عبد مناف بود و درعین حال ازنظرسال بر آنان فزونی داشت.

درمورد ابوبکر نیز بایدتصدیق کردکه از نظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین بود .

٤ ـ جهت‌چهارم که ازتمام این‌جهات‌مهم‌تر است آنست که پیغمبر(ص) درمرض موت ابوبکررا بجای‌خود بمسجد فرستاد تا امام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداء‌کنند ودر واقع با این اقدام باابوبکرحق امامت‌را واگذارد .

ابوبکر بعداز بیعت‌گرفتن این خطبه را اداء نمود واگر درمفاد این خطبه

---

۱ ـ در اینجا نیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت داشته رعایت محیط را کرده و حق تقدم حضرت امیردراسلام‌اغماض کرده است ، چه بتصدیق شیعه وسنی اولین مردی که بحضرت رسول گرویده اسلام‌آورد شاه مردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام‌بوده است . اتفاقاً خود جرجی‌زیدان درصفحهٔ ۲۸ این کتاب اسلام ابوبکررا بعداز اسلام علی(ع)مینویسد . مترجم

دقت شود سر پیشرفت اسلام وسرعت انتشار وحقایق عالی برجسته آن آئین مکشوف میگردد واینك (ترجمه) آن خطبه :

« ای مردم گرچه من برشما فرمانروا شدم ولی نیکوتر ازشما نیستم اگر نیك رفتار شدم مرا یاری کنید واگر رفتارم ناپسند بود مرا براه راست بیاورید ای مردم راستی، درستی ودروغ نادرستی است نیرومند ترین شما پیش من ناتوان است تاحق مردم را ازاو بستانم وناتوان ترین شما نزد من تواناست تاحقش را ازدیگران بخواهم بیاری خداوند .

ای مردم هیچ یك ازشما نباید ازجهاد دست بردارد چه مردمانی که ازجهاد دست بردارند خوار وبیچاره میشوند تاآنجا که من فرمانبردار خدا وپیغامبر هستم ازمن فرمانبرداری کنید واگر خدا را نافرمان شدم از من پیروی نکنید » .

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطه مرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان اسلام سست شده بود وگذشته ازمرتد شدن جمعی ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل اعراب پس ازرحلت پیغمبر(ص) بخیال افتادند ازخود پیغمبری بیرون بیاورند آنها میگفتند چگونه است که تیره قریش پیغمبر(ص) داده وماکه بیشتر ونیرومند تر ازقریش هستیم پیغمبری بیرون ندهیم از آن روچندین نفرادعای نبوت کردند ، از آنجمله طلیحه ازبنی‌اسد سجاح ازبنی تمیم مسیلمه ازبنی‌هنیفه در یمامه وغیره وغیره بودند وهریك از آنـان از طایفه و کسان خویش یاری میجست ، و در نتیجه وضع مسلمانـان پریشان گشت .

پاره ای از اسلام بازگشته دنبال آن پیغمبران دروغین را گرفتند پارهٔ دیگر فقط ازدادن زکوة خودداری کردند والبته این پیش آمد برای اسلام زیان بسیار داشت چه که زکوة بمنزله مالیات بود ودولتی که درآمد ندارد پایدار نمی ماند دسته‌ای از عربها زکوة را مانند باج ایام جاهلیت تصور کردند وازادای آن عارداشتند .

بهرحال کار بالاگرفت ومرتدان نیرومند شدند بقسمی که بعضی ازآنها بمدینه پایتخت اسلام هجوم آوردند واگرابوبکرازمدینه دفاع نمیکرد مدینه بدست آنان می افتاد ولی خردمندی ودانائی ابوبکر سبب شد که مرتدان شکست خوردند ابوبکر

سرداران نامی باتدبیری مانند عمروعاص ـ عکرمة بن ابی‌جهل وخالد بن ولید را برگزید وآنهارا بدفاع مرتدان مأمور کرد و ده لشگر درزیر ده پرچم وهریك تحت نظریك سردار بزرگ کاردان آماده ساخت وبامرتدان سخت جنگید وپس ازدوسال سراسرعربستان مجدد بزیرفرمان اسلام درآمدابوبکر که‌ازاصلاح اموردا‌خلی فارغ شد به پیروی از رفتار پیغمبرسپاهیانی بشام وعراق فرستاد تابارومیان وایرانیان بجنگند و در سال ۱۳ هجری مسلمانان در «یرموك» پیشرفت کرده روبشام رفتند. فتح یرموك مانند بدریکی از عوامل اصلی فتوحات اسلامی بشمار میآید.

ابوبکردرهمانسال درگذشت وعمرراکه‌پس از خودش‌مسن ترین افرادمهاجرین بود بجانشینی تعیین کرد و در زمان خلافت عمر مهمترین فتوحات اسلامی درمصر وشام و عراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات اسلامی در آغاز اسلام

نویسندگان واهل انتقاد را در بارهٔ وسایل و جهات پیشرفت‌عرب درممالك‌ایران‌وروم گفته‌هاو نوشته‌های‌بسیاری است و در میان خود جدال ونزاعی برسراین موضوع برپا ساخته اند که چه باعث شد عربها توانستند شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم را شکست بدهنددر صورتی که‌تمام سپاهیان عرب کمتراز پادگان یك‌شهر ازشهرهای ایران‌وروم بوده است عربها علاوه بر اینکه‌عدهٔ آنان نسبت بایرانیان‌ورومیان‌ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی‌ونداشتن‌مهمات لازم وتنگدستی‌وکمی تجربه در امور جنگی بمراتب از دشمنان خود عقب تر بودندوشگفت ترآنکه عربها با این‌سادگی وتنگدستی بکشورهائی‌هجوم آوردند که‌درآنجایاروياوری نداشتند وازاوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند، در صورتی که ایران‌و روم بزرگترین دولت‌های آنروز جهان بشمار می‌آمدند و مهمات و استحکامات ورجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است که عربها در مدت‌کوتاه یعنی کمتر از بیست سال‌این دو امپراتوری را در هم شکستند.

چه‌شد که‌این پیشرفتها برای اعراب بدست آمد ؟

مشهورترین حجت اهل انتقاد آنست که‌علت‌اساسی پیشرفت اعراب در ایران و روم برای آن بوده که این دو کشور در اثر زدو خوردبا یکدیگر (چنانکه در فصل‌سابق گفتیم) ناتوان شده‌بودند بقسمی‌که با حمله وهجوم اعراب از پادر آمدند . بعقیدهٔ ما موجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه اگر چنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق آید و فرصت ندهد که‌یك ملت کوچك‌ناتوانی ازصحراهای‌خشك بر آنان بتازد و کارشان را بسازد.

آری اختلال امور داخلی ایران‌و روم یکی از علل پیشرفت اعراب بودولی پیشرفت آنان جهات عمدهٔ دیگری داشت که آن را بیان خواهیم کرد .

چه چیز اعراب را بر فتح ایران وروم دلیر ساخت ؟ این راهمه‌میدانند که اعراب‌چادر نشین‌صحراگرد قرنها با نظراحترام وبیم بایران وروم نگاه‌میکردند واز نام این دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی‌که عظمت و قدرت ایران وروم میان عربها ضرب‌المثل بود ، پس چگونه این گروه تنگدست با چند هزارتن ژنده پوش باین دو کشور بزرگ هجوم آور شدند ؟

در صورتی که خوراك آنان مخلوطی از جو و ذرت وآلات جنگی آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می‌یافت که برسر نی فروکرده‌بودند وشمشیرهای خودرا با کهنه و طناب بکمر میاویختند چه‌شد، که چنین مردمی بچنان کار خطرناکی‌دست زدند ؟ و چرا پیش از اسلام بآن‌کار مبادرت نکردند ؟ .

پاسخ این پرسش آنست که‌عربهای‌بعد از اسلام با عربهای پیش از اسلام‌تفاوت زیادی داشتند .

عربهای‌پیش از اسلام دسته های پراکندهٔ پریشان حالی بودند و بعد ازاسلام چنان باهم متحد شدندکه همگی یکدل ویکزبان گشتند گرچه اتحاد اعراب تنها برای اقدام بآن کار بزرگ‌کافی نبود .

عربها بهتر از هر چیز بمبادی دینی خویش ایمان داشتند آنها از ته دل معتقد بودندکه بفرمان‌خدا برای پیشرفت دین اسلام‌بجنگ می‌روند اگر کشته‌شوند

شهید خواهند بود والبته نعمت‌های آخرت از لذات دنیا بهتر وپایدار تر است. همین ایمان محکم واعتقاد را سخ بود که عربها را برای واردشدن بآن میدان پرخطر دلیر و بی باك ساخت و دیگر اینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی را چشیدند و دنبال آن راگرفتند واین خود طبیعی است که اگر بازرگانی یکی‌دوبار سود برد همه سرمایهٔ خویش را در آن راه بکار میبرد.

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است که از همهٔ گفتارها و کردارهای آنان پدیدار میباشد وچنانکه گفته‌شد پیغمبر اسلام در آغاز کار مسلمانان را باهم متحد ساخت و در سال اول هجرت آنان را باهم برادر نمود.

خلفاء و بزرگان اسلام در تمام خطبه‌ها و بیانات خود مسلمانان را باتحاد ووحدت‌دعوت کردند وبآنان یادآورشده اند که‌چگونه‌پیش‌ازظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتند واز آنرو پست وخوار بودند، بعلاوه دین اسلام دین توحید است وقرآن واحادیث‌نبوی‌همه‌ازوحدت‌و توحید و اتحاد (یکی‌بودن‌ویکی شدن)حکایت دارد اجتماع مسلمانان روزی پنج مرتبه برای ادای‌نماز وپیروی آنها از یك پیشوادر یك محل (مسجد) نمونه‌ای ازتوجه‌وعلاقه‌مندی‌صاحب شریعت اسلام باتحاد مسلمین میباشد. علمای اجتماع بخوبی میدانند که در اثر همین تمرین و ممارست روزانه چه اتحاد بزرگی میان مسلمانان ایجاد میشد وچگونه حس اطاعت از پیشواوپیروی از «امام» میان آنان تقویت میگشت.

بلاذری‌میگوید: پیش از آنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه آمد ومسلمانان را درحال نماز دیدکه پیغمبر (ص) اقتداء نموده و با او برکوع و سجود وقیام وقعودمی‌پرداختند، ابوسفیان بعد از مشاهدهٔ آن منظره گفت:

« بخدا تا کنون مردمی را ندیدم که این قسم از رفتار پیشوای خود پیروی کنند. نه شاهنشاهان‌بزرگ ایران‌و نه امپراتوران‌روم هیچ‌کدام چنین پیروانی‌مطیع ندارند.»

این‌نیز مسلم است که‌عربها بیشتر برای‌آخرت ونه برای دنیاکوشش‌وفداکاری

داشتند ورفتار و گفتار آنان گواه این ادعا است . مثلا همینکه رستم سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگوید که شماجان خود راسراین کار میگذارید وبمقصد نمیرسید مغیره باایمان واعتقاد کامل پاسخ میدهد که‌هر کس ازما کشته شود به بهشت میرود وکشتگان شما در آتش هستند واگریکنفر از ما باقی بماند برشما چیره خواهد شد .

درجای دیگرموقعی که سردار رومی عبادة‌بن‌صامت فرمانده لشگریان عرب‌را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی میگوید :

«ای مرد بخودت ویارانت غره مشو ، ما را از فزونی سپاهیان خود وکمی لشگریان‌مابیم مده، بخداسوگند نه‌فزونی‌سپاهیان شماونه کمی‌لشگریان‌ماهیچکدام ازپیشرفت این کار نخواهدکاست اگرهم آنچه را میگوئی درست باشد وماکشته‌شویم بخدا سوگند برای ماچیزی بهترازکشته شدن در راه خدا نیست .

اگرهمهٔ ماکشته شویم همه درپرتوپروردگار خویش درجهان دیگر خشنود وشادمان‌خواهیم زیست .

ماکشته شدن در راه خدا را ازجان ودل دوست داریم واگرپیروزگردیم . در این جهان خوشبخت میشویم ، وهمه چیزشما ازآن ماخواهد بود واگر کشته شویم در آن جهان سعادتمند میباشیم . خدای بزرگ درکتاب خود بما میفرماید « چه بسا که یك گروه کمی باذن خدا برجمع انبوهی فایق می‌آیند و خداوند با برد باران می‌باشد» .

هرمردی ازمابامدادان وشامگاهان خدا را میخواند وازاومیخواهد که‌شهادت روزی اوبگرداند واورازنده بسرزمین وخاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به‌بازماندگان خود دروطن نداریم تمام نیرووتوجه ما روبه‌پیش‌است‌ماکسان وفرزندان خود را بخدا سپرده ایم باخاطری آسوده ازسرزمین خویش بیرون آمده‌ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی وناداری ماگفتی آنهم اشتباه است چه ماخود را از همه مردم بی‌نیاز میدانیم ، اگرسراسرجهان ازآن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب در اسلام فراوان است ، مرد مسلمان اگر پدر و برادر خود را مشرك میدید با اومی جنگید وایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است. مسیحیان هم اینگونه فداکاری ها داشته اند وبسیاری از آنان وپیروان ادیان دیگر جان ومال وهمه چیزخود را روی عقاید دینی بخطر میانداختند.

عربهاکه میدانستند ممالك شام وعراق حاصلخیز وپرنعمت است پس از ظهور اسلام متوجه آنکشورها شدند بخصوص که سرزمین خودشان خشك وبی آب وعلف بود روی همین نظر بسیاری ازطوایف عرب که پیرواسلام شده بودندبرای بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگ میآمدند وتنها نظرشان غارت وغنیمت بودچنانکه درجنگ حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

در این دوجنگ غنیمت های فراوانی بدست مسلمانان افتاد و همینکه جنگ پایان یافت واسیران رد وبدل شدند ، بنابگفتهٔ ابن هشام پیغمبر(ص) سوارشد ومردم دنبال آن حضرت را گرفته داد میزدند ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ ما را از شتر وگوسفند بده ـ آنقدرمردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کناردرختی متوقف شده ردای آنحضرت بدست مردم افتاد آنگاه فرمود :

«ای مردم ردای مرا بدهید اگر غنیمت های امروز باندازهٔ درختان تهامه باشد همه را میان شما تقسیم میکنم ، همه میدانید من ترسوودروغگوولئیم نیستم.»

چه عواملی در پیشرفت اسلام مؤثر بود ؟

آنچه که گفتیم عوامل و جهاتی بود که عرب را بر تسخیر ممالك ایران وروم دلیر ساخت . حال باید دیدچه عواملی درپیشرفت آنها مؤثر بود و برای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت .

واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ ـ اعراب سبکبار و چابك بودند ـ عربهای صحرا گرد بزندگانی سخت وساده خوی گرفته بودند ازتشنگی وگرسنگی بیم نداشتند اگر بجنگ میرفتند سبکبار میرفتند نه خودشان نه شترشان بارسنگینی نداشتند ، گاه میشد که خوراکی هم با خود نمی بردند وهرچه درراه می یافتند میخوردند.

شتر کمك زیادی به پیشرفت عرب میکرد ، این چهار پای بردبار برای عرب سودمندتر از اسب واستر رومیان وایرانیان بود عرب سوار شتر میشد زیرسایهٔ شتر استراحت میکرد از شیر آن مینوشید وبار خود را پشت‌شترمیگذاشت درصورتی که خود شتر جزخارخشك بیابان چیزی برای‌خوراك خودنمیخواست و روزهابدون آب سرمیبرد. برعکس ایرانیان‌ورومیان‌همینکه‌به‌میدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآوردند ، این بارها را درارابه‌ها میگذاردند وارابه هارا چارپا میکشید و چارپا (اسب واستر) آب وعلیق میخواست .

خودما درسال ١٨٨٤ اختلاف‌این دونوع لشگر کشی‌را درموقع‌جنگ‌انگلیس واعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گردون پاشا بشهر خرطوم لشگر کشیدند (١) ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را بر پشت چارپایان گذاردند . قند، چای، گوشت محتوی پخته ظرف های آب، شمع، چادر و سایه بان وبسیاری کالاها ولوازم دیگر بارهای سنگینی بودکه انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمی که ١٥٠٠ مرد چهارهزار شتربان وعده‌ای خدمتگزاراین بارها را میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتی که عرب سودانی انبانی از ذرت بوداده زیربغل‌خود میگذاشت وبمیدان کارزار میآمد .

٣ ـ ایمان بقضاء وقدر . عربها معتقد بودندکه انسان درموقع معین خواهد مرد اگرچه در بستر نرم غنوده باشد واگر اجلش نرسیده باشد زیر شمشیر و پیکان زنده می‌ماند واین اعتقاد آنان رادلیر میساخت ودرمیدان جنگ پایدارمینمود .

٣ ـ عربها در تیر اندازی و اسب سواری زبر دست بودند . گذشته از اینکه عربها در تیراندازی واسب‌سواری ماهرتراز ایرانیان ورومیان بودنداسب‌عربی بمراتب رونده تر وراهوارتراز‌اسب دیگران بود عربهابجنگ تن‌به‌تن(سواره) عادت

١ ـ درسال ١٢٩٨ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خودگرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حمله آورد و ژنرال گردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنرمعروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت وبدن مهدی را ازگور در آورده سرش را جداکرد و بلندن فرستاد عجب آنکه اکنون یکی از فرزندان مهدی حزبی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا درآنکشور حمایت میکند. مترجم

داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دوسپاه رو برومیشدند ازهرسپاهی یك‌سوار بمیدان میآمد ومبارزه دوبدو شروع میشد وسوار هرطرف که غالب میشدسپاهیان طرف دیگر ازمیدان میگریختند عربها دراین نوع مبارزه غالباًفایق میآمدند و چه بسیار که یك تیر ازترکش یك تیر انداز بیرون میجست وفرمانده سپاه دیگر یارئیس قبیله دشمن را ازپا میانداخت و باهمین هنرنمائی تمام سپاهیان دشمن را از میدان می گریزاند.

ما درفصل اسلحه مفصلا دراین موضوع صحبت میداریم.

۴ - توجه‌کامل بانتخاب فرمانده سپاه - همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب کردن کعبه بمکه روی آوردند عربها متوجه خطر گشته واز روی غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروزدادند همانطور که دردورهٔ ناپلئون سرداران بزرگی میان‌فرانسویان‌پدیدآمد همین قسم در آغازاسلام رجال‌لشگری وکشوری زبردستی در عربها ظهورکرد عربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت میدادند وتا کسی راازهرجهت شایسته آن مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند و از آنروست که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالد بن ولید - خالدبن‌سعید- و ابوعبیده جراح وسعد وقاص‌ویزیدبن‌ابوسفیان وحمزه وعلی‌بن‌ابی‌طالب(ع)بفرماندهی سپاه اسلام تعیین‌میشدند وباندك مطالعه درشرح حال‌این‌مردان بزرگ‌مراتب‌شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد. مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این مردان بزرگ درآن موقع ازمیان اعراب برگزید.

علاوه براین سرداران بزرگ وعربها درآن موقع‌سیاستمداران و فرمانروایان پاکدامنی داشتند که درپیشرفت آنان عامل مؤثری بودند مثلا عمروعاص- معاویه- مغیرةبن شعبه زیادبن ابیه (۱) ازسیاستمداران نامی و ابوبکر و عمردر تاریخ اسلام

---

۱ - زیادبن ابیه‌یعنی زیاد پسرپدرش وعلت نامیدن زیاد بآن عنوان‌این بود که سمیه مادرزیاد زن‌بدکاری بود وهمینکه بزیاد آبستن شده او را زائید چندین مرد از آن جمله ابو سفیان را پدر آن فرزند میخواند ولی هیچ یك ازآنان زیر بار نمی رفتند لذا زیاد را پسرپدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتاد که این‌ننگ را از زیاد بردارد واز هوش وتدبیر او بنفع خود بهره‌مند گردد وازآنروز زیاد را پسر ابوسفیان وبرادر خود خواند وتازمان عمربن عبدالعزیز آل‌خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین آنها را از خاندان اموی رد کردبایددانست که‌عبدالله والی کوفه وعامل مؤثرشهادت حضرت‌سیدالشهداء فرزندهمان‌زیاد میباشد. مترجم

ازرجال کاردان و پاکدامن وبا اراده وبرجسته بشمارمیآیند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این مردان بزرگ در ترقی وتعالی اسلام تأثیرزیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمود خدایا اسلام را با مسلمان شده حمزه مؤید فرما وهمینکه بعد از حمزه عمر مسلمان شد پیغمبر(ص) فرمود بااسلام عمروحمزه اسلام نیرو گرفت وهمانطور که فرنگیان بوجود کرامول - بیسمارک - گلادستون با ناپارت ومانند آنان می بالند وترقی وعظمت خود را مرهون آنان میدانند اسلام هم درآغازکار بوجود علی و ابوبکر وعمروعاص ومعاویه وخالد وامثال آنان سربلند شدواز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد ، اگراسلام امروزهم چنان مردان پاکدامن فداکار با تدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خود را بدست میآورد .

باری درزمان خلفای اموی وعباسی نیزمردان بزرگی میان مسلمانان پدید آمده وموجب ترقی وتعالی اسلام شدند .

۵ - بردباری وپایداری . عربها درجنگ پایدارو بردبار بودند وهمین صبر وپایداری پیروزی را برای آنان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست خوردند وبرتری سپاهیان روم را دیدند ودانستند که جنگ باسپاهیان روم غیر از جنگ با قبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایداری را پیشه خود ساختند عربهامیتوانستند بردبار باشند چه که باخوراك ساده وپوشاك کم قناعت میکردند واگردرمیدان جنگ توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خود را میکشتند ومیخوردند ویا مشتی گندم بدست آورده سد جوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام وعراق از عربستان بیرون آمدند قصد جنگ وگریزداشتند واین رویه را تا پایان فتوحات خود ادامه دادند ، باینقسم که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع واحوال بخارج شهرها میفرستادند سپس دستهٔ دیگررامأمورغارت میکردند وهمینکه طرف را ناتوان می‌ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی بن نصیر درسال ۹۲ هجری طارق را برای چپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداءمشغول چپاول ویغماشد وسرانجام‌وارد اسپانیا شده آنجارامسخر

کرد و همینکه موسی این خبررا شنید ازپیشرفت طارق تعجب کرده بر اورشك برد وطارق را فرا خواند که این پیروزی بنام اونباشد (١) وپیش ازاین هم مسلمانان در افریقا وسایر نقاط بهمین رویه پیش میرفتند .

٦ – برتری دادن عرب . اسلام نهضتی بود که از میان اعراب پدید آمد وعرب ومسلمان دو کلمه مترادف شدندو کمتر کسی میان عرب ومسلمان فرق میگذاشت عربها زودتر از سایر مردم مسلمان شدند ، چون اسلام مزایا و افتخاراتی بآنان داده بود واین خود یکی از عوامل مؤثر بود که عربها را برای ترقی وتوسعهٔ اسلام آماده هرنوع فداکاری میساخت بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غیر مسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن خویش دانستند اتفاقاً تا امروز نیز غیر مسلمان در شبه جزیرهٔ عربستان یافت نمیشود (٢) سپاهیان اسلام (ویا بهترمیگوئیم لشگریان اعراب) باکمك همزبانان و هم نژادان خویش برشام وعراق تاختند و آن نواحی‌را بباد قتل وغارت گرفتندطایفه غسان که درحدود شام (بصری – حوران) ازطرف رومیان فرمانروائی داشتند گرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیله منذر که تحت نظر شاهنشاهان ایران درنواحی عراق حکومت میکردند با وجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر بستگی‌داشتند زیرا ازنژاد همان عربها بودند وزبانشان باهم تفاوت نداشت این طوایف عرب‌قلباً ازرومیان وایرانیان متنفر بودند وازروی ناچاری اطاعت آنها را میکردند .

خسروپرویز پادشاه ایران دراواسط سلطنت خود نعمان‌بن‌منذر ملقب بابوقابوس

---

١ – طارق‌بن‌زیاد سردارنامی اسلام درسال ٩٢ هجری تنگهٔ واقع میان افریقا واسپانیا را کشود وازآن روتاکنون آن تنگه بنام‌وی‌جبل‌طارق خوانده میشود وفرنگیان آنرا **Cibraltar** میگویند

اکنون جبل‌طارق دارای ٢٠ هزارجمعیت است وسه هزارسرباز وششصد ناوی انگلیس درآن اقامت دارند انگلیسها درسال١٧١٣ جبل‌طارق راتصرف کرده‌اندوهنوز در دست آنهاست ارتفاع صخره جبل‌طارق ازساحل‌افریقائی به ١٣٩٦ پا میرسد مترجم

٢ – برخلاف گفته جرجی زیدان اکنون عدهٔ زیادی امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنها در مؤسسات شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیره عربستان اقامت دارند . مترجم

رئیس قبیله منذر را کشت وعربهای منذرازاین پیش آمـد خشمگین شده با ایرانیان جنگیدند و آنها را درمحلی موسوم به (ذوقار) شکست دادند و اتفاقاً در همان‌موقع مسلمانان مدینه بر کفارقریش درواقعهٔ بدر غلبه کردند وبهرحال عربهای مقیم عـراق ازایرانیان کینه داشتند و همینکه خالدبن ولید سردار نامی اسلام بـآن حدود آمد وبآنان پیشنهادجنگ وجزیه نمود عربهای منذربروی هم نژادان خود تیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه‌راضی شدند همین قسم اعراب مسیحی که میان شام وعراق‌میزیستندبا عربهای مسلمان هم پیمان شده بپرداخت جزیه تن دادندکـه ازآن جمله طایفه کنده وطایفه ایاد مقیم عین‌التمر وضدوداء و طایفـه بنی کلب (قراقر) بـودند . همین قسم عربهای یمن از ایـرانیان خوششان نمی آمـد ، چـون سپاهیان ایران یمن را گرفته مستعمرهٔ خود ساخته بودند وسپس ازیمن دورشده فقط دربحرین ماندندیکی‌ازقبایل دیگرعرب که دربلاد جزیره (اراضی واقع میان شام وعراق) اقامت داشتند ، طایفهٔ ربیعه بودندکه آنها نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش‌کرده برضد ایـرانیان دست بکار شدند .

بعضی ازاین اعراب برای آنکه جزیه نپردازند با مسلمانان همدست میگشتند وعربهای مسلمان هم ازروی‌سیاست‌وحسن تدبیرپیشنهادآنان را می‌پذیرفتند چنانکه حبیب‌بن‌مسلمه فهری‌باطوایف مقیم کوهستان (لکام) همین قسم رفتار کردومقررداشت ازآنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب مزبور با مسلمانان هم پیمان وهمدست‌باشند وبرای آنان خبر بیاورند و نه تنها اهالـی لکام مشمول این پیمان میشدند بلکه هر بازرگان ویا مزدور ویا دهاتی ازقبیله انباط و غیره که وارد نواحی لکام میشد از این دوستی مسلمانان بهره‌مند میگشت واین دسته اخیررا (روادیف) میگفتند چنانکـه خود اهالی لکام به جراجمه یا مرده مشهوربودند .

۷ ـ خط بازگشت . عرب‌ها درتمام‌میدانهای جنگ خط بازگشت را ازدست نمیدادند یعنی برای خود راه گریز میگذاردند . باینقسم کـه بیابان پشت سر آنهـا وپناه‌گاه آنها بود وهیچگاه ازآنحدود یعنی ازخط صحرا تجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست‌میخوردند بصحرای خودپناه میآوردندرومیان وایرانیان

هم نمی‌توانستند آنها را دنبال کنند و یا اینکه به تعقیب آنها اهمیت نمیدادند ولی عرب‌ها ازاین عقب‌نشینی نومید نمی شدند ودوباره از پناهگاه بیرون جسته بقتل وغارت میپرداختند و آنقدر جنگ و گریز را ادامه میدادند تا اورا خسته کنند همانطور که درجنگ بوئرجنگجویان غیر منظم افریقائی وغیره سپاهیان منظم انگلیسی را با جنگ و گریز مغلوب میساختند و گاه و بیگاه از کوهستانها بیرون آمده بر انگلیس‌ها می‌تاختند و مجدد بکوه پناه میبردند و از دستبرد انگلیس‌ها محفوظ میماندند (۱).

سرداران مسلمان باین موضوع توجه کامل داشتند ویکدیگر را به پیروی ازاین رویه تشویق مینمودند چنانکه ثنی‌بن حارث شیبانی از سرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان وایرانیان درعراق بسپاهیان اسلام چنین دستورداد :

« با ایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران و عرب بجنگید وزنهار زنهار که در درون‌خانه آنهاواردکارزارشوید بکوشید که میدان‌جنگ درنزدیکترین نقطهٔ‌سرحدی باشد چه اگر پیروزشدید آنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن شما خواهد شد واگرشکست خوردید بآسانی بخانهٔ خود بازمیگردید وراه آمد وشد خود را بخوبی میدانید و جنگ و گریزخود را ادامه میدهید تا خداوند فرصت مناسبی بدهد وحمله خود را تجدیدکنید» .

عمرنیز درتأیید این نظرپیوسته دستورمیداد که سپاهیان اسلام ازدریانگذرند وخط بازگشت را تا شهرمدینه که مرکزخلافت است محفوظ بدارندوهمینکه سعد و عمروعاص مصر و عراق را گشوده دراسکندریه و تیسفون (مداین) مقیم شدند عمراین وضع را برخلاف سنت باستانی عرب دید چون برخلاف مرسوم میان آنان ومدینه رود دجله ورود نیل فاصله بود لذا عمر بهردوسردارخود چنین نوشت :

«جائی نباشید که میان من وشماآب باشد درمحلی اقامت کنیدکه هرگاه

۱ - در سال ۱۸۹۹ عده‌ای از هلندیها (بوئرها) که در جنوب افریقا (ترانسوال) دو جمهوری مستقل تشکیل داده‌بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند وتا ۱۹۰۲ باآنها جنگ کردند سرانجام انگلیس‌هاآنها را شکست دادند ولی اکنون مجدد افریقای جنوبی برضد انگلیس قیام کرده وموفق شده است. مترجم

خواستم بتوانم سوار شتر خود بشوم و نزد شما بیایم.» عمروعاص و سعد که این نامه را دریافتند از اسکندریه و مداین در آمده در صحرای فسطاط و کوفه چادر زدند و آنجا را اردوگاه ساختند و بعداً این دو محل هردو شهر شد.

جنگ یرموك. یرموك، نام محلی است در نزدیکی بصری (شام) که از کنار آن رودی میگذرد و بدریاچه طبریه میریزد، نام یونانی این محل هیروماکس Hieromix بوده و عربها آنرا معرب کرده یرموك نامیدند. جنگ هولناك یرموك، از مهمترین کارزار های اسلام است، چه پس از آن جنگ خطرناك، مسلمانان بنشاط آمده فتوحات خود را درشام دنبال کردند ورومیان از این شکست، نومید ودل سرد گشته عقب نشستند.

حال اگر در جریان این پیروزی اعراب، دقیق شویم خواهیم دید که خردمندی وتدبیر عمر وعاص ودلیری خالدبن ولید عامل مؤثر درشکست رومیان بوده است. مثلا موقعیکه رومیان از هجوم وحملهٔ متوالی اعراب بمرزشام آگاه شدند، درصدد برآمدند نیروی مهمی تهیه کرده بیکبار کار عربها را بسازند، و باین منظور سپاهیان بسیاری در حدود شام متمرکز نمودند در صورتیکه در آنموقع سپاهیان اسلام در اطراف شام وعراق پراکنده شده بودند وهمینکه وضع راچنین دیدند، سران سپاه اسلام بمشورت و مکاتبه مشغول شدند، عمروعاص که سردار خردمندی بود چنین اظهار کرد:

« دراین موقع ماباید همه در یك محل متمرکز شویم چه اگر همه جمع شدیم بواسطهٔ کمی عده مغلوب نمیشویم، ولی هرگاه جدا بجنگیم دشمن که شماره اش افزون است بردسته های کوچك ما پیروز میگردد».

سپس باابوبکر نامه ای نوشته مشورت کردند اتفاقاً ابوبکر هم مانند عمروعاص نظر داد.

از آن رو سپاهیان که در حدود شام وعراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند.

ابن اثیر میگوید: رومیان ۲۴۰ هزار ومسلمانان پنجاه هزار میشدند. خالدبن ولید، فرمانده کل قوای اسلام، برای سپاهیان اسلام خطبه خواند وآنان را به ثبات

وفداکاری تشویق کرد ولشکریان راپچند دسته تقسیم کرده وبرای هرقسمت فرماندهی معین نمود وازقرار معلوم، این رویه اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی آموخته بود، چه که تا آن هنگام عربها از تقسیم‌بندی سپاهیان خبر نداشتند.

خالد دانسته بود که مسلمانان ازکمی عدهٔ خود وفزونی شمارهٔ دشمن بیمناك میباشند و حتی از زبان آنان این را میشنید لذا سپاهیان را دلداری داده گفت: هر لشگری که پیروز گردد طبعاً شماره‌اش افزون میگردد و برعکس، سپاهیانیکه شکست بخورند ناچیز خواهند شد. سرداران اسلام در وسط کارزار. خبر مرگ ابوبکر را شنیدند ولی آن را فاش نکرده با خردمندی ودلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان با چوب بمیدان آمدند وبا مردان رومی جنگ کردندودرنتیجه سپاه بزرگ روم را درهم شکستند و همین پیروزی یرموك سبب شدکه رومیان از میدان گریختند وسراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه کار ایرانیان را ساخت ودر اثر بردباری ودلیری عربها شاهنشاهی ایران درهم شکست.

۸- نفاق واختلاف داخلی مردم ایران وروم. اوضاع اجتماعی روم و ایران در موقع حمله اعراب به‌منتهی درجه فسادوانحطاط رسیده‌بود و گذشته‌ازکشمکش‌های مذهبی و سیاسی که میان خود ایرانیان و رومیان شدت داشت، مردم ممالك مستعمره نیز از جور وتعدی مأمورین استعماری بستوه آمده بودند و طبعاً هر ملتی که برضد ایران وروم قیام میکردمورد تمایل ملل مستعمره در می آمد. مثلاقبطی‌های مصر یعنی اهالی بومی آن کشور از مدتی پیش تحت استیلای ایرانیان و رومیان درآمده‌بودند وباسارت وانتقال ازیك نوع استعمار بنوع دیگرخو گرفته بودند وبرای رهائی‌ازجور و ظلم واستعمار بهر وسیله‌ای متوسل میشدند. همین قسم مردم شام که مخلوطی ازنژاد آرامی وسریانی ونبطی‌ویهود بودند ومانند همسایگان مصری‌خویش، امیدی باستقلال نداشتند ومیان حکومتهای رومی یا عربی یا ایرانی از حیث ماهیت فرقی نمیدانستند و آنچه‌راکه میخواستند رهائی‌ازستم‌وتعدی حکمرانان خویش بود. وشاید در این میان عربهادا بر دیگران ترجیح میدادند، چون خون و زبانشان بآن ملت نزدیکتر بود.

بعلاوه این طبیعی انسان است که از آینده مجهول بیش از وضع معلوم امید دارد واز دور نمای ندیده بیش از منظرهٔ نزدیك دل خوش میدارد بخصوص که میان حال و آینده مانند روم‌وعرب، تفاوت محسوسی هم‌احساس بکند. در آن ایام‌حکومت وجامعه رومی بی‌اندازه فاسد شده‌بود، برعکس‌جامعه عرب که بواسطهٔ‌پیدایش اسلام، روبه‌ترقی‌وتعالی‌میرفت، رومیهاستمگری‌وتعدی‌پیشه‌داشتند،وعربهادادگستری‌وبرابری ترویج‌میکردند.اختلافات‌مذهبی‌شدید، که‌میان‌رومیان‌ومصریان‌وشامیان وجودداشت، بیشتر مزید بر علت شده بود بقسمی، که مردمان مستعمره روم، برای اطاعت از هر دولتی غیر ازدولت روم‌کوشش داشتند.

۹- یهود - رومیها اگر در هرچیز اختلاف نظر داشتند در یک‌موضوع باهم متحد بودند وآن آزار یهودیان بود واین آزار وشکنجه باندازه‌ای یهودیان را بجان آورده بودکه با وجود علاقهٔ شدید بپول‌وثروت حاضر میشدند، همه نوع کمك‌مالی با مسلمانان بکنند و بدست آنان از رومیان انتقام بکشند وعلاوه برکمك مالی هر کمکی‌که ممکن باشد برای کـوبیدن رومیان انجام دهند. مثلا سپاهیان اسلام، هفت سال تمام، شهر قیساریه را محاصره‌کردند وازتصرف آن عاجزماندند. زیرا هر شب، صد هزار سپاهی، برج و باروی آنشهر را نگـاهداری میکرد. معاویه سردار سپاهیان اسلام از یهودیان‌کمك خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانهارا بداخل شهرهدایت کرد ودرازای این‌راهنمائی‌برای‌خود و کسان خودامان گرفت‌ودرواقع‌فتح‌قیساریه‌پس‌ازهفت‌سال‌محاصره،بکمک‌آن‌مردیهودی‌صورت گرفت.

وهمین قسم ابوعبیده، سردار دیگر اسلام با اهالی سامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد وآنان را از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط‌بر اینکه راهنما وکمك مسلمانان باشند وبرای آنان خبربیاورند.

خلاصه‌اینکه درنتیجه بیدادگری رومیان‌نسبت‌به‌یهود،قوم‌یهود برای کینه‌جوئی ازرومیان بمسلمانان کمك مؤثر میکردند.

۱۰- دادگستری‌وپرهیزکاری‌وخوشرفتاری‌مسلمانان. چه‌کسی‌میتواندمنکر تأثیراین صفات پسندیده باشدوچه‌کسی میتواند منکرشودکه بزرگان‌اسلام در آغاز

کاردارای این صفات نبودند. رعایای ایران وروم که تحت استیلای مسلمانان درمیآمدند، ازدوزخ جور وظلم به بهشت عدل وانصاف انتقال می‌یافتند وهر گاه که سپاهیان اسلام برای کشور گشائی ازپایتخت خود (مدینه) بیرون میآمدند ، توشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان در بارهٔ خوشرفتاری با زیر دستان بود واینك برای نمونه بخشی از پیام ابوبکررا مینگاریم که هنگام بیرون آمدن اسامه از مدینه برای گرفتن شامات بوی گفته بود :

« ای اسامه تو وسپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید . نباید نادرستی کنید ، نباید بیدادگر وستمگر باشید ، کشته‌ها راگوش وبینی نبرید . پیرمردان وزنان و کودکان را نکشید ، درخت خرما را ریشه‌کن نکنید ، نسوزانید ، درخت باردار را نکنید ،گاو وگوسفند و شتررا جز برای خدا سرنبرید ، در میان راه بمردمانی بر میخورید ، که از این جهان دست‌کشیده ، گوشه گرفته‌اند وبه پرستش خدا ، روز میگذرانند . زنهار زنهار آنها را میازارید وبگذارید بگوشه نشینی خود باشند ».

برابری درمقابل اجرای احکام ، ازاصول مسلم صدر اسلام بودکه با هرکس ، ازهرطبقه بطور مساوات رفتارمیشد . ازآن جمله : داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است ،که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد . این پادشاه درزمان عمر مسلمان شد و باخدم و حشم خویش بمدینه آمد ، اهل مدینه برای تماشای موکب جبله ، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت وسوارانی گرد وی بودندکه گردن اسب هایشان ، طوق زرین بود ودم آنها را بهم بافته گره زده بودند .

جبله با این جاه وجلال برای ادای حج بمکه رفت ودرموقع طواف ، مردی از قبیلهٔ فرازی ردای اورا لگدکرد. پادشاه ازاین رفتاررنجیده چنان به بینی فرازی مشت کوبید ،که بینی او در هم شکست . مرد فرازی نزد عمر شکوه آورد ، عمر پادشاه را احضارکرد وبدون اینکه حشمت وجلال اورادرنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود جبله گفت ، آری چون عمداً ردای مرا لگدکرد بینی‌اش را خرد کردم و اگر جائی جز کعبه بود اورا میکشتم . عمرسری تکان داده گفت :

«بسیارخوب خودت اقرارداری که بینی‌اش راشکستی اکنون دو راه هست یا

اورا راضی میکنی ویا دستورمیدهم بیاید وبینی‌ات را بشکنند.»

جبله از این گفتار عمر پریشان گشته گفت : ای امیر مؤمنان چگونه چنین میشود . من پادشاه هستم واو مردی بازاری است عمرپاسخ داد : که تو واو دراسلام برابرهستید واگر امتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیز کاری وسلامت‌نفس است .

جبله که میدانست سخن‌عمر تغییر نمی‌پذیرد ومساوات اسلام قابل‌تخلف نیست ، از مدینه بقسطنطنیه گریخت و بممالك اسلامی برنگشت .

همین قسم هنگامی که پسرعمروعاص والی مصرمردی‌قبطی (ازبومیان مصر) راکتك زد ومردك نزد عمر آمده ، دادخواست ، عمر دستور داد : عمروعاص وپسرش را حاضر کردند وهمینکه قضیه ثابت شد ، عمرتازیانه را بدست مردکتك خورده‌داد وگفت:انتقام بگیر . مرد خواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص باو یادآورشد که پسرش اورا زده وخودش بی‌تقصیراست .

گفتارعمردراین مورد خطاب بعمرو عاص دلیل محکمی در رعایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد . عمر رو بعمروعاص کرده وپس ازملامت گفت : «ای عمروعاص ازچه وقت مردم را بندهٔ خودتان قرارداده‌اید ؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی‌نیست که این دادگستری وپرهیزکاری ، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است . چه‌که مردم شام و عراق ، بیش ازهرچیز ازبیداد وجور عمال رومی وایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام را دیدند بکمك مسلمانان شتافتند .

۱۱ - مردم را بحال خود میگذاشتند. عربهاهمینکه کشوری‌رامیگشودند، متعرض دین ومعاملات وعادات ورسوم آنها نمیشدند وآنهارا بحال خودمیگذاشتند وهمینکه عمرو عاص مصرراگشود کارقبطی‌هارا بخودآنان واگذارد . بقسمی که قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانندگذشته حکومت میکردند ، رفتار عربهادربیشترممالکی که گشودند بهمین طرزبوده است .

درواقع سپاهیان اسلام ، کشوری راکه فتح میکردند فقط آنجا را تحت نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی بنام«جزیه» میگرفتند وکاری بکارهای

داخلی آنمردم نداشتند، اتفاقاً رومی ها و ایرانی‌ها بپرداخت این نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که عربهای غسان مقیم شام از رومیان و عربهای عراق از ایرانیان اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر، کمك کنند و هم اکنون نیز دولتهای بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمی‌پردازند، چنانکه دولت عثمانی نیز بنام (خوه) اعاناتی بطوایف مجاورمیدهد.

عربها علاوه‌بردریافت جزیه بموجب نص قرآن مجید، اطاعت و تسلیم محض از آنها میخواستند، زیرا قرآن میفرماید:

حتی یودوالجزیه عن یدوهم صاغرون(۱) - تا اینکه بدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردارشما باشند.

ودرمقابل این توهین، اعراب متعهد میشدند که جان ومال اهل جزیه‌راحفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگذارند و منظور از این تشویق آن بود که مردم با میل ورغبت و بدون واهمه از زیر سلطهٔ روم و ایران بیرون بیایند.

این موضوع، ازاظهارات عبادة‌بن صامت آشکاراست. وی هنگامی که مقوقس فرمانروای‌مصروسایرقبطی‌هارا باسلام میخواند، بآنان چنین‌میگفت: اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما «جزیه» بدهید وفرمانبردارما باشید وتا ما باشیم وشما باشید همه ساله رفتاری با شما خواهیم کرد که هم ما وهم شما خشنود بمانیم. ما با شما هم‌پیمان میشویم، جان ودارائی‌وزمین‌وخانه‌شما را نگاهبان میشویم، هرکس باشماکارزار و ستیزه کند باآنان کارزاروستیزه‌جوئی میکنیم...

نامه خالدبن ولید باابن نسطونا در عراق نیز دارای همین مطالب بوده‌است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان واهل ذمه بسته شده که همگی از همین روش حکایت دارد.

مثلا هنگامی که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدند آنچه بنام جزیه از

---

۱ - متن‌آیه مبارکه چنین‌است حتی یعطوالجزیة عن یدوهم ساغرون سوره توبه‌آیه سی‌ام. وظاهراً مؤلف درنقل‌آن اشتباه کرده است. مترجم

مردم حمص (شام) گرفته بودند بآنان بازپس داده گفتند: آنچه داده‌اید بستانید وما را از هم پیمانی خود آزاد سازید.

مردم حمص در پاسخ گفتند:

«هرگز از شما جدا نمیشویم، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است ما باشما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان در پاره‌ای جاها پناهندگان خود را از پرداخت جزیه معاف میداشتند واز آنان میخواستند که در برابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند و بیشتر این رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد، گرچه بامردم غیر عرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد. چنانکه شرح آن گفته شد.

با اینوصف، حکومت اسلامی برای مردم بارسنگینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را بر حکومت‌های دیگر ترجیح میدادند وجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند، خیلی کمتر از مالیاتهای سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند.

خلاصه کلام آنکه: دین وایمان واطمینان به پیروزی موجب پیشرفت ودلیری اعراب درجنگها وفتوحات بود بعلاوه عربها اسب‌سواری وتیراندازی نیك‌میدانستند، نیرومند وچابك بودند، زندگی‌ساده بیابان گردی آنهارا بانشاط میساخت. درجنگ وگریز مهارت داشتند.

سران لشگری و کشوری آنها خردمند. دلاور وبااراده بودند. بامردم باعدالت ومساوات رفتارمیکردند. پرهیزکاری را برتر ازهرچیز میدانستند. وبعلاوه، اوضاع داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم بود.

این موجبات سبب شدکه در مدتی کمتر از بیست سال، درزمان عمر، شام وفلسطین ومصر وعراق وایران راگشودند ودرزمان عثمان وپس از آن فتوحات خودرا ادامه دادند.

بازگشت بخلفای راشدین

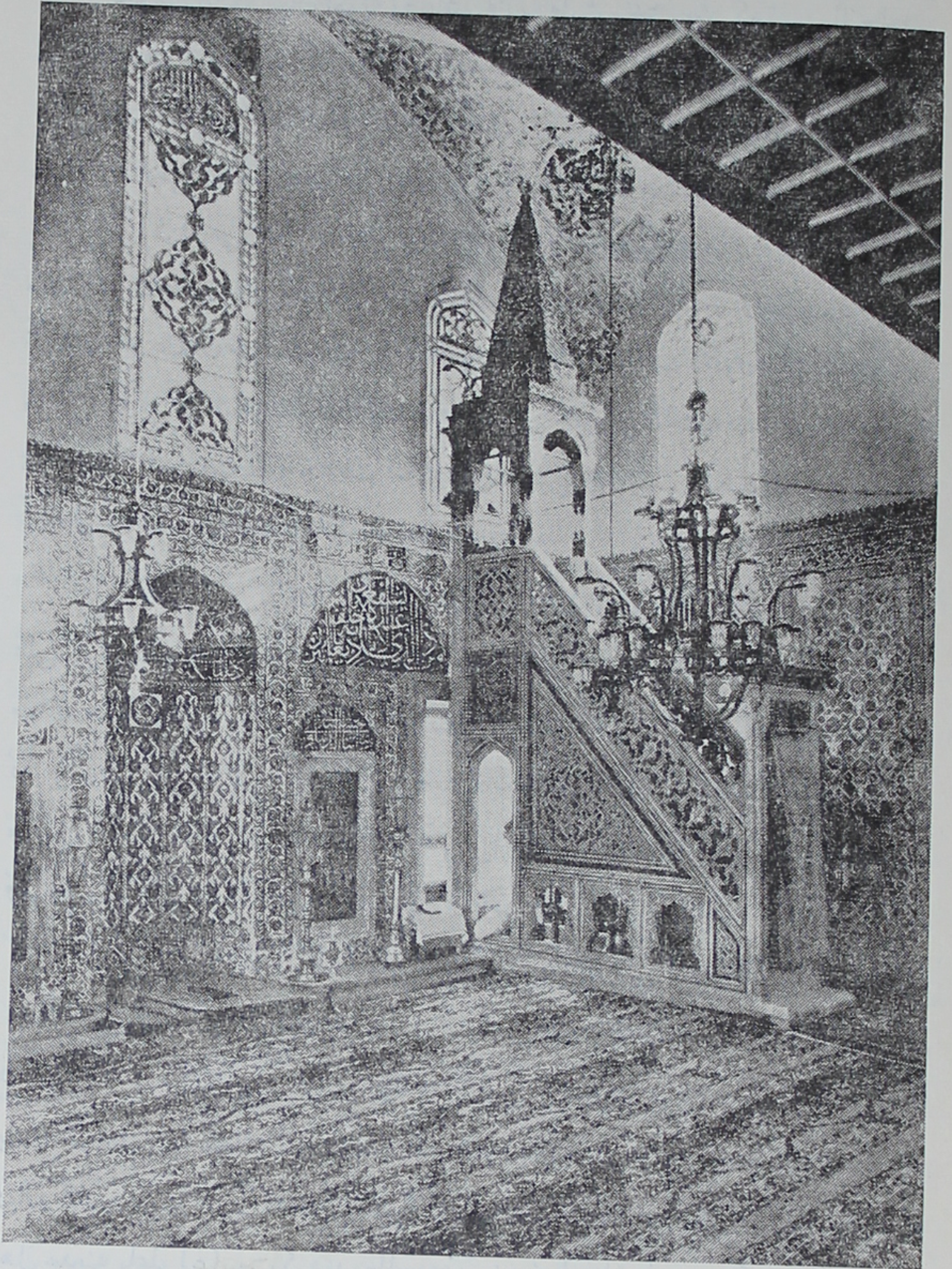
فتنه و آشوب در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپا شد که درسال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه درسال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کارد زد و همینکه عمر مرگ خود را نزدیک دید، چند نفر از یاران پیغمبر (ص) (علی- عثمان- طلحه- زبیر وغیره) را خواسته گفت بروید درخانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) بنشینید و مشورت کنید و یکی را ازمیان خودتان پس ازمن بخلافت برگزینید. عمر درگذشت و عثمان که مسن‌ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید.

بنی‌امیه، چنانکه میدانیم ازحیث نیرو وشماره برترین تیره‌های قریش بشمار می‌آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند وابوسفیان (پیشوای) آنان همانموقع اسلام آورد و از آن رو درهیچ یك ازغزوه‌ها (جنگهائی که باحضور پیغمبر (ص) می‌شد) که اساس اسلام بر آن استوار شد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد وشاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی امیه ازابوبکر میخواستند که شغل ومقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید ودرمیدان کارزار برادران خود را یاری کنید و آنهارا برای جنگ بامرتدان روانه کرد وعمرهم آنها را بجنگ رومیان فرستاد (۱) بنی امیه ازاین جریان خشنود نبودند، زیرا خودشان را ازحیث جاه ومقام و شمارش برتر ازبنی هاشم میدانستند

---

۱ - مؤلف میگوید عمر و ابوبکر به بنی امیه مقام وشغل ندادند وآنهارا بجنگ رومیان فرستادند در صورتیکه یزید بن ابی‌سفیان ومعاویة بن ابی سفیان (برادر یزید بن ابی‌سفیان) ازطرف ابوبکر وعمر والی شام شدند وچه بسا که اگر آنهارا والی شام نمیکردند معاویه بخیال خلافت برنمی‌آمد وخلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی امیه تبدیل نمیشد. مترجم

وچنانکه گفته شد سرداری جنگ درزمان جاهلیت باآنان بود وپس ازمرگ ابوطالب



ت ـ استانبول : مسجد رستم پاشا

نفوذ بنی امیه درقریش افزایش یافت .

خلاصه اینکه میان امویان وهاشمیان ، رقابت سختی بود که ازدوران جاهلیت سرچشمه میگرفت همینکه عثمان خلیفه شدامویان نیرویافتند وعثمان بااینکه مرد نیکی بودتحت تأثیر کسان خودمیرفت وآنان رابردیگران برتری میداد وفرمانروائی ممالك اسلامی ومنصب های عالی دولتی رابآنها واگذارمیکرد. این پیش آمدبریاران پیغمبر(ص) گران می آمد وعلاوه براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که شرح آن مفصل است وخلاصه اینکه: مردم ازاطراف (اهل مصرواهل کوفه واهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستند که بر کناربرود، عثمان نپذیرفت وشورشیان عثمان را در موقعی که قرآن میخواند اوراکشتند وجامه‌اش بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین حال ثابت میکند که عربها مردمان آزادی خواه، بلند همت ودارای شخصیت میباشند .

بهرحال ، پس از قتل عثمان در بارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد . مصریان علی، مردم بصره طلحه ومردم کوفه زبیر رامیخواستند، ودرواقع این سه نفر بیش ازدیگران طالب مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشترمسلمانان شام ازبنی امیه بودندوخلافت را برای عثمان ویایکی دیگرازبنی امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدارخاندان رسالت بودندازعلی بن ابیطالب طرفداری میکردند . قبیله ربیعه ومردم یمن وغیره نیزدرهواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند .

گرچه هواداران علی(ع) بیش ازدیگران بودند ولی ازطوایف وقبایل مختلف تشکیل می یافتند وبیشترشان هم ازاهل مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه‌توزی دیربن بود چه که پس ازهجرت. مردم مدینه باپیغمبر(ص) یاری کردند و با کمك آنان مکه فتح شد ومدینه، مرکز و پایتخت اسلام گردید وبازرگانی ونفوذوقدرت درمدینه استوار گشت وشهرمکه ازهرحیث عقب افتادوهمینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت کردند، طلحه‌وزبیر نیزخواه ناخواه بیعت کردند، امابزودی از مدینه بمکه رفته، ازاهل مکه یاری جستند ومردم مکه برای کینه جوئی ازمردم

مدینه طلحه وزبیر راکمك کردند. طلحه و زبیر سپس بعراق شتافتند تا از عراقیان کمك بگیرند، علی(ع) سپاهیانی گرد آورده، بدنبال آنان رفت ودر نزدیکی بصره جنگ مشهور به جمل واقع شده طلحه وزبیر کشته شدند وخلافت برای علی(ع) هموار گشت(۱) علی(ع) پایتخت را ازمدینه بکوفه انتقال داد و این کار، بزیان علی(ع) تمام شد چون از دوستان صمیمی خود(مردم مدینه) بازماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتماد کرد.

پس ازاین وقایع علی(ع) گمان کرد، مدعیان خود را از میان برده و کاررو براه است، غافل از اینکه مرد جاه طلب نیرومندی یعنی معاویه در شام نشسته وبرای خود خلافت میخواست(۲) این را میدانیم که ابوسفیان وپسرش تا از شکست قطعی کفار قریش نومید نشدند اسلام نیاوردند معاویه هم برای دنیا وجاه وجلال دنبال خلافت افتاده بود و عدهٔ زیادی از مردم نیرومنددنیا طلب (طایفهٔ بنی‌امیه) در شام ازمعاویه حمایت میکردندتا خلافت را درخاندان بنی‌امیه مستقر سازند. بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب مقام نبوت بودند، حسدمیبردند. همینکه پیغبر اسلام بابنی‌هاشم بمدینه آمد مکه بدست بنی امیه افتاد و باتمام قوا در جنگ بدر وسایرجنگ‌ها به پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان نبوت)جنگیدند. در زمان ابوبکر بنی‌امیه مأمورمیدان کارزار شدندویزید بن ابی‌سفیان بفرمانروائی شام منصوب شدوپس ازمرگ، یزید، برادرش معاویه جای‌اوراگرفت وعمر وعثمان اورا برآن منصب مستقر داشتند وبدین ترتیب ریاست وخلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان ومعاویه‌ازبنی امیه)منتقل گشت و مانند روزهای پیش از اسلام سرپرست قریش بنی امیه‌شدوبنی‌هاشم بامر نبوت وآخرت

---

۱ - این جنگ را از آنرو جنگ جمل (شتر) میگویند که عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) برای دشمنی با حضرت امیر همراه خواهر زاده خود زبیر از مدیه بعراق آمد و در میدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج را بر پشت شترگزارد و میان هودج به تیر اندازی و جنگجوئی مشغول شد وهمینکه علی علیه‌السلام پیروزگشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید.

۲ - جرجی زیدان در یکی دو مورد برخلاف انصاف بمولای متقیان نسبت اشتباه داده غافل ازاینکه‌حضرت‌مولی، حق وعدالت را بر سیاست ترجیح میداد چنانکه خود آن بزرگوار فرموده است :

لولاالتقی لکنت ادهی العرب (اگر پرهیز کاری در میان نبود، از تمام مردم باهوش تر بودم.)

آری بایدحقیقت علی علیه‌السلام را درك کرد— تو بتاریکی‌علی‌رادیده‌ای - زین‌سبب غیری‌براوبگزیده‌ای.

مترجم

پرداخته ، از دنیا کنار رفتند .

پس از کشته شدن عثمان ، معاویه بهانه مناسبی برای خلیفه شدن بدست آورد وپیراهن خون آلود عثمان را در جامع دمشق برده ، مردم را بخونخواهی عثمان دعوت کرد وعلی(ع) را بقتل عثمان متهم ساخت ودر ضمن متوجه جنگ علی(ع) باطلحه وزبیر شد و امید داشت که مخالفت آن دو کار علی(ع) را یکسره میسازد ولی همینکه علی در آن جنگ پیروز گشت ، معاویه مجدد در صدد خونخواهی عثمان بر آمد و دسته‌ای از رجال کاردان دنیاطلب رادور خود جمع کرد که از آن جمله عمروعاص بود. این مرد زرنگ هشیار در زمان عمر ، بر کشور مصر حکومت میکرد اما عثمان اورا معزول نموده بود معاویه اورا نزد خود خواسته وعدهٔ حکومت مصر بوی داد وبا پشتیبانی بنی امیه و کاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع) آمد ودر سال ۳۷ هجری میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهور به صفین (میان شام وعراق) واقع شد وسپاهیان علی(ع) ازهرجهت پیش میرفتند . عمروعاص که این را دید فوری بسپاهیان معاویه فرمان داد قرآنها را برسر نیزه کرده فریاد بزنند که ما و شما اهل قرآن هستیم ، بروی قرآن شمشیر نکشید . وبا قرآن درمیان ما حکومت کنید. سپاهیان علی(ع) که قرآنها را سر نیزه دیدند دست ازشمشیر بازداشتند وازپیشوای خود خواستند ،که دست ازجنگ بردارد علی(ع) ناچار خواهش آنان را پذیرفت و کار به حکم کشید . معاویه عمروعاص را حکم قرارداد ویاران علی(ع) ابوموسی اشعری را انتخاب کردند که اولی (عمروعاص) سرتا پا مکرو خدعه وزیرکی بود ودومی (ابوموسی) ازهوش عادی هم بهره‌ای نداشت. این دوحکم به مشاوره پرداختند وقرار شد که در روز معینی نظر خودرا بطرفین بگویند وآنچه آنان گفتند علی(ع) ومعاویه بپذیرند عمروعاص بابوموسی فهماند که علی(ع) ومعاویه هیچ کدام شایسته امر خلافت نیستند وچه بهتر که هردو را خلع کنیم ومسلمانان را بحال خود گذاریم ، تا هرکس رابخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی این نظر را پذیرفت ودر روز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن گفتهٔ آنان گرد آمدند . عمروعاص بابوموسی که از وی مسن تر بود پیشنهاد کرد اول سخن بگوید ابو موسی هم فریب او را خورده گفت :

« ای مردم من و عمروعاص مدتی در کار شما مطالعه کردیم وشایسته چنان دیدیم



ت ـ قونیه: داخل مقبرهٔ مولانا

که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم وکاررا بدست خودشما بدهیم تاهرکس را بخواهید بخلافت انتخاب کنید، اکنون من علی(ع) راخلع کردم، هرکس رامیخواهید بجای او برگزینید».

پس از ابوموسی عمروعاص آمده گفت:

«البته شنیدید که او چه گفت اوعلی(ع) را خلع کرد. من هم علی(ع) را خلع میکنم ومعاویه رابخلافت برقرارمیدارم، معاویه ازهرکس بعثمان نزدیکتراست، باید خونخواهی اورا بکند وجانشین او باشد».

گرچه هرکس میدانست، حیله‌ای بکاررفته است اما برای علی(ع) بدپیش آمد زیرا یاران اونیزدودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که چرا به حکمیت راضی‌شده است. این دسته‌را خوارج میگویند، زیرااز زیرفرمان علی(ع) خارج‌شدند ودرهرحال علی(ع) گرفتاردودشمن شدیکی معاویه ودیگری خوارج و این دومی ها خطرناکتربودند چه که یکی ازهمین خوارج درسال ٤٠ هجری درمسجد کوفه علی(ع) راشهید کرد (١).

پس ازقتل علی(ع) مردم باپسرش حسن(ع) بیعت کردنداما معاویه دست برنمیداشت وخلافت را حق خود میدانست وامام حسن(ع) که ازنیرومندی معاویه اطلاع داشت، برای جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح کرد وخلافت راباوواگذارد وبدین ترتیب معاویه در دمشق ازمردم بیعت گرفت وپایتخت از کوفه بدمشق رفت ودوران خلفای راشدین پایان یافت.

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده‌شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیادپرهیز کاری استوار گشت و باداد گستری بلند شد. خلفا بازندگانی ساده آمدند ورفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی

---

١ – جرجی زیدان عمداً یا سهواً جنگ خوارج نهروان را ذکر نکرده است. مختصر این تفصیل آنکه پس ازپایان حکمیت جمعی از اصحاب حضرت امیر خروج کردند وبرمولای خود چیره گشتند وهرقدرشاه مردان آنان را نصیحت فرمود نتیجه نبخشید ناچار در محلی موسوم به نهروان در نزدیکی کوفه میان یاران حضرت و خوارج نهروان جنگ درگرفت وآن منافقان مغلوب شدند درجنگ نهروان سومین وآخرین جنگی است که در زمان خلافت حضرت امیر روی داد. مترجم

شبیه بود و کروفردولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می‌پوشید، نعلین پوست درخت خرما درپاداشت وبندشمشیرش ازپوست درخت خرمابود . ومثل‌مردم عادی در کوچه وبازار میگشت وباپست‌ترین مردم هم سخن میشد و سخت ترین حرف اورا می‌شنید. حکومت خلفاء ، ازروی پرهیزکاری و دادگستری و سرمشق نیک بود چه که آنهاخوشرفتاری بامردم رااز اصول مسلم دین میدانستند .

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بود والبته از ناداری وناتوانی آنطور گذران نمیکردند بلکه برای دلجوئی و برابری با مردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمدعلی بن ابیطالب(ع)ازعایدات املاك شخصی بالنسبه زیادبود و تمام‌آن را بمصرف فقراء میرسانید . (۱)

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایراصحاب پیغمبر(ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهدزندگی میکردند وشاید این برای آن بود که همزمان باپیغمبر(ص) میزیستندوهرقدر که‌اززمان سعادت دورمیشدند، بدنیانزدیکتر می‌گشتند وآن ملاحظه‌ای‌که ازمقام نبوت داشتند روبکاستن میرفت و ازقرارمعلوم در اواخردورهٔ خلفای راشدین کم کم دنیاخواهی یاران پیغمبر(ص)پدیدارگشت‌چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد :

«درزمان‌عثمان یاران پیغمبر(ص) ملك‌ومال‌جمع کردند وروزی که عثمان کشته شد یك‌میلیون درهم‌وصد وپنجاه هزار دینار پیش خزانه دارخود ذخیره داشت‌ودر حنین ووادی‌القری‌املاکی بهم‌زده بودکه‌صدهزار دینارمی‌ارزید وشتروگاووگوسفند زیادی متعلق بوی‌بود . همین قسم زبیر که‌پس‌ازمرگ هزار اسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات اوپنجاه هزاردینارمیشدوعایدی‌طلحه درعراق بروزی هزار دینارمیرسید ودرناحیهٔ سراة بیش ازآن دریافت میکرد .

۱ — ای‌کاش جرجی زیدان سند روایت خود را ذکر میکرد که ازکجا نقل شده وچه‌کسی گفته است که مولای متقیان وامیرمؤمنان(ع) املاك زیادی داشت ، چون امیرمؤمنان مکرردرمکررفرمود : ای دنیابرو‌همسردیگری‌بیاب من ترا سه طلاق دادم .
آیاچنین سروری بدنیا واملاك دنیا اعتناء می‌فرماید که ملك زیاد جمع کند ؟ مترجم

دراصطبل عبدالرحمن بن عوف ، هزاراسب وهزارشتر وده هزار گوسفندیافت میشد وچهاریك دارائی اوپس ازمرگش هشتادوچهارهزاردینارشد. زیدبن ثابت بقدری طلا ونقره از خود باقی گذارد که پس از مرگش آنرا باتبر خرد میکردند، بعلاوه صدهزار دینار بهای املاك ومزرعه های اومیشد. زبیردرمصروبصره و کوفه واسکندریه خانه ها بناکرده بود. طلحه نیزدرکوفه خانه‌ای‌ساخت وخانه مدینه‌اش راباگچ وآجر وچوب گران بها بالا برد. سعد وقاص درعقیق خانه‌ای بناکرد که فضای وسیعی‌داشت سقفش بلند و دارای ایوانها بود. خانه مقداد ، درمدینه از بیرون وتو باگچ اندود شده بود. یعلی بن منبه پنجاه هزاردینار نقد ومقداری املاك باقی گذارد که بهای آن سیصد هزار درهم میشد».

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی هم سی‌سال طول کشیده ودردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب‌تا افریقا واز شرق تا انتهای خراسان ادامه یافت واز رودجیحون گذشته بسمرقند رسید.

دولت امویان

درفصل پیش گفتیم: که چگونه خلافت‌ازخلفای راشدین باامویان انتقال یافت و نخستین خلیفهٔ آنان معاویه، پسر ابوسفیان است. از ممیزات این خلافت آنکه برعکس دورهٔ خلفای راشدین اساسش برحکومت دنیوی بود و مرد باهوش وتدبیری آنرا اداره میکرد. از طرفی مردم را میترسانید وازطرف دیگر بذل و بخشش مینمود و شاید اگر آن همه ثروت ونعمت در شامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت‌اموی کاری باآخرت نداشت وهرچه میکرد برای دنیا بود وهمینکه برخلافت دست یافت شروع بانفاق‌کرد و بیش از هر کس به بنی هاشم می بخشید تا بدان وسیله از خشم آنان بکاهد، چه بنی هاشم بواسطهٔ خلافت از دست رفتهٔ خود خشمگین بودند، معاویه این را میدانست و اگرکسی از بنی‌هاشم براو وارد میشد دراکرام و احترام او میکوشید وحاجتش را روا میساخت وچه بسا که بنی‌هاشم درحضورخود معاویه، راجع بخلافت تندی میکردند و آنرا حق خود دانسته بر معاویه اعتراض میکردند ولی معاویه، چنانکه شیوهٔ او بود بسا برد باری و بذل و بخشش زبان آنـان را

کوتاه میساخت

معاویه ، از دستگاه سلطنتی رومیان تقلید کرده ، برای خود وسایل تجمل ونگاهبانان مسلح فراهم ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت وهر گاه که برای نماز یاکاردیگر بیرون میآمد نگاهبانان مسلح همراه او بودند ، معاویه برای خود کاخی بنا کرده وتختی ساخت ودربان درکاخ خویش قرارداد ودرمسجد مقصورهٔ(غرفه مخصوص) ترتیب داد که موقع نماز تنها در آنجا باشد وشاید این کار را برای آن کرد که مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت بزنند واتفاقاً برای معاویه هم همان پیش آمد روی داده بود ولی اوجان دربرد (۱) دیگر از چیزهائی که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خزوحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست که برسم ایرانیان ورومیان پست دولتی وشهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن بزودی خواهد آمد .

معاویه نخستین خلیفه اسلامی است که خلافت را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت گرفت اگرچه بعدازعلی(ع) مردم با امام حسن پسراو بیعت کردند ولی آن بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه‌برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد که‌امویان برخلافت دست‌یافتند

این موضوع نیزشایان توجه است که چگونه خلافت از خاندان‌نبوت بامویان منتقل شد درصورتی که هم مردم وهم‌خود معاویه اعتراف‌داشتند که‌خاندان نبوت برای‌خلافت شایسته تر هستند . البته موجبات بسیاری برای این اتفاق بوده که قسمتی از آنرا

۱ـ مختصر تفصیل آنکه پس ازقضیه حکمیت (عمروعاص و ابوموسی) سه تن ازخوارج یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی برك بن عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکرتمیمی هم‌پیمان شدند که دریك شب معین (شب نوزدهم‌رمضان) به‌ترتیب علی علیه‌السلام ومعاویه وعمرو عاص را درکوفه و دمشق و مصربقتل رسانند واختلاف میان‌مسلمانان‌را بدان وسیله برطرف سازند اتفاقاً درآن شب عمروعاص مبتلا بدل‌درد شده برای ادای فریضه صبح بمسجد نرفت وکسی دیگررا بجای خود فرستاد و آن شخص کشته شد . معاویه گرچه بمسجد آمد ولی شمشیر ضارب به تیرمحراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه رامجروح ساخت. می‌گویند پزشکان بمعاویه گفتند برای معالجه زخم باید آن محل را داغ کنیم وگرنه داروئی بتو میدهیم که آنرا بنوشی و زخمت بهبود یابد اما درآن صورت پس‌ازآن عقیم خواهی ماند معاویه‌گفت طاقت داغ ندارم ونور چشمی یزید مرا کافی‌است .

درهرحال فقط عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربتش کاری شد و حضرت امیر علی علیه‌السلام بدرجه شهادت رسید . مترجم

قبلا گفته‌ایم واینك قسمت دیگر آن را می گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان عرب‌را تطمیع کرده باخود همراه سازد که از آن جمله عمروعاص میباشد و معاویه اورا باوعدهٔ حکومت مصر جلب کرده از فکرش استفاده کرد ودیگر زیاد بن‌ابیه مرد بی پدر ولی باهوش و کاردان وزیرك بود که معاویه اورا بدروغی برادر خویش خواند وزیادبن ابوسفیان بوی‌لقب داد . زیاد هم از جان ودل برای استقرار حکومت معاویه کوشش نمود و در عراق و سایر نقاط اقدامات مهمی بنفع معاویه انجام داد . عبیدالله پسر زیاد همان است که و سایل قتل حسین بن‌علی(ع)را فراهم ساخت . آل زیاد بواسطهٔ این خوش‌خدمتی ها مدتی‌خود را از قریش وبنی امیه میدانستند تا آنکه در سال ۱۵۹ هجری خلیفه مهدی نسب آل زیاد را از قریش‌ردکرده به عبیدنامی از طایفهٔ ثقیف منتهی کرد دیگر ازکسانی که با معاویه همراهی کردند ومعاویه ازکاردانی آنان استفاده کرد یکی‌هم‌مغیرة‌بن‌شعبه‌است‌این شخص معاویه را برای انتخاب یزید بولایت عهد تشویق کردوزیاد‌بن‌ابیه را بدستگاه معاویه نزدیك‌ساخت .

تاریخ نویسان این‌چهار نفر را از بزرگترین‌رجال باهوش عرب میدانند ویکی از آن تاریخ نویسان در بارهٔ آن چهارتن چنین میگوید :

« بردبارتروصبورترازمعاویه وچابك ترو سخی تر از عمروعاص ویك دل‌ویك زبان تر از زیاد کسی‌را ندیده‌ام . درون و بیرون این مرد اخیر از هرجهت یکسان بود ، اما مغیره اگر شهرهشت دروازه ای باشد و از هیچ دروازهٔ آن بدون فریب وفسون کسی بیرون آمدن نتواندمغیره‌ازتمام آن هشت دروازه بآسانی بیرون می جهد».

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن بود که علی(ع) ازحیله بازی های سیاسی وافسون وفسانه‌های‌دنیوی برکنار بود ودرجمیع امور راستی و درستی‌پیشه‌داشت.مثلا همینکه مردم با او بیعت کردند ، مغیره نزد علی(ع) آمده گفت : زبیر ومعاویه وطلحه وسایر حکام را همانطور که‌عثمان‌تعیین کرده بود برسر کارهایشان باقی بدارتا اینکه کارت ثابت شودومردم‌دورت گرد آیند آنگاه‌هرچه خواهی‌بکن . البته ازنظرسیاسی وحیله بازی‌های عادی این‌نظر عاقلانه بود . اما علی(ع) که‌جز راه راستی نمی پیمود

این پیشنهاد را که نوعی مکاری بود رد کرد. عبدالله بن عباس، پسرعموی علی(ع) نیز همین نظر را داشت اما علی(ع) حرف او را نپذیرفت. مغیره هم که اصرار علی(ع) را در آن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظر علی(ع) را تمجید و تحسین کرده، دنبال کار رفت. آری اگر علی(ع) بسیاست بازی وحیله گری تن در میداد نه یارانش از گردش پراکنده میشدند نه مغیره وغیره از نزدش میرفتند نه جنگ جمل وصفین درمیگرفت و نه خلافت بامویان میرسید.

با این همه عامل اصلی ومؤثری که معاویه وسایر امویان برای پیشرفت سیاست خود بکار بردند بذل و بخشش اموال واملاك بود که بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش غالب شد چون آل علی(ع) حق وحقیقت را بهترین پناه ویار خود میدانستند و بذل و بخشش اموال عمومی را برای پیشرفت سیاست خویش پستی و نابکاری میشمردند. البته در اوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان مردم شدید بود، این فکر ونظر بنی هاشم کاملا درست درمیآمد ولی کم کم پس از رحلت پیغمبر و در گذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند، حب جاه ومال بر فضایل اخلاقی، فایق آمد وافکار وآراء آل علی(ع) درمیان چنان مردمی بی‌اثر ماند چنانکه مردم کوفه بخاطر جاه ومال بیعتی که باحسین بن علی(ع) کرده بودند درهم شکستند و باین نیز اکتفا نکرده اورا کشتند وهمین عمل باعبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند وبه بنی امیه نمیرسید. عبدالملك از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع را صریحاً در موقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس در کارخلافت از من نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیاد نماز میخواند و بسیار روزه میگرفت اماچون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله، بسیارسخاوتمند بود برای خود وکسانش اموال زیادی مصرف میکرد. مثلا درعروسی سکینه(۱) دختر امام حسین(ع) یك میلیون

۱ - حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از بانوان نامی دانشمند و شاعرهٔ زمان خویش بوده است. شاعران معاصر ازاطراف بخدمتش می‌شتافتند وحضرت سکینه از پشت پرده اشعار آنان رامی‌شنید وبآنان جایزه میداد وپاره‌ای از اشعارآنهارا انتقاد میکرد. گویند موقعی دختر عثمان از روی مباهات بحضرت سکینه گفت من دختر خلیفه‌ام، حضرت تأمل فرمود تا موقع ظهر مؤذن گفت اشهدان محمد رسول‌الله. حضرت سکینه بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این هم نام پدر من است.
وفات حضرت سکینه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. مترجم

درهم خرج کرد و همانموقع سپاهیان پول میخواستند و مصعب از پرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله بن همام بدان مناسبت این ابیات را برای عبدالله بن ـ زبیر فرستاد.

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان ازروی نصیحت میگویم سزاوارنیست که برادر تو یک میلیون درهم برای مهریه زنی بدهد وسرداران وسپاهیان توشکم گرسنه بخوابند.»

عبدالملک سخی‌ترین پادشاهان بنی امیه بود ودر راه سیاست بازی وپیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری صرف میکرد. مثلاموقعی که عبدالله بن زبیر به‌خانهٔ کعبه پناه برد حجاج بن یوسف ثقفی عامل عبدالملک کعبه را محاصره کرده و فرمان داد حرم کعبه‌را با منجنیق ویران سازند در ابتداء تیر اندازان از اجرای این دستور اباء داشتند ولی حجاج بآنان گفت: «ای یاران کعبه را تیرباران کنید و از هدایای عبدالملک بهره‌مند شوید».

تیر اندازان که سخاوت عبدالملک را میدانستند فوری دست بکار شدند. و چه بسیار که عبدالملک با پول جمعیت ها را پراکنده میساخت و آزار آنان را از خود دفع میکرد از آنجمله موقعیکه عمروبن سعیدبن اشدق بر عبدالملک خروج کردوحکومت شام رابرای‌خودخواست عبدالملک‌با حیله ومکر عمرو را بدیوانخانه خود برده اوراکشت وسرش را میان یارانش که اطراف دیوانخانه اجتماع کرده‌بودند پرتاب کرد ودر عین حال که سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملک پول زیادی میان همان مردم پخش کرد، جمعیت که سرو پول را دیدند بخود مشغول شده درهم ودینار را جمع کردند وپراکنده شدند.

این سیاست‌بذل وبخشش در زمان عباسیان نیزرایج بود ودر ضعف‌وقوت آنان اثر بسیاری داشت و بـه نسبت پخش کردن پول‌میان سپاهیان، کار عباسیان بالا وپائین می رفت.

بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هر خلیفه‌ای بنام حق‌بیعت‌مبالغی‌پول میگرفتند و گاه میشد که حقوق‌یکسال یا بیشتر را بنام حق‌بیعت

پیش پیش میگرفتند وهمکاری با خلیفه رادر مقابل دریافت پول بوی میفروختند .

بنی امیه ، علاوه بر پول از حیله و مکروسیاست بازی بانواع و اقسام استفاده میبردند ودر اجرای این سیاست بدین و آداب ورسوم دین واهل دین اعتناء و توجهی نداشتند، چنانکه پسردختر پیغمبر (ص) (امام حسین ع) را کشتند و کعبه‌را بامنجنیق ویران ساختند وداماد وپسر عموی پیغمبر (علی ع) را بر منبرها لعن کردندوهر کس از لعن علی(ع)سر باز میزد ببدترین طرزی اورا میکشتند و امثال این عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی امیه بسیار دیده میشود .

خلفای بنی امیه

گفتیم که معاویه خلافت را در خاندان خود ارثی نمود اماجز یزید که در زمان زندگی برای او بیعت گرفته بود. کسی دیگر از نسل معاویه بحکومت نرسید مدت خلافت یزید دو سه سال بیش نشد ودر ظرف آن مدت کارهای ناهنجاری ازاوسرزد که از آن جمله قتل حسین بن علی(ع) بود ، پس مرگ یزید، پسرش معاویه بخلافت رسید اما اوخلافت را حق خود ندانسته کنار رفت وپس از چندی درگذشت . بنی امیه پس از آنان با پیرمردی از امویان که از خاندان معاویه نبود بیعت کردند واین پیر مرد اموی همان مروان بن حکم است (٦٥هجری) مروان ، بعد از چندماه خلافت مرد وحکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهور ترین خلفای این خاندان عبدالملک پسراوست که از سال ٦٥ تا٨٦هجری خلافت کرد .

عبدالملك در تاریخ تمدن اسلام نام‌نیکی داردچه که تا زمان او دفاتر اسلامی بخطوزبان مردمان محلی نوشته میشد،مثلامصری‌ها بقبطی وشامی‌هابیونانی و عراقیها بفارسی دفترهای دولتی‌را مینگاشتند و طبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی مسیحیان شام وقبطیان مصروایرانیان عراق بودند. عبدالملك این رسم را برانداخت ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی برگردانید و آن را بدست اعراب سپرد وبا این اقدام زبان عربی را زبان رسمی‌دولتی قرار داد و طبعاً اهالی کشور های اسلامی زبان‌خود رافراموش کرده عربی آموختند وزبان عرب که زبان دین بود زبان دولت هم‌شد ورفته رفته مسلمانان عرب مآب شده نژادوملیت خود را ازدست دادند

وجزء گروه اعراب در آمدند.

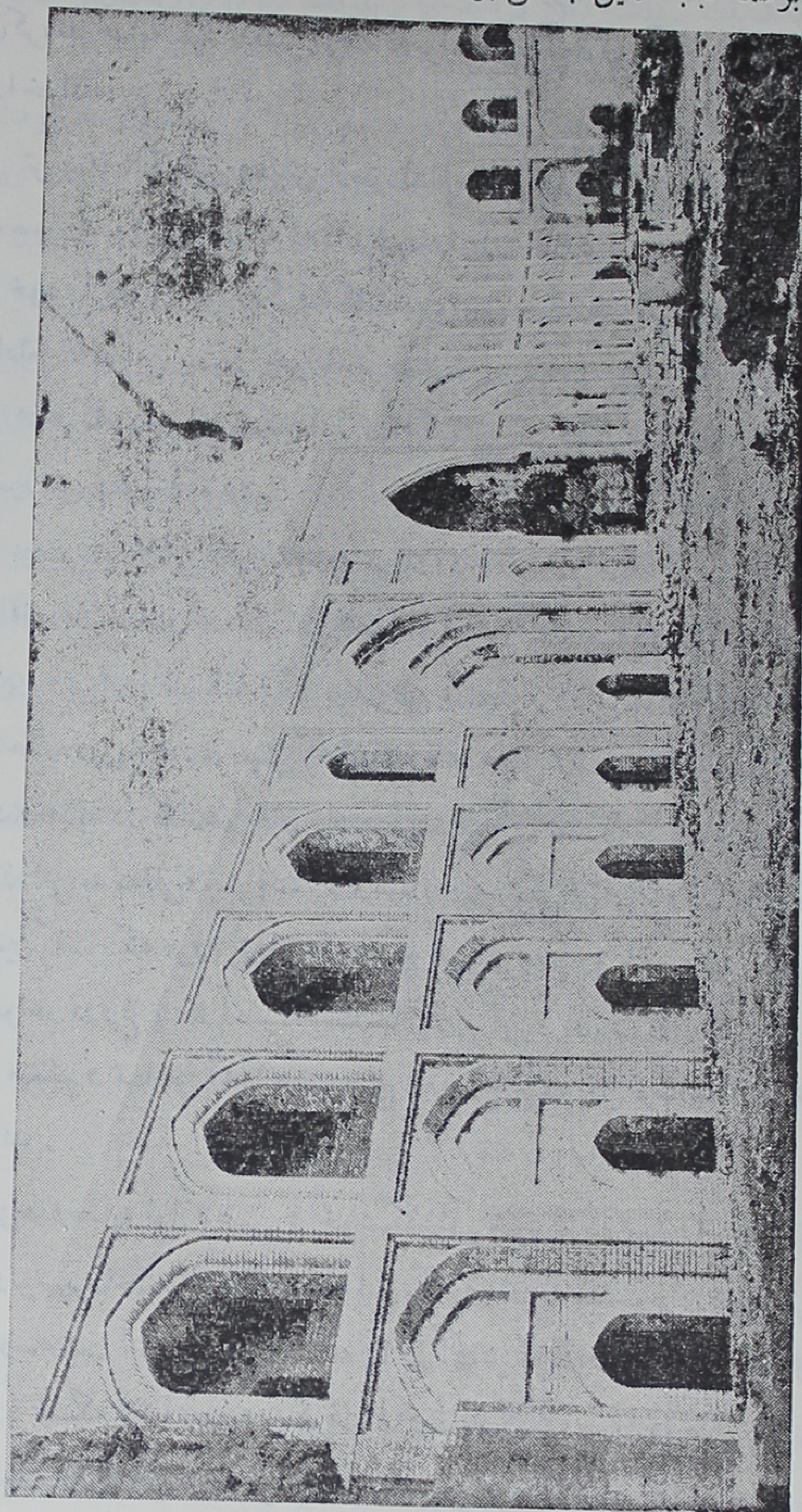
دیگر از اقدامات بر جستهٔ عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بود که برای مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت وشعار (طـراز) های رومی‌را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی ازسرداران نامی عبدالملک است وبا تدبیر وسیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملک مسلم گشت وهمین حجاج بود که کعبه را با منجنیق ویران ساخت وعبدالله راکه در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت.

عمربن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی امیه میباشد (۹۹-۱۰۱) نسب این خلیفه از مادر بعمربن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی و پـرهیز کاری وداد گستری شباهت زیادی‌بجد خود عمرداشت عمربن‌عبدالعزیزلعن‌علی(ع)راکه‌نیاکان‌او(بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی‌کرد و کسان خود (بنی امیه) را بشیوه جدش عمر ازجمع آوری مال ومنال باز میداشت. بنی امیه طعباً از این رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش از موقع کارش را ساختند.

پس از عمر، عمویش یزیدبن عبدالملک بخلافت رسید وبکاری جز باده‌پیمائی و زن بـازی توجه نداشت شب و روز بزم عیش ونوش بر پا میساخت و با دو کنیزك ماهروی‌بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام‌حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خـویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد هر کس را میخواست بکار میگماشت و یا از کار میانداخت و خلیفه از همه جا بیخبر در کنار حبابه مینشست مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت:

بدبختانه پس‌ازعمر بن عبدالعزیز که آن‌همه دادگستر وپرهیز گار بود توخلیفه شدی که جز باده گساری وشهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی وامور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریادمیکشند وجمعیت ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند وتو از همه جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرده از آمیزش با حبابه دست کشید وتصمیم گرفت از آن

پس بکارها برسد حبابه ازاین جدائی بر آشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود



مدرسه مستنصریه در بغداد

این بنا درزمان المستنصرالله خلیفه عباسی درسال ۶۳۰ هجری بنا شده

سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود اورا آگاه سازند. کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته در برابر خلیفه آمد وبا آواز دلکش خویش این شعررا خواند:

ترجمه: «اگرعقل وهوش ازسردلداده رفته اورا ملامت مکن - بیچاره ازشدت اندوه صبورشده است» خلیفه که دلبرخود را بآن حال دید و آن نوای دلنوازرا شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اماحبابه بسازو آواز خود ادامه داده این بیت را خواند ترجمه:

«زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست. - گرچه مردم تورا سرزنش وتوبیخ کنند».

یزید بیش ازاین تاب نیاورده فریاد زد:

«ای جان جانان درست گفتی خدانابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام بروببرادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد برود ونمازبخواند».

حبابه ویزید فوری بعیش گاه خود رفتند وجریان سابق راادامه دادند وسرانجام هم یزید وحبابه در کنارهم جان دادند، مختصر آن تفصیل اینکه هردوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت رأس (درنزدیکی دمشق) رفتند ویزید بملازمان خود چنین گفت: که مردم پنداشته‌اند هیچ عیش ونوشی بی‌رنج ونیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکارسازم واز اینرو به بیت رأس میروم وبا حبابه درآنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند.

یزید وحبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند وبعیش ونوش پرداختند امابناگاه دانه انار بگلوی حبابه جست واورا خفه کرد. یزید سه روز وسه شب، تن بی جان حبابه را درآغوش گرفته، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند وبا اینکه لاشهٔ حبابه بو گرفت وروبفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشه گندیده را با آب دیده تر میساخت وبومیکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار

وابرام جسدحبابه‌را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعدازمرگ معشوقه زنده ماند وکناراو بخاك رفت(۱۰۵ هجری) .

بعدازمرگ یزید برادرش هشام از ۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد هشام ، مرد دانا وکاردانی بود اماگذشت وبخشش نیاکان خود را نداشت ودولتی که روی بذل وبخشش استوارگشته بود ناچاربا امساك وبخل باقی نمی‌ماند - بعداز هشام ولیدبن یزید ، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر ، باده پیما و عیاش وخوشگذران بودواز آن گذشته شعرهم میسرود ودرستایش باده پیمائی وخوشگذرانی اشعاربسیاری سروده است . این خلیفه عیاش درایام خلافت هم برویه دیرین ادامه‌داد وکارمملکت‌را رهاکرده مجالس بزم وعیش وطرب را پی‌درپی مرتب ساخت‌وبقدری درعیاشی کوشید که کسانش بر وی تاخته کارش راساختند ویزیدبن‌ولیدبن‌عبدالملك را بخلافت برداشتند ، یزید مردی با اراده وبا حزم بود و نظر داشت که کارهای پریشان را سروصورتی بدهد اما اوضاع بنی‌امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانی رسیده بود وتدبیروسیاست یزید سودی نداشت بخصوص که دعوت عباسیان روبه پیشرفت داشت بقسمی که درزمان خلافت مروان‌بن‌محمدبن‌مروان (جانشین‌یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت ازخاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد .

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس . درمورد خلافت ابو بکر گفته شد که چون مسلمانان نمی-خواستند خلافت و نبوت درخاندان هاشمی باشد ، لذا با ابوبکر کـه از قریش وغیر هاشمی بود بیعت کردند با این وصف ، ازهمانروز ، خلافت را حق خود میدانستند وباین نظروفکرتن درنداده برای بدست آوردن خلافت کوشش میکردند از آن جمله علویان که بدودسته تقسیم شدند دسته‌ای خلافت را برای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند ودستهٔ دیگر ، برای محمدبن حنفیه پسردیگرعلی بن ابی‌طالب (مادرش حنفیه بود) دعوت میکردند فرزندان عباس عموی پیغمبر (ص) هم برای خاندان خود میکوشیدند . مردم هم درپنهانی بااینان بیعت میکردند ، اماچون کارهیچکدام ازاین دودسته نیرو نمیگرفت ، بیعت مردم آشکار نمیشد ولـی همینکه بنیاد بنی‌امیه رو بسستی گذارد . مردم بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه که پیروی آنان از بنی‌امیه فقط ازروی بیم وامید بود ودر باطن بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن ، عباسیان بمرد با همت کاردان توانائی دست یافتند که بنام عباسیان دعوت میکرد ومردم را بطرف آنان میخواند . این نابغهٔ سیاسی نامش ابو مسلم و از مردم خراسان (ایران) بود ، ابومسلم درخراسان که دورازمرکزخلافت و اقتدارامویان بود دست بکارشد وبطورشگفت آوری باجرای نقشه هـای خویش توفیق یافت ابـومسلم آنقدرجنگید و کوشید تا خلافت را بـدست عباسیان سپرد و نخستین خلیفهٔ سفاح را در۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمرو عاص هم بـرای خلافت معاویه بسیار کوشید ، ولی مزیت ابومسلم برعمروعاص آنستکه دومی فقط با رأی و تدبیر خـویش معاویه را یاری کرد ، اما اولی با رأی وتدبیر وجنگ وشمشیر وهمدستی اقوام و کسان

خود سفاح را بخلافت رسانید .

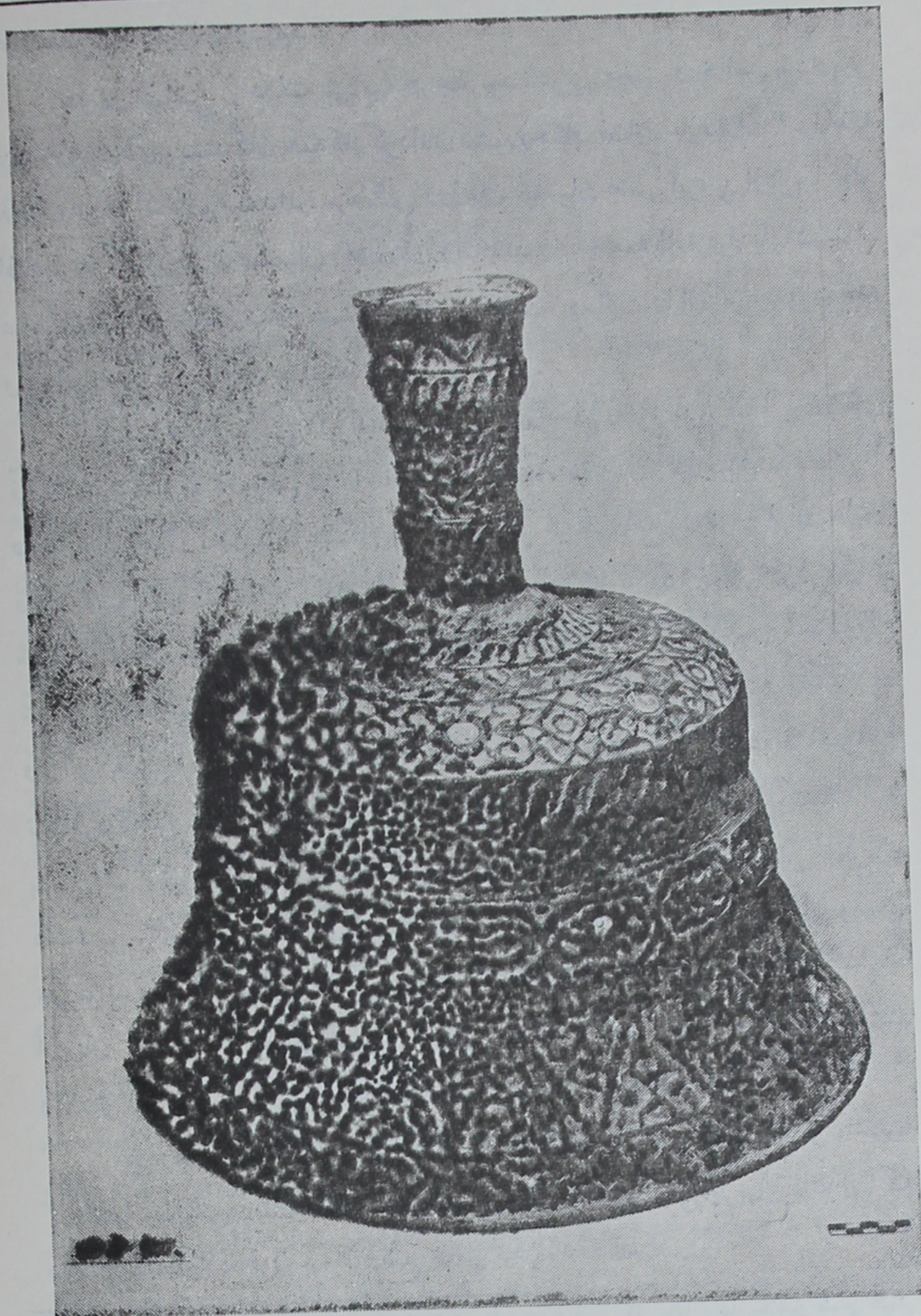
دولت عباسی . دولت بنی‌امیه هرچه بود ، عربی محض و خالص بود وبجز پزشکان وپاره‌ای نویسندگان همه کارگردانان کشور (حکام ـ قضاة ـ سرداران وغیره) همه ازمیان عربها انتخاب میشدند ، برعکس درزمان عباسیان عنصر ایرانی ازعربها جلو افتاد ، چه که ایرانیان عباسیان رابخلافت رساندند وطبعاً همه کارهٔ عباسیان گشتند . عباسیان نخستین خلفای اسلام هستند که تعیین منصب وزارت را از ایرانیان آموخته وبایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفهٔ عباسی ، ابوالعباس مشهوربسفاح ، ((خونریز)برادران وعموهای فراوان داشت ، که درموفق شدن سفاح مؤثر بودند ، سفاح از آغازخلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع درمغرب فرات اقامت داشت وپس ازمرگ سفاح برادرش ابوجعفرمنصور از۱۳٦ تا ۱۵۷ خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمارمیآید در نزد یکی شهرکوفه ، شهری بنام هاشمیه ساخت ،اتفاقاً درآنشهر باجماعتی موسوم بر او ندیه جنگ کرد واز آنروهاشمیه را رهاکرده بغداد را بناگزارد وشاید بیشتر از آن جهت هاشمیه را ترك کرد که‌این محل نزدیك کوفه بود وکوفیان درقتل حسین بن‌علی (ع) نسبت به بنی هاشم خیانت کردند . منصور وجود ابومسلم را برای خلافت خویش خطرناك دانسته ، برای ازبین بردن وی‌تصمیم گرفت . چه که میدانست هیچکس مثل‌ابومسلم نمی‌تواند دستگاه خلافت‌را درهم بکوبد وهمانطورکه خلافت را بعباسیان واگذارده ازآنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی ساخته ابومسلم را باحیله ومکرکشت وعذرش این بود که با بودن وی خلافت عباسی برقرارنخواهد ماند .

این رفتارمنصورمانند رفتار محمدعلی‌پاشا نخستین والی مستقل مصر ، نسبت به طایفهٔ ممالیك ورفتارسلطان محمود دوم پادشاه عثمانی به‌ینی چریها میباشد(۱) که درست بعد ازیازده قرن بهمان وضع خاص تکرارشده است .

---

۱ ـ ینی چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی ها بوده است که غالباً برضد سلاطین عثمانی شورش میکردند . مترجم



ع- شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود
از آثار مدرسه مرجانیه بغداد اواسط قرن هشتم هجری

روزگار منصور بجنگ وفتح گذشت . پس از وی فرزندان ونوادگانش محمد مهدی وموسی هادی وهرون الرشید وامین ومأمون بخلافت رسیدند . درزمان هرون ومأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت وفرهنگ وتمدن اسلامی بحد کمال رسید. کتابهای بسیاری بزبان عربی ترجمه شد وسرچشمه های بیکران ثروت برای مسلمانان پدید آمد نیرو و قدرت دولت اسلامی عباسیان بطور بی‌سابقه پیشرفت کرد .

گرچه ابومسلم ایرانی بدست منصور کشته شد ، اما هم منصور وهم جانشین‌های او ایرانیان را درکارهای مملکت جلو آورده ، امور مهمی را بدست آنان سپردند که از آن جمله : مقام وزارت ، عالی‌ترین منصب‌های دربار عباسی با ایرانیان بود ودر نتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی) در زمان هرون‌الرشید دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند هرون که این دانست برمکیان را سرکوب کرده ، ازمیان برداشت .

پس ازمأمون ، معتصم بالله در ۲۱۸ هجری خلیفه شد وترکان را مقرب درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت در آغاز خلافت عباسیان عمال خلیفه مقیم ترکستان کودکان ترک را برسم هدیه بدربار خلفاء میفرستادند خلفا هم قویترین وزیباترین آن کودکان را برای انجام امور درباری تربیت می‌کردند و آنها را مملوك (زرخرید) می‌گفتند .

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد وهر خلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسید درازدیاد این زرخریدان برسلف خود سبقت میجست تااینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزار افزون گشت . ممالیك البته مسلمان میشدند وتربیت می‌یافتند و پارهٔ آنان در نتیجه حسن تربیت نبوغ خودرا بروز میدادند و بمنصب های عالی ارتقاء می‌یافتند و بدرجهٔ امارت وسرداری میرسیدند ورفته رفته قدرت وقوت دربار عباسیان درمیان ترك ها وایرانیها تقسیم وتجزیه میشد معتصم علاوه برملازمین ترك وایرانی، عده‌ای سپاهیان مصر وفرغانی هم برای خود ترتیب داده بود که دسته اولی از اهالی خوف (شرقیه ودقهلیه مصر) ودسته دومی ازمردمان سمرقند واشروسنه و فرغانه بودند و آنان را فراغنه میگفتند والبته علاوه بر آنان سپاهیان عرب نیز درخدمت معتصم بودند پس ازمعتصم خلفای دیگر

هم همان رویه را داشتند بعلاوه از جاهای دیگر سپاهیانی تشکیل دادند و همینکه اقوام وطوایف مختلف بعنوان سپاهی در بارگاه خلفاء راه یافتند اختلافات سخت شد قدرت خلفاء رو بضعف گذاشت و هر قسمتی از امپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تا آنکه قلمرو خلیفه ابتداء به سواد (زمین‌های میان دجله وفرات) وسپس به شهر بغداد محدود گشت و در پاره‌ای اوقات خلیفه در بغداد هم اقتداری نداشت.

اینك صورتی از تقسیم ممالك اسلامی درزمان خلافت الراضی بالله درربع اول قرن چهارم هجری.

نام سرزمین	نام فرمانروایان خود مختار آن نواحی
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسله بریدی
کرمان	ابوعلی محمدبن الیاس
فارس	عمادالدوله دیلمی
ری ـ اصفهان وعراق عجم	رکن الدوله دیلمی و غیره
موصل ـ دیار بکر ومضر وربیعه	آل حمدان
مصروشام	اخشید
خراسان و آنطرف جیحون	سامانیان
گرگان ومازندران	دیلمی ها
بحرین وتمامه	قرامطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتر از آن شد که سپاهیان وملازمان درباری اختیارات بسیاری پیدا کردند واز آنرو خلفاء راشکنجه داده همه نوع توهین وتحقیر میکردند مثلا درسال ۲۵۵ هجری المعتز خلیفه عباسی، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد. آنها هم بسرای خلیفه ریخته کت های اورا بستند وبا پاروی زمین کشیده بزندان انداختند ودر آنجا لباسهای خلیفه را در آورده چماق کوبش کردند. سپس اورا در آفتاب گرم سوزان سربرهنه وپابرهنه نگاهداشتند، بقسمی که خلیفهٔ تیره روز یك پا رابزمین میگذاشت وپای دیگر را برمیداشت وباچنین حال وروزی از ترکان سیلی میخورد

و با دو دست صورت خود را میگرفت سرانجام ترکان المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن ابی الشوارب قاضی بغداد را آوردند و درحضور قاضی وعدهٔ دیگر اورا خلع کرده سه روز و سه شب بی آب و نان حبس کردند و آخر کار اورا بسردابی برده گچ گرفتند و از زندگی راحت ساختند.

باهمهٔ این بدبختی ها که برسر خلفاء میآمد، نه ترک ها نه ایرانی ها نه فراعنه و نه مغاربه و نه دیگران هیچکدام بفکر آن نمیشدند که خلافت را از عرب قریش (عباسیان) بازستانند. و باین ترتیب خلافت درخاندان عباسیان ماند تا آنکه مغول ها از صحرا های چین رو بعراق آورده درسال ۶۵۶ هجری بغداد را گرفتند و خلیفه (مستعصم) را کشتند بازماندگان آل عباس از بغداد بمصر گریخته به مملوک ها که آنزمان در مصر حکومت داشتند پناه آوردند آنها هم بازماندگان خلیفهٔ عباسی را بامهربانی پذیرائی میکردند تا اینکه سلطان سلیم عثمانی درسال ۹۲۳ هجری بمصر آمد و خلافت را از عباسیان گرفت (۱) شمارهٔ خلفای عباسی پنجاه و چند نفر بود ۳۷ نفر آنها در عراق حکومت کردند که اولشان سفاح و آخرشان مستعصم است و بقیهٔ خلفای عباسی درمصر اسماً خلیفه بودند.

۱ — موقعیکه سلطان سلیم عثمانی مصر را کشود، پیرك تیره روزی بنام متوکل عباسی به عنوان خلیفه درمصر اقامت داشت وتمام کارهای کشور بدست ممالیك اداره میشد سلطان سلیم پس ازسرکوب ساختن ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی را باخود بمصر برده و در آنجا کارش را ساخت و اسم بی مسمای خلافت عباسی از بین رفت.
مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین مرد مسلمانی که باندلس رفت، طارق بن زیاد و پس ازوی موسی بن نصیر بود، این دوسردار در سال ۹۲ هجری درزمان حکومت امویان قسمتی از اسپانی را مسخر کرده وازطرف خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند. همینکه عباسیان بخلافت رسیدند، بنی امیه را قتل عام کردند جوانی از آنان جان در برده بافریقا رفت واز آنجاسوار کشتی شده دراندلس پیاده شدو برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن- بن یوسف فهری فایق آمده حکومت اندلس را بدست آورد وابتدا بنام سفاح خلیفه عباسی خطبه خواند اماعباسیان این جوان را ازحکومت اندلس معزول ساختنداوهم بفرمان بنی عباس اعتناء نکرده دراندلس ماند وخود فرمانروا شد. این جوان اموی عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك است که قرطبه راپایتخت قراردادوخود را امیراندلس خواند ۱۳۸ هجری. پس از عبدالرحمن عده‌ای از جانشین های او نیز خودرا امیر میخواندند تاآنکه نوبت به عبدالرحمن سوم رسید این مردبزرگترین فرمانروای اموی اندلس میباشد. عبدالرحمن بجای امیرخودراخلیفه گفت و بافرنگیان جنگهای بسیار کرده، آنانرا شکست داد. پس ازاوچند تن دیگر دراندلس فرمانروا شدند ولی هیچیك بپای عبدالرحمن سوم نرسیدند در قرن پنجم هجری حکومت اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهور ترین آنان طایفه عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند. این دستهٔ اخیر پس ازچندی ناتوان گشتند و برای جلوگیری از هجوم فرنگیان بسلاطین شمال افریقا (مرابطین) پناه آوردند ولی اینان که بکمك آمده بودنداندلس رابرای خود گرفته دست فرنگیان و فرمانروایان (عبابده) عرب را ازاندلس کوتاه ساختندو بالاخره درسال ۱۴۹۲ میلادی فرنگیان باندلس هجوم آوردند

و آنکشور را بیکباره ازچنگ مسلمانان در آوردند .

اتفاقاً کشور اندلس سهم بزرگی در تاریخ تمدن اسلام دارا شد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپا گشت آموزشگاه‌های مهم تأسیس یافت و دانشمندان و سخنوران نامی از آن سرزمین اسلامی برخاستند .

دولت فاطمی درمصر این دولت درخاك مغرب (افریقا) تأسیس شد و چون فرمانروایان آن خود را منتسب بحضرت فاطمهٔ زهرا (ع) دختر پیغمبر (ص) میدانند لذا آنها را فاطمیان میخوانند وچون نخستین فـرمانروای آن سلسله عبیدالله مهدی بوده آنان را عبیدیان هم میگویند. دراواسط قرن چهارم هجری اینان از وسط افریقا بمصر آمدند وجوهر سردار آنان کشور مصر را که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را درسال ۳۶۰ هجری بنا کرده بنام المعزلدین‌الله خلیفه فاطمی قاهرهٔ معزیه نامید المعزلدین‌الله اولین خلیفهٔ فاطمی بخاك مصر پیاده شد . پس از آن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصر حکومت کردند وسرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك وغیره ازپادر آمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح‌الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت فاطمیان آثار بزرگی ازخود درمصر باقی گذاردند که ازآن جمله شهر قاهره وجامع ازهر میباشد .

پس ازصلاح‌الدین پسران و برادران اوحکومت کردند و آنگاه نوبت بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانـی مصر را گشوده حکومت مملوك ها را منقرض ساخت . قلعهٔ مشهور قاهره از بناهای صلاح الـدین ایوبی میباشد .

شمارهٔ دولت های اسلامی و نام پادشاهان وفرمانروایان اسلام ، بسیار است ودرسال چهارم شمارهٔ دوم الهلال جدولی ازنام ونشان آن ممالك وپایتختها وفرمانروایان وسال‌های حکومت آنان انتشار دادیم . خلاصه اینکه ازآغاز پیدایش اسلام تا کنون (یعنی تا موقع تألیف کتاب درسال ۱۹۰۲ میلادی مترجـم) ۱۰۴ دولت اسلامی پدید آمده و ۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیر واتابك واخشید وخدیو وشریف وبیگ ودایه وغیره

(مسلمان) بر ممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که از ملت‌ها و نژادهای مختلف مانند



ت - قیصریه: مدخل سرای سلطان

ترك وعرب وایرانی وچرکس وکرد وهندی وتاتار ومغول و افغان وغیره برخاسته‌اند وپایتخت آنان مدینه وکوفه ودمشق وبغداد وقیروان وقرطبه و استامبول و صنعاء وعمان و دهلی وغیره بوده است .

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی وپیدایش تمدن اسلام که بطوراختصار نگاشته شد وبرای دانستن تاریخ تمدن‌اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت .

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان در این قسمت (تمدن اسلامی) از هرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر از تمدن اسلامی دورهٔ عباسی صحبت میداریم .

آمار کشور اسلام کشوراسلامی درسال اول هجرت، درمدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان ، در آن روز ، ازده ها فزون نبود وحدود کشورشان از دروازه مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق‌داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر (ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی‌رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت .

در آن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان ، مسجد و یا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بود تاآنکه مسلمانان در سال چهارم هجری سرزمین بنی نضیر را باین کشور کوچك اسلامی اضافه کردند .

سپس مسلمانان خیبر - فدك - وادی القری - تیماء و سرانجام مکه وطائف وتباله وجرش راگشودند و ازشمال تا تبوك وایله وازجنوب تا نجران ویمن و عمان وبحرین ویمامه پیش رفتند .

همینکه درسال‌ده هجری پیغمبر(ص) درگذشت، سراسرشبه جزیره عربستان تحت نفوذمسلمانان بود وپیغمبر(ص)درزندگی‌خود مشاهده فرمودکه حکومت‌اسلام ازشمال به‌تبوك وایله وازجنوب بکرانه های یمن وازمشرق بخلیج فارس وازمغرب بدریای قرمز توسعه یافته است .

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبر همینکه از کار مرتدان فارغ شد ، بشام وعراق لشگر کشید ودر زمان عمر فتوحات شام وعراق ومصر پایان یافت و بیشتر فتوحات اسلام در زمان عمرواقع شد عثمان نیزممالکی راگشود وپس ازقتل عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی شدند وازکشور گشائی بازماندند تا اینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید و خلافت بمعاویه واگذارشد و در زمان او شامات و مصر و نوبه وقسمتی ازافریقای شمالی وعراق وفارس وارمنستان و آذربایجان و گرگان ومازندران وخوزستان وغیره بزیرپرچم اسلام درآمده بود .

خلیفه در مدینه یاکوفه می‌نشست و فرمانروایان خودرا باطراف میگماشت در آنموقع مهمترین کشور های اسلامی . شام بود سپاهیان در حمص ـ قنسرین ـ اردن ـ فلسطین وسرحدات این کشور میزیستند . پس از شام کشور عراق مهم بود واراضی‌سواد (میان دجله وفرات) جزء عراق محسوب میشد مرکز عراق شهرکوفه، کنار فرات بود شهرها و ایالت های دیگر مانند : بصره ، قرقیسیه ، ری ، اصفهان ، نهاوند ، آذربایجان ، حلوان ، همدان ، مازندران ، پس ازعراق بحساب میآمدند . در عربستان شهرهای مکه ، طایف ، بحرین ، عمان ، صنعاء و در افریقا مصر و نوبه وبلاد مغرب جزء متصرفات اسلامی بود .

حکام وفرمانداران جزء و کل این نقاط مستقیماً ازمدینه (کوفه) تعیین‌میشد فقط والی شام میتوانست حکام زیردست خویش را تعیین‌نماید وهمین قسم والی‌مصر غالباً فرمانروایان جزء نوبه وسایر ممالك افریقا را معین میکرد .

معاویه درزمان عمر والی شام شد وتا شهادت علی (ع) در آن مقام باقی ماند و پس از آن خلیفه گشته پایتخت اسلام را بدمشق انتقال داد . اما جزیرة العرب ازاطاعت معاویه سرباز زده بعلی (ع) وفرزندان اووفادار ماند وپس ازقتل حسین بن علی (ع) شبه جزیرهٔ عربستان بدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیر درزمان عبدالملك بن مروان بدست‌حجاج کشته شد ، شبه‌جزیرهٔ عربستان هم ضمیمهٔ قلمرو بنی امیه گشت(۷۲ هجری.)

در زمان بنی‌امیه ، امپراتوری اسلام وسعت بیشتری یافت و اندلس نیز بتصرف آنان درآمد . سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه‌های پیرنه‌رسیدند وازآنجا بخاک فرانسه تاختند تا رود رن پیش رفتند ۱۱۴ هجری ـ فرنگیان که این رادیدند بلرزه درآمدند چه بیم آن داشتند که کشور آنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد.لذا باهم متحد گشته باتمام قوا در محلی میان تورس و بواکتیه بااعراب جنگیدند . این جنگ در زمان شارل مارتل سردار نامی فرانسه‌وجد شارلمان امپراتور نامی‌فرانسه مدت چند روز طول کشید مورخین‌فرنگ شرح مفصلی از این‌جنگ تاریخی‌نگاشته و در ضمن برای اهمیت دادن به پیشرفت خود از دلیری وجنگجوئی اعراب بسیار سخن گفته اند اما تاریخ نویسان عرب داستان این جنگ را بطور اختصار بیان کرده اند

مثلا فرنگیان میگویند : در سال ۷۳۲ میلادی رزم سختی میان شارل مارتل وعرب‌ها درگرفت عربها شکست‌خورده باسپانی گریختند وسردار آنان عبدالرحمن در این جنگ کشته شد .

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد:«که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیراندلس در سال ۱۱۴هجری(تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای کشور-گشائی ببلاد فرنگ تاخت وخودش باگروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند.» وبایستی این جنگ ، همان جنگ شارل مارتل باشد .

نکته مهم‌اینکه اگر عربها فرانسه رامیگرفتند ، سراسر اروپابدست‌مسلمانان میافتاد زیرافرانسه قویترین کشورهای آنروز اروپا بود واگرآن کشور فتح می‌شد زبان ودین وآمین اروپائیان‌تغییر می‌یافت همه مسلمان میشدند وبعربی صحبت‌می-کردند همانطور که بیشتر مردم آسیاوافریقا چنان شدند و البته دراین‌شکست‌اسلام و فتح اروپا حکمتی‌بوده‌که ما از فهم آن عاجزیم بهر حال در زمان بنی‌امیه‌فتوحات اسلامی از فارس وخراسان تجاوزکرده تامرزهند رسید وتقسیمات کشورهای‌اسلامی در زمان امویان چنین بود :

۱ ـ شام که بچهار بخش تقسیم میشد .
۲ ـ کوفه .
۳ ـ بصره که فارس وسیستان وبحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود .
٤ ـ ارمنسان .
٥ ـ مکه .
٦ ـ مدینه .
۷ ـ قسمت افریقا .
۸ ـ مصر .
۹ ـ یمن .
۱۰ ـ خراسان .

و اما تقسیمات کشورهای اسلامی در زمان عباسیان چنین شد :
۱ ـ کوفه‌وسواد (اراضی میان دجله و فرات).
۲ ـ بصره ومهرگان قباد تا نواحی دجله تا بحرین وعمان .
۳ ـ حجازویمامه .
٤ ـ یمن .
٥ ـ اهواز (خوزستان وشوش) .
٦ ـ فارس .
۷ ـ خراسان .
۸ ـ موصل .
۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .
۱۰ ـ شام .
۱۱ ـ مصر وقسمتی از افریقا .
۱۲ ـ سند در حدود هند .
۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان‌وسعت‌ممالك اسلامی به‌منتهی درجه رسیدو گرچه‌درپاره‌ای از

این ممالك وسیع حکمرانان مختلفی مانند طاهریان - سامانیان - غالبیان خانوادهٔ طولون - امویان حکومت داشتند ولی همهٔ آنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفه عباسی میدانستند و بنام او خطبه میخواندند و در هر حال ممالك مزبور ازکشورهای اسلام بود وفرمانروایان آن ممالك همگی مسلمان بودند.

حدود ممالك اسلامی از شمال بانتهای ترکستان(در آسیا) و کوههای پیرنه وشمال‌اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واوقیانوس‌هند وصحرای‌افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سندوپنجاب محدود میشد وازمغرب تا اوقیانوس‌اطلس پیش میآمد ومساحت آن‌دو برابر تمام اروپا بود.

اینك‌برای پی بردن‌بوسعت آن ممالك‌اسامی استان‌های (اعمال) ممالك‌اسلامی را ذکر میکنیم.

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش‌فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین‌وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان‌فذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	ایغارین	تکریت		فلسطین
سیستان	قم‌وکاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	صامغان		مکه ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه‌وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت‌اختیار بنی عباس‌بود وبنی امیه در اندلس حکومت‌داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری‌در مدیترانه بدست مسلمانان فتح‌شد. هریك از این استانها استاندار ویا فرمانداری داشت که خلیفه یاوزیر ویانایب‌خلیفه او را می‌گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل‌وچهار میرسید وهر استانی بیت‌المال

ودیوان محاسبات و قاضی ومأمودین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك وسیع که جزء اعظم متمدن آنزمان را تشکیل میدادند ، از اقوام مختلف ، فارس، عرب، ترك ، کـرد ، مغول ، تاتـار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قبطی ، نوبی ، بربری وغیره ترکیب شده بـود وبزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی ، کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند بعضی ازاین مردم زبان بـومی خود را (مردم‌شام، مصر، عراق ، افریقا) از دست داده از حیث زبان عرب‌شدند وبعضی‌دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندی‌ها ، افغانها وغیره زبان عربی را با زبان خود مخلوط کردند ودرهرحال، بیشترملت‌های بزرگ آسیا وافریقا تاکنون با حروف عربی‌مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس . اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند وازآنروآمار کامل وجامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی ازشمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم تابدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروزممالك اسلامی معین گردد .

نام کشور	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شماره تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالك
افغانستان	»	۴۰۰۰۰۰۰	مزبور درسال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است وحالا
سند	» »	۳۰۰۰۰۰۰	بیشترشده است .
ترکستان	» روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران و پاکستان
قفقاز	» »	۵۰۰۰۰۰۰	است .
ارمنستان و کردستان	» ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزء پاکستان است .
عراق / جزیره	» »	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران و ترکیه وشوروی است .
سوریه / فلسطین	» »	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است . سوریه و فلسطین هر دو مستقل
عربستان	» »	۵۰۰۰۰۰	شده‌اند .
مصر	» »	۱۰۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است .
نوبه وقدری ازسودان	» سودان	۱۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است .
طرابلس	» ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است .
الجزایر	» فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است.
تونس	» »	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است .
اسپانی	»	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	» ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است .
	جمع کل	۷۳۶۴۳۰۰۰	

ممالك مزبور که آنروز جز نقاط آباد وپرجمعیت دنیا بوده ، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد وبصره و کوفه در آن ایام چندین برابر

امروز جمعیت داشته و آباد بوده است اصطخری راجع بآبادی شهر بصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان‌را دچار حیرت میکند که از آنجمله است :

« بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده وعربها آنـرا بصورت شهر در آورده‌اند آب اینشهر از رودخانه است . پاره‌ای ازمورخین نوشته بودند که‌دردوران بلال‌بن ابی برده شهر بصره بیست هزار جوی قابل کرجی‌رانی وصدهزارجوی عادی داشت . من (اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان را قبول نداشتم ولی همینکه خودم ببصره آمدم وآبادی وبزرگی آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خودمن(اصطخری) درمسافت یك‌تیر انداز‌چندین جوی کوچك وبزرگ‌میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن آمد وشد میکرد وهرجوی بزرگ یـا کوچك‌بـاسم کسی خوانده میشد که آنرا حفر کرده بود» .

حال اگر گفته اصطخری را درنظر بگیریم ودرمساحت یك تیرپرتـاب چندین جوی مشاهده کنیم ، پس باید حدس بزنیم که صدوبیست هزار جوی در چـه مساحت زیادی کنده شده بود !

همین قسم‌راجع بآبادی بغداد «دارالسلام و پایتخت ممالک اسلامی » مطالب بسیاری گفته و نوشته‌اند .

از آنجمله اصطخری که درقرن چهارم هجری آنشهررا دیده چنین‌مینویسد :

«مسافت کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تا رود«بین» دوفرسخ است که بوسیلهٔ یك دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس عمارتهابدارالخلافه وصل شده ازدجله روبارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل امتدادمییابد وازروبروی شماسیه تا طرف غربی حربیه جلو میرود و از آنجا ساختمان ها پائین میآید وبکرخ می‌رسد ...»

سپس اصطخری میگوید که آبادی میان بغداد و کوفه (یامیان دجله وفرات) بهم متصل است وفقط ازمیان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده‌که شبیه به‌پنجره‌های متعددمیباشد .

این آبادی بغداد و بصرهٔ آن روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰ هزار جمعیت و استان بغداد دارای ۸۵۰ هزار جمعیت میباشد و شاید بلکه حتماً تنها شهر بغداد آنروز بیش از دو استان امروز جمعیت داشته است و همینقسم شهر دمشق و سایر شهرهای اسلامی آنروز که اکنون رو بویرانی گذارده است. بلکه فقط اسمی از آن باقی مانده مانند کوفه در عراق فسطاط در مصر قیروان در شمال افریقا بصری در شام وغیره که در حال حاضر دهکده‌ای بیش نمیباشند اینک مختصری از آبادی مصر آنروز واوضاع مصر فعلی بگوئیم آنچه از نوشتهٔ تاریخ نویسان اسلام برمیآید همینکه عربها مصر را گشودند شمارهٔ مردان جوان آنکشور (بضمیمهٔ جوانان چهارده پانزده ساله) بالغ بر هشت میلیون میشده که تنها سیصد هزار مرد در اسکندریه بوده‌اند و هرگاه شمارهٔ پیرمردان و زنان و کودکان را نیز بهمان نسبت بر شمارهٔ هشت میلیون مردجوان بیفزائیم، شمارهٔ اهالی مصر در آنروز قریب سی میلیون میشده درصورتی که فعلا (موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی کشور مصر بیش از ده میلیون نفوس ندارد.

شاید بعضی‌ها برای مصر آنروز سی میلیون نفوس را زیاد بدانند ولی اگر آسایش و رفاه آنروز مصر را درنظر بگیریم، یقین خواهیم کرد که آن شمارش حقیقت داشته است و اینك نمونه‌ای از شرح آبادی آنروز مصر:

مقریزی مینویسد که در سال ۱۰۷ هجری هشام بن عبدالملک، بوالی مصر عبیدالله بن حبحاب فرمان داد زمین‌های زراعتی مصر را مساحی کنند و از آن مساحی معلوم شد که سی میلیون جریب در مصر زراعت می‌شود و از آب نیل مشروب میگردد و در حال حاضر باوجود سعی و کوشش دولت و کشاورزان مصری کمتر از شش میلیون جریب از زمین‌های مصر قابل زراعت است حال یك نکته‌ای محتاج بتوضیح است که باید بدانوسیله رفع اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسر درهٔ نیل ازقسمت بحری و صعید (در دوطرف رود) کمی بیش ازشش میلیون جریب میباشد دراینصورت چگونه دراوایل حکومت اسلامی سی میلیون جریب در کشور مصر زراعت میشده است؟

توضیح اینموضوع چنان است که مساحت تمامی کشور مصر (با صحرای‌لیبی- واحه های متعدد - زمین های واقع میان رود نیل ودریای قرمز و دریای مدیترانه وعریش) بیش ازچهارصد هزارمیل ۱۸۷میلیون جریب میشود ودر دوران حکومت



دختر دهاتی مصری

اسلامی ، اراضی زراعتی محدودبدرهٔ نیل نبوده است و ازآن‌رو میتوان باور کرد که

از۱۸۷میلیون جریب اراضی سی‌میلیون‌جریب‌زراعت میشده ومردم مصرهم‌سی‌میلیون بوده‌اند .

گفته‌هاونوشته‌های دیگرمورخین عرب واسلام این نظررا تأیید میکند از آن جمله اینکه مقریزی راجع بآبادی آنروزهای مصرچنین مینگارد .

«آخرین مرتبه‌ایکه دربارهٔ مصرتحقیقات شده اوضاع واحوال زراعتی‌مصررا چنین شرح داده‌انـد مساحـت سراسر مصر ۱۸۰ میلیون جـریب است ودر دوران حکومت ابن مدبر (اواسط قرن سوم هجری) ۲٤ میلیون جـریب آن زراعت میشده ومدت درو کردن وتخم کاشتن دو ماه طول میکشیده و ٤۸۰ هزار برزگرمرتب در آن مدت مشغول کار بوده‌اند ...

آبادی آنروز ممالك اسلامی را بایدبهمین نسبت مقایسه‌کرد شهرهای بزرگ وآبادی مانند غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله در اسپانی بوده ودرشام و عراق شهرهائی پدیدآمده‌بوده که‌اکنون یادهکده‌ویاشهرویرانه‌ای شده ویا بکلی ازمیان رفته‌است.

با درنظرگرفتن ایـن مراتب میتوان اطمینان داشت کـه شمارهٔ نفوس ممالك اسلامی از ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون میشده‌که مساوی باجمعیت تمام اروپای امروز(موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) میشود ما مجدد راجع باینموضوع درقسمت‌ثروت‌ممالك اسلامی گفتگوخواهیم کرد :

ادارات دولتی اسلام

دولت اسلام دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چند ده نبودند و از مهاجرین وانصار، تشکیل می یافتند. این عدهٔ معدود از همان آغاز، اساس کارخود را بر همکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هریك متعلق به همه وخیر ومصلحت فردفرد آنها خیر ومصلحت دسته جمعی آنها بود. بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود: هریك از مادینی ازخود باقی گذارد ازما باشد واگر اموالی باقی بماند از ورثه است و همین وحدت نظر درسود وزیان آنهارا باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات وادارات دولتی اسلام در آن روز درشخص پیغمبر (ص) محدود میشد وسیاست واداره امور اجتماعی ودین را شامل میگشت همانوقع نماز و زکوة و سایر واجبات دین مقرر گردید و اینك از نظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگو میداریم:

اما نمازجماعت برای آن وضع شد که نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد و اطاعت پیشوا میباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود، یعنی باوضع زکوة بیت المال پدید آمد که همان وزارت دارائی امروز است.

بدیهی است که هردولتی رژیمی دارد. دولت هایامشروطه یامستبد ویاجمهوری میباشند وهریك ازاین رژیم هاتابع قوانین ومقررات خاصی میباشند که شرحش در اینجا مورد ندارد. ولی هر رژیمی و هر دولتی خواه ناخواه باید دو مؤسسه داشته باشداین دومؤسسه عبارت ازدارائی وآرتش است وهیچ دولتی بدون این دومؤسسه باقی نمیماند یعنی بوجودنمیآید وچه بساکه نیازمندی باین دومؤسسه وسازمان درابتدای

کار ، بیش ازهرموقع دیگراست اما آرتش دردولت اسلام چنان بودکه تمام‌مسلمانان سپاهی بودند و نظامات این آرتش بانماز ورکوع وبرادری تقویت میگشت و زکوة امور مالی این آرتش رااداره میکرد . درواقع اساس تشکیلات دولت‌اسلام ، درطی این آیه درج شده است :

«واقیموالصلوة و آتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین» سوره بقره آیه ۴۱

ترجمه : نماز بخوانید، زکوة بدهید وباآنانکه برکوع‌میروند برکوع بروید.

منظور دیگراز زکوة ، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاداساس‌تشکیلات اسلامی میباشد . زکوة را ازدولتمندان میگرفتند وبعنوان صدقه بفقراء میدادند . این موضوع از بیانات پیغمبر (ص) بخوبی آشکار است که هنگام فرستادن معاذبه‌یمن باو چنین میفرماید :

«توپیش مردمی میروی که دارای کتاب میباشند آنانرا دعوت کن که به‌یگانگی خدا وبه پیغمبری محمد (ص) ،گواهی بدهنداگراینراپذیرفتند بآنان بگو تابدانند که خداوند درشبانه روز ، پنج نماز برآنان فرض کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه ساز که باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای آنان داده شود اگر اینراهم پذیرفتند مبادا بدارائی آنان چشم بیندازی ازستمدیدگان پشتیبانی کن چه که میان ستمدیدگان وخداوند هیچ پرده وحجابی نیست .

گرفتن زکوة از دولتمندان ودادن بفقیران متضمن حکمتهای بسیاری است این کار فقیران را (که اکثریت مردم هستند) خشنود میسازد بخصوص در روزگار جاهلیت و دوران استبداد وسختی اثرات نیکومی‌بخشد . اسلام برای یاری ناتوانان وبرابری‌میان آنان وزورمندان پدید آمد .

ازاینرو دشمنان پیغمبر(ص)، بزرگان قوم بودندکه‌ازشرکت فقیران دردارائی خودشان وبرابرشدن باآنها بخشم میآمدند .

پس ازجنگ بدرکبری ، درسال دوم هجرت موضوع غنیمت وجزیه نیزاضافه شد وتفصیل آن بزودی خواهدآمد .

درزمان پیغمبر وابوبکر ، امورمالی دولت منحصر باین سه در آمد بود .

۱ـ زکوة که از دولتمندان میگرفتند و بفقیران میدادند.
۲ـ غنیمت‌هائی که درجنگ بدست میآمد ومیان سپاهیان تقسیم میشد.
۳ـ جزیه که از یهود ونصارای عربستان دریافت میداشتند.

پیغمبر یا خلیفه پیغمبر این درآمدها را میگرفت و بطور تساوی میان‌مرد وزن‌وکوچك وبزرگ و بنده و آزاد تقسیم میکرد و اگرچیزی از خـارج بمدینه میرسید درمسجد بدست پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم میشد وچیزی از آن باقی نمیماند.

همینکه در زمان‌عمر، ممالك روم وایـران گشوده شد وکشور اسلام، توسعه یافت عربها وروميان وایرانیان باهـم مخلوط گشتند. درآمد اسلام زیاد شد و ناچار برای ثبت وضبط آن وتعیین دخل وخرج محتاج بدفتر شدند عمر برای تنظیم امـور مالی، دفاتری تعیین کرد که در آن واردات ثبت میشدومیزان حقوق مستحقان درآن قید میگشت وبقیه درآمد نیزدرآن دفاتر نوشته میشدکه درموقع لزوم، از روی آن حساب موجودی را بمصرف‌معین میرساندند، بروایتی‌درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری،این‌دفاتر، تأسیس گشت‌واین‌همان‌است که‌ایرانیان‌وروميان آنرادیوان‌میخوانند.

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آن‌ها را از نظر تأثیر در تأسیس‌دولت اسلام وتوسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی کرد و برای پرداخت حقوق آنان،خدمات وسابقه آنهاراملاك عمل‌قرار دادبعلاوه‌نزدیکی آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر بود چنانکه تفصیل آن بیاید.

عمر از طرف خود مأموری تعیین کرد که این جریانات را در دفتر قید کند واوراکاتب یا مأمور دیوان میخواندند.

همینکه درآمد روبفزونـی، گزارد عمر خزینه‌ای در مدینه دایر ساخته آن‌را بیت‌المال نامید ونخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال تأسیس کردعمر بود واگـر نامی از بیت‌المال اززمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه‌که درآن دوره چیزی ازواردات نمیماند تادر محلی موسوم به بیت‌المال باقی بماند.

درسال ٤٠هجری، حکومت خلفای راشدین‌پایان‌یافت. در زمان آنان مأمورین

دولت اسلام عبارت بودند از :

۱ - خلیفه ۲- حکمرانان وعمال خلیفه در ممالك اسلامی. ۳- کاتب که‌دیوان یا دفاتر جمع وخرج مالی را اداره میکرد. ٤- گماشته مخصوصی که اورا حاجب میخواندند. ٥- خزانه‌دار یا متصدی بیت‌المال . ٦-قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلاف رسیدند ودولت اسلام، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کردو آمیزش مسلمانان‌عرب با سایر مسلمانان رو بفزونی گزارد. طبعاً سازمانهای‌دولتی و تشکیلات آن توسعه یافت وشاخ و برگ بسیاری برهم زدوبنا بقانون ارتقاء، سازمان ساده دولت اسلام تشکیلات جدیدی از رومیان وایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام، برای‌ازدیاد جاه وجلال‌خود وارعاب‌مردم، دربان‌ونگاهبان‌وملازمان وگماشتگان مخصوص، استخدام کردند. و علاوه بر آن‌دیوان خاتم (مهرداری) دیوان خراج (مالیات زمین وغیره) دیوان‌برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در در زمان‌بنی امیه، تأسیس یافت و بزودی شرح یکایك آن خواهد آمد .

در زمان عباسیان ، آمیزش اعراب با سایر ملل‌زیادتر شد و خلفای عباسی نیز بهمان نسبت بآسایش‌وخوشگذرانی متمایل گشتند و برای‌رفاه حال‌خودشان، اشخاصی را معین کردند که بجای آنان بکارها رسیدگی کنند و از آنرو منصب وزارت وحسبه یا شهرداری وغیره پدید آمد وتدریجاً مؤسسات‌ساده سابق‌دولت اسلام دارای شعبات وتوابعی‌شدودرهریکی‌ازدولتهای‌اسلامی‌مطابق مقتضیات‌محلی سازمانهای‌مختلفی‌ایجاد گشت. مثلاتشکیلات دولتی‌بغداد با قرطبه وقرطبه‌با قاهره اختلاف بسیار داشت.

سازمانهای دول اسلامی‌شاخ‌و برگ پیدا میکند

در اوایل ظهوراسلام خود خلیفه‌بهمه کارها میرسیددفتر اموال رانگاهداری‌میکردوچون‌عمال‌ومأمورین‌خلیفه‌مردم‌پرهیزگار و درستکاری بودند عملیات آنان تحت مراقبت نبود و چون خلیفه اموال واملاک‌شخصی نداشت برای حفظ‌دارائی خود به کسی نیازمندنبودودفترومحاسباتی جداگانه برای اموال‌خلیفه ضرورنبود نامه‌هائیکه ازطرف اوبمأمورین‌مینگاشتند شخصاً بآن‌مهرمیزدوگاه‌هم خودش آن‌نامه‌را مینوشت. اماهمینکه‌ممالك‌اسلامی‌توسعه‌یافت. خلفای‌اسلام‌بتقلید شاهنشاهان‌ایران وامپراتوران

روم درصدد آسایش وخوشگذرانی بر آمدند وبرای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند وبآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأموزین متعدد تقسیم کردند ازآنرو کسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند وکسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادندو آنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندندومؤسسه‌ای برای مهر وامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش «دیوان توقع وخاتم» بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاك خودشان (خلفاء) مأمور ساختند وآنرا دیوان ضیاع نامیدند وکسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند وآنانرا اعمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی رو بکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام از خودسکه بزند و شعار و علائم مخصوص داشته باشد و طبعاً برای این دوقسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند ، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها وامثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای از تشکیلات آن به‌تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت .

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت و در عین حال، حسابداری‌هم بعهده او بود ودر آمد وهزینه رادر دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان ومأمورین کشوری وقضاة را میپرداخت، اما همینکه دولت‌های اسلام توسعه یافت، همان یك دیوان (مراسلات ومحاسبات) بچندین شعبه تقسیم شد از اینقرار :

۱ـ دیوان خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات زمین ومحصول.

۲ـ دیوان زمام، مخصوص محاسبات لشگری.

۳ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری .

٤ـ دیوان معادن واقطاع، مخصوص املاك دولتی ومعدنها .

٥ـ دیوان جند، مخصوص ثبت اسامی لشگریان ودرجات آن .

وازهمین مؤسسهٔ اخیر، دوسه مؤسسه دیگرمانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی وادارهٔ امورمرزی وغیره پدید آمد ودفتر ومؤسسهٔ مخصوصی برای ارسلال مراسلات

تعیین گردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند.

همین قسم بیت‌المال که در زمان خلفای راشدین خزانه داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف درآنجا گرد میآمد ولی درزمان امویان وعباسیان برای هر نوع درآمدیک خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم کـه مرکزی برای جمع آوری ونگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شدو باین ترتیب هریك ازمؤسسات دولتی چندین شعبه پیداکرد. مثلا مؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای از امور حسبی ومظالم ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت.

حـال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت از ، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد و طبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه‌را شرح بدهیم تابدانیم که این شاخ وبرگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیداشد. لذا ابتدا ازمقام خلافت وتوابع وملحقات آن شروع میکنیم، سپس باستانداری‌ها ومأمورین درجه اول میپردازیم، آنگاه ازوزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمد سخن میگوئیم و برای هر-یک از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم .

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چی‌است ؟ خلافت یك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود ، چون خلافت‌خلیفه‌در عین حال که یك نوع‌حکومت مطلقه‌است تنها‌در امور دنیوی مردم از نظر فکرورأی پادشاه(خلیفه) حکومت‌نمیکند ، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع‌اسلام ،امور دینی و دنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که‌حکومت خلیفه هم مشروطه وهم‌مستبده است .

اگرچه‌بظاهر‌حکومت‌خلیفه وحکومت‌پادشاه (چه‌پادشاه‌مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق‌داردامادر واقع هردو از یك سرچشمه نیرومیگیردزیرا کسی که اموریك جامعه‌ای را در دست گرفته و بر آنان حکومت میکند اگر مطابق میل‌ونظرشخصی خود سلطنت‌دارد چنین کسی پادشاه حکومت‌مطلقه است‌واگرامور جامعه‌رااز روی‌قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه(یارئیس جمهور) حکومت مشروطه‌میخوانند واین طرز حکومت در ایران‌و روم و درممالك غرب امروز معمول‌میباشد،خلیفه نیزمانند پادشاه (یارئیس‌جمهور)حکومت‌مشروطه‌جامعهٔ مسلمانان را از روی قوانین‌ومقررات خاصی اداره میکند ، منتهی قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان‌ملت)وضع میشود و قوانین اسلامی که‌خلیفه مجری آن است‌ازروی‌مبانی دینی‌ومذهبی میباشد و در واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری با امامت که مکنوع ریاست‌مذهبی است ، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه‌را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت

خلافت چهار شرط دارد : علم ، عدالت ، لیاقت ، سلامت روحی وجسمی (۱) . عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده اند و مستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر (ص) انصار برای مهاجرین از قول پیغمبر(ص) نقل کرده‌اندکه فرمود خلافت باید در قریش باشد وبنا بر آن هر کس در قریش بوده‌است ولذا اگرچه‌در اواخرایام عباسیان دستگاه‌خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اما هیچ یك از زورمندان و سر کشان معاصر خود را خلیفه نخواندند بلکه باسم سلطان وملك و امثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و عنوان‌ومقام مذهبی خلیفه متعرض نشدند که‌از آن‌جمله: دیلمیان وغزنویان وسلجوقیان وطاهریان وغیره میباشند ،که هرچند بر خودخلیفه نیز دست یافته اند ، ولی عنوان خلافت‌را نگاهداشته وخودرا از طرف اوفرمانروا میدانستند .

صلاح‌الدین ایوبی که در واقع‌صاحب اختیار مصر بود خودرا قائم مقام خلیفه فاطمی‌میخواندو بعداً نام‌خلیفه‌فاطمی‌رااز‌خطبه انداخته باسم خلیفه‌عباسی‌خطبه‌خواند ولی در حقیقت پادشاه‌مطلق‌مصر بود . بااین حال نخستین کسی که‌از غیرقریش،خودرا خلیفه خواند ، سلطان سلیم عثمانی(۹۲۳ هجری) بود و پیشوایان مذهب حنفی (۲) راجع باثبات‌حقانیت سلطان سلیم‌باین چهارحق که وی دارابوده‌استدلال کردند:

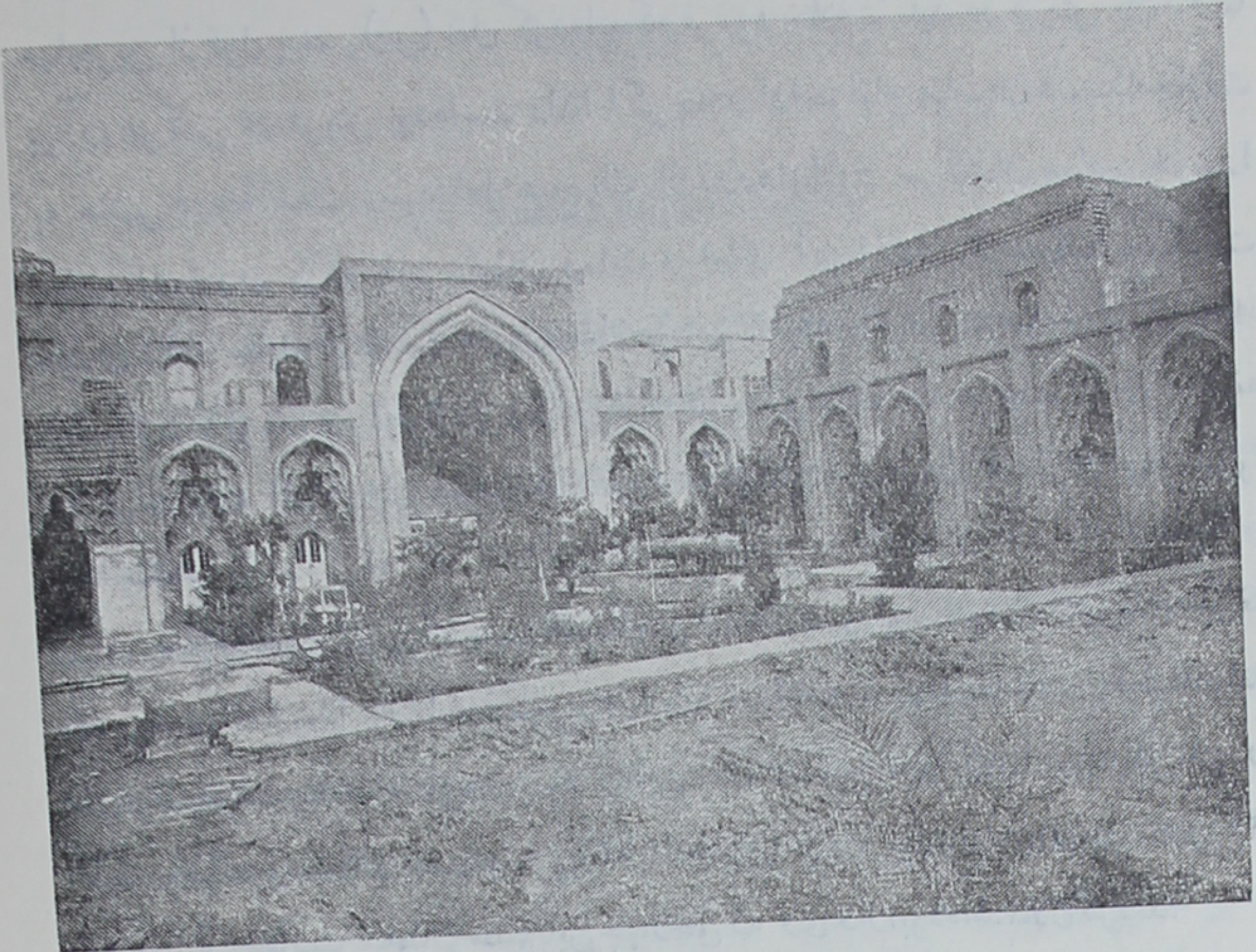
۱ـ حق‌شمشیر، باین‌معنی که خلیفه باید برای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد ، چنانکه سلطان سلیم پس از فتح مصر، در سراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت (۳)

۱ ـ شیعیان اثناعشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند و معتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه(جانشین) خود را در روز غدیر و در موارد دیگر صریحاً تعیین نمودوآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن ع را خلیفه وامام‌قرارداد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء وپس ازوی نه فرزند امام حسین (ع) امام‌وخلیفه پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد . مترجم

۲ ـ اصل سنت ، چهار مذهب دارند مالکی ، شافعی ، حنبلی ، حنفی ، و مذهب رسمی اهل‌تسنن همان‌حنفی‌است که مؤسس آن ابوحنیفه از مردم امیران (کوفه) ومعاصرحضرت جعفر صادق‌میباشد . مترجم

۳ ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل‌با سلطان سلیم برای همین بوده که سلطان سلیم راخلیفه نمیدانسته است. مترجم

۲ ـ حق انتخاب ، یعنی پیشوایان مذهبی و بزرگان قوم ، بایدخلیفه راانتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان ابتداء درمدینه وسپس دردمشق و آنگاه دربغداد وقاهره انجام مییافت وچون قابل انتقال بود به قسطنطنیه نیزرسید وهمینکه سلطان



منظره کاخ المسناة در سامرا

که در سال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفه عباسی بنا شده و اکنون موزه است

سلیم ، مصر را گشود عده ای از علمای جامع ازهر قاهره را با خود باستامبول آورد و آنان باموافقت علمای ترك مقیم استامبول سلطان‌سلیم رابخلافت انتخاب کردند وشمشیر خلافت را بگردن اوافکندند واین تشریفات بعداً نیزمعمول‌شد که‌پیشوایان مذهبی پس ازمرگ یك خلیفه شمشیر را بگردن خلیفه میآویختندومعمولادرجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد . (۱)

---

۱ — جامع ایوب واقع درکنار بسفر (استامبول) میان ترك ها بایوب مزاری مشهور است . در اوایل سلطنت امویان، دسته‌ای‌ازسپاهیان اسلام بقصدتسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون‌آن‌هنگام مسلمانان‌نیروی دریائی کافی نداشتندکاری ازپیش نبردند وابو ایوب انصاری ازیاران پیغمبر (ص) که میان لشگریان اسلام بود درکنار بسفر شهید شده بخاك رفت واکنون همان محل بایوب مزاری یاجامع ایوب شهرت دارد مترجم

۳ ـ حق وصایت ، باین قسم که خلیفه پیشین پیش ازمرگ خود ، خلیفهٔ بعدی را تعیین میکند . چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصرحق خلافت را در موقع فتح مصر بسلطان سلیم واگذارد .

٤ ـ حمایت حرمین (مکه ومدینه) ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به بعد که خود را خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال ، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن ده هجری) وهفت سال دیگر را وهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند .

٥ ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند : پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده و خلفای عباسی آنرا (۱) باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنراازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای در« کهنه‌سرای» واقع درکنار بسفر محفوظ داشت .

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین ، موضوع خلافت بامشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم(مهاجروانصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمرقدری بیشترملاحظه کرده برای احترازازهراختلاف‌عده ای‌را نامزد آن‌مقام‌کرد تا بامشورت یکدیگرخلیفه را تعیین کنند وهیچ یك ازخلفای راشدین نظرنداشتندکه خلافت را ارثی نمایند حتی عمر پسر خود عبدالله را جزء هیئت شوری قرارداد ولی مردم راازانتخاب او بخلافت منع نمود شوری‌هم عثمان انتخاب نمود وپس‌ازقتل عثمان علی(ع) بدون‌انجام آنمراسم بخلافت رسید(۲)چه بسیاری‌ازصحابه پیغمبر(ص)،درآنموقع درمدینه

---

۱ – ظاهراً در این مورد جرجی زیدان اشتباه کرده ، چه که اول استدلال علمای حنفی را درانبات خلافت سلطان سلیم بچهارحق مستندکرده واکنون به‌پنج حق رسانیده است. مترجم

۲ – موضوع شوری چنان است که برگزیدگان عمر ، دو سه روزی با یکدیگر مشورت نمودند و سرانجام علی علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت کردند ابتداء بعلی علیه‌السلام پیشنهاد نمودندکه باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی ازرفتار ابوبکر وعمربرمردم حکومت کنی وچون علی علیه‌السلام فرمود که ازروی‌قرآن وسنت پیغمبر وفکرونظرخود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمر که ازمیان‌طرفداران عثمان، انتخاب‌شده‌بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهاد کردند واوفوری نظرآن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجا نکته مهم اساسی آنست که وقتی حضرت رسول اکرم علی علیه السلام رابخلافت انتخاب فرموده دیگرشوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیر می‌فرماید شوری برای چه و روی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت. مترجم

حضور نداشتند وعده‌ای از آنان با علی (ع) بیعت کردند وعدۀ دیگر بیعت نکردند ومنتظر تصمیم اکثریت وشورای جامعۀ مسلمانان شدند ودر نتیجه آن انقلابات پیش آمد.

پس ازقتل علی (ع) شیعیان او میخواستند خلافت را در اولاد علی که فرزندان پیغمبر (ص) بودند، برقراردارند لذا هنگامی که علی (ع) در بستر مرگ بود از وی پرسیدند آیا با پسرت حسن بیعت کنیم؟ علی (ع) در جواب آنـان گفت نه میگویم بکنید ونه میگویم نکنید خودتان بهتر میدانید (۱).

شیعیان با امام حسن (ع) بیعت کردند و امام حسن، با معاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شده درمیان امویان برقرار ماند.

بنابر آنچه که گذشت، طریقۀ انتخاب خلیفه دردورۀ خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تاکنون هم دنیای متمدن امروز نتوانسته است بهتر از آن راهی بیابد، زیرا طریقه مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری راباهم جمع کرده بود.

طریقۀ مزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد ودرعین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم ونظر بزرگان قوم انجام نمیگرفت وبا این حال حکومت مطلقه هم محسوب میگشت. چون خلیفه، همه نوع اختیارات داشت. واین مسلم است که چنین خلیفه‌ای اگردارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکرشد) باشدو پرهیزگاری هم بر آن اضافه گردد وبا اختیارات تامی حکومت کند طبعاً بهتر از هرفرمانروائی باصلاح امور جامعه موفق میگردد. چنانکه خلفای راشدین هم همانطور بودند. پس ازخلفای راشدین، دستگاه سلطنت بمیان آمدو معاویه ازدربار ایران وروم چیزهائی اقتباس کرد که از آن جمله: سلطنت ارثی بود. معاویه ابتداء از مردم بیم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه که میدانست، این اقدام بـا رویۀ خلفای راشدین مغایرت دارد، از آنرو با محارم خود در این باب مشورت کرد

۱ - برعکس اظهارجرجی زیدان مطابق اسناد معتبری که ازخاصه وعامه روایت شده حضرت امیرفرزندارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود. مترجم

ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود ، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس ازمرگ وی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه بر سر خلافت جنگ وجدال روی دهد و بنی‌امیه از خلافت دست نکشند و کار مملکت اسلام ازاین اختلاف و نفاق ، رو بخرابی گزارد . لذادرصدد بر آمد پسر خود یزید را ولیعهد سازد و از نظر استحکام سلطنت یزید ، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تا عکس العمل آنرا در یابد ، سایر خلفای اموی نیز باو اقتداء کردند فقط عمر بن عبدالعزیز بفکر آن افتاد که از رفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطهٔ مخالفت کسان خود موفق نگشت و مجدداً همان طریقه معاویه مرسوم گشت .

مأمون عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی بن موسی بن جعفر صادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد و در این مورد هم عباسیان براو شوریدند و بیعت مأمون را شکسته با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و اگر مأمون اقدام خود را جبران نمیکرد (۱) خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دو مورد ، خلافت دربنی‌امیه و بنی‌عباس وفاطمی‌های مصر وغیره پس ازخلفای راشدین ارثی گشت .

بیعت و سوگند آن . بیعت پیمانی بود که میان فرمانروا و فرمانبردار بسته میشد ودومی تمام اختیارات زندگی خودرا باولی میداد و تعهد میکرد فرمان اوراچه بسود وچه بزیان او باشد بپذیرد و باا و درنیاویزد ، کلمهٔ بیعت مصدر فعل «باع» میباشد و بمعنای فروختن میآید وهمانطور که خریدار و فروشنده برای گرفتن کالا و بها دست بدست هم میگذارند دربیعت هم فرمانروا وفرمانبردار دست دردست هم میگذارند . نخستین بیعت دراسلام بیعت عقبه است که با پیغمبر انجام گرفت وسوگند آن تامدت زمانی برای بیعت گرفتن میان خلفاء معمول بود و آن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد .

متن سوگند بیعت ، گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییر میکرده ولی اساس آن همان سوگند بیعت عقبه است که انصاردرموقع بیعت با پیغمبر(ص) چنین گفتند :

«ای پیغمبر خدا ! تاتو بخانهٔ مادرنیائی ازپیمانی که باتوداشتیم آزادهستیم ولی

---

۱ ـ مقصود ازجبران مافات ، که جرجی زیدان ذکر کرده همان مسموم شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد . مترجم

همینکه بخانهٔ ما در آمدی تو در پناه ماهستی وهمانطور که ازجان خود و فرزندان وزنان خود دفاع میکنیم ازتونیزدفاع خواهیم کرد ».

ومتن دیگری نیز از سوگندبیعت‌عقبه در دست است که زنها در محل موسوم به عقبه بآن سوگند با پیغمبر بیعت کردند باینقسم :

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زناء ندهیم ، فرزندان خود را نکشیم ، بکسی بهتان و افتراء نزنیم ، از کارهای نیك سر نپیچیم ».

ابومسلم خراسانی ، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

« با شما بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم‌وخشنودی‌خاندان رسول صلی‌الله علیه و سلم بیعت میکنیم و اگر این پیمان را بشکنیم ، زن ما مطلقه وبنده‌های ما آزاد باشند ومجبورباشیم‌پای پیاده بخانه‌کعبه برویم ، سوگند میخوریم که پیش از فرمانروایان بمال وخوار بار دست نیازیم ».

معمولاً بزرگان قوم به تناسب مقام پیش از دیگران با خلیفه بیعت میکردند. در زمان‌عباسیان امرای آرتش وقضاة بغداد قبل‌از سایرین بیعت می‌نمودند،باینقسم که دبیر آرتش (کاتب جیش) پیش میآمد و آرتشیان را بنام می‌خواند و سوگند میداد سپس وزیر یاقائم مقام‌وزیرجلو میرفت‌وعمامه‌بسرخلیفه مینهادو«برده» بروی‌میپوشانید وهمینکه‌بیعت‌تمام میشد القابی برخلیفه‌عرضه میشدو او یکی از آن القاب‌راانتخاب میکرد این القاب در اسلام تازگی دارد و تا زمان هرون ساده بود و به‌کلمات امین ومأمون‌ورشیدتمام‌میشد امااز زمان‌معتصم‌نام خدابر آن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله و غیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت ، سواران با لباسهای فاخر بر اسب های‌را هوار ، میآمدند وخلیفه‌راسوار کرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطرف‌راه، سپاهیان صف می کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد ، نمایندگان پایتخت وممالك‌دیگراسلامی دردارالخلافه یادارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می یافتند.

چنانکه گفته‌شد ، متن سوگند وطریق انجام بیعت ، در ممالك‌مختلف‌اسلامی تغییر میکرد . اما اساس آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی را بخلیفه می دادندتا ازروی کتاب وسنت رفتار کند در آغاز کار بیعت زبانی انجام می گرفت و باکلمات مختصری آغاز گشته پایان میافت اما کم کم بنابمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب و ستایش وامثال آن متن بیعت مفصل گشت و تدریجاً از شفاهی به کتبی و آن هم مطالب طولانی و عبارات پر طمطراق تبدیل شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری، صورت بیعتی که برای الحاکم بامرالله عباسی در مصر ترتیب دادند چهار صفحه بزرگ میشد.

بیعت گرفتن برای ولیعهد. همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد، خلفاء در زمان حیات خود برای فرزندان یاکسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم وتشریفات آن بیعت ها مانند مراسم بیعتی بود که برای خلیفه گرفته می‌شد و در بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی بر آمد از بزرگان خانواده نظر خواست وجعفر باین عمل اعتراض کرده آنراحق خود دانست، منصور، مجلسی از گویندگان وشاعران ترتیب دادوموضوع را مطرح کرد وچون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور، مهدی را ترجیح داد.

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغرسن یا جهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت و در ضمن با او شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعد از آنکه شایسته شد بخلافت برگزینند. مثلا یزیدبن عبدالملك، برادر خودهشام را ولیعهد کرد و با او شرط نمودکه پس از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد وچه بساکه خلفاء شرایط بیعت‌ولیعهد را (پس ازمدتی) نظر بپاره‌ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی از فرزندان خود را ولیعهد مینمود و فرزند دیگر را ولیعهد آن‌ولیعهدقرارمیداد چنانکه هرون پسرش امین‌را ولیعهد ساخت و قاسم را ولیعهد امین نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواندقاسم را از ولایت عهدخلع کند یا بر قرار دارد.

پیمان ولایت عهد را خود خلیفه یامنشی مخصوص او مینگاشت و مهر میزد وسران خانوادهٔ خلافت هم آنرا مهر کرده بولیعهد و یا نگاهبان ولیعهد میدادند تا

در موقع لزوم بکار ببرد و این پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یا خزانه و یا کعبه حفظ میشد، چنانکه هرون پیمان ولایت عهد فرزندان خود امین و مأمون وقاسم را در کعبه محفوظ داشت.

علائم خلافت سه چیز علامت خلافت شمرده میشد: برده، خاتم، عصا.

برده - برده روپوشی بود که چندی پیغمبر (ص) آنرا برمیکرد تا اینکه کعب بن زهیر ابی‌سلمی، شاعر مشهور آن برده را ازدوش پیغمبر بر گرفت این شاعر در مکه پیغمبر را هجو میکرد و همینکه اسلام نیرو گرفت، پیوسته فراری بود و پس از فتح مکه برادرش جبیر باو چنین نوشت:

«پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم بسیاری ازمردانی که اورا آزار داده و یا هجو کرده بودند کشت وباقیمانده شعرای قریش فرار کردند، اگر در دلت حاجتی داری پرواز کن وخدمت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم برس. زیرا او کسی را که با توبه خدمتش برسد نمیکشد.»

کعب پس ازدریافت این نامه از روی ناچار بمدینه آمد و قصیده ای در مدح پیغمبر (ص) گفت که مطلعش این است:

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول متیم اثر هالم یفد مکبول

پیغمبر (ص) کعب را گرامی داشت وپاره‌ای ازیاران که میخواستند او را بکشند، آنها را منع کرد و بالاتر ازهمه اینکه برده را ازدوش مبارک گرفته بشاعر صله داد(۱) این برده نزد کسان کعب باقی ماند ومعاویه در موقع خلافت آنرا بچهل هزار درهم (قریب ۱۶۰۰ لیره) خرید ودست بدست ازامویان به عباسیان رسید ابوالفداء درتاریخ خود میگوید: که برده ازعباسیان به تاتار منتقل شد اما چنانکه گفتیم، برده باسایر متروکات نبوی درسرای کهنه در استامبول میباشد (۲) وشاید ابوالفداء چنین تصور

---

۱ - مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس سخنگو ودانشمند عالی مقام در این باره چنین گفته است:

بود شاعری لقمه‌ای بس بزرگ نه هر خرد این لقمه را خورده است
به بین قوت دست مرد سخن ز دوش نبی برد را برده است

۲ - درزمان خلافت آل‌عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفه بسرای کهنه وبزیارت خرقه شریف میرفت که همان برده مشهور بوده است و البته اکنون چنین مراسمی درترکیه اجرا نمیشود. مترجم

کرده که مغولها پس از خرابی بغداد . برده را جزء سایر اموال از کاخ خلیفه به یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان آنرا همراه خود بمصر آوردند وسلطان سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد .

خاتم ـ مهر همینکه پیغمبر (ص) ، در صدد نامه نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم بر آمد بحضرتش یاد آور شدند که اگر نامه بی مهر باشد ایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر(ص) مهری از نقره تهیه فرمود که روی آن جملهٔ محمد رسول‌الله نقش شده بود پس از رحلت پیغمبر(ص) ، ابوبکر وپس از وی عمروپس ازعمرعثمان آن مهررا دردست داشتند در زمان عثمان ، آن خاتم در چاه اریس افتاد وپیدا نشد عثمان دستورداد برای اوچنان مهری بسازند وبعد از آن نیز خلفای دیگراین رویه را پیروی کردند، وبالا یاپائین نامه راباگل ویامرکب مهر میزدندتاآنکه درزمان‌معاویه، برای‌محکم کاری‌نامه‌هارا تامیکردند وسرش را باموم مهر میزدند که در آن دست نبرند وموجب این احتیاط کاری آن‌بود که معاویه بعامل خود زیادبن ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت که صدهزاردرهم ، بعمربن زبیربدهد ونامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن زبیررقم صدرا دویست کردوپول رااز زیاد گرفت وهمینکه معاویه ازاین نیرنگ آگاه شد، مقرر داشت نامه هاراتاکرده‌باموم‌مهر بزنند بلاذری میگوید اول کسی که ازعرب، دیوان زمام (ادارهٔ مهره داری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود و اوآنرا از ایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چند جورمهر داشتند مهر محرمانه ـ مهرمربوط به املاك دولتی ، مهرمالیات،مهرنامه‌هاوغیره‌وکسی که همهٔ این مهرها را دردست داشت زمامدار خوانده میشد .

دیوان خاتم یادیوان زمام از زمان معاویه تا اواسط عباسی برقرار بود و در آنموقع ملغی شد . چون مهر ها را بوزیران و امیران وسلاطین و امثال آن تحویل میدادند وهمینکه‌هرون‌میخواست‌جعفر بن یحیی رابجای‌برادرش‌فضل‌بن‌یحیی‌بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن خالد پدرآنان چنین گفت :

«پدرجان‌میخواهم این‌خاتم (مهرـ انگشتر) راازدست راست‌بدست‌چپ بدهم»

وبا این کنایه وزارت را بخاتم تعبیر کرد .

درهرحال برای خاتم خلیفه احترامات وتشریفات بسیاری قائل بودندوهر گاه که وزیران خاتم را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظراحترام خلیفه بپا میخاستند ومعمولا موقع مهر کردن‌نامه‌موم یا گل یامرکبی‌را روی کاغذ میگذاردند و بر آن‌مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه دربالا و گاه درپائین نامه زده‌میشد . مهر خلفا ، غالباً از حمد وستایش پروردگار و درود بر پیغمبر (ص) ونام خلیفه و امثال آن تشکیل می‌یافت . خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند واگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت .

وقتی که‌سلطنت ازخلافت منشعب شد وفرمانروایانی بنام‌سلطان‌پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند . طغراء خطوط درشت وزیبائی بودکه القاب سلطان درآن درج میگشت وبجای امضای وی در فرمانها ونامه‌هابکارمیرفت . سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفترارسال‌مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند .

گفته میشودکه طغراء ازنام حسین‌طغرائی گویندهٔ قصیده‌مشهورلامیةالعجم(۱) وزیرسلطان مسعودسلجوقی اقتباس شده‌است. این‌وزیر، خط نیکوئی‌داشت ونخستین کسی است‌که طغراء نوشته است . قتل این وزیر درسال ۵۵۱ هجری واقع شد .

درشماره ۱۱ الهلال سال‌دهم ازقول لامارتین‌وگوانین (خاورشناسان‌فرانسوی) نقل شده که طغرای آل عثمان ، تصویر کف دست سلطان‌مراد میباشد. اماحق آنست که طغرای عثمانی ازهمان کلمهٔ طغرا اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولا روی‌مهرنمی‌نگاشتند بلکه پاره‌ای پند واندرزدر آن درج میشد . روی خاتم‌ابوبکر چنین نوشته بودند :

۱ - دوقصیدهٔ اخلاقی بنام لامیه (چون‌آخراشعارآن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکی‌لامیةالعرب از . شنفری ازدی که مطلعش چنین میباشد .

اقیموا بنی‌امی‌صدور مطیکم فانی‌الی قوم سواکم لامیل

ودیگرلامیةالعجم از حسین طغرائی با این مطلع ـ اصالةالرأی صانتنی عن الخطل ـ وحلیةالفضل زانتنی لدی‌العطل. وبتصدیق اهل فن لامیه عجم ازلامیه عرب فصیح‌تر میباشد . مترجم

نعم القادر الله - خدا بهترین تواناست.

خاتم عمر چنین بود: کفی بالموت واعظاً یا عمر (ای عمر مرگ بهترین وشایسته‌ترین پند است برای تو.)

خاتم عثمان چنین بود: (لتصبرن او لتندمن) البته صبر کن و گرنه البته پشیمان میشوی.

خاتم علی (ع) چنین بود: (الملک لله) پادشاهی خدا را است.

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند وروی خاتم‌ها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه‌هم میکوشیدند که مضمون خاتم بانام آنان متناسب باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کنده بودند:

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً - بندهٔ خدا بخدا ایمان خالص دارد.

مهر الواثق چنین بود:

الله ثقة الواثق - خدا تکیه گاه واثق است.

مهر متوکل: علی الله توکلت - بخدا توکل دارم.

مهر معتمد - اعتمادی علی الله وهو حسبی - تکیه من بخداست وهمین مرا بس.

متروکات پیغمبر (ص) که به مخلفات نبوی مشهوراست واکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به کهنه سرای محفوظ میباشد عبارت‌است از:

برده - دندانی از دندانهای پیغمبر (ص)، تارموئی از موهای پیغمبر (ص)، نعلین پیغمبر (ص)، تکه‌ای‌ازپرچم پیغمبر (ص)، دوکاسهٔ آهنی که از قرار مشهور ابراهیم خلیل باآن آب زمزم میآشامید، جبهٔ ابوحنیفه، ذرع حضرت یحیی.

معمولا هرسال در نیمهٔ ماه رمضان اعلیحضرت سلطان با رجال وبزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین اشیاء متبرکه را زیارت میکنند.

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این موقع هر خلیفه‌ای که به مسند خلافت جلوس میکند عصای خلافت را بدست اومیدهند و برده وخاتم برایش میآورند.

نشانه‌های (شارات) خلافت‌هم‌سه‌چیزاست و آن خطبه و سکه وطراز میباشد

خطبه - یکی از نشانه‌های مهم خلافت، خطبه‌ایست که در طی آن خلیفه وقت را هنگام نماز روی‌منبر دعا میکنند ودرابتدا رسم چنین بودکه خلیفه، خودش امام جماعت میشده وپس از انجام نماز، پیغمبر و یاران او را دعا میکرده و بر آنان درود میفرستاده است وهمینکه ممالک بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد، عمال ووالیان خلیفه در سایر ممالک پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی که خلیفهٔ عصر را دعا کرد، عبدالله بن عباس، والی حضرت امیر در بصره بودکه بر فراز منبر بصره رفته گفت: خدایا علی رایاری کن وپس از آن این رسم معمول‌شدکه دعای به خلیفه یکی از نشانه‌های قدرت وقوت وی محسوب شود. در ایامیکه خلفای بغداد ضعیف شدند، سلاطین وامراء در این‌رسم خود را شریک کرده اسم خودشان را با اسم خلیفه بالای منبر ذکر میکردند وبعداً چنین شد که فقط نام سلاطین رامیبردند ودرهر حال تا امروز دعای خلیفه در موقع نمازمرسوم است. (۱)

سکه. دیگراز نشانه‌های خلافت یا سلطنت وپادشاهی، بطور مطلق‌سکه‌است



سکه ایرانی



سکه رومی

باین معنی که هر دولتی نام‌پادشاه و یاخلیفه را روی‌فلزات، سکه میزند وهیچ دولتی بدون سکه نمیماند.

پول‌رایج عرب پیش ازاسلام

عرب‌های قبل‌از اسلام با درهم ودینارایران‌وروم معامله میکردند. دینار از طلا ودرهم از نقره بودهمانطور که فعلا در مصرلیره (جینه) طلا وریال نقره است عربها از پول‌طلا به «مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندندوپولهای مسی‌راحبه ودانق

۱- اکنون خلیفه‌ای‌نیست که اورا دعا کنند. مترجم

میگفتند . دینار،سکه‌ای بود که روی آن نام و صورت پادشاهی که آنرا سکه‌زده بود نقش میشد و یك مثقال وزن داشت. درهم را واقی نیز میگفتند و آن سکه‌ای بود که یك درهم نقره داشت یك دینار ، ده درهم بود و گاه هم بهای آن از ده درهم تا سیزده و پانزده درهم میرسید. یکدینار مساوی باده فرانک و یك درهم برابر یك فرانک است و در واقع ، یکدرهم نقره تقریباً باچهارغروش مصری برابر میشود (۱).

مؤلف احکام السلطانیه میگوید: درهم ایرانی سه وزن داشت. یکی بیست قیراط (قیراط مثقالی) که آنرا درهم بغلی میگفتند. دیگر دوازده قیراطی و دیگر ده قیراطی. پاره‌ای مؤلفین نوشته‌اند که درهم‌های ایرانی شش مثقالی و پنج مثقالی بوده، اولی را سمری سنگین و دومی را سمری سبک میخواندند.

عربهای پیش از اسلام دو نوع دینار داشتند: دینار هرقلی رومی و دینار کسروی ایرانی. همین قسم درهم آنان ایرانی و رومی بوده، اما بیشتر معاملات عربها با دینار رومی و درهم ایرانی انجام میشد. از آنرو دینار رومی نزد آنان گرامی‌تر شمرده میشد و آنرا مرغوب‌تر از دینار فارسی میدانستند. تا آنجا که زیبائی و درخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دینار یک کلمهٔ لاتینی است و مساوی با یک سکه نقره‌ای بوده که ده آس قیمت داشته و آس نام درهم رومی است. دینار از کلمه **Deni** (ده) میآید وزن دینار رومی هفت اوقیه نقره یا یک صدم پوند (رطل - لیبر) بوده، باین قسم که از صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند و ایرانیان دینار و درهم را از رومیها اقتباس کردند .

پول درممالك اسلامی. چنانکه گفتیم عربها با پول ایرانی و رومی معامله میکردند و همینکه دولت اسلامی تأسیس و توسعه یافت بفکر افتادند که ازخود تمدنی




سکهٔ معاویه




سکهٔ خالد

۱ـ هر لیره یاجینهٔ مصری صدغروش میباشد ، مترجم

ایجاد کنند واز آنجمله سکه زدن پول بود ودر ابتداء پول‌هائی سکه زدند که میان رومیان‌و ایرانیان مشترك بود. خالدبن ولید در سال ۱۵ هجرت درطبریه‌دیناری‌سکه زد که عیناً مثل دینارِرومی‌دارای صلیب وتاج وچوگان بود. فقط روی‌دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و (Bon) نقش بود و بعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی که تصویر مزبور از او نقل شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان، کنیه خالد میباشد.

سکهٔ دیگری نیز موجود است که زمان معاویه، بشکل دینار ایرانی‌تهیه‌شده ونام معاویه روی آن نقش است واین تصویر نیز، از دکتر مولر نقل شده است.

دیمری میگوید که رأس‌البغل سکه ای برای عمرزد که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که‌روی تخت نشسته‌است‌وزیر تخت پادشاه‌این عبارت فارسی نگاشته شده بود: (نوش‌خور)

جودت‌پاشامیگوید: سکه‌هائی‌را دیده‌ام که‌درزمان خلفای راشدین بامر والیان وحکام اسلامی زده‌شده وقدیمی‌ترین آن رادرسال۲۸هجری درقصبه‌هرتك(مازندران، سکه زده اند و دورادور آن سکه نوشته اند بسم‌الله ربی -وهم چنین‌سکهٔ دیگری را با همین اوصاف دیده بوده که تاریخ ضرب آن۳۸ هجری است‌وسکهٔ‌سومی‌راکه جودت پادشا خوددیده درسال ۶۱ هجری در یزد ضرب کرده اند و بخط‌پهلوی‌اطراف آن نوشته بودند عبدالله، بن زبیر، امیرالمؤمنین.

ولی در هرحال، این سکه‌ها در ممالك اسلامی رسمیت نداشت، و معاملات معمولی با دینار و درهم رومی و ایرانی انجام می یافت، تاآنکه عبدالملك‌بن‌مروان (۶۵-۸۶هجری) در صددبر آمد«طراز» رومی رابعربی تبدیل کند. (تفصیل آن‌بیاید) امپراتور روم که این را شنید، بسیار بر آشفت و عبدالملك را تهدید کرد که اگر چنان کنداو نیز فرمان‌میدهدروی دینارهای رومی ناسزا به حضرت‌پیغمبرسکه‌زنند. عبدالملك از این تهدید، بهراس افتاد و از بزرگان اسلام چاره خواست: یکی‌ازآنان گفت: از حضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد و اگرچه این پیشنهاد، بر عبدالملك گران آمد. که از رقیب هاشمی خود استمداد کند، اماخواه و ناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت کرد وبعامل خود درمدینه‌چنین نگاشت:

« محمدبن علی بن الحسین را باکمال احترام بدمشق روانه کن صد هزاردرهم برای خرج سفر وسیصد هزاردرهم برای مخارج خانوادگی او بپرداز ووسایل راحتی اووهمسفرانش را فراهم کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضوع راعرضه داشت حضرت فرمودند« اهمیتی ندارد ... همین الان استادان ماهررا بخواه و دستور بده سکه‌های درهم ودینار تهیه کنندوروی آن کلمهٔ توحیدونام رسول صلی الله علیه وسلم رانقش نمایندودراطراف آن نام شهری که در آن سکه زده اندبا تاریخ سال بنگارند و برای تهیه سکه‌های درهم از سه نوع ، حاضر سازد که ده تای آن ده مثقالی و ده تای آن شش مثقالی و ده تای آن پنج مثقالی باشد ، بقسمی که مجموع آن بیست ویك مثقال بشود و آنرا بسه قسمت تقسیم کنند که هرقسمتی هفت مثقال شود . سپس قالب هائی ازشیشه بسازند و درهم ها راده‌مثقالی و دینار ها را هفت مثقالی بسازند ».

عبدالملك دستور را اجراء کرد وبعمال خود فرمان داد که بجای درهم ودینار رومی وایرانی درهم ودینار اسلامی رایج سازند وهرکس تخلف کند باید اعدام شود . درضمن درهم ودینار رومی و ایرانی را جمع آوری کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند » .



سکه عبدالملك مروان

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت میدهدومورخان دیگر بدیگران منسوب میسازند، بهرحال دیناری‌های عبدالملك رادینار دمشقی میگویند عبدالملك بعامل خوددر عراق فرمان داد درهم‌هائی بوزن ۱۵ قیراط ، از قیراط های نقره سکه بزنند و سایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده و رایج ساختند .

روی یك طرف ، سکه‌های اموی (چه درهم وچه دینار)لااله الاالله وحده لاشریك له و اطراف آن بسم الله بانام شهری که در آن سکه ضرب شده وتاریخ سال نقش بوددر طرف دیگر دروسط الله احد، الله الصمدلم یلد و لم یولدولم یکن له کفواً احد »نوشته میشد.

و در اطراف آن چنین مینگاشتند :

«محمدرسول الله، ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»

(محمد(ص) پیغمبر خدا است اورا برای راهنمائی و آئین درستی و راستی فرستاد تا بر همهٔ آئین‌ها پیروز آید اگر چه مشرکان آنرا نخواهند) .

از آنموقع که سکه های اسلامی رایج شد ، درهم ودینار رومی وایرانی درممالك اسلامی از اعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکه هبیری بوده که عمربن هبیره آنرا ضرب کرد ، ودیگری سکه‌های خالدی ، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب به یوسف بن عمر که هرسه از عمال اموی درعراق بودند وبقدری این سکه‌ها عالی بود که منصور خلیفهٔ عباسی دستور داد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول های رایج ممالك اسلام، تاریخ مفصلی دارد که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود(مصر تازه) بیشتر پولهای رایج ممالك اسلامی را نگاشته‌ایم و نام‌کسانی که آنرا سکه زده‌اند ، ذکر نموده‌ایم واینك بطور اختصار میگوئیم که سکه های اسلامی در پایتخت‌های اسلامی و در شهرهای مهم شام وعراق و اندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد وبمقتضیات زمان ومکان وسلاطین وامراء حجم وشکل آن تغییر می‌یافت .

در ابتداء سکه‌ها باحروف کوفی نقش میشد سپس در زمان العزیز محمدبن صلاح‌الدین ایوبی پادشاه مصر بسال ۶۲۱ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد .



سکه العزیز بالله

ظاهراً تا اوایل قرن دوم هجری نام شهر راروی سکه نمی‌نگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) رامیگذاشتند، آنگاه کلمه (سنه) به (عام) تغییر یافت وغالباً چنین مینوشتند : شهور سنه (از ماه های سال فلان) ویا شهور عام (از ماه‌های سال فلان) در زمان سلطنت(خلافت) فلان .

تاریخ ضرب سکه ، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد ؛ سپس تاریخ‌را با رقم نگاشتند قدیمی‌ترین سکه‌ای که با تاریخ ارقام بدست آمده متعلق بسال ۶۱۴ هجری میباشد .

ضرابخانه . در آن ایام هم مثل حالا هردولتی ضرابخانه‌ای داشت ودولتهای

اسلامی در غالب شهرهای مهم مانند بغداد - دمشق - مصر - قرطبه - قاهره وغیره



ع - مسکوکات عباسیه

ضراب خانه‌هائی دایر کرده بودند و از بابت ضرب سکه مالیات مهمی دریافت میداشتند و آنرا بهای هیزم ومزدسکه زدن میگفتند. معمولا مالیات صد درهم یك درهم بود وگاه بیشتر یاکمتر دریافت میداشتند.

اگر چه میزان در آمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی در هر صورت در آمد مزبورکم نبوده است، مثلا در کتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکور است که در قرن‌چهارم هجری درزمان بنی مروان در آمد سالانه ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد وهر دیناری هفده درهم صرف میگشت.

حال اگرمطابق حساب بالا. مالیات ضرابخانه را صد یك‌بگیریم تنهادراندلس که یکی از ممالك‌اسلامی بود سالی بیست‌میلیون دینار سکه میزده اندو این‌مبلغ مساوی یاده‌میلیون‌لیره میشود، درصورتیکه دولت‌بریتانیا درحال حاضر(موقع تألیف کتاب۱۹۰۲ میلادی)که به منتهای عظمت وقدرت رسیده‌سالی‌پنج میلیون لیره سکه میزند (۱)واگرمبلغ بیست میلیون‌دینار درضرابخانه‌های اندلس‌سکه میخورده، البته در بغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایر شهرهای بزرگ‌اسلامی‌نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی که سالانه در سراسر ممالك اسلامی‌سکه میخورده، ازده‌هامیلیون دینار افزون میشده است که طبعاً از تمدن عظیم و باقدرتی حکایت‌داشته‌است. این‌رانیز بگوئیم که گاه‌میشددولتی دراسلام‌پدید میآمدومدتی‌بدون تأسیس ضرابخانه با پول دولتهای‌دیگر معامله‌میکرده وبعداًسکه میزده است‌وبعضی اوقات، در پایتخت‌پول سایرشهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده‌است ودر هرحال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی که در ممالك اسلامی سکه میخورده فعلامقدور نیست. عمل سکه زدن در آن اوقات، خیلی بدوی وعادی‌انجام میگرفت، باینقسم که روی تیکه آهن، عبارات‌مطلوب‌را وارونه‌حك‌میکردند، سپس طلا ونقره را بمدار معین (دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند و آهن را روی آن گذارده باچکش میکوفتند تانقش سکه برطلا ونقره معکوس شود، نام آن تیکه آهن بزبان

۱ـجرجی زیدان ،فراموش کرده که درممالك بریتانیاوسایر ممالك متمدن‌دنیا بیشتر معاملات ‌ماحواله و یااسکناس انجام می‌یابد وبه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست - مترجم

عربی سکه بوده‌سپس نقشی‌راکه‌ازسکه روی پول میافتاد ، بنام سکه‌خواندند و بعد
از مدتی عمل ضرب سکه طلا و نقره و نظارت درانجام آن عمل وشرایط ولوازم آنرا
نیزسکه گفتند واین عنوان برای آن عمل علم شد درضرابخانه های اسلامی کارمندان
وکارگران متعدد مشغول‌بودند که ازآن جمله مأمورین‌وزن ، مأمورین‌سنجش‌عیار،
مأمورین ضرب وامثال آنان بشمارمیآمدند .

طراز یا علامت رسمی . یکی از نشانه‌های دیگر خلافت طرازبود که قبل از
اسلام‌نیزدرایران وروم‌معمول میشد،باینقسم که‌امپراتوران و شاهنشاهان روی‌لباسهای
ابریشمی وحریروپشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه ویا علامت مخصوص آن دولت
را می‌نگاشتند . یعنی تاروپود منسوجی را با رشته‌های طلا ویا نخ‌های رنگین (غیر
ازرنگ پارچه) بهم‌بافته وروی لباس مستخدمین میگذاردند تامعین شود که‌پوشندهٔ
لباس ، مستخدم کدام دولت وپادشاه میباشد ، چنانکه امروزه هم این رسم در میان
ممالك متمدن معمول است‌وکارمندان‌لشکری و کشوری هردولتی‌بوسیله‌تاج ، ستاره ،
شمشیر ، تکمه باند وامثال آن بخوبی شناخته میشوند بعلاوه درجات ومقام آنان‌نیز
بدان وسیله مشخص میگردد .

درایران وروم، غالباً این علامات (طراز)رابا تصویرپادشاه ویاتصویرهای‌دیگر
تعیین میکردند وهمینکه خلفای اسلام برتخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم
برآمدند بفکر افتادندکه موضوع طرازرا نیزازآنان تقلیدکنند . اما چون نگاشتن
تصویرمطابق پاره‌ای از احادیث نبوی حرام بود ، لذا بجای تصویر نام خود ویابعضی
کلمات دیگرراکه دلالت‌بردعا ویا فال نیك داشت بجای تصویرروی‌پارچه‌هانگاشتند
وآنرا طرازاسلامی نامیدند .

نخستین خلیفه‌ای که طراز اسلامی را معمول داشت ، عبدالملك‌بن‌مروان‌اموی
بود ، چه‌که خلفای راشدین با سادگی آمدند ورفتند اما خلفای اموی که با رومیان
وایرانیان آمیزش داشتند بسیاری ازرسوم درباری آنها را اقتباس کردند ، که از آن
جمله یکی هم طرازبود وباآن پرده‌ها ولباسها وظرفها وامثال آنرا زینت میدادند .
اتفاقاً مسلمانان طرازرا تامدتی با همان خطوط رومی‌استعمال میکردندو بیشترطرازها
بخصوص قرطاس (یك نوع کاغذ الوان پرنقش ونگارمصری که باآن ظرف‌ها ولباسها

را تزیین میکردند) درمصر ساخته میشد وچون غالب مردم مصر ، در آن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازها را بخط رومی وبا این عبارت مینگاشتند(بنام پدر وپسر وروح القدس) واین جریان همچنان دوام داشت تا آنکه روزی درمجلس عبدالملك قطعهٔ قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند وهمینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار برآشفت که چگونه مسلمانان ندانسته با آن شعار مسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به برادرخود عبدالعزیز بن مروان والی مصر نگاشت که بکلیهٔ طرازنگاران دستور بدهد بجای طرازرومی مسیحی بزبان عربی (لااله الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن دستور را اجراء کرد وقرطاس های سایرممالك نیز بهمان ترتیب بکارافتاد ولی دراصل وماهیت آن تغییری داده نشد .

عبدالملك پس ازمعمول داشتن طرازاسلامی بتمام ممالك تابعه‌خود دستورداد ، که طرازهای رومی‌را باطل کنند و بجای آن طراز اسلامی بکاربرند و متخلفین‌را با زندانهای‌طولانی وتازیانه‌های دردناك کیفر دهند .

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت وامپراطورروم ازترجمهٔ آن آگاه گشت بی‌اندازه در خشم شد و نامه‌ای بدین مضمون نگاشته بـا هدیه هـای فراوان ، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

« کارگاه های قرطاس سازی مصروسایرشهرها و ممالك تاکنون با طراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین بآن اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند ، پس توخطاکرده‌ای واگرتو خطا نکرده‌ای ، پس آنها خطاکرده‌اند . حال اختیار باتواست ، که هریك ازاین دوراه را برگزینی » .

فرستادهٔ امپراتور ، باهدیه‌ها ونامه نزدعبدالملك آمد ، وازوی درخواست کرد که اجازه دهد طرازها بحال سابق برگردد ، عبدالملك هدیه‌هـای امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه جواب ندارد و خواهش امپراتور پـذیرفته نمیشود امپراتور مجدداً نامه نگاشته وهدیه های بیشتری فرستاد اما خلیفه ازرأی خـود برنگشت وهدیه ها را پس فرستاده نامه‌ها رابی‌جواب میگذاشت . امپراتور روم که این رادید،

خلیفه را بموضوع سکه‌های رومی و نگاشتن ناسزا بر روی آن سکه‌ها تهدید کرد وچنانکه گفته شد، خلیفهٔ اموی بجای سکه های رومی سکه های اسلامی را ضرب کرده رایج ساخت .

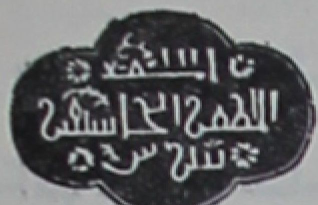
ظاهراً پس ازمعمول شدن قرطاس های اسلامی خلفا بفکر طرازافتادند و نام ولقب خود راروی لباس سپاهیان و کارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های‌رسمی خلافت قراردادند بقسمی که تاآن علامت های‌رسمی روی لباس مستخدمین‌وپرچمها باقی بود ، قدرت‌وحکومت خلیفه وقت رسمیت داشت و برانداختن آن علائم ، نشانهٔ زوال حکومت خلیفه ، یا نشانهٔ خروج بر خلیفه بود . چنانکه مأمون پس از اطلاع برنقض عهد برادرش امین دستور داد طرازخلافت وی را ازپرچمها و لباسهای رسمی (درخراسان) براندازند .

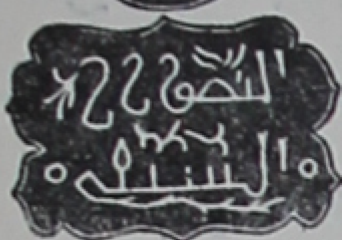
خلفاء ،ادارات‌مفصلی برای تهیهٔ طراز تأسیس کرده بودندکه آنرا « طرازخانه» و مدیرآن را « صاحب طراز » میگفتند صاحب طراز حقوق کارگران طرازخانه را می‌پرداخت و دریافت و تهیه طراز و جزئیات کارآن نظارت میکرد و در زمان امویان و عباسیان طراز خانه به منتهای عظمت و شکوه رسید و صاحبان طراز (مدیران کارخانه طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب ودوستداران مخصوص خلیفه انتخاب‌میشدند. خلفای فاطمی مصر ـ خلفای اندلس ـ پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره که معاصرخلفای اسلام بودند طرازخانه های مفصل وبا شکوهی برای خود ترتیب داده بودند.

خلفای فاطمی برای تهیه لباسهای رسمی و خلعت هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه خانه‌ای تشکیل داده بودندکه آنرا دارکسوه میخواندند بهای لباسهائی که ازجامه خانه خارج میشد ، بسالی ششصد هزار دینار میرسید، خلفای‌فاطمی معمولا لباسهای حریروعمامه زربفت با طرازطلاکاری‌بکارمندان خویش خلعت میدادند وتنها بهای عمامه مزبورپانصد دینارمیشد گذشته ازخلعت‌های عادی خلفای فاطمی ، سالی دوبارلباس (زمستانی) بملازمان وخدمتگزاران دربـاری خود میدادند و این ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیرجامه منتهی میگشت

وبطوریکه مورخین نوشته‌اند : درسال ۵۱۶ هجری ۱۴۳۰۵ تیکه لباس ازجامه‌خانهٔ قاهره‌بیرون آمد. مقریزی فصل جداگانه‌ای راجع بلباس‌های جامه خانه و انواع آن نگاشته است تا دولت‌های اسلامی قدرت وعظمت داشته‌اند، طرازخانه باوضع مجلل وباشکوهی اداره میشد وهمینکه ممالك اسلامی روبانحطاط گذارد، طرازخانه از رونق افتادو بیشتر آن مؤسسات تعطیل‌شد ،اماتشریفات معموله طراز برجا ماند، منتهی بجای اینکه طرازرادرطرازخانه‌تهیه کنند،بکارخانه‌های بافندگی عمومی دستورمیدادند، نام و نشان سلطان یا امیررا با ابریشم ویا زر و سیم روی پارچه نقش کنندواین‌همان است که باسم پارچه مزرکش (از کلمه فارسی زر) خوانده میشد چنانکه سلاطین (ممالیك) مصر نیزاین رسم را داشتند وامنای دولت عثمانی نیزرسم طغراء و نوارهای مزرکش افسران وسایر کارمندان‌رسمی وعلامت‌های دولتی دیگررا درکارخانه‌های عمومی تهیه میکنند.

واما هلال دولت عثمانی تا آنجاکه ما میدانیم ارتباطی با طراز خلفاء ندارد چون خلفای سابق اسلام‌علامتی‌بشکل‌هلال ویامانند آن‌نداشتند، فقط پرچمهای رسمی آنان رنگهای مخصوصی داشت که تفصیل آن‌خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب خلیفه هما‌نطورکه روی سکه‌ها نقش میشده، روی پرچم واسلحه نیز نگاشته می شده است.





پارچه‌ای که نام‌سلطان روی آن‌بافته شده است

چنانکه ابن خلکان درشرح حال العزیزبالله خلیفه فاطمی میگوید که کشورروی‌وسعت یافت وشهرهای‌حمص، حماة، شیزر، حلب بتصرف‌اودرآمد ومقلدبن مسیب‌فرماندارموصل بنام العزیز خطبه‌خواند واسمش را روی سکه وپرچم‌ها (بنود) نگاشت.

ونیزابوالفداء، راجع باستیلای بجکم بر بغداد میگوید، که وی‌بخدمت ابن رایق رسید وخود را بوی‌منصوب‌ساخت، تاحدیکه روی‌پرچم‌خویش (رایقی) نگاشت از آنرو میتوان گفت، که‌دراوایل اسلام فقط روی‌پرچم خلفا نام مینگاشتند وسپس هرامیروصاحب قدرتی مثل خلیفه پرچم‌نگاری مخصوصی پیداکرد.

وعلاوه برپرچم وبیرق‌منبروتخت وصندلی وحتی موسیقی‌نیزازنشانه‌های‌رسمی خلیفه شناخته میشد وبزودی تفصیل آن خواهدآمد.

استانداری یاولایت

استانداری پیش از اسلام مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه برکشورهای تابعه بود . این نوع فرمانروائی ازدیر زمانی معمول بوده‌است.هنگامی که مسلمانان شام‌را گشودند آن‌کشور یکی از استانهای روم بود و باستان شرقی نامیده میشد وازیازده شهرستان (اقلیم) تشکیل مییافت وهرشهرستان چند شهرویك‌مرکز (قصبه) داشت . اینك نام استان‌شام وتقسیمات آن :

شام یااستان شرق

نام شهرستان	شمارهٔ شهرهای آن	نام‌حاکم‌نشین آن
۱ ـ سوریه اول	۹	انطاکیه
۲ ـ سوریه دوم	۷	حماة
۳ ـ سوریه سوم	۱۳	مونبوک
٤ ـ فنیقیه‌اول یادریائی	۱۲	صور
٥ ـ « دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
٦ ـ عربیه : حوران	١٤	بصری
۷ ـ جزیره یابین‌النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ـ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ـ فلسطین اول	«	قیساریه
۱۰ـ « دوم	«	بیساریه
۱۱ـ « سوم	«	پترای سنگی

هرشهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته‌که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته

بطریق غیر ازپاتری آرك (رئیس روحانی) است چون بطریق یا(پتریك) عنوان دسته‌ای از اشراف روم بوده که‌ازموقع تأسیس‌شهر(روم) دارای نفوذ وقدرت بوده‌اندوهمینکه کشور روم ، بدوقسمت‌تقسیم شد این دسته‌ازاشراف‌تقریباً بیکاره شدندوبعداز آنکه رومی ها درافریقا وشرق مستعمره هائی یافتند این اشراف قدیمی راکه دارای شأن وشوکت خانوادگی‌بودند، برای‌حکومت‌های مستعمرات‌بشام‌ومصر واطراف فرستادند استاندارشام برای هرشهرستانی یك فرماندار تعیین میکرد که باسپاهیان در سنگر ها میزیستند، ولی‌استاندار کل‌شامات درانطاکیه‌میزیست واختیارعزل‌و نصب‌فرمانداران باوی بوده‌مینقسم‌مالیات‌تمام‌شامات‌راازاستاندارجمع میکردواز آن‌عایدات،بکارمندان لشگری وکشوری قلمروخود حقوق میداد. مصر نیز‌مانند شام استاندار کل داشت‌که دراسکندریه اقامت میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد .

استان عراق‌وممالك فارس(ایران)نیزدارای همین‌تقسیمات بود . منتهی‌استاندار عراق وفارس که درنزدیکی پایتخت‌میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند .

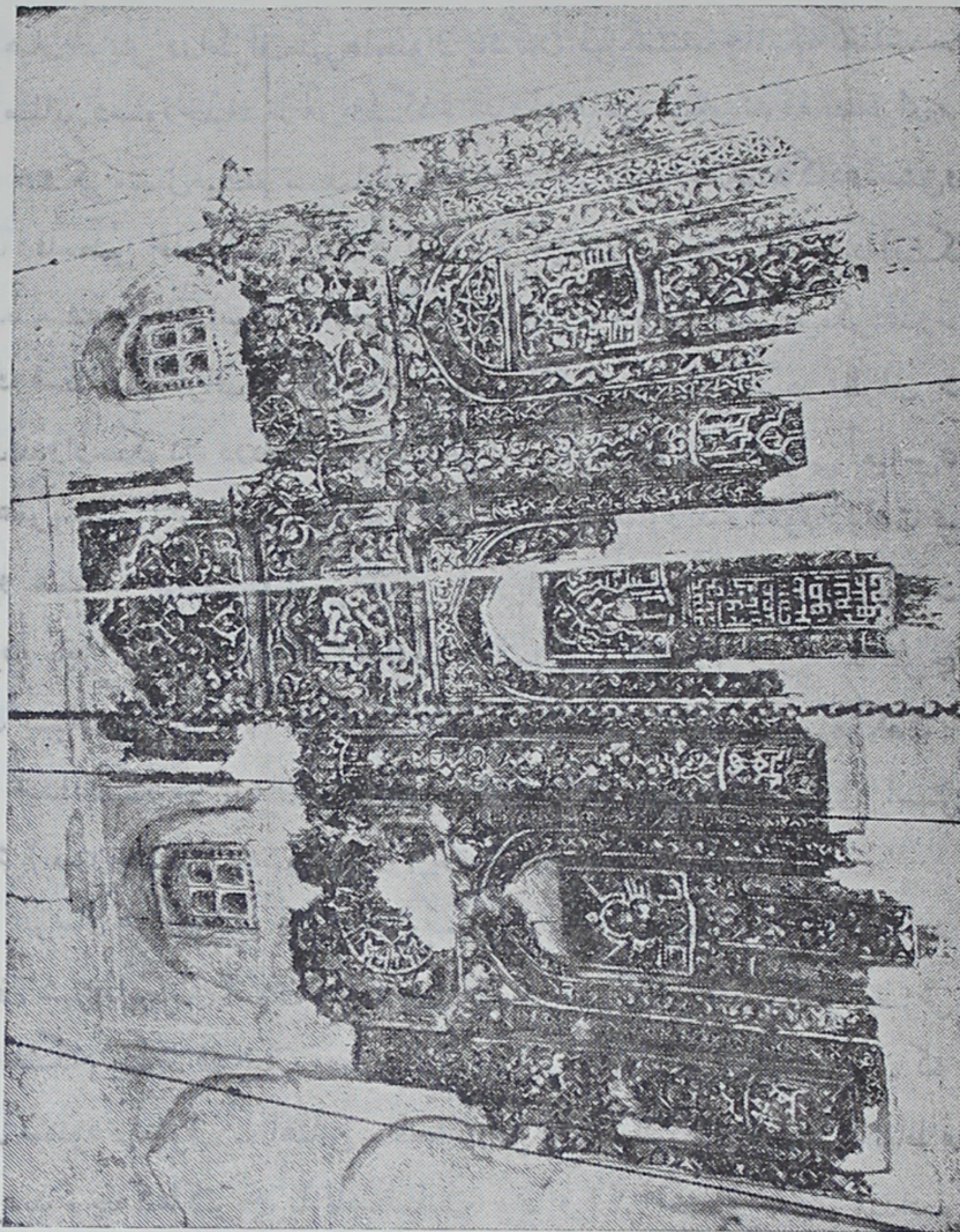
استانداری دراسلام.مسلمانان که‌بکشور گشائی برخاستند،معمولافرماندهان سپاه‌را استانداران‌تعیین‌میکردند وبجنگ میفرستادند که اگر آن کشوررا گشودند، استاندار آنجا باشند . واززمان‌حضرت رسول (ص)این‌رسم معمول‌بود چنانکه‌درسال هشتم هجری‌حضرت رسول (ص) ابازیدانصاری وعمروعاص را بانامه ای برای‌دعوت وتبلیغ‌اسلام‌مأمور نموده فرمودند :

«بروید ومردم را براه راست وخدای یگانه وپیغمبر (ص) برحق دعوت کنید وهر کجا دعوت شماراپذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجاباشد وابازید بمردم آنجا احکام دین بیاموزدوپیشوای نمازباشد» وهمینطورهم شد. درزمان خلافت‌ابوبکرنیز مرسوم‌بودکه هرکس را برای‌فتح قسمتی‌ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادند فرمانروائی آن قسمت را نیز پیشاپیش باو واگذار میکردند که اگر آن ناحیه را گشود ، فرمانروای آن محل باشد ، باینقسم که درآغازکار ابوبکر ، سه دسته‌سپاهی روانهٔ شام ساخت ، اول بسرکردگی عمروعاص مأمورفتح فلسطین ازراه‌ایله .

دوم : بسرکردگی یزید بن ابی‌سفیان مأمور فتح دمشق ازراه تبوك .

سوم : بسرکردگی شرجیل بن حسنه مأمور اردن ازراه تبوك .

درعین حال، فرمانداری نواحی مزبور نیز بآنان واگذارشد وابوبکر بآنها گفت: هرجائی راکه گشودید فرماندار آنجاخواهید بود .



الموصل - نمای محراب مسجد جامع الکبیر

اما عمر استانداری تمام شامات را (مانندزمان رومیان) بابوعبیدهٔ جراح دادکه درزمان صلح وجنگ فرمانروای کل باشد واختیارعزل ونصب حکام جزء، نیزدردست

ابوعبیده بود با این فرق که استاندار کل رومی در انطاکیه میزیست واستاندار کل مسلمانان دردمشق ماند. چه که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی اقامت کنند که میان آنها ومدینه آب یادریاباشد.

درابتدای کارفرمانداران و استانداران اسلامی همان فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان‌خویش دراطراف‌شهرهابعنوان پادگان میزیستندوچنانکه گفته‌شد،سپاهیان اسلام مطابق دستورخلیفه ازآب‌نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای‌عربستان از راه خشکی متصل‌میشد. مسلمانان درشامات چهارلشگرداشتندکه‌دردمشق‌وحمص واردن وفلسطین اقامت میکردند و از آنرو آن شهرستانها بنام اجناد (لشگرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی عراق در بصره وکوفه اقامت‌میکردندوسپاهیان مصر درفسطاط واطراف اسکندریه میزیستند کلیهٔ این سپاهیان در اطراف شهرها میماندند وازسکونت درده هاوشهرهااحترازمیکردند وبامردم بومی آمیزش‌نداشتند چون عمربسختی آنهارامنع کرده‌بود که بشهرهاوده‌هاروند وباموور زراعت نپردازند ازآنرو همینکه بهارمیرسید سپاهیان، چارپایان خود را بامأمورین زیردست وچند سرکرده بچراگاه های نزدیك روانه‌میساختند زیرا به‌پرورش وفربه ساختن‌چارپایان اهمیت بسیارمیدادند، ازآنجمله عمروعاص، بسپاهیان خود درمصرمیگفت:

«بدانیدکه من اسبان را مانند سواران رژه میبینم واگرسواری اسبش لاغر وخودش(بدون‌جهت) فربه‌شده باشد ازحقوق ورتبه‌اش میکاهم».

هرسال هنگام بهار عمروعاص بسپاهیان خود درمصر اجازه میداد در ده ها واطراف شهرهابچرای اسبان وگردش‌بپردازند اما با مردم آن نواحی آمیزش‌نکنند. درآن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی ورومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباًدر اطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس ـ طحا درحرکت میآمدند بامردم‌آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه‌که‌اکثریت با نامسلمانان بود و اگر اختلافی روی میداد، قبطیان ورومیان‌بمسلمانان صدمه‌میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کارآسانی‌نبودوباین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی‌دوردور میزیستند وحتی‌تاقرن‌دوم‌هجری‌درده های مصرمسجد وجود نداشت. تاآنکه درسال۲۱۶هجری، مأمون خلیفهٔ عباسی‌بآن

وضع خاتمه داد واسلام را در ده‌های مصر منتشر ساخت.

وضع اندلس نیزچنین بود که مسلمانان پس ازفتح آنکشور، در سال۹۲هجری متعرض امورادارى وسیاسى ودینى مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهى کل‌قوا وفرمان‌روائى عمومى را براى‌خود حفظ کردند و باستثناى شام و عراق که در زمان امویان وعباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت، اوضاع کلیه ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته و از مداخله در اوضاع اجتماعى مردم خوددارى میکردند.

درزمان خلفاى راشدین، استانداران همان فرماندهان‌قوا بودند وبیشتر ازهر چیز مراقبت داشتند که مالیات جمع آورى شود ومسلمانان نماز جماعت را بپا دارند وچنانکه سابق گفته شد امور داخلى مصر وشام وعراق، پس از فتح اسلام تا اواسط امویان قبل از اسلام اداره میشد و تدریجاً از اواخر دورهٔ خلفاى‌راشدین امورادارى این کشورها از دست کارمندان بومى بکارمندان عرب منتقل گشت، تا آنکه در زمان عبدالملك بن مروان، کلیه ادارات و دفاتر ممالك اسلامى بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامى در تمام شئون اجتماعى مستقرگشت واز آن موقع فرمانروائى ممالك (استاندارى‌ها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییر یافت. اما بطور کلى دو نوع استاندارى (فرمانروائى یا امارت) معمول بود که یکى را امارت عامه و دیگرى را امارت خاصه میخواندند.

وامارات‌عامه نیز بردوقسم بود که یکى را استکفاء و دیگرى را امارت‌استیلا می گفتند.

امارت استکفاء چه بود؟

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردى را شایستهٔ همه کار میدید واو راباختیارات تام وتمام بفرمانروائى میگماشت و این اختیارات تام عبارت بود از:

۱ـ ادارهٔ آرتش از نظر مالى وجنگى (مگراینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین کرده بود). ۲ـ تعیین‌قضاة وفرمانداران. ۳ـ نظارت در دخل‌وخرج وتعیین‌مأمورین لازم. ۴ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان. ۵ ـ اجراى احکام شرع

(حدود). ٦- پیشوائی در نماز. ٧- سرپرستی حجاج. واگر آنکشور با دشمن هم‌مرز بود فرمانروای کل، علاوه بر این هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد وغنائم جنگی را جمع آوری کرده، پنج یک را بمستحقان بدهد. (تفصیل این موضوع در قسمت آرتش و دارائی خواهد آمد) بیشترممالك اسلامی که (مانند شام در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان درهردودوره) از مرکز خلافت دور بودند بهمین ترتیب اداره می‌شدند.

مشهورترین این استانداران (امیران) در زمان امویان در عراق عبارتند از: زیادبن ابیه ، پسرش عبیدالله بن زیاد ، بشربن مروان، حجاج بن یوسف، یزید بن مهلب،مسلمة بن عبدالملک، عمر بن هبیرة ، خالدبن عبدالله قسری ، یوسف بن عمر ثقفی، عبدالله بن عمربن عبدالعزیز ، یزیدبن عمربن هبیره.

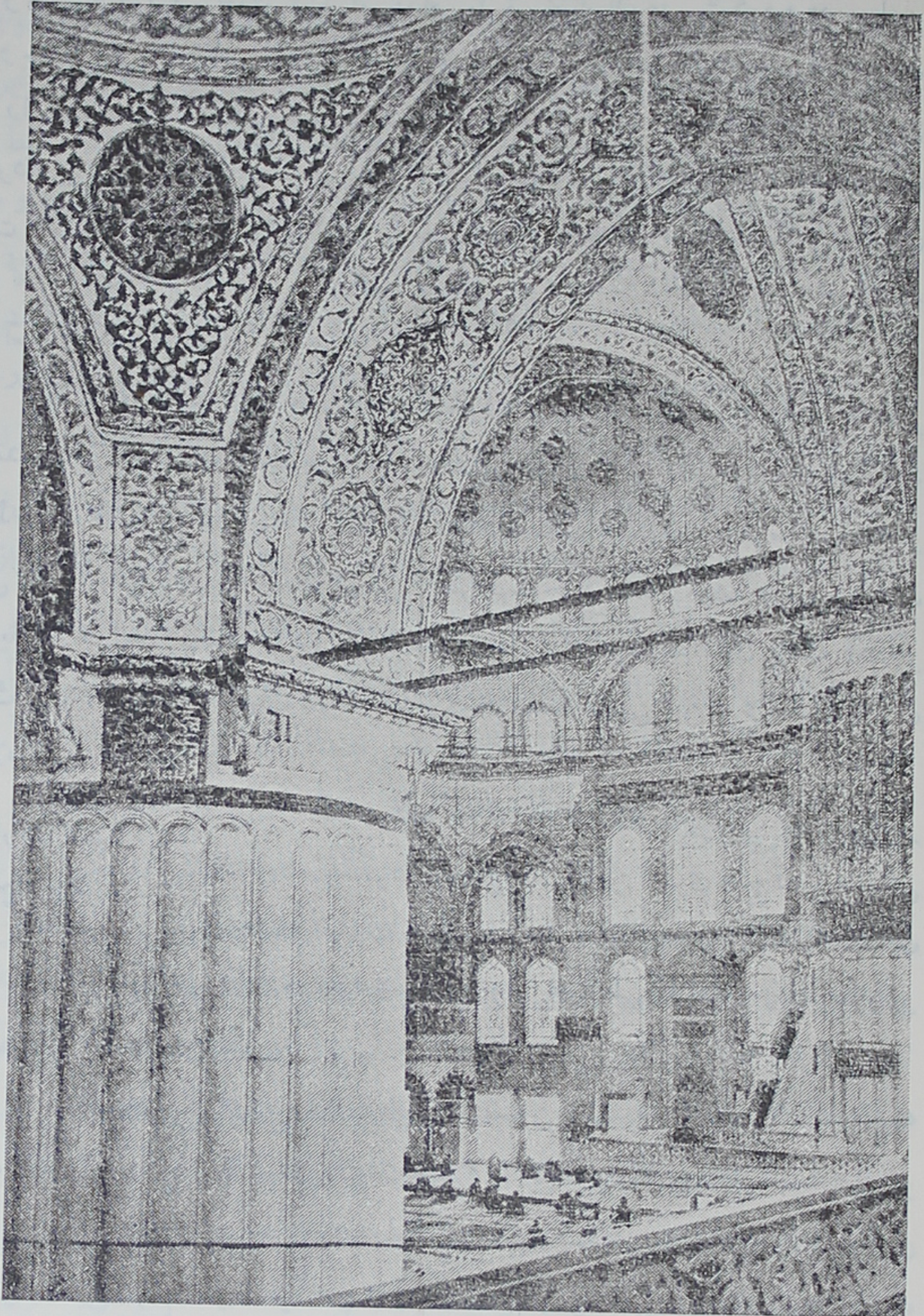
اینان را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیز میخواندند و اختیارات آنها نامحدود بوده ، مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند. فرمانداران راعزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان لشگری و کشوری میدادند اصلاحات عمرانی (مانند ساختن پل ویـا کندن ترعه) انجام میدادند و بقیهٔ درآمد را بشام برای خلیفه میفرستادند.

در مصر نیز چنین استاندارانی میفرستادند که نامی‌ترین آنها عمروعاص میباشد و چه بساکه عامل (استاندار) مصر از سایر همرتبه‌های خود مستقل‌تر بود. چنانکه معاویه بعدازاستفاده ازتدبیر عمروعاص در شکست دادن علی(ع) اختیارات‌واستقلال زیادتری بعمروعاص داده او را امیر مصر کرد وهمین قسم زیادبن ابیه رابا اختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة بن شعبه رابا همان وضع بکوفه مأمورکرد تا بدانوسیله این مردان کاردان با تدبیر تطمیع بشوند و برای‌معاویه خوش خدمتی کنند.

عباسیان هم این رویه را ادامه دادند، منتهی استان عراق راکه نزدیک بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب اختیار) کل‌را باستانهای دوردست مانند شام، مصر ، خراسان وممالك ترك و ماوراءالنهر فرستادند.

در زمـان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذ کلی یافتند، باینقسم که هرون

فرمانروائی نواحی غربی کشور را از شهر انبار تا افریقا) به جعفربن یحیی برمکی



ت- استامبول : داخل مسجد سلطان احمد

واگذارد وفضل برادرجعفر را بفرمانروائی قسمت شرقی (از شیروان تا آخر بلادترك)

گماشت(۱۷۶هجری) جعفر در مصر میزیست و برای شام وافریقا وسایر نقاط عرب مأمور میفرستاد. اما برادرش فضل از بغداد بطرف خراسان عزیمت کرد و در سراسر قلمرو خویش فرماندارانی معین کرده بعراق برگشت، گاه هم خلیفه یکی از خواص خود را باستانداری مملکتی میگماشت و آن شخص از طرف خود قائم‌مقام کل تعیین میکرد و بیشتر درزمان عباسیان ، این نوع مأموریت ها انجام مییافت و در هر حال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شد که رفته‌رفته ممالك اسلامی‌عباسیان بحال تجزیه افتد وهر قسمتی برای خود مستقل شود چه‌که والی یا امیر ، در قلمرو خود استقلال کامل داشت.

فقط برای خلیفه روی منبر خطبه میخواند و بنام اوسکه میزد واگر مختصر درآمدی باقی میماند به بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی‌مرد باهوشی‌میبود ونقاط ضعف خلیفه را در مییافت، استقلال خودرا‌تحکیم میکرد و با فرستادن‌مختصر وجهی به‌بغداد ویا باشرایط آسان دیگر از هرجهت خود مختار میشد و بهمین‌ترتیب طاهریان درخراسان وخاندان طولون درمصر واغالبه درافریقا استقلال یافتند ودرهر صورت این نواحی‌را استانهای دولت عباسی‌میخواندند منتهی این نوع امارت‌بامارت استیلاء شهرت داشت .

امارت استیلاء چه بود ؟

گاه میشد که خلیفه از روی ناچاری ، کسی راامیر یك ناحیه میکرد . بدیهی‌است چنین امیری هیچ‌گونه شنوائی از خلیفه نداشت و فقط از نظر مذهب و دین ازخلیفه اطاعت میکرد ودرامور سیاسی واداری خود همه کاره بود . شرایطی که امیر مزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود :

۱ ـ خلیفه‌راپیشوای‌دین واموردینی وجانشین پیغمبرمیدانست . ۲ ـ ازخلیفه اطاعت مذهبی میکرد . ۳ ـ درپیشرفت اسلام با خلیفه همکاری داشت . ٤ ـ اوامر مذهبی درسراسرقلمرو امیرجاری و معاملات و عقود مذهبی نافذ بود . ٥ ـ حقوق شرعی ، مطابق شرع استیفاء میشد . ٦ ـ در تمام قلمرو امیر ، حدود شرعی اجراء میگشت . ۷ ـ امیرازدین اسلام ، با تمام قوا حمایت میکرد .

امیر میتوانست برای خود وزیر وامثال آن استخدام نماید وچنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به تجزیه کشانید ودولت‌های کوچکی مانند دولت‌های آل بویه ، طاهریان،غزنویان ، حمدانی ، طولونی ، اخشید و غیره در دولت بزرگ عباسی پدید آورد ، چه که این دولت‌ها همه خود مختار بودند . فقط مبلغ معینی مطابق قرارداد سالانه برای خلیفه میفرستادند و بنام او سکه میزدند و خطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل ، امارت را درخاندان خود ارثی میساختند چنانکه خدیوان مصر بادولت عثمانی این نوع رفتار میکنند.(میکردند مترجم).

امارت خاصه . امیر خاص از خود استقلال چندانی نداشت وفقط درحدود معینی میتوانست در کارهای ارتش وسیاست محلی وحمایت از اسلام ودفاع از ناموس مسلمانان اقدام کند ودرامور مالی وقضائی تابع خلیفه بودحتی درقسمت پیشوائی نمازهم ازخوداختیار نداشت وچه بساکه قاضی برچنان امیری مقدم بودمأمورین دارائی ازطرف خلیفه تعیین میشدند و مالیاتهای مربوط را جمع آوری کرده بخزانه داری مرکزی (بیت المال کل) میفرستادند و حقوق کارمندان لشگری و کشوری را خود مأمورین می پرداختند . دردورهٔ عباسیان امارت خاص چندان معمول نبود .

حقوق کارمندان

همینکه عمر برای ثبت خرج و دخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس کرد وحقوق افراد ارتش را معین نمود برای کارمندان کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عماریاسررا بکوفه فرستاده، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش را بوی سپردو ماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد ، بعلاوه برای نویسندگان واذان‌گوها و همراهان عمار نیز ماهانه معین نمود . از آن جمله ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی وعبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی کوفه و شریح را برای امور قضائی بصره گماشت. حقوق وجیره دومی ماهی صد درهم ویك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح) ماهی صد درهم و ده جریب گندم میگرفت (۱) و چنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیره

۱ـ هرجریب ۳۶۰۰ متر مربع است . و مقصود مقدار گندمی بوده که درآن مساحت کاشته میشده و بدست می آمده است . مترجم

عمار یاسر ازهمه بیشتر بود چه که وی پیشوای نماز وفرمانده آرتش بوده ودر واقع امیر محسوب میشد . معاویه والی شام سالی هزاردرهم حقوق (در زمان عمر) داشت عمر در امور مالی بسیار سخت میگرفت و اگر میفهمید که مأمورین وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت وبه بیت المال میداد .

در زمان امویان ، حقوق و امتیازات استانداران (عمال) زیاد شد . مخصوصاً معاویه بآنها بذل و بخشش فراوان میکرد ، تـا در دوستی او پا برجا بمانند مثلا زیاد بن ابیه را استاندار بصره ـ خراسان و سیستان کرد و آنچه خواست بوی داد و همین قسم بـا عمروعاص رفتار کرد عباسیان هم مانند امویان امتیازات بسیاری بمأمورین خود میدادند و درهرحال مقرری استانداران تابع وسعت استانداری ونوع کار و اهمیت آنان بودچنانکه فضل بن سهل استانداراستانهای شرقی سالی سه میلیون درهم مقررش میگرفت .

مقام وزارت امیرالامراء سلطان

وزارت . وزارت ، بالاترین مقامات دولتی است عربها چیزی از این مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان این منصب را ازایرانیان اقتباس کردند ، ولی اگر مقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور و همدست فرمانروای کل باشد البته پیش ازعباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه های دولتی اسلام یافت میشدند ، چه که حضرت رسول در جزئی و کلی امور حتی در کارهای خصوصی خود بـا اصحاب مشورت میفرمود و مخصوصاً ابـوبکر را بامور معینی اختصاص میداد ، تا آن درجه که عربهای معاشر باورومیان و ایرانیان ابوبکر را وزیر پیغمبرمیخواندند ، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمرمیگفتند منتهی کلمه وعنوان وزیردرابتدای اسلام معروفیت نداشت .

همینکه امویان بخلافت رسیدند و خلافت را بسلطنت تبدیل کردند ، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله ها ودسته بندی ها وبندوبست ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاًاشخاصی را مورد شور قرار دادندکه دارای شم سیاسی بودند و در واقع همان اشخاص وزیران بنی امیه محسوب میشدند ، بااین فرق که آنها عنوان ومقام وزارت

نداشتند ، فقط کار وزیران را انجام میدادند .

درزمان عباسیان ، امپراتوری اسلام وسعت گرفت واداره امور مملکتی اهمیت یافت ، از آنرو مقام وزیر بالا رفت بسیاری از وظایف خلیفه باو واگذار گشت که از آنجمله نظارت دیوان محاسبات - اجرای احکام خلیفه - نظارت درارسال مراسلات از نظر حفظ اسرار خلیفه وامثال آن بود و در واقع مقام وزارت شمشیر و قلم را در دست داشت.

نخستین وزیر بنی عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی وزیر سفاح عباسی بود که برای اولین بار، بعنوان وزیر در دولت اسلامی معرفی شد(۱) ابن خلکان میگوید: پیش از ابوسلمه نه در زمان امویان ونه قبل از آن کسی بعنوان و زیر در دولتهای اسلامی معرفی نشده بود . ابوسلمه همدانی را وزیر آل محمد وابومسلم خراسانی را امیر آل محمد میگفتندو هردوی آنها ایرانی بودند ، عباسیان نخستین فرمانروایان اسلام هستند که وزارت راتأسیس کرده وآنرا بایرانیان واگذاردند. مهمترین وزیران ایران عباسی آل برمك بودند و اینان چنان در کارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابر انداخت بقسمی که بدبختی این خاندان کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت در دورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه در قرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیر افزوده شد . اسماعیل ابن ابی الحسن عباد بن عباس وزیر مؤیدالدوله دیلمی نخستین وزیری است که دارای آن عنوان(صاحب) شدوپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذ وقدرت خلفاء بود. وهمینکه خلفاء ناتوان گشتندوزیران آنها نیز بیکاره ماندندو کسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند .که آنهارا امیر الامراء میگفتند .

---

۱ - ابوسلمه همدانی را خلال هم می گویند ، چون در محلهٔ خرما فروشان منزل داشته و یا از خاندان خرما فروشان بوده است و خلال بزبان عربی بمعنی خرما هم آمده است ، ماشرح حال مفصل این وزیرو سایر وزیران شیعه را درجلد دوم آثارالشیعه (فارسی) نگاشته ایم . طالبان بآن کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

امیرالامراء. از قرن چهارم هجری به بعدخلفای عباسی بفرمانروایان‌دولتهای کوچك مانند(آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا در واقع پادشاه‌ویا مثل‌پادشاه‌بود . اولین کسی که‌باین عنوان معروف‌شد ،ابن‌رائق‌از‌بنی‌حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲٤ هجری الراضی‌امورمملکت راباابن رائق‌واگذارده بوی خلعت‌داد وبنام او پرچم بست و دستور داد روی منبر باسم ابن رائق خطبه بخوانند و اورا امیرالامراء بگویند. ابن‌رائق‌را سلطان بغداد ویاملك‌بغدادهم میخواندند،پادشاهان آل‌بویه تا سال٤٤٩ نیز این لقب را داشتند و از آن‌پس‌این‌عنوان بطغرل‌بیك‌پادشاه سلجوقی، وجانشینان او منتقل‌گشت والب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای آن‌لقب‌بوده‌است سرانجام در سال۵٤٧هجری دولت سلجوقیان دربغداد سقوط‌کرد ، سلاطین آل‌بویه‌در موقع‌اقتدار خود شخصی‌رابنام‌رئیس‌الرؤساءخوانده‌اورانایب‌خلیفه میگفتندوعنوان«امیرالامراء»راخودشان‌بهر کدام ازاعضای‌خانواده که‌شایسته میدیدند اعطاء میکردند. پس‌از سقوط‌آل‌بویه وپیدایش سلجوقیان‌دوباره تعیین امیرالامراء با خلفای عباسی‌شد اگر در اوضاع‌خلافت عباسیان مطالعاتی‌بعمل آیدمعلوم‌میگردد‌که یکی از موجبات‌سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد وخودکنار میرفت و بتدریج از ادارهٔ امور مملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن کلس، وزیرالعزیز بالله میباشد۳٦۳هجری خلفای اموی ـ اندلس مانند خلفای اموی ـ شام در ابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری‌درامور مملکتی‌انتخاب‌میکردندو آنهارا حاجب‌میگفتندسپس‌همان‌حاجب را وزیرخواندند . وزارت امویان‌اندلس‌مانند وزارت عباسیان درخانواده های معینی بارث باقی میماند ، چنانکه بر مکیان در بغداد نیزهمان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض
وزارت تنفید

ـ وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض وزارت تنفید .

وزیر ، تفویضی همه کارهارا با فکر و نظر خویش تسویه

میکرد و جزسه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، درهمهٔ کارها ازخوداختیار تام داشت و آن سه موضوع چنین بود :

۱ ـ حق تعیین ولیعهد که وزیر در آن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ ـ خلیفه میتوانست هرکس راکه وزیر بکار گماشته ، برکنار سازد، ولی وزیر آن حق رانداشت .

۳ ـ خلیفه میتوانست پیش خود از امامت استعفاء دهد . اما وزیر آن حق را نداشت .

وزرای برامکه ـ یحیی بن اکثم ـ ابن فرات از وزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری ازفرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی، همین نوع اختیارات رادارا شدند، خلفای عباسی درپاره‌ای مواردمهرخلافت را بوزیران (تفویضی) میدادندوخودازهرجهت برکنار مینشستند موضوع مهر گرفتن هرون از جعفر وسپردن او ببرادرش فضل نمونه‌ای از نفوذ و اقتدار وزیران تفویضی میباشد.

ونیزحکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی جعفر برمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن صالح پسری عموی هرون بر وی ورود کرد جعفرازروی مستی وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگر حاجتی داری ازما بخواه تا بپاداش همراهی های پیشین آنرا انجام دهیم وازانواع نعمت‌ها که بدست ما افتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه‌ازمن رنجیده‌میل‌دارم ، آن رنجش برطرف‌شود.

جعفر ، بدون تأمل پاسخ داد که خلیفه ازتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملك گفت: ده‌هزاردینار وام دارم .

جعفرجواب‌داد ، که خودم ده‌هزاردینار وام تورا دادم وخلیفه‌هم ده‌هزاردینار داد دیگرچه ؟

عبدالملك گفت : دوست دارم که با دامادی خلیفه مقام وجاه من برتر گردد ودخترخلیفه را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفر بوی پاسخ داد که از طرف خلیفه غالیه دختر خلیفه را بعقد پسرت در آوردم دیگر چه ؟

عبدالملک گفت : چه خوب است که استانداری (ولایت) هم بر این نعمت‌ها افزوده شود .

جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصر را باو دادم .

عبدالملک رفت و بزم جعفر تاسحر گاهان ادامه داشت و همینکه جعفر فردای آنروز بخدمت خلیفه آمد ، خلیفه گفت : دیشب بر تو چه گذشت ؟ جعفر داستان مجلس عیش را ازسر تا ته بیان کرد و همینکه بموضوع عبدالملک رسید خلیفه که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفر تورا بجان پدرت ، بگو به بینم عبدالملک از تو چه خواست ؟

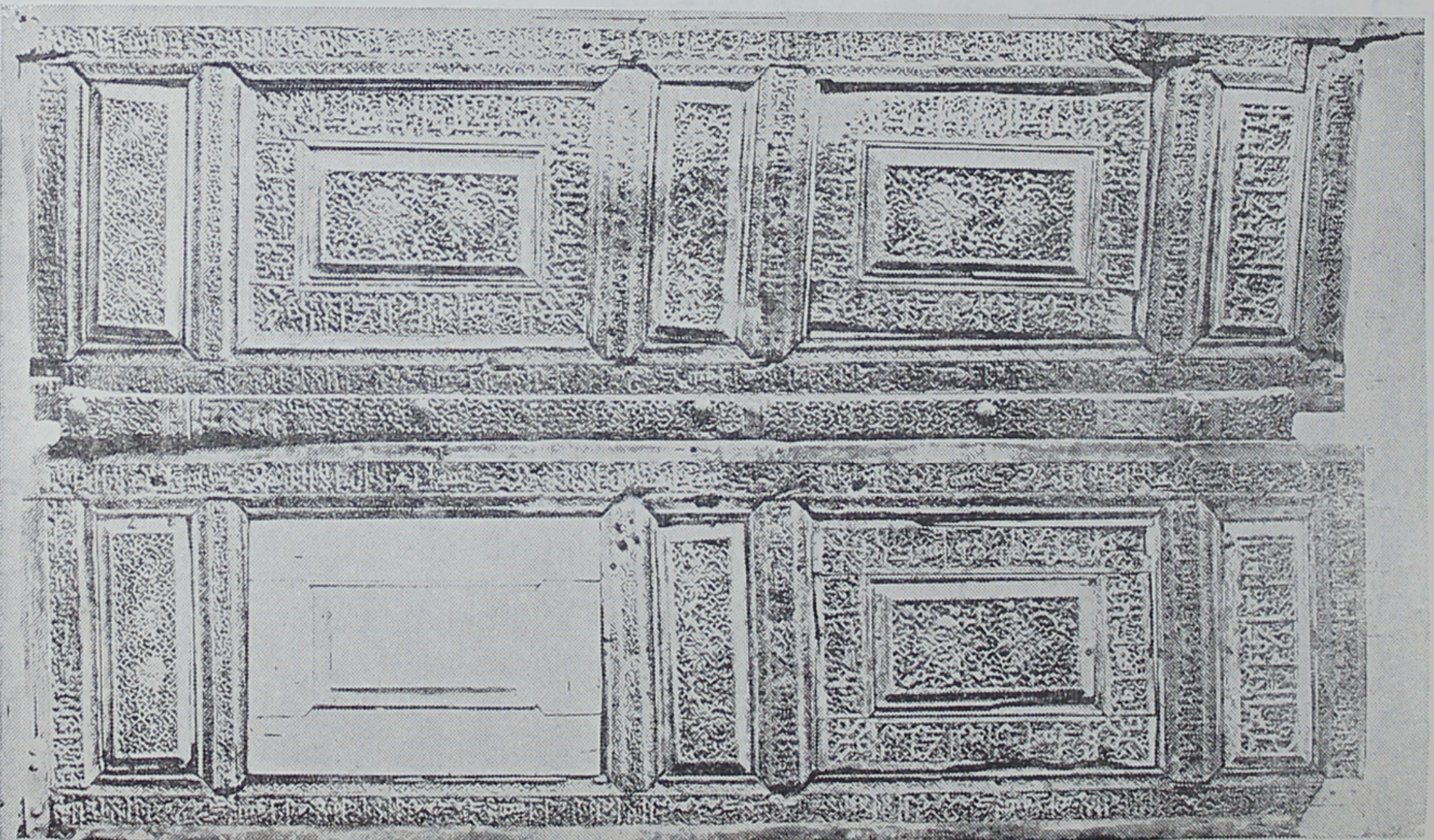
جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست ـ تو چه پاسخ دادی ؟ گفتم خلیفه از تو راضی شد و آنگاه چه خواست ؟ ـ ده هزار دینار وام داشت ، آنرا از مال خودم دادم وده هزار دینار از کیسهٔ خلیفه بر آن افزودم ـ سپس چی ؟ آرزو داشت که با دامادی وانتساب بخلیفه برجاه ومقامش افزوده شود ویکی ازدختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد ـ تو چه کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را با اجازهٔ خلیفه برای پسرش ابراهیم نامزد کردم ـ آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه (ابراهیم پسر عبدالملک) دارای مقام استانداری هم باشد . تو چه کردی؟ من گفتیم که خلیفه حکومت مصر را باو داده است .

خلیفه پس ازشنیدن این اظهارات . فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء کرد، بسیاری ازخلفای عباسی بیک وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل‌ـ بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفیذ . وزیر تنفیذی، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامر خلیفه رااجراء میکرد ودر واقع رابط میان مردم وخلیفه محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل ونصب مأمورین عالی رتبه را ابلاغ میکرد درصورتی که وزیر تفویض هر کس را میخواست بهر کاری میگماشت یا از آن مقام برمیداشت خلیفه میتوانست ، دووزیر تنفیذ داشته باشد که یکی درامور مالی ودیگری در امور

۴- در منبت‌کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر در موصل

از آثار قرن ششم هجری



نظامی رابط باشد اما وزیر تفویض درهر حال یکی بود .

حقوق وزیر . حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکرد کسان واطراف ونزدیکان وزیر هم علاوه برخود وزیر ، حقوق هائی از خلیفه می‌گرفتند اینك نمونه‌ای ازمیزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:

وزیر ماهانه ۵۰۰۰ دینار

هریك ازپسران وبرادران وزیر، ماهانه ۲۰۰-۳۰۰دینار

هریك ازگماشتگان آنها ماهانه ۳۰۰ - ۵۰۰ دینار

گذشته از این حقوق ماهانه وزراء وکسان وبستگان آنان املاکی را تیول خود میکردند ودرمواقع معین عیدی وخلعت وهدیه دریافت میداشتند ، بطوری که یك وزیر در ظرف سال بیش از صد هزار دینار نقد و جنس برای خود و کسانش برداشت میکرد .

سلطان . در ابتداء وزیران عباسی را ازنظر احترام وتجلیل سلطان میخواندند. (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفربن یحیی را سلطان میگفتند وآنچه ازمطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند وگاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتندوالبته‌این‌عنوان، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته وازروی مجاز اطلاق میشده است.تا آنکه‌برای اولین بار درتاریخ اسلام محمودبن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی‌سلطان‌ملقب شد ومثل اینکه دراواخرقرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکرشد) پس از آن عنوان سلطان ، بفرمانروایان وپادشاهان ترك وکرد وچرکس وسلجوقی وایوبی وممالیك (یك‌سلسله ازپادشاهان مصر) وعثمانی نیزاطلاق شد .

مقام وزیروورزارت‌تا آنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اما همینکه عنوان‌سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه‌گشت وهرسلطانی‌پیش‌از مرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان درشرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگوید که سامانیان

پادشاه خود را سلطان السلاطین میگفتند وچون سامانیان پیش ازغزنویان میزیستند
بنا بر این باید گفت که عنوان مزبور قبل از سلطان محمود هم معروف بوده است واز آنرو



ت ـ بروسه : داخل مسجد علو

غزنویان ، این لقب را ازسامانیان گرفته‌اند بااین همه قرائنی در دست هست که نظر
اول (پیدایش لقب سلطان دراولین بار برای سلطان محمود) درست ترمیآید ، غیر از

این باشد باید گفت که سامانیان پیش از قبول اسلام این لقب را داشته‌اند وسلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد.

عنوان سلطان، ازطرف خلیفه اعطاء میشدو آنرا از نظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظر سیاسی و اداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان، همه نوع نفوذ وقدرت داشتند.

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیار مجلل بودباینقسم که خلیفه هفت خلعت بسلطان میپوشانید و گردن بند وتاج ودوبازوبند بوی می‌بخشید و بکمرش شمشیری می‌بست وبنام اوپرچم می‌بست وباسمش خطبه میخواند ویکی از آن مراسم با شکوه درزمان خلافت المستظهربالله، برای سلطان محمدبن ملکشاه، با حضور سنجر برادر محمد دربغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه در تالارتاج، روی تخت خود جلوس کرد، برده مبارك حضرت رسول را بدوش انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامه خلافت برسر نهاد وچندین خلعت، بسلطان محمد پوشانیده، یك تاج ودوبازوبند ویک گردن‌بند بسرو گردن وبازوی سلطان بست با دست خود دوشمشیر بکمروی آویخت وپنج اسب با زین وبرگ بوی داد وپرچم سلطنت اورا بادست خویش (خلیفه) آراست ودرجامع بغدادبنام سلطنت وی خطبه خواندند.

معمولا روزی که لقب سلطانی اعطاء میشد. القاب دیگری که حاکی ازتوجه مقام خلافت بسلاطین بود، مانند عضدالدوله - سیف الدوله - ناصرالدوله وامثال آن بسلطان داده میشد.

آرتش و توابع آن

تاریخ آرتش

اساس ارتش . در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کارزار ، همهٔ مردان بجنگ رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر،متمدن (شهرنشین) شدو کارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش ازهرچیز درصدد بر آمدکاهن‌داشته باشدوسپاهی منظم راه بیندازد ونخستین‌دولتی که سپاهی منظم آراست . دولت فرعونی مصر بود . فراعنهٔ مصر درحدود دوهزارسال پیش ازمیلاد اززنگیان وحبشیان آرتشی‌فراهم ساخته‌نواحی کنار دریای قرمزرا بدست‌این‌سپاهیان برای خود گشودند سپس آشوریان ، بابلیان ، فنیقی‌ها ، یونانیان ، رومیان وبالاخره مسلمانان ، سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم میایستادند درخرابه‌های مصرقدیم تصویراین نوع سپاهیان بسیاراست یونانی‌ها با جرح وتعدیل مقتضی این رویه را ازنظام مصرقدیم آموخته تشکیل(کتیبه) دادندکه بزبان یونانی آنرا جناح Phalanx میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرارمیگرفت وهرجناح یاکتیبه از چهارهزار سپاهی تشکیل می‌یافت وهر سپاهی بفاصله چند قدم پهلوپشت سرهم میایستادند.فیلیپ مقدونیه شمارهٔ کتیبه را دو برابر کرد واسکندر پسرش آنرا چهار برابر ساخت و فاصله سپاهیان راکمترساخت ، بقسمی که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد ، اسکندر نیزه‌هائی برای سپاهیان تهیه‌کردکه درازی آن ۲۴ پا میشد نیزهٔ صف‌اول کوتاه ، ودومی‌بلندترمیشد

و همینطور طول آن افزوده میگشت تا بحدی که نیزه صف پنجم سه پا جلوتر از صف اول ظاهر میشد فیلیپ رسته سوار نظام ترتیب داد و پسرش اسکندر پاره‌ای آلات جنگی از آن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد و با این نظام جدید، در قرن چهارم پیش ازمیلاد دنیا را مسخر ساخت.

آرتش روم. رومی ها قسمت کتیبه را از یونان اقتباس کردند، آرتش رومیان درموقع قدرت آنان ازلشگرها تشکیل میشد وشمارهٔ هرلشگر (فرقه) شش هزار بود که بسه دسته تقسیم میگشت:

۱ - جوانان درصف اول میایستادند. ۲ - میان سالان درصف دوم بودند.

۳ - مردان مجرب و کاردیده درصف سوم قرار داشتند باهرلشگری عده ای تیرانداز و نیزه دار وسنگ افکن بود که دشمن رامشغول دارد وازجنگ باپیاده نظام باز دارد.

سپس رومیان، بدون توجه بصف آرائی لشگرهای خود را بدسته‌های دهگانه تقسیم نمودند وهر دسته یاهنگ سه قسمت میشد وهر قسمتی دودسته بود ودرهر دسته‌ای صد مرد میایستادند. فرق این نظام جدید بانظام سابق روم و یونان آن بود که دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند. بلکه سپاهیان به لشگرهاوهنگ ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی تافتوحات اسلامی بهمان ترتیب باقی ماند.

درزمان پیدایش اسلام، شمارهٔ سپاهیان روم ۱۲۰هزار بود وسر کرده هرده هزاریك فرمانده بود که غالباً ازبطریق‌ها انتخاب میشد وهر بطریقی دوفرمانده زیردست داشت که آنرا طومرخان میگفتند وهریك از آنان بر پنج هزار سپاهی فرمانروا بودند وهریك ازطومرخانها پنج فرمانده را اداره میکردند که آنرا درونگری Drungri میخواندند وهردرونگری هزار مرد زیر دست داشت، هردرونگری بنوبهٔ خود پنج افسرجزء رااداره میکرد که نام آنهاکومس Comes بودوهر کومس ۲۰۰ سپاهی رازیر دست میگرفت. فرمانده زیردست کومس کیمطرخ Centuriones بود که صدمرد را اداره میکرد زیردست کیمطرخ دامرخ یعنی دهباشی بود که ده سپاهی زیرنظرمیگرفت واین نظامات بانظامات آرتش امروزشباهت بسیاردارد.

ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری

چاچ
بلاد خزر
دریای خزر یا گرگان
ارمنستان
بلاد روم
دریای سیاه
بلاد بلغار
بلاد آوار
بلاد فرنگ
دریای روم
قبرس
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی
دیار عرب
بلاد بجه
بلاد نوبه
دریای فارس

آرتش ایرانیان . آرتش ایران ، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت : فرماندهان کل که آنان را میر میران میخواندند وزیر نظر هر کدامشان چهار فرمانده بودکه آن را سپهبد میخواندند و هر سپهبدی چهار مرزبان در اختیار داشت وهرمرزبان چهار سالاررا اداره میکرد وهرسالاری فرمانده ده سوار وپنج پیاده بود .

آرتش عرب . عربها پیش از اسلام ، بـدوی بودند و آرتش مرتبی نداشتند وهر گاه جنگی پیش میآمد عده‌ای سواره وپیاده بانیزه وتیروشمشیر بمیدان میفرستادند فقط یکی دوحکومت عرب مانندتبابعه پادشاهان حمیر، ومنذریان، پادشاهان حیره پیش ازظهور اسلام ، بواسطهٔ آمیزش باممالك متمدن دارای آرتش منظم بودند و ازقرار مذکور پادشاهان منذری دو کتیبه داشته‌اند که یکی رادوسر ودیگری راشهباء میگفتند ولی عربهای حجاز چنانکه گفته شد بحال بدوی میزیستند .

پس از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب جدا شدند وزیر پرچم دین دارای یك هدف ویك مرام گشتند و ازآنرو در جنگها تمام افرادشان بصورت سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان اسلام مهاجرین بودند وهمینکه مهاجرین بمدینه آمدند با انصار همدست شدند وهردو دسته یك سپاه تشکیل دادند کـه رابط میان آنان برادری وبرابری بودوبا آنکه شمارهٔ آنان بسیار کم بود از نیروی اتحادووحدت تقویت میشدند وفرمانده کل این جمع قلیل ، خود رسول اکرم (ص) بود .

بعداز آنکه درزمان پیغمبر (ص) وابوبکر فتوحات اسلامی فزونی یافت، بسیاری ازقبایل عرب درحجاز ونجد ویمامه بمسلمانان پیوستند وپس ازآنکه عدهٔ آنان زیادتر شد بشام وعراق ومصر حمله بردند وشهر های مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود راپچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی درمصروشام وعراق جادادند وهرقبیله وتیره‌ای جای مخصوصی را گرفتند مثلا استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود و در هرقسمت یکی ازپنج قبیله های اسلامی. ازد ، تمیم ، بکر، عبدالقیس واهل عالیه اقامت داشتند (قریش کنانه ـ ازد ، بجیله ، خثعم ، قیس عیلان ، مزینه) واهل عالیه وکوفه را اهل مدینه میگفتند وهریك ازآن قبایل پنجگانه ازخودامیری داشتندسایرسپاهیان مسلمین درکوفه وفسطاط وسایرشهرهای عراق وشام ومصر بهمین

وضع متفرق شده دراطراف و نواحی منزل گزیدند .

ودر هرحال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجومیزیستند و بهیچ کاری جزجنگ نمی پرداختند وعمر، آنان رااززراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس از آن همه فتح وپیشرفت کم کم بفکرتن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمراین را دریافت بمنادی خود فرمان داد ، پیش فرماندهان سپاه برود وبآنان بگوید که حقوق ومقرری افرادسپاهی مرتب میرسد وخواربار وجیره ومواجب خانوادهٔ آنان نیز برقرارمیباشد ، بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشاید هم نظرعمر این بوده که سپاهیان در یك محلی پابند ودلبسته آب وخاك نشوند چه که ممکن بود در نقاط دیگری بوجوداین سپاهیان احتیاج مبرم پیدا میشد وحرکت دادن آنها درصورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود.

بهر حال تا زمان عمر ، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند ، ولی همینکه خلیفه دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب داد ، سپاهیان ازسایرافراد متمایز گشتند و این جریان تازمان امویان تکمیل شد و از قرار معلوم در اواسط حکومت بنی امیه موضوع نظام اجباری دراسلام شروع شد، چه تاآنموقع مسلمانان بنام جهادو فریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند وغنیمت هائی بدست می آوردند. تا آنکه پیش آمد قتل عثمان (۳۵ هجری) وحوادث بعداز آن مسلمانان را بخود مشغول داشت وهردسته ای حق را بطرف خود دانسته باآندستهٔ دیگرمبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده یك حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم راآماده کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری را اجراء کردند و شاید نخستین کسی که باین عمل اقدام کرد حجاج بن یوسف عامل عبدالملك بن مروان میباشد .

در آنموقع دولت اموی به منتهای قدرت وشوکت رسیده بودند و بعمران و آبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی کـه حتی درزمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند ، اما معاویه با بذل و بخشش وسیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد ، پس از معاویه یزید ومعاویه دوم ومروان حکم خلیفه شدند وهیچ کدام از آنان نتوانستند سروصورتی بامور آرتش بدهند تا

آنجاکه درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام ، بکلی خودسر شده بدستور خلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه (عبدالملك) ازاین وضع برئیس گارد مخصوص (صاحب الشرطه) روح بن زنباع شکوه کرد که افراد سپاهی بامن فرود نمی آیند و بامن کوچ نمیکنند... رئیس گارد اظهارداشت که در میان نفرات ما مردی است که اوراحجاج بن یوسف میگویند. اگرخلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین سازد بخوبی این مشکل را آسان میکند عبدالملك حجاج را که مرد سر سخت بی باکی بود بآن کارگماشت. از همانموقع تمام سپاهیان باخلیفه سوارشده وباخلیفه پیاده میشدند فقط افرادونفرات روح بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی بودند تا آنکه یك روز خلیفه وهمراهان براه افتادند وافراد روح بن زنباع بخود مشغول بوده غذامیخوردند حجاج که اینرا شنید سروقت آنان آمده ، گفت: چرا باخلیفه راه نیفتادید آنها هم باشوخی و بی اعتنائی گفتند: مادر بخطا آرام باش توهم بیا وباماهم کاسه بشو، حجاج سری تکان داده ، در پاسخ گفت: که اشتباه کردید آنچه تصورمیکردید گذشت سپس دستورداد ، تمام آن افراد نافرمان را بتازیانه بستند وچادر های روح بن زنباع رئیس آنان را آتش زدند. روح بن زنباع گریه کنان نزد عبدالملك رفته گفت:

کسی که دیروز فراش من بود مأمورین مرا تازیانه زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك حجاج راخواسته ماجرا را پرسید حجاج گفت من این نکردم بلکه خود خلیفه آنرا بجاآورد چه که دست من دست خلیفه وتازیانهٔ من تازیانهٔ خلیفه است هرگاه خلیفه بخواهد میتواند بجای هرچادر دو چادر وبجای یك فراش ، دوفراش بروح بن زنباع بدهد. اماشایسته نیست که قدرت مرا درهم بشکنند.

خلیفه گفتهٔ اورا پسندیدوخسارات روح بن زنباع را جبران کرد اما کفایت ولیاقت حجاجرا درك کرده، اورا مقرب ساخت وشایدازاین تاریخ موضوع نظام اجباری دراسلام آغاز گردید و بتدریج رسمیت یافت بقسمی که از آن به بعد سپاهیان اسلام بدودسته داوطلب و اجباری تقسیم شدندوهردو دسته ازاعراب (قحطانی یمنی یاعدنانی مضری) بودند. اگرچه غیرعرب و بندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد.

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام . در زمان سلطنت عباسیان ، نیازمندی

بایرانیان شدت یافت ودسته‌هائی از سپاهیان ایرانی جزء لشگر اعراب واسلام در آمدند و نخستین دستهٔ آنان خراسانیان بودند چه که آنان بسر کردگی ابومسلم برای اولین بار بیاری عباسیان قیام کردند و آنانرا بخلافت رسانیدند از آنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود. یمنی ، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی برآن سه دسته افزوده شد که آن گارد مخصوصی بود که مأموریتی جز حفظ وحراست خلیفه وجلوگیری از شورش های داخلی نداشتند وعجب اینکه همین دستهٔ اخیر، باعث ضعف و بیچارگی خلفای عباسی گشتند.

وهمینکه درسال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب درسپاهیان خلیفه فزونی یافت بقسمی که خلیفه از سپاهیان خود بیمناك شد و گارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ خود از اهل حوف (شرقیه ودقهلیه مصر) تشکیل داد که آنهارا مغربی هم میگفتند وشاید میان آنان از مغربی‌ها هم بوده‌اند ودستهٔ دیگری نیز ازمردمان فرغانه وسمرقند و اشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔ فراغنه یا ترکها بردسته‌های سابق افزودند . این دستهٔ اخیر خطرناکترین سپاهیان خلیفه شدند .چه که ذره‌ای از اهانت برجال دولتی وسپاهیان عرب فروگذار نمی کردند ومردم بغداد را همه جور آزار میرساندند . از آن جمله اینکه در کوچه ها و بازارهای بغداد اسب تازی کرده ، مردان وزنان و کودکان را زیر پا میگذاردند . مردم از بیداد آنان بخلیفه شکایت کردند وخلیفه ناچار شهر سامره رادرسال ۲۲۱ ساخته، خود بااین دسته ازسپاهیان بدانجا رفت واز آن زمان عربها ازخلیفه خودمتنفرشده نسبت بوی بدبین گشتند سپاهیان خلیفه در آن موقع همه پیاده بودند ودستهٔ اعراب را حربیه ودستهٔ غیرعرب راجند میخواندند.

اما سپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد درسر حدات میرفتند، تا مگر غنیمتی بدست آورند در هر صورت سپاهیان خلفاء بچند دسته تقسیم میشدند از این قرار :

نفت اندازان و آتش افروزان که سنگرهای دشمن را آتش میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند . سنگ اندازان که بافلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنها را عیار می‌خواندند . پزشکان وداروسازان بسیاری در

لشگریان اسلام خدمت میکردند، که چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح باسپاهیان بودند، همانطور که اکنون در ممالك متمدن هم این رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود با دیگران زد وخورد داشتند اینان در زمان مهتدی بوجود آمده ودردوران مستعین کارشان بالا



ع- ظرف مسی که روی آن آب نقره داده‌اند ودارای گل و بوته ونوشته میباشد

گرفت وهمان اوقات ، دستهٔ تازه تری بنام غلامان سنگی در دربار خلیفه راه یافتند وخلفای فاطمی مصر نیزچنین غلامانی برای دستگاه خویش فراهم ساختند. دیگر دستهٔ معروف بساجی که سرپرست آنان ابن ساج ازعمال مقتدرخلیفه عباسی بودودسته‌ای از لشگریان پیادهٔ عرب بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدندوهمین قسم دسته‌های معروف به بلالی ومسعودی وغیره وغیره که هریك برای پیشرفت خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند . این زد و خوردها و کشمکشها که در میان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی میداد، کم کم حکومت راازدست عرب وقریش گرفته، آنانرا

بگوشه‌ای افکنند و ترک ها درهر کار صاحب اختیار گشته دولت های مقتدری تشکیل دادند.

دیوان آرتش

عمر، دیوانی (دفتری) برای ثبت اسامی سپاهیان ومقرری آنها تشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده نمیشد وتنها آن را دیوان میگفتند ولی چون همهٔ مسلمانان در آنروز سپاهی بودند، لذا دیوان مطلق هم دیوان آرتش بود. در آن دیوان نام مهاجرین وانصار وپیروان آنان ومقرری آنها بارعایت خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکر شده بود و برای هرمسلمان وخانواده وفرزندانش حقوقی معین شده بود. در آن موقع بیش از هرچیز حق تقدم اسلامی ونزدیکی با پیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس ازدر گذشت طبقات اولیه شجاعت ومیدان داری درجنگ موردتوجه شد.

البته پذیرفتن افراد برای خدمات جنگی شرایطی داشت وازآن جمله اینکه داوطلب باید مسلمان وتندرست وآزاد و بالغ ودلیر باشد وهمینکه داوطلب بدیوان آرتش در خواست میداد ابتداء تحقیقاتی در بارهٔ وی انجام میگرفت و همینکه پذیرفته میشد، نام ونام خانوادگی ورنگ چهره وقدوسایر مشخصات برای رفع هر گونه اشتباه در دفتر قید میشد.

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی که عمر تعیین کرده بود پرداخت میگشت. مثلا اگر سپاهی عرب بودوازقبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول (ص) بود، بردیگران مزیت داشت، ازآنرو سپاهی عرب قحطان برعرب عدنان وعرب مضر بر ربیعه وقریش برغیر قریش و بنی هاشم بربنی امیه مقدم میشدند. چه که آنان بپیغمبر اکرم(ص) نزدیکتر بودند و باین ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت دوری و نزدیکی با هاشمیان درقسمت حقوق ومزایا مقدم ومؤخر میگشت. این ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی اگر داوطلب عرب‌نبود و افراد ترك، هند، خراسانی یافرغانی یا مغربی داوطلب خدمت‌میشد درآنصورت سابقهٔ خدمات جنگی وسابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید ودر صورت تساوی این‌مراتب درجهٔ اطاعت آنان را رعایت میکردند برای دیوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات- فوق‌العاده

سربازان وافسران- هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودند که باقتضای زمان و مکان تغییر می یافت.

مقرری سپاهیان مقصود از مقرری حقوقی بودکه در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد. در زمان حضرت رسول اکرم (ص) این مقرری مشخص نمیشد و بسته بغنائمی بودکه بدست مسلمانان میافتاد که خمس آن را حضرت رسول برای خود برمیداشت و بقیه را بدون رعایت سابقه و نسب میان یاران تقسیم میفرمود. در زمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت ولی عمر، دیوان منظمی تشکیل داده با مراعات سابقه و نزدیکی به پیغمبر برای هریك از مسلمانان مقرری سالانه معلوم نمود که نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد:

۱ـ هریک ازمهاجرین وانصارکه درواقعهٔ بدرکبری شرکت داشتند	سالی	۵۰۰۰ درهم
۲ ـ هریك که شرکت نداشتند	سالی	۴۰۰۰ «
۳ ـ هریك از زنان پیغمبر(ص)	«	۱۲۰۰۰ «
۴ـ عباس عموی پیغمبر (ص)	«	۵۰۰۰ «
۵ ـ حسن وحسین.	«	۳۰۰۰ «
۶ ـ عبدالله پسر عمر	«	۲۰۰۰ «
۷ـ هریك ازفرزندان(پسر) مهاجرین وانصار	«	۸۰۰ «
۸ ـ هریک از اهالی مکه	«	۸۰۰ «
۹ ـ سایر مسلمانان	«	۳۰۰-۵۰۰ «
۱۰ـ زنان مهاجرین وانصار	«	۲۰۰-۶۰۰ «

بطورکلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) در زمان عمر بهمان قرار بود و اگر هم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان کلی نیست حال اگر مقرری آنروز سپاهیان رابا مقرری امروز آرتش ممالک متمدنه مقایسه کنیم خواهیم دیدکه در صدر اسلام حقوق و جیره افراد سپاهی بمراتب بیش از حقوق سربازان امروز بوده و برعکس افسران وفرماندهان آن روز اسلام کمتر از افسران دولتهای

متمدن امروز حقوق میگرفتند.

مثلا هرگاه یک درهم را بطور تخمین مساوی با یك فرانک بدانیم حقوق بزرگترین سرداراسلام (از آنجمله) خود عمر، ازسالی پنجهزارفرانک (یا دویست لیره) تجاوز نمیکرد، اما مقرری نفرات (که از آنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم تعیین‌شده بود. علاوه بر آن، جیره وحقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشد که از آن جمله ماهی دوجریب گندم بود (باید دانست که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع است ومنظور ازهرجریب گندم مقدار گندمی است که در آن مساحت از زمین بدست می آید).

درزمان معاویه، این مقرری دوبرابرشد چه که معاویه سپاهیان را باپول زیاد بخود جلب میکرد و از آنرو بشصت هزار سپاهی سالی شصت میلیون درهم حقوق می‌پرداخت که بطور متوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند. چون قبایل یمن بیش‌از سایرقبایل بامعاویه همراهی‌میکردند، معاویه یك هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داده حقوق بالنسبه‌گزافی برای آنها مقرر داشت چه‌که بعد از خلفای راشدین شور جهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش‌شده بودو بیشتر برای‌پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها میافزود تا مردم بدور اوجمع آیند. بهرحال معاویه‌هنگ یمنی‌را مقرب ساخت‌و با آنان حقوق بیشتری پرداخت سران آنها را موردمشورت‌قراردادهنگ یمن‌ازاین نوازش خلیفه مغرورشد بادستهٔ‌سپاهیان مضر (بنی‌امیه جزء آنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این‌اختلاف‌هنگ‌تازه‌ای بنام قیسیه تشکیل داده وباآنان نیزمثل یمنی‌ها رفتار کرد و آنان را بکار زارهای صحرائی‌فرستاد یمنی‌هارا مأمورجنگ دریائی کرد. اما مجدد میان یمنی‌ها وقیسی‌ها (که ازمضر وبنی امیه بودند) اختلاف درگرفت ومعاویه خواه وناخواه هردودسته‌را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد.

معاویه تنهاسپاهیان‌را باپول ومزایابخود جلب نمیکردبلکه دشمنان ومخالفین خود را نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی (ع) را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشدکه مأمورین‌معاویه هدف وی‌راتشخیص‌نداده دراجرای دستورش

قصورمیکردند . مثلا معاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستورداد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه ازدوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظوراصلی معاویه را درك نکرده ازاجرای دستور سر باز زد .

یزید ومروان وعبدالملك ، نیزروش معاویه را ادامه دادند . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه با مخالفین خویش ، مقرری وفوق العاده هنگفتی بسپاهیان میپرداخت ازآن جمله ، حجاج والی کوفه ، با اجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به « رتبیل » مأمورساخته و گذشته ازمقرری وفوق العاده سرداران دومیلیون درهم میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران و کجرفتاری بود رفته رفته ازحقوق سپاهیان کسرشد تاآنکه دراواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هر پیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹۶۰ درهم) وبهرسواری ماهی صدوشصت درهم مقررداشتند که نصف آن مبلغ رابرای اسب خود مصرف کنند ، پس ازچندی حقوق سپاهی کم شد ودرزمان مأمون به بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ، ثابت ماندودر سال ۲۰۱ هجری سپاهیان عیسی بن محمد که ۲۵ هزار سواره و عده‌ای پیاده بودند بهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این را هم باید درنظرداشت که درزمان مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابرآنچه گذشت ، معلوم میشود که حقوق سپاهیان درزمان خلفای راشدین کمتراززمان بنی امیه بود ودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان امویان نقصان یافت زیرا بنی امیه برای مبارزه با مخالفین خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه درزمان آنان مردم غیر عرب نیزوارد خدمت نظام شدند وبا حقوق ومقرری کمتری راضی بودند بااین حال و بنا بگفتهٔ ابن خرداذبه، کمترین حقوقی که خلفای عباسی بسپاهیان میدادند . ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشترمیشد چه که سپاهی رومی بیش از۱۲ ـ ۱۸ دینارحقوق (سالانه) نداشت واز آن گذشته سپاهیان اسلام بطورسالانه یا ماهانه یا سالی دوبار وسه باربطورمرتب حقوق

میگرفتند . برعکس سپاهیان روم که سه سال یا چهارسال یکمرتبه بحقوق خود می‌رسیدند دراواخردورهٔ عباسیان که دستگاه خلافت روبانقراض وانحطاط میرفت! در آنجا نیزمانند همهٔ دستگاه‌های فاسد ، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد وهر خلیفه‌ای که میتوانست حقوق آنانرا بپردازد بیشتر برمسند خلافت می‌نشست .

تا زمان سلجوقیان ، حقوق سپاهیان ، نقداً پرداخت میشد ، ولی نظام الملك طوسی(درسال ٤٨٥ هجری در گذشت) وزیرخردمند و کاردان سلجوقی برای‌اولین‌بار حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد ، وپارهٔ املاك را بجای حقوق برای سپاهیان‌معین نمود . نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام دادکه ازآن جمله : تأسیس مدرسه مشهورنظامیه بغداد میباشد . این وزیرلایق ، مدت بیست سال وزارت الب ـ ارسلان وملکشاه سلجوقی‌را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب‌می‌شد چه‌که سلطان جز بشکاروخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی پرداخت . نظام الملك که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای سپاهیان منصرف شده‌وچنانکه گفتیم اراضی‌دولتی را بآنان تیول داد تا بدانوسیله‌قری‌وقصبات آباد گردد وصاحبان تیول برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ‌کشاورزی مشغول‌شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشوراختلال واردمی آمدپیش‌بینی نظام الملك عملی گشت ودر مدت‌کوتاهی محصول کشور افزایش یافت و از آنرو سایرپادشاهان ووزیران همان رویه را تعقیب کردند و تاقرن گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی را رایج بود .

شمارهٔ سپاهیان گفتیم که در آغازاسلام همهٔ مسلمانان سپاهی بودند وشمارهٔ مسلمانان‌با سپاهیان برابرمینمود.درسال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها وسپاهیان ازصد تجاوزنمی کرد وهمهٔ آنها در مدینه اقامت داشتند . تدریجاً پاره‌ای‌ازقبایل عرب مسلمان شدند و برشمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در صحاح خود نقل میکند : که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید وهمینکه نوشتند هزاروپانصدنفرمیشد اما درسال نهم هجرت هنگام جنگ تبوك که‌آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار

سوار و بیست هزار پیاده رسید و در زمان ابوبکر و عمر این عده بصد و پنجاه هزار بالغ شد و در اواخر ایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید و در اوایل بنی امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار و سپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هزار زن و بچه همراه داشتند شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر در آنموقع بدون زن و بچه چهل هزار بود البته در شام و ممالك ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند حضرت رسول (ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سرشماری می‌فرمود و درزمان خلفای راشدین نیز این رسم جریان داشت بقسمی که هر روز صبح مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند و می‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یا دختر) برای شما پیدا شده است؟ و یا مهمانی برای شما رسیده و اگر رسیده چند نفر بوده‌اند ؟

سپس نام و نشان نوزادان و مهمانان را با دقت یادداشت کرده دردفتر کل ثبت میکردند . این ترتیب درعربستان بود و درسایر ممالك نیز هرچندوقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت . مثلا عمروعاص برای اولین مرتبه در مصر سرشماری کرد و عبدالعزیز بن مروان (از ۶۵ تا ۸۶ هجری درمصر حکومت کرد) وقرة بن شریك (از ۹۰ تا ۹۶) و بشر بن صفوان (۱۰۱) به ترتیب در مصر سرشماری انجام دادند و آخرین سرشماری (اعراب) درزمان هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری‌ها مانند سایر آثار امویان درنتیجهٔ شورش‌های داخلی ازمیان رفت و اکنون در دست نیست بنی‌عباس آنقدر ها باعراب اهمیت نمیدادند و بیشتر مأمورین آنها (لشگری و کشوری) از ایرانیان و ترکان وغیره بودند و همینکه معتصم در ۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان دادنام عربهارا ازدفتر بیندازند و حقوق آنهارا حذف کنند و اگرچه عربها در برابر این بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی کاری ازپیش نبردند واز آن‌هنگام دولت‌عرب سقوط کرد و سپاهیان‌اسلام ازایرانیان وموالی (۱) شدند وچون‌معتصم مرد وواثق جای‌او نشست.

۱ – موالی که جمع مولی است در زبان عرب چند معنی دارد که از آنجمله بمعنای زرخرید و بنده میباشد خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمانان غیر عرب و بخصوص ایرانیان را از روی تعصب‌نژادی مولی یعنی بنده میخواندند . مترجم

دعبل خزاعی شاعرمشهور(۱) که آن موقع درصمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم وجلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر : سپاس خدا راکه اندوهی نداریم خلیفه مردوخلیفه‌ای آمد. نه از مردن او کسی غمگین شد نه از آمدن این کسی شادکشت درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطوردقیق درزمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما ازقرائن موجود چنان برمیآیدکه عدهٔ آنان زیاد بوده‌است مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان ومازندران ۱۲۰هزارسپاهیان منظم وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت وشمارهٔ نظامیان مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵هزارنفربود وسپاهیان محمدبن طفج مؤسس سلسلهٔ اخشیدی مصر (۳۲۳-۳۳٤) بچهارصدهزارمیرسید بعلاوه هشت‌هزار زرخرید جزوگارد مخصوص او بودندکه‌هرشب دوهزارنفر آنان در کاخ سلطنتی کشیك میدادند ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصدهزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست که این ارقام درست باشدچه که مسلمانان سپاهیان بسیاری درمرکزخلافت ودرمشرق ومغرب ومرزهای دور ونزدیك نگاه می‌داشتند وعلاوه بر آنان هنگام‌جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیرنظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری که مورخین نوشته‌اند : شمارهٔ ملازمین وگماشتگان مأمون (از بنی‌عباس) بسی‌وسه‌هزار میرسید .

درجات آرتش اسلام پیش ازاسلام عربها بادرجات نظامی آشنا نبودند فقط هر قبیله‌ای امیری داشت واگر خودامیر بجنگ نمیرفت کسی‌را بفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیردست منکب و نفیر یا نفر تحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود .

درآغازاسلام نیز همین رویه ادامه داشت وشخصی با سابقه بفرماندهی سپاه

۱ - دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده در مدح آن امام بزرگوار ورثاء حضرت سیدالشهداء(ع)اشعار بسیاری سروده که ازآنجمله مرثیه مشهور میباشد و مطلعش چنین است :

مدارس آیات خلت من تلاوة
و موقف وحی مهبط العرصات مترجم

انتخاب میگشت و چندین عریف نیز زیردست او بودند وهرعریفی برده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصدفزونی یافت وزیر نظرهرعریفی بنا بمقتضیات وسابقه از بیست تاچهل سپاهی قرارگرفت بعلاوه مأموری بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد وعریف آنرا میان افرادتقسیم میکرد واین ترتیب تا دوران بنی امیه نیز دوام یافت ولی در زمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد :

عریف فرمانده ده سپاهی بود .

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود .

سپس آن ترتیب تغییر کرده هرصدسپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب وهرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرمانده کل) سپرده شد وگاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد .

اما دربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش ، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط این مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ ازسایر ستوران مشخص میشدند وستوران دولتی بنی امیه را باکلمه (عده) داغ میزدند و ترتیب داغ زدن ستوران پیش ازاسلام هم میان اعراب مرسوم بوده و هر قبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش ازاسلام درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش و اسلحه ومهمات وستوران آنها را رژه میگرفت ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم که سواران درجه دار با اسب وگماشته‌ای که یدك میکشید با زره وکلاه خود وسپر ونیزه وشمشیر وگرزوزانوبند وبازوبند وزره اسب (برکستوان) وکارد وطناب وتوبره وزنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقیچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب ودوکمان بازه ودو زه یدکی (که مبادادر میدان یافت نشود) ودوجعبه تیر یکی باخودش ویکی باگماشته‌اش ازجلوی پادشاه

رژه میرفتند همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این رسم‌را ازایرانیان گرفتندومعمول داشتند . گرچه از قراری که مورخین نوشته‌اند پیش‌ازفتوحات‌اسلامی نیز حضرت‌رسول (ص) سپاهیان معدود خودرا شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدر کبری (سال دوم‌هجرت) حضرت‌رسول(ص) تیری بدون‌پردردست گرفته سپاهیان اسلام را با آن مرتب مینمودند وصف آنها را میآراستند وهمان هنگام بمردی‌سواد نام برخوردندکه صف را برهم‌زده بود پیغمبر(ص) مشتی بشکم‌وی نواخته فرمودند راست بایست ای‌سواد پسرغزیه وهمینکه ازصف آرائی فارغ شدند بسایبانی که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند .

خلفای راشدین وخلفای اموی نیز آرتش را سان میدیدند حجاج والی کوفه از هرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد .

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم که خلیفه یا وزیر خلیفه برای دیدن رژه‌جلوس می کرد ومانندسرداری که آمادهٔ جنگ‌است کلاه خود وزره‌میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند وآنان مسلح و مکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند واگر همه چیزشان مرتب بود جایزه می گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی ۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث رابسپهسالاری سپاهیان خود گماشت وآنرا مأمور آرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یا نایب او در موقع معین برای سان جلوس میکرد وکیسه های زر و سیم آماده میشد و تمام سپاهیان را احضار میکردند و اول ازهمه جارچی مخصوص نام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب‌ازبرابر آن مأمور (که خود خلیفه‌یاجانشین او بود)می گذشت وپس‌از آنکه خودش واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می آوردند عمرو آنرا درچکمه خود نهاده می گفت سپاس‌خدایرا که‌مرا بفرمانبرداری‌خلیفه‌یاری‌نمودتا آنجاکه‌موردمرحمت اوقرار گرفته‌ام ـ آنگاه گماشته‌ای که چکمهٔ عمرورا در می آورد آن مبلغ‌رابعنوان‌انعام برمیداشت . سپس سپاهیان پیاده

وسواره جلومی آمدندوهمه چیز آنان بادقت بازرسی میشد واگر کم و کسری داشتند از دریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی از آنروزها عمرولیث اسب سربازی را بسیار لاغر دید و از روی اعتراض بوی گفت : چرا چنین است پول ما را میگیری و بجای اینکه اسبت رانگاه داری کنی زنت را فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب باید بجنگ بروی و پیروزی بیابی. برو که چیزی بتو نمیرسد. مردسوار درپاسخ عمرو گفت: - قربانت گردم اگر اجازه بدهی زنم را برای رژه بیاورم تابچشم خود به بینی که این اسب لاغر چقدر از زن بی نوای من فربه تر است .

عمرو ازاین حاضر جوابی خندید و جایزهٔ وی راداده گفت چارپایت راعوض کن.

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنا بدستور عمر در کنار شهرها میماندند وجائی را اردوگاه نمیساختند که میان آنان و شهر «مدینه» دریا و یا رودخانه باشد وهمینکه مصر را گشودند بجای اینکه دراسکندریه پایتخت مصر بمانند در چادر های خویش نزدیك قلعهٔ بابل اردو زدند و بعداً آن محل به فسطاط موسوم گشت همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت کسری اقامت نکردند ودر کرانه فرات که بصحرای شام و کوفه و بصره متصل میشد چادر زدند وچنانکه گفته شد همه جا همین رسم را رعایت میکردند اما چون زنان وفرزندان خویش را نیز باخود بمیدان جنگ می آوردند وبا آنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه های اسلام شهر میشد .

پس ازچندی که عربها متمدن شدند از بردن زن و بچه بمیدان جنگ خودداری کردند اماهمچنان در بیرون شهرها اردو میزدند واین اردوگاهها کم کم شهر میشد چنانکه بصره و کوفه وفسطاط بهمین صورت در آمد فسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصر بود سپس شهر آبادی شد که نام اوفسطاط بود و پس ازصد وچند سال که عباسیان دعوی خلافت کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی ازشام بمصر گریخت. عباسیان صالح بن علی را باسپاهی انبوه به تعقیب مروان فرستادند صالح در اطراف فسطاط اردو زد ونام آن محل به عسکر یامعسکر مشهور شد و تدریجاً شهری بهمان نام در آن



ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف به «باربوتن»

روی این ظرف علاوه بر گل وبوته دوشعر عربی نیز دیده میشود

محل ایجاد گشت و بعد از صد و چند سال دیگر در سال ۲۵۷ هجری احمد بن طولون بر مصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان و ملازمان وی کوچك مینمود احمد در کنار کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد وهمانجا برای خود کاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند وکم کم آبادی این اردوگاه به فسطاط پیوست وشهر تازه به قطایع موسوم شد وهمینکه صد و چند سال دیگری ازاین واقعه گذشت «جوهر» سردار خلفای فاطمی مصر را فتح کرد در دامنهٔ کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد که بعداً شهر قاهره شد و اکنون هم باقی مانده است وهمین قسم سایر فرمانروایان اسلام که هریك بمناسبتی برای خود شهری ساختند از آن جمله منصور برای خود ولشکریانش قلعهٔ بغداد را ساخت که بعداً شهر شد و پسرش مهدی درخارج آنشهر اردو زد و بطور کلی اردوگاه های اسلامی در کنار شهرها بوده است وهمینکه حجاج بعد از واقعهٔ (دیر جماجم) سپاهیان خودرا بشهر کوفه در آورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج را بیدادگری و ناروا دانستند بخصوص که پس از حجاج نیز جانشینهای او همان رویه را تعقیب کردند و بیشتر نسبت بایرانیان این ستم را روا میداشتند.

پرچم و بیرق

تاریخ پرچم. لواء ورایت (علم و پرچم و بیرق) درواقع یك مفهوم دارد وشاید یکی ازدیگری کوچك تر باشد و یا اینکه لواء همان رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم و بیرق و نظایر آن مینامند درهرحال پرچم از روزگار باستان معمول بوده ومصریان درجنگ و صلح پرچم داشته اند ودیگران از آنها گرفته اند(۱) عربهای پیش ازاسلام نیز پرچمهائی داشته اند وهر پرچمی مخصوص به یك قبیله ای بوده است.

اهمیت پرچم درمیدان کارزار مسلم است. چه اگر پرچم بیفتد سپاهیان ازمیدان میگریزند در قسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب های معمول میان قریش پرچمداری بود و آنروز پرچم خودرا عقاب میگفتند وهنگام جنگ آنرا

---

۱ — درفش کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده و در جنگها پیشاپیش برده میشد و سرانجام در شکست نهاوند بدست عربها افتاد. مترجم

بیرون آورده به پرچمدار تازه یاپرچمدار دائمی میدادند. معمولا پرچم قریش گاه در دست تیرهٔ اموی و گاه دردست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش نام عقاب را ازرومیان گرفته بودند، چه که علامت رسمی دولت روم عقاب بود و آنرا روی پرچمها وساختمانها می‌نگاشتند وعربها از آنان گرفتند درسیرهٔ حلبیه روایت شده که درجنگ بدر کبری سه پرچم داشتند یکی سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص) پرچم سفید را به مصعب بن عمیر دادند ویکی ازپرچمهای سیاه رابمردی از انصار واگذار کردند واماپرچم سوم سیاه که نامش عقاب وازمرط عایشه تهیه شده بود بعلی بن ابی طالب(ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یا تیکهٔ خزی است که زنان بسر میاندازند و یا بخود می‌پیچند . مترجم) ابوسفیان هم پرچم رؤسا را که عقاب نام داشت در صف مخالفین بدست گرفته بود وظاهراً عقاب نام یك نوع ازپرچمها بود که یکی از آنها را بدست رؤسا میدادند .

پس ازظهور اسلام و آمیزش عرب بامردم مصروشام وایران ، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی وتیره ها وشعبه های مختلف متنوع ومتعددشدوازحیث رنگ وشکل ودرازی وغیره جوربجور درآمدمثلاهنگامی که ابومسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی عباسی پرچمی بنام ظل (سایه) برای وی فرستاد که نیزهٔ آن ۱۴ ذرع بود ونیزپرچم دیگری ازطرف مهدی برای ابومسلم ارسال شد که نامش سحاب (ابر) بود ودرازی آن ۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند وهمینکه متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهر کدامشان دو پرچم یکی سیاه بنام ولایت عهدودیگری سفید بنام فرمانروائی اهداء میکرد مأمون نیزموقعی که فرمانروائی تمام شرق (قسمت شرقی امپراتوری اسلام) را بفضل بن سهل داد پرچمی برای او بست که روی نیزه دو شاخه بود وفضل بن سهل را ذوالریاستین لقب داده امورلشگری وکشوری شرق رابدست اوسپرد خلاصه اینکه رفته رفته خلفاء وسلاطین اسلام فزونی پرچم رانشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جوربجورترتیب دادند وهمینکه العزیز بالله فاطمی برای فتح شام حرکت کرد پانصد پرچم وپانصد بوق(شیپور) همراه داشت وچه بساکه خلفاء وسلاطین واشخاصی که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان را روی پرچم می‌نگاشتند . چنانکه روی پرچم ابن بجکم کلمهٔ رایقی نگاشته

شده بود وخود را بابن رایق نسبت میداد .

رنگ پرچم . معلوم نیست که درجاهلیت رنگ پرچمها چه بوده فقط این مسلم است که پرچم عقاب سیاه رنگ و پرچم حضرت رسول نیز رنگ سیاه داشته‌است صاحب آثار الاول می‌نویسد که پاره‌ای از پرچمهای پیغمبر(ص) سفید رنگ بوده‌است پس از آن پرچم امویان سرخ شد و کسانی که بنام علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی عباس پرچم سیاه دست میگرفتند وبطورکلی شعارعباسیان رنگ سیاه بوده و آنرانشانهٔ سوگواری شهیدان بنی‌هاشم واعلام قتل‌عام امویان میدانستند ودرهرحال عباسیان را سیاه پوشان میخواندند وپس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم تیرهٔ اخیر سفید بود وازآنرو آنان را سفید پوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبزرنگ داشته‌اند چه‌که مأمون پس ازبیعت با امام رضا(ع) سپاهیان خودرا فرمان داد که لباس سیاه را کنده لباس سبز بپوشند وپس از برهم زدن آن بیعت ، مجدد شعاررسمی عباسیان سیاه شد.

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی ترتیب داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین ترک، منگوله‌ای ازموداشت که آنرا بترکی چترویاشالش می‌خواندند و آن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته و آنرا «سنجق» خواندند .

پرچم بستن . درآغاز ظهوراسلام هرگاه که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم آماده میساختند وهرپرچمی رابفرمانده یا امیر قبیله میدادند و برای آنان دعا میکردند و آنهارا به بردباری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند عمر هرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت :

«بنام خدا و برای خدا و بیاری خدا برویددست خدا با شما پیروزی منوط بیاری خدا وشکیبائی و درستکاری شماست در راه خدا باکافران بجنگید وزیاده روی نکنید که‌خدازیاده روان را دوست نداردوهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و درپیروزی تندرو نباشید . پیران سالخورده وزنان وکودکان‌را نکشید وقتی که دولشگر بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور

را بقتل نرسانید .

هریك از خلفا به نحوی سپاهیان را دعا میکردند وپند میدادند ولی هدف ومنظور همه‌شان یکی بود

همینطور موقعی که استانداری را بکشور میفرستادند برای اونیز پرچم‌می‌بستند چه‌که استانداران‌اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم بستن ساعت‌وموقع معینی داشت وبنا بگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعدبرای این کار انتخاب میشدخلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها بسته آنهارابا شکوه‌وجلال‌از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش با تشریفات خود خلیفه شبیه بودبا این فرق که پرچمها وطبل‌های موکب خلیفه بیشتر بود وشاید رنگ پرچمهای استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته است .

خلفای فاطمی مصر ، ادارهٔ مخصوصی برای تهیهٔ پرچم وبیرق وامثال آن‌داشتند و مدت‌صدسال‌سالی ۸۰ هزاردینار هزینهٔ‌آن‌اداره‌بود وعلاوه‌برپرچم همه‌نوع اسلحه وزین وبرگ طلا کاری ونقره‌کاری وغیره در آن اداره روی‌هم ریخته بودندسرانجام این مخزن آتش گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن سوخته شد و فقط مقدارکمی ازذخایرآن مخزن سالم ماند که از آن جمله پرچم موسوم بلواءالحمد بود .

موسیقی

از روزگار باستان موسیقی در میان سپاهیان معمول بود تا بدانواسطه احساسات جنگجویان را بر انگیزند و فکرشان را از مخاطرات احتمالـی منصرف سازند آواز و رجزخوانی در میدان نیز نوعی موسیقی بشمار مـی‌آمده است . عـرب‌ها جـاهلیت جـز طبل چیزی از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که از این تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق گذرانیدند ولی بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییریافت وعربها باایرانیان و رومیان (موالی) آمیزش یافتند وآنان وسایل تجمل و زندگانی پر نعمت را بمسلمانان نشان دادندکه از آن جمله یکی هم استفاده از موسیقی‌بود. کم کم خلفای اسلام‌با موسیقی آشنا شده و بمأمورین لشگری‌و کشوری دستوردادند



ت- بروسه : مرادیه ، مقبره مصطفی چلبی

که از موسیقی استفاده کنند وچه‌بسا که در یکدسته از سپاهیان صدها بوق(شیپور) وطبل دیده میشد که جزاین دو ، چیزی از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه عربهای جاهلیت از مهمات و اسلحه فقط با شمشیر و نیزه و تیر کمان و سپر آشنا بودند و آنرا خوب بکار میبردند چه‌که با این اسلحه ها روزی خود را درمی‌یافتند و از خودشان دفاع میکردند.

تیرو کمان. عربهاتیر اندازی را نیکو می‌دانستندچه‌که بیش از سایر اسلحه‌ها به تیر و کمان نیازمندی داشتند و دیگر آنکه چشمان تیزبین عربها مانند تمام مردم صحراگرد برای این کار مناسب بود عربهاگذشته از موقع جنگ تیرو کمان‌رابرای شکار آهو و غیره نیزبکار می زدند وبطوری در تیر اندازی مهارت یافته بودند که میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا نشان‌کرده تیر بزنندوچشم‌دیگرش‌را آسیب‌نرسانند و ازآنرو آنها را تیر اندازان حدقه چشم میخواندند.

بعضی از آنان باندازه‌ای درتیر اندازی چابك بودند که سوسماری‌را بدرختی آویخته هر عضوی‌راکه نشان میکردند تیر میزدند و این نشان‌گیری و تیر اندازی طوری دقیق بود که مهره‌های پشت‌سوسمار را دانه دانه نشان‌کرده تیر میزدندویکی از آن تیرها خطا نمیرفت.

یکی از موجبات غلبه لشگریان اسلام (اعراب) بر رومیان همین مهارت آنان در تیراندازی‌بود.چه که رومیان‌ازتیر اندازی عاجز بودند و این موضوع‌درفتوحات اسلامی‌ذکر شد. سرداران اسلام با همیت تیراندازی واقف بودند ومردان‌خود را بآن‌کار تشویق میکردندحضرت‌رسول(ص) میفرمودند.

«سواری‌وتیر اندازی بیاموزیداما‌من بیشتر دوست‌دارم‌تیر انداز‌باشیدتاسوار کاربشوید.»

و نیز آنحضرت فرموده اند:

«تفریح و خوشی‌مردبا ایمان درسه چیز است.تیمار اسب ـ تیر اندازی‌وشوخی بازنش، بدرستی که‌خداوندبایك‌تیر دو نفر را به‌بهشت میبرد اول کسی که تیررا به‌نیت جهاد میتراشد و دوم آنکه در راه خدا تیر میاندازد، در جای دیگر نیز فرموده‌اند هرچه میتوانید نیرو و آماده سازید و آگاه باشید که نیرو درتیراندازی است ـ آگاه باشید نیرودرتیراندازی است. آگاه‌باشیدنیرو درتیراندازی است»

پس از رحلت رسول‌اکرم‌خلفاء وسر داران اسلام‌مردان خود را به تیراندازی

وتیمار اسبان سفارش میکردند، چه که عرب سوار کاراست واسبان تازی بچابکی وتیز-
هوشی و آرامی بنام میباشد وچنانکه سابقاً گفتیم سرداران اسلام بمردان خود توصیه
میکردند که ازاسبان خویش مانند همسران خود پرستاری وسر پرستی کنند.

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی درتیر اندازی پدید آوردندواز کمان چیزهای
تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا از ایرانیان آموخته‌اند ، چه که ایرانیان در موقع جنگ
با تاتار به مجراة آشناشدند (۱) و این اسلحه عبارت از لولهٔ آهن ویا چوبی است که در
آن سوراخی تعبیه کرده اند وبا آن تیرمی اندازند و البته تیرهای آن کوتاه است اما
مانند گلولهٔ امروزاز کمان میجهد و باشدت به نشانه میخورد ودر هرصورت عربها کمتر
آنرا بکار میبردند.

شمشیر

شمشیر، گرامی ترین اسلحهٔ عرب بودعربها شمشیرهای خود رااز
ممالك خارج مانندیمن، هند ، شام ، خراسان وارد میکردند
وآنرا شمشیرعتیق میخواندند وهر يك از این شمشیرها علامت ومزیت جداگانه ای
داشت ، مثلاشمشیر یمن که درزمان جاهلیت ساخته میشددوسوراخ دردستهٔ شمشیر
داشت ویکی ازسوراخ‌ها وسیع‌تر ازدیگری بود ویا اینکه هر دو سوراخ يك اندازه
بوداما وسط سوراخ تنکترمیشد. بعضی ازشمشیرهای یمن را «محفوره» می گفتند که
درتیغهٔ آن مانند جوی آب کنده کاری شده بود وآنرا باسوهان گرد تراشیده بودند
بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه دار بودند و بطور کلی
شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است .

گاه هم روی شمشیر تصاویری مینگاشتند یا چیزهائی مینوشتند . اما این نوع
شمشیرها چندان برندگی نداشت واگر به آهن یا چیزسختی بر میخورد خردمیشد
بر عکس شمشیرهای رومی که‌از شمشیرهای دیگرمحکم تر بود زیرا رومیان آهن
شمشیر را آب میدادند وطرز محکم ساختن آنرا میدانستد . این بودکه اگر عربها
شمشیز برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنرا گوش بگوش وزبان بزبان نقل میکردند.

۱ـ فارسی سادهٔ مجراة ، فونك است.

از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی بن ابی‌طالب (۱) ودیگر شمشیر (صمصامه) عمرومعدی کرب میباشد وشاید این دو شمشیر رومی بوده‌است. ذوالفقار علی (ع) درتاریخ اسلام مقام‌مهمی را داردومدتی‌درخاندان آل‌علی دیده میشدتااینکه مهدی عباسی آنراگرفت وازمهدی بدست هادی وهرون رسید. میگویندایِن‌شمشیر هجده دندانه (فقره) داشته از آنروبذوالفقارمشهورشده بود.

نیزه. عربها بیش ازهرموقع درسواری نیزه بکارمیبردند اگرچه‌بیم شکستن آن نیززیاد بود. عربها دستور زیادی دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اندکه از آن جمله گفتهٔ صاحب آثارالدول میباشد. اومیگوید:

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ باید بدشمن حمله کنی، نیزه را زیر بغل بگیری و سر آن را از میان دو گوش اسب بگذرانی و مستقیماً رو بدشمن بروی تا باو نزدیك شوی اگر او بطرف راست نیزه افکندتوبطرف چپ نیزه‌بیندازو برعکس بکوش که توحمله‌ورشوی ونیزه را راست وچپ بگردانی تا دشمن بهراس افتد ونداند ازچه سمتی بطرف او میروی وهمینکه‌باورسیدی از آنطرف جلوبرو که نیزهٔ اومتوجه تو نیست آنگاه‌ته‌نیزه را بدست راست بگیروسرنیزه را روبهوا نگاهدارو آنرا بطرف شانه‌راست بالاببر وبا قوت هرچه تمامترحمله کن بقسمی که نداندازچه طرف با اوروبرومیشوی...

اگردشمن دونفربودند وازهم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله کن اگر هردونزدیك بودند بیکی‌از آنان‌چنان وانمود کن که برفیقش حمله میکنی‌ولی بخودش حمله کن اگرهردو ازهم جدا شده بتوحمله کردند بآنکه نزدیکتراست حمله کن اگر هر دو یك جا بودند بآنکه ضعیف‌تر است حمله نکن او را بترسان و بدیگری حمله کن اگردشمن‌متعدد بود جلوی آنان‌حرکت کن تادنبال‌تو بیایندوهر کدام‌نزدیکتر شدند باونیزه بزن اگربه‌تنگنائی افتادی و سوار نیزه‌دار بتو حمله کرد مبادا سواره باوحمله کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی اگر به تنگنائی رسیدی و دو سوار

۱ - باستاد معتبر از حضرت رسول اکرم روایت شده که فرمودند لافتی‌الاعلی لاسیف الاذوالفقار- درمیان تمام مردان اسلام مردی بجوانمردی علی (ع) وشمشیری به برندگی ذوالفقارنیست صدق رسول‌الله (ص). مترجم

نیزه‌دار بتو حمله کردند از اسب پیاده شو اسبت را سپر کن و بآنکه نزدیکتر است حمله‌آور ...

نوك نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه کج و گاه راست بود و سر پاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود.

سپر . عربها چندین نوع سپر داشتند که هریك برای دفاع از یك نوع اسلحه بکار میرفت از آن جمله سپر مسطح دراز اندامی که میانش گود بود و دیگر سپری که اطرافش منحنی ووسطش برجسته است . این نوع سپر برای دفاع در مقابل تیر تهیه میشد اما نیزه بآن سپر کاری بود و در آن جا میگرفت سپر دراز اندام (مستطیل) درموقع تیرباران شدن استعمال



سپر غرناطه

میشد ومرد سوارکار سرخودرا باآن می‌پوشانید و بادو چشم از میان سپر بدشمن نگریسته‌مواظب حرکات او بوداماسپرمسطح ازضربهٔ نیزه‌جلوگیری میکردو گاه میشد که دو نفر درمبارزه شرکت میکردند و یکی‌از آنها باسپر همرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپرذوق بکار میبردند وروی سپرهای خود آیات قرآن مجید وشعرهای مناسب و کلمات پند و اندرز مربوط بجنگ مینگاشتند و کنده کاری میکردند ، سپرهر کشوری از طرز ساخت آن‌مشخص میشد مثلا سپردمشق ازسپرساخت عراق وسپرعراق ازسپرساخت غرناطه (ازشهرهای‌اندلس-اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد .



زره‌ابوعبدالله آخرین بادشاه اندلس

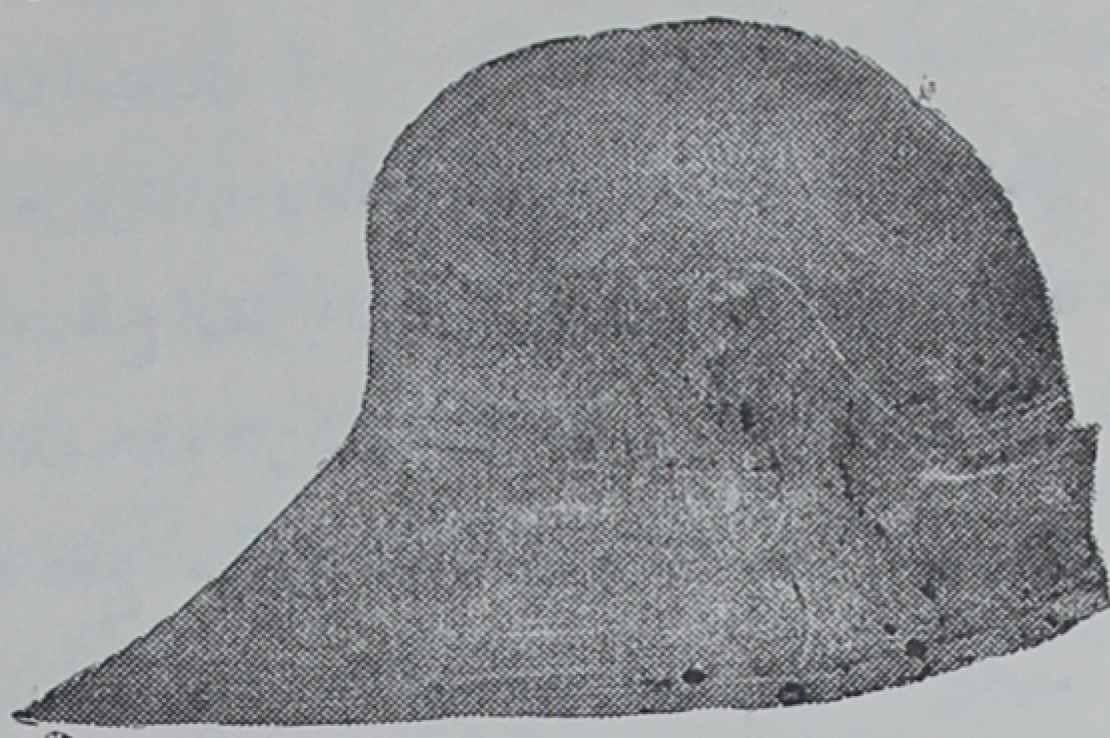
زره . عربها زره های آهنی، فولادی‌و کتانی بکارمیبردند و زره کتان را (دلاص) میگفتند معمولا سواران عرب زره می‌پوشیدند . زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویا ایران بود . بعضی از زره‌های عرب

بقدری مشهور بود که نام‌مخصوصی داشت‌مانندزره خالدبن جعفر که‌آن را زره تکمه‌دار (ذات‌الازمه) میگفتند چه‌که‌آن زره تکمه وجا تکمه داشت وهروقت میخواستند دامان زره را بالا زده تکمه‌هایش را می‌بستند. زره چندین قسمت بود و هرقسمت نامی‌داشت‌از آن‌جمله زره‌تن را جوشن وزره سررا (بیضه ـ خوذه ـ مغفر) میخواندند. پاره‌ای‌زره‌ها برای پوشاندن بازوو کف دست وساق‌پا بود.

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بود که گفتیم سپس خنجر و تبرزین وچکش رااز ایرانیان‌گرفته براسلحه‌های خود افزودند ودر شکل اسلحه تغییراتی دادند و با مقتضیات زمان و مکان آنرا جور بجورساختند. مثلا شمشیر دمشقی با شمشیرعراقی وزره مصری با زره‌اندلسی‌یك‌جور نبودوچنانکه در تصویرمشاهده‌میشود کلاه خود



کلاه‌خود یکی ازسلاطین مصر



کلاه‌خود ابوعبدالله‌آخرین پادشاه اندلس

مصری با کلاه خود اندلسی‌اختلاف دارد وهمینقسم سایراسلحه‌ها که یك‌جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد.

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی از محاصره ووسایل و لوازم آن نمیدانستند زیرا شهرهای آنان درودروازه نداشت وهمگی در چادرمیزیستند. نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم با نظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده است، پس از آنکه عربها با ایرانیان آمیزش پیداکردند وچیزهائی از آنان گرفتند که از آن جمله

آلات مخصوص محاصره بوده و مهمترین آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی و آتش یونانی میباشد.

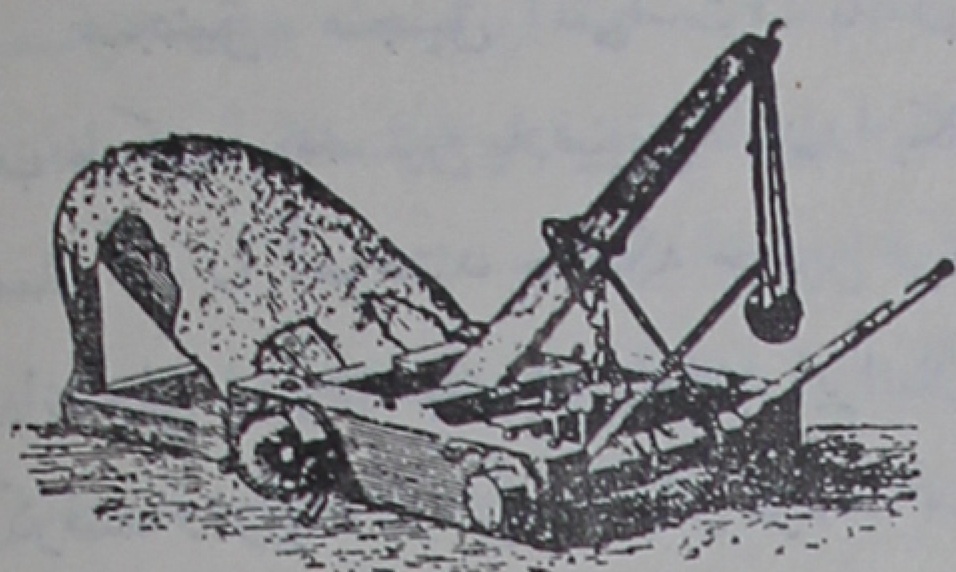
منجنیق . منجنیق آلتی‌است که با آن سنگ وچیزهای دیگر بسنگر دشمن پرتاب میکنند . نخستین بارفنیقی‌ها آن‌را بکاربردند سپس یونانی ها ویهودی‌ها نیز استعمال آن را آموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق نام برده‌اند ولی سایردولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره استعمال منجنیق را از یونانیان یاد گرفتند وعربهاازایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست که عربها فقط دراواسط قرن اول هجری پس از آمیزش با رومیان و ایرانیان با منجنیق آشنا گشتند ، اما در کتاب سیرهٔ حلبیه‌ذکرشده که بااشارهٔسلمان فارسی درموقع محاصرهٔطایف منجنیق‌استعمال شد وحتی‌مذکوراست که سلمان‌بدست‌خودمنجنیقی برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف بکاربرد و بنا بقول مورخ‌مذکورهنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق و دبابه (نوعی تانك) همراه داشتند .

منجنیق چندقسم‌است: بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك. بعضی‌باقلاب و بعضی‌با کمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب کردن سنگ ، ظرف نفت ، عقرب یاسایرمواد زیان‌آور بکار میرفت ودر هرحال اگر چیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بودآنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیزهایی بود (مثل نفت وغیره) آنرا درظرفی ریخته بازنجیر می‌بستند .


منجنیق رومی

در تصویر رو برو منجنیق رومی را می بینیم که با دو ستون (ب - ج) بطرف دشمن بسته شده و دو مرد ایستاده قرقرهٔ (د) بزرگ را میگردانند وآن قرقرهٔ بزرگ قرقرهٔ دندانه دار(ن) را میگرداند و طنابی که از ستون(۱) کشیده شده بقرقره (س) ودوقرقره (ف) می پیچند بقسمی که ستون بطرف عقب برمیگردد . این ستون ازقطعات چرم وآهن

بهم وصل شده وماننه کمان نرم و کش‌داراست بقسمی که اگر بعد از بستن و کشیدن آنرا بگشایند به ته‌تیرها خورده باشدت هرچه تمام‌تر تامسافت زیادی‌پرتاب‌میکند.


منجنیق سنگی

درشکل‌روبرومنجنیقی است که مخصوص پرتاب سنگ میباشد وآن عبارت ازستونی‌است که چیزی شبیه فلاخن بسرآن بسته اند و این ستون را با طناب بطرف عقب وصل کرده‌اند وته‌آنرا باکمان نرم‌محکم ساخته‌اند وهمینکه‌اورامحکم به بندند و ناگهان بگشایند ستون بسطح مایل‌تصادف میکند و سنگ را تا مسافت دوری پرتاب مینماید .

معمولا منجنیق را برای خراب کردن قلعه ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی درآن‌گذارده با قوت وشدت‌به برج وباروی دشمن میانداختند ویا اینکه با منجنیق دشمن را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفط کرده مشتعل میساختند وبا منجنیق بطرف دشمن میفکندند. منجنیق از حیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای موارد نامی برای منجنیق انتخاب میکردند که‌پاره‌ای از اوصاف آن‌را برساند همانطور که برای کشتی ها و توپهای بزرگ در عصرحاضر نام‌گذاری میکنند . حجاج بن یوسف والی کوفه منجنیقی‌داشته که آن‌را (عروس) میخواندند وپانصد مرد آن را میگردانید . محمد بن قاسم درسال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه های آنان را ویران ساخت .

دبابه یاتانك . دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآنرا بانمد یا چرمی که درسرکه خوابانده شده بود مستورمیکردند واین برای آن بود که دربرابر آتش تاب بیاورد وسپس آنرا روی چرخهای گردگذارده میکشیدندگاه هم دبابه‌را بشکل

برجی ساخته بآن قرقره ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ آن قرقره ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهد آمد) دبابه یاتانك از منجنیق قدیمی‌تراست. مصریها و آسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب از دبابه یا (تانك چوبی) استفاده میکردند ودر واقع دبابه قلعه ای بوده که باگردونه های مخصوصی حرکت میکرده وبوسیلهٔ آن بربارو وبرج دشمن میتاختند وبامردمانی که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب کردن باروها بکارمیبردند باینقسم که مردانی‌توی دبابه رفته در پناه دیوار های آن پنهان میشدند و سرتیز دبابـه را بدیوار های برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی. قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده با این فرق کـه چیزی مانند سرقوچ داشته ومردان جنگی در داخل آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین‌قسم که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی



قوچ رومی جنگی

که بسقف آویخته بود محکم بسته میشد و مردانی که توی قوچ جنگی جا داشتند وآنهاکه درپشت بودند سرقوچ را جلووعقب برده بدیوار برج میزدند تاآنرا خراب کنند تصویر بالا قوچ جنگی رومی‌ها را نشان میدهد که برج وباروی برتن‌هارا هدف قرار داده اند و مردم برتن(۱) با پرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان قوچ جنگی و دبابه (تانك چوبی) دربسیاری‌از جنگهای بکارمیبردند

---

۱ - برتن **Bretons** مردمانی بودند که در شبه جزیره ای بهمان نام واقع در شمال و مغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

وبا آن برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی سوار دبابه (تانك چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویا برج میغلطاندند و اگر سر راهشان خندقی بود روی آنرا ازچوب پل میساختند و اگر خندق پهن بود باخاك وخاشاك وهیزم وچیزهائی که برای همین کار در دبابه نهاده بودند خندق‌را پرمیکردند ودر عین حال مردان جنگی که در درون دبابه بودند باتیر و کمان کارگران را حمایت میکردند تا از حملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند .

سپس تانك‌را بطرف برج وبارو برده حملهٔ خودرا شروع میکردند و سوراخ-هائی در دیوار ایجادکرده با چوب آنراوسیعتر میکردند واگر ممکن میشدبانردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند .

آتش یونانی .ازجمله‌چیزهائی که عربها از رومیان فراگرفتند یکی هم آتش یونانی است‌وظاهراًاز اختراع اینان ترکیباتی راباهم آمیخته و در موقع جنگ آن‌را مشتعل‌کرده‌بسمت دشمن می‌افکندند. اروپائیان فقطدرقرن‌هفتم‌میلادی‌ازاین‌اختراع بهره‌مند شدند . در آنموقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی واروپائی روم حمله میبردند وشهر قسطنطنیه‌را مکرر محاصره‌کردند اما نتوانستند آن‌رابگشایند چون رومی ها در مقابل اعراب آتش یونانی بکار میبردند وآنان را عقب‌میزدندواز قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود رومیان تا مدتی‌اسرار این اختراع را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها برآن دست‌یافته و دانستند که‌آتش‌یونانی‌ازگوگردوپاره‌ای‌ملاح شیمیائی وموادروغنی‌است که‌آنرا بشکل مایع درآورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختندودرجلو کشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدندآنمواد را آتش زده بشکل کره‌های نورانی پرتاب میکردندویا اینکه پارچه‌های‌کتانی را درنفت فرو برده آتش میزدندوبخانه‌ها وکشتی‌های‌دشمن میانداختند .ظاهراًحصین‌بن نمیر که‌درسال ٦٤هجری‌برای‌دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش‌زد ازهمین آتش یونانی بکار برده بود .

درکتابخانه ملی پاریس تصویری از مردان سواره وپیاده عرب‌دیده میشود که پارچه‌هائی را با آتش‌یونانی آلوده‌ساخته مشغول آتش‌افروزی شده‌اند.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.



اختراع باروت. فرنگی ها اختراع مهمی را بخود نسبت میدهند، درصورتیکه این اختراع از عربها بوده است.

بنا بگفتهٔ فرنگیان شخصی بنام شوارتز در سال ۱۳۲۰ میلادی (۷۱۹ هجری) باروت را اختراع کرده است. اما یك راهب انگلیسی موسوم به راجر باکن که در قرن ۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که در زمان وی معمول بوده و به باروت شباهت داشته است. حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت را میدانستند و اگر آنها باروت را اختراع نکرده باشند، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است. کوندی خاورشناس اسپانیولی که در سال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند از آن گذشته مورخین عرب نیز درضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) از اسلحهٔ آتشین نام برده اند، چنانکه ابن خلدون راجع بجنگ ابو یوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید:

«همینکه سلطان ابویوسف بلاد مغرب (افریقا) را گشود شهرها ودژهای آنرا بزیر فرمان درآورد و بر مرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آن‌ها را بر انداخت وشهرهای طنجه وسبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده، مصمم شد سجلماسه (۱) را از فرمانروایان عبدالواد بستاند و دعوت آنان را بر انداخته بنام خود دعوت کند، لذا در ماه رجب ۶۷۲ لشگر بدانجا کشید وسپاهیانی از عرب و بربر وزناته گرد آورد و منجنیق وتانك چوبی و گردونه‌های نفت

---

۱ - سجلماسه شهری بوده در نزدیکی فاس بندر معتبر مراکش و اکنون وجود ندارد. مترجم

جهنده (آتش یونانی) باریک‌های آهنین واندام(۱) نفت انداز همراه برد وازانباری که با آتش و باروت بطور شگفت آوری مشتعل‌شده بود بدشمن آتش میافکند وقدرت خداوند از این عملیات هولناك ظاهر میگشت .

خلاصه‌یکسال‌تمام‌شب وروز آنجارا حصار داده جنگید تا اینکه روزی دیوار های برج بر اثر سنگباران کردن از منجیق فرو ریخت وسوراخی درآن‌پدید آمد وسپاهیان از آن سوراخ بشهر هجوم آوردند ».

این گفته ابن خلدون گواهی میدهد که پیش از شوارتز عربها باروت داشتند ، چه که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها)درسال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته وعربهادر سال۱۲۷۳ درجنگ مذکور فوق باروت‌استعمال کرده اند . از آن گذشته عربها در قرن سیزده میلادی درکتب‌مربوطه‌توصیفی ازباروت کرده اند که کاملا شبیه باروت کنونی‌میباشد .

در کتابخانه پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دو مرد عرب است (شکل بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند وآنکه در سمت‌راست است‌چیزی‌مانندتفنگ‌دردست گرفته‌آنرانزدیك آتش میبرد تا گلوله‌آن منفجر شود .



شکل روبروصورت اسب سواری رانشان میدهد که نیزه ای بدست دارد ونیزه را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به نفط کرده‌اند که‌هنگام لزوم بدشمن بیندازند . در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده میشوند لباس آن دو پیاده وجل‌مرد سواره ازپارچهٔ ریشه‌داری‌است که درموقع‌مقتضی به‌نفط آلوده‌میشود.

نظامات لشگریان اسلام‌هنگام‌جنگ

در فصل تاریخ آرتش گفته شدکه آرتش کشورهای متمدن به صف‌ها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت از این نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت کروفر (جنگ وگریز) بود . یعنی بدشمن هجوم می آوردند واگر ناتوان‌میشدندمیگریختند

۱ – اندام یا هندام یك نوع اسباب جنگی بوده است . مترجم

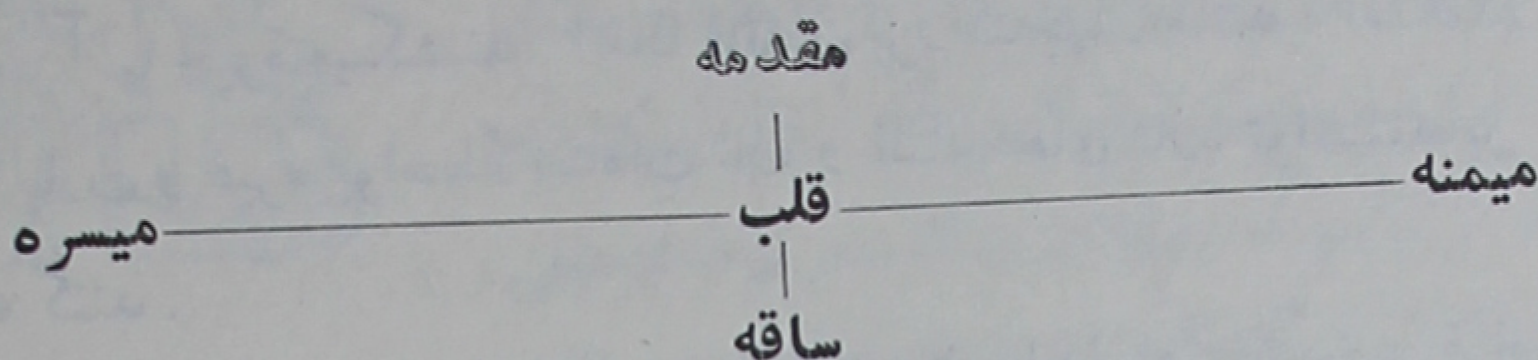
و دو باره حمله میآوردند و هیچ قانون و قاعده‌ای در کارشان نبود . پس از ظهور اسلام قوانین ومقرراتی برای جنگ ایجاد شد که از آن جمله صف بندی لشگریان میباشد ، چنانکه در سوره «صف» راجع بآنموضوع میفرماید : «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص» خداوند آنکسانی را دوست دارد که در راه اوصف بسته مانند پایه‌های از سرب ریخته شده می‌جنگند ، یعنی بیکدیگر پیوند خورده وبسته شده اند ، بنا بر این در زمان رسول اکرم (ص) لشگریان اسلام باصف بجنگ میرفتند وهمانطور که برای نماز صف آرائی میشد یك پا و یك جا بطرف دشمن میتاختند وچون عربهای بدوی جز جنگ وگریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته بر آنها چیره میگشتند . اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند : اسکندر، سلطان سلیم ، بنا پارت و غیره بواسطهٔ نظامات تازه و اسلحه‌های تازه توانستند بر دشمنان خود غلبه کنند .

عربهای جاهلیت شترها وزنان وفرزندان وبارها را پشت سرخود قرارمیدادند وبدانوسیله از فرار جنگجویان جلوگیری میکردند . مسلمانها با آنکه صف آرائی داشتند و کمتر ازصف خارج میشدند ، معذلك برای مزید پایداری وفداکاری افراد زنان وبچه‌ها وشتران وبارها را عقب صف‌ها میگذاردند .

در زمان پیغمبر اکرم(ص) سپاهیان اسلام یك صف یا دوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی افراد) وهمینکه زمان خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صف‌ها هم افزوده گشت وبمناسبت اسلحه و اوضاع و احوال صف های نظامیان جلو وعقب میایستادند چنانکه حضرت امیر(ع) درروز صفین(۳۷هجری) بسپاهیان خودچنین دستورمیدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته شدهٔ ازسرب مرتب ومحکم سازید، زره پوشان جلو وبی‌زره ها پشت سر آنان بایستند ، دندانهارا بهم بفشارید که اگرشمشیر بربدن شماوارد آید کندی میگیرد ، سرهای نیزه راباز گردانید که سنان آن محفوظ بماند، دیده هم گذارید که خاطرتان آسوده گردد ، آهسته صدابر آرید که ازشکست دور می‌شوید ...

دسته ها. (کرادیس) - پس از آنکه در زمان امویان عربها با غیر عرب ها مخلوط شدند، سپاهیان اسلام رابصورت دسته وهنگ قراردادند (چنانکه در تاریخ آرتش گفته شد) چه که رومیان هنگام جنگ سپاهیان خویش را به‌هنگ ها تقسیم میکردند وآنراکورتیس Kortis میخواندند وهرهنگ ودسته‌ای رابه صفهای‌منظم ترتیب میدادند. مثلاشاه، یافرمانده کل را باپرچمها و ملازمان دروسط قرار داده، آن را قلب لشکرمیگفتند. جلوی این دسته دستهٔ دیگری بودکه غالباً از سواران تشکیل‌می‌یافت وآنرامقدمة‌الجیش یاپیشاهنگ مینامیدند. طرف دست راست‌پادشاه میمنه وطرف چپ میسره وپشت سرساقه نام داشت باین ترتیب:



وباین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت. ایرانیان علاوه بر این پنج دسته، تعداد زیادی فیل درپشت میدان جا میدادند، پشت این فیل هابرجهای چوبی بار کرده ودراین برجها همه‌نوع‌اسلحه و پرچم ریخته بودند و چنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند.

گاه هم سرا پردهٔ پادشاه‌را پناهگاه میساختند باین قسم که‌پشت‌میدان‌جنگ برای شاه‌تخت میگذاردند وشاه وفدائیان وی‌باملازمان خاص دورتخت‌رامیگرفتند واطراف آن پرچم می‌افراشتند وتیراندازان وپیاده هاگرداگرد تخت حلقه میزدند وبا این تشکیلات تقریباً سنگری درپشت جبهه ترتیب میدادند وچه بساکه‌ایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز می‌پرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه های فوق، درپشت میدان تهیه میکردند.

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند، مانند آنان لشکریان را بدسته ها وصف هامرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید درسال۱۳هجری درواقعهٔ یرموك سپاهیان اسلام‌را مانندایرانیان به‌۴۰-۳۶ دسته تقسیم کرد وابوعبیده رادرقلب

وعمروعاص وشرجیل بن حسنه را درمیمنه و یزید بن ابی سفیان را درمیسره قرارداد و برای اولین مرتبه عربها را با آن ترتیب آشنا ساخت و پس ازوی سعدوقاص درسال ۱۴هجری همان نظامات را اجراء کرد.

ازقرار معلوم «خالدبن ولید» و «سعدوقاص» درعین حال که برای جنگ با رومیان وایرانیان سپاهیان خود را مانند آنان بدسته ها تقسیم کردند ازصف بندی و صف‌آرائی دست برنداشتند و نظام صف بندی تاسال ۱۲۸هجری برقرارماند ودرآن تاریخ مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف بندی را بکلی برهم زده باضحاك خارجی وخبیری ازروی اصول دسته بندی جنگ کرد. ازآ نمو نع به بعد اصول قدیمه جنگجوئی عرب فراموش شد وچون سپاهیان عرب باتجملات روم وایران آشناشدند، ازبردن زن وبچه به‌میدان جنگ منصرف گشتند.

پاره‌ای ازسران اهل بیت رسول(ص) که برای خوددعوت میکردندمانندزمان پیغمبر اکرم (ص) بصف بندی درجنگ ادامه دادند وترك آنرا بدعت میدانستندو گاه‌هم بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست میخوردند. مثلا: «ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب» درزمان خلافت «منصورعباسی» قیام کرد ودرمحلی موسوم به «اخمرا» درشانزده فرسخی کوفه با «عیسی بن موسی» سردار خلیفهٔ عباسی جنگید. پیش‌ازشروع بکارزار یاران ابراهیم بوی گفتند: بهترآنست که سپاهیان خود راچند دسته تقسیم کنیم که اگر یك‌دسته گریخت دستهٔ دیگر بماند ولی اگرصف بندی کنیم وپاره‌ای از افراد صف بگریزند طبعاً صف بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند.

ابراهیم گفت: اهل اسلام فقط درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان صف بستهٔ ابراهیم با اصول قدیم بمیدان آمدند، در برابرنظامیان مرتب عیسی مقاومت نیاورده شکست خوردند. بهر حال از مسلمانان (عربها) کم کم شهر نشین شده با اصول ومقررات نظامیان ممالك متمدن آشنا گشتندو کتب علمی وفنی سایرین را ترجمه کرده، مطالب تازه‌ای آموختند. از آن جمله اینکه برای سپاهیان خویش هفت نوع نقشهٔ جنگی طرح کردند واگرچه تمام آن هفت نقشه را بکار نمی‌بردند اما در نظامات جنگی خودآنرا حفظ کردند وشرح مختصر آن نقشه‌ها وسازمانها چنین بود.

ظاهراً این دونقشه را از ایرانیان گرفتند .

۱ ـ سپاهیان را بشکل هلال (ماه نو) منظم میساختند .

۲ ـ » » » دوماه‌نو (مانند دوکمان) بمیدان می آوردند .

۳ ـ » » » مربع مستطیل

٤ ـ » » » هلال وارونه

۵ ـ » » » مربع منحرف

٦ ـ » » » مثلث

۷ ـ » » » دو دائره یکی در درون دیگری

این طرح اخیررا موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان آنان خیلی کمتر ازسپاهیان دشمن بود . اتفاقاً بناپارت نیز باهمین نقشه می‌جنگید واز آنرواین نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای کاملتر از آن تهیه نشده است .

بنابر آنچه گفته شد : سپاهیان اسلام پس از آشنائی با فنون جنگی سایر ملل با مراعات اوضاع زمان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یا مثلث بمیدان میرفتند .

اردوگاه . درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده‌ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی ماند باینقسم که چادر امیردروسط وچادر سایربزرگان در اطراف چادر امیر قرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که ازبردن زن وبچه بمیدان جنگ منصرف‌شدند، مانند رومیان وایرانیان بمقتضای روزاردو میزدند . تدریجاًدستگاه تجمل مسلمانان توسعه یافت وعلاوه بردسته های مختلف سپاهی پزشکان و نویسندگان و قاضیان وشیپورچیان وطبالان وپرچمداران وغیره نیزجزء سپاهیان‌در آمدند ودر آنموقع بود که اردوگاه مسلمانان بصورت یك‌شهری در آمد چنانکه تصویرضمیمه اردوی‌اسلام‌را درعالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد .

فرمان‌جنگ و شعارجنگجویان

فرمان جنگ. دراوایل اسلام ، فرمان جنگ چنین بود (النفیر النفیر) (آماده ـ حمله ـ هجوم) چنانکه‌درمصر درایام حاضر فرمان جنگ راچنین میگویند: ـ (هجوم‌حاضر ـ ال ـ هجوم) فرمان بازگشت نیز باهمان‌کلمهٔ رجعت (بـازگشت) اجراء میشد . فـرمان سواری (الخیل ـ الخیل) بود (خیل بزبان عربی بمعنای ستوراست) درآرتش مصر برای بازگشت (جریه) وبرای سواری (بین مایه حاضر ـ ال) میگویند واین کلمات‌ترکیبی ازترکی وعربی میباشد. برای پیاده شدن عربها کلمه ـ الارض ـ الارض (زمین) بکار میبردند ومصریها چنین میگویند :

این مایه حاضر ال ـ این (۱)

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل اسلام اجراء میشد وپس ازاینکه‌مسلمانان متمدن شدند برای هرحرکتی ازحرکات سپاه فرمان مخصوصی ترتیب دادند ازاینقرار :

۱ ـ میل یعنی بطرفی برگشتن

۲ ـ انقلاب یعنی برهم خوردن صف

۳ ـ انفتال یعنی جداشدن

٤ ـ تسویه انفتال یعنی‌راست نمودن‌صف جدا شده

٥ ـ استدارهٔ صغری قلعهٔ کوچك درست کردن .

٦ ـ استدارهٔ کبری یعنی‌قلعهٔ بزرگ درست کردن

۷ ـ تقاطریعنی‌قطارشدن

۸ ـ اقران یعنی بهم پیوستن

۹ ـ رجوع‌الی‌الاستقبال یعنی دوباره روی آوردن

۱۰ ـ استدارهٔ مطلق یعنی بحال دایره مانند مرتب شدن .

۱۱ ـ اصفاف یعنی دوچندان شدن

۱۲ ـ اتباع میمنه یعنی براست .

---

۱ ـ این اصطلاحات ترکی موقعی در مصر معمول بودکه آنکشور تحت‌الحمایه عثمانی بود و اکنون چنان نیست . مترجم

۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ

۱۴ ـ جیش منحرف یعنی منحرف شدن .

۱۵ ـ جیش مستقیم یعنی مرتب شدن

۱۶ ـ جیش مورب یعنی اریب شدن .

۱۷ ـ رض یعنی مشق کنید

۱۸ ـ تقدم یعنی قدم به پیش .

۱۹ ـ حشو یعنی بهم در آئید

۲۰ ـ رادفه یعنی پشت سرهم .

۲۱ ـ ترتیب بعد ترتیب مرتب بایستید .

فرمانده سپاه با ادای این کلمات فوری سپاهیان را بترتیب مطلوب منظم میساخت والبته لشگریان کاملا مشق کرده و مجرب بودند و بمحض شنیدن این فرمانها مطابق دستورعمل میکردند .

درپاره‌ای مواردفرماندهان دستورهای خود راباختصار اداء میکردند وسپاهیان که بدهان وچشم فرمانده توجه داشتند ، ازهمان کلمات مختصرواشارات مفادفرمان را درك میکردند و آنرا انجام میدادند از آنجمله : دو کلمه (هوجوا) و(هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت به‌پشت بود و باختصار تمام اداء میشد .

شعارمیدان جنگ . عربهای زمان جـاهلیت در میـدان کارزار شعارهائـی میدادند که مناسب با اوضاع روز بود مثلا درجنگ احد سپاهیان مخالف اسلام بنام دو بت خود ، عزی ـ هبل فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یا آل عبادالله) میگفتند پیغمبراکرم شعارمهاجرین را (یابنی عبدالله) وشعاراوس وخزرج (انصار) رایابنی عبدالله ویابنی عبیدالله قراردادوسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز به‌مقتضیات روزشعارهائی ساخته بکارمی بردند.

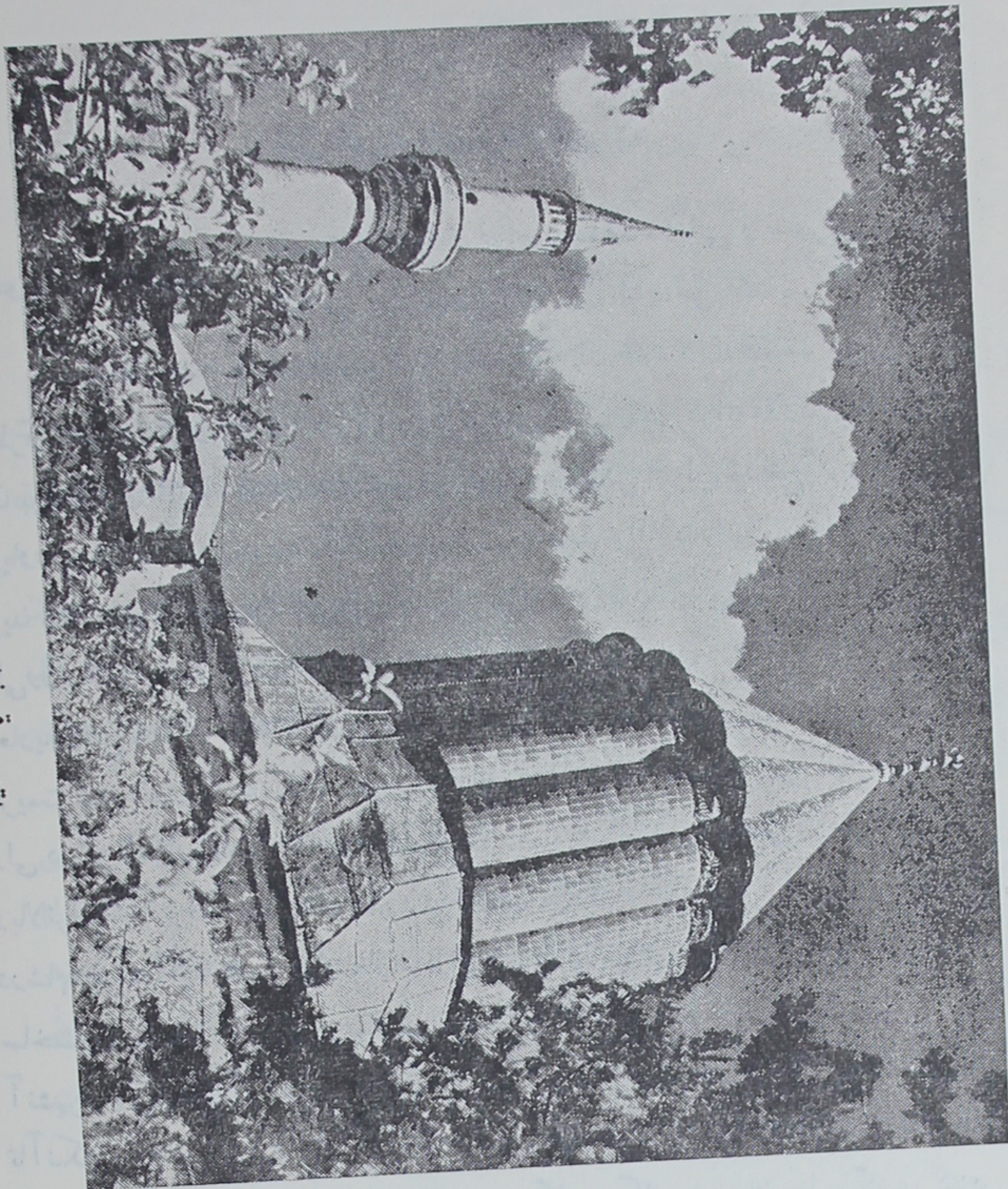
شهرهای مرزی ودژهای آن

(ثغور ـ عواصم) مقصود از ثغور و عواصم حدود دریائی و صحرائی ممالك اسلامی ودژها ومراکز آن نقاط می‌باشد.

مسلمانان چنانکه قبلااشاره شد ابتداء فتوحات خود را ازقسمت صحرائی‌شام ازطرف حوران شروع کردند. زیرا بیشتر نیروی رومیان در کرانه‌ها وشهرهای‌مجاور آن بود وعربها ابتداء قسمت‌های‌صحرای شام‌که مسکن اعراب بودفتح کردندو بطرف دریاورومیان رو آوردند وهنگامیکه ابوعبیده‌دردمشق اقامت‌داشت، معاویه‌وبرادرش یزید باعده‌ای ازسپاهیان شهرهای ساحلی بیروت، صیدا، جبیل را بآسانی‌فتح کرد ولی‌رومیان آنرا بازگرفتند چه‌که نیروی دریائی آنان زیادبود. آنگاه درزمان عثمان معاویه والی شام ازخلیفه اجازه خواست‌که برای‌گشودن شهرهای ساحلی‌بطرف دریا عزیمت‌کند عثمان کـه گفتهٔ عمر را در نظر داشت نمیخواست چنین اجازه‌ای بدهد ولی دراثر اصرارمعاویه اجازه صادرگشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام راتاطرابلس وبالاترازآنرا برای مسلمانان‌گشود ودرزمان خلفای راشدین مرز دریائـی مسلمانان درشام‌شهرانطاکیه شد و هرون‌الرشید این‌شهرهای مرزی‌ساحلی‌را بنام عاصمه موسوم ساخت. مسلمانان‌کم‌کم رو بساحل جلومیرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالا آنشهرمتعلق به ترکهاست وآنرا هاتای میگویند. مترجم) وطرسوس عقب میزدند. تاآنکه درزمان امویان تمام‌آن نقاط فتح شد ودر ایام عباسیان دژها و پادگان های نیرومند درآن نقاط قرار دادند تا از هجوم گاه وبیگاه رومیـان جلـو گیری کنند. مسلمانان هرشهر مرزی را که میگشودند دژ های سابق آنرا ترمیم کرده ودژهای

تازه‌ای در آن‌نواحی میساختند ومردم آن نقاط را مجهز کرده آمادهٔ دفاع میکردند وهمین قسم‌در نقاط وسرحدات صحرائی اقدامات لازم بجا میاوردند .

ممالك اسلام از طرف دریا وصحرا یا فقط از راه دریا و یا صحرا بخاك وآب



ت - قونیه : مقبرهٔ مولانا

رومیان وایرانیان اتصال مییافت واینك نام مرزهای‌دریائی شام ومصر ومرزهای‌دریائی

وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم آن :

آ ـ مصر .

ا ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح .

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس ، اذنه ، مصیصه ، عین زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . در آمد این نقاط سالی صد هزار دینار بود که تمام آن بمصرف استحکامات محلی میرسید و بلکه از بیت‌المال نیز مبالغی باین نقاط می آمد و برای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .

۲ـ مرزهای مجاور شام

عراق که بواسطهٔ مجاورت با جزیرة‌العراق (زمین‌های میان دجله وفرات را جزیره میگویند) بـه جزیره موسوم بود از این قرار :

مرعش ـ حوث و از این دو نقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط وملطیه ادامه مییافت . درآمد این نقاط ، بسالی ۷۰ هزار دینار میرسید کـه چهل هزار دینار آن مخصوص نگاهداری استحکامات بود وصد هزار دینار از بیت‌المال مرکزی بسی هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی هزار دینار حقوق پادگان‌ها وافراد پرداخته‌میشد و بطورکلی هزینهٔ نگاهداری این نواحی سالی دویست هزار دینار بود این مصارف مربوط بایام عادی بود ودر اوقات جنگ البته مبالغ بیشتری بمصرف میرسید .

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از : دلوك، رعبان، مونبوگ .

علاوه بر ایـن نقاط مرزی دولت های اسلامی در نواحی هند نیز استحکامات مرزی داشتند .

غزوات یاحمله های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون‌الرشید» نقاط مذکور فوق را از جزیره وقنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی کرسی نشین) نامیده وهر ساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از این استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته بررومیان حمله میآوردند

واین حملات در اصطلاح اسلامی غزوه (۱) نام دارد جهادیکی از پایه‌های مهم دین اسلام است پیغمبر اکرم و خلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند وهمانروزی که ابوبکر برمسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت:

« از جهاد دست بر ندارید قومی که جهاد را فراموش کنند خوارمیشوند».

نیروهای دریائی اسلام که از ۸۰-۱۰۰ کشتی تشکیل میبافت از کرانه‌های شام ومصرتا جزیره قبرس لنگر میانداخت وفرمانده کل نیروی دریائی درمرزهای ساحلی شام اقامت میکرد ومجموع ناوگان جنگی را اسطول میخواندند وهرگاه که نیروهای دریائی بجنگ میرفتند صدهزار دینار (سالانه) هزینهٔ آنان میشد.

حمله های مسلمانان درسه موقع بهار، تابستان، زمستان انجام میگرفت. روز دهم ماه مه (۲) حمله‌های بهاری آغازمیشدوتادهم ژوئیه (یك ماه) دوام داشت درآنموقع چارپایان آنها ازچراگاه بهاری باز آمده بودند وچون اراضی شام در ماه ژوئیه نیز قابل چرا بودسپاهیان اسلام دردهم ژوئیه ازمیدان بازآمده چندی استراحت میکردند وستوران را مجدد بچرا میفرستادند حمله‌های تابستانی ازپنجم ژوئیه تااواخر آن ماه ادامه می یافت ودرپاره‌ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ می پرداختندو آنراحملهٔ تابستانی راست وچپ میگفتند.

حمله های زمستانی بیست روز بیشتر نبود و از اواخر فوریه تا اوایل مارس طول میکشید وبمناسبت پیش آمد بهار وفصل چرا از میدان بسنگرها برمیگشتند.

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنها درحفظ مملکت خود کوشش داشتند بلکه از جهاد دست برنمیداشتند و مرتب ممالك مجاور را فتح میکردند، عباسیان بیش ازسایرخلفا باین نوع رزمهااهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرارفرمانروائی خود فارغ شدندبجنگ وجهاد دست زدند وهمانطور که هرساله درموقع معین مردمی

---

۱ - در ایام سعادت یعنی زمانیکه حضرت رسول اکرم در میان مسلمانان بودند جنگ‌هائی که بفرماندهی خودشان واقع میشد غزوه نام داشت و اگر خود حضرت حضور نمییافتند آن جنگ را سریه میگفتند مترجم

۲ - ماه مه میلادی مطابق است با ماه اردیبهشت خورشیدی و ژوئیه با تیر و فوریه بابهمن و مارس با فروردین مترجم

به حج‌میرفتند ، دسته های جنگی نیز درموقع‌مخصوص بممالك مجاوروحمله‌میآوردند گاه هم خود خلفا شخصاً دراین جنگهاشر کت می‌جستند چنانکه درسال۱۶۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاً بجنگ رومی‌ها رفت و درسال۱۶۵هجری پسرخودهرون را بانودوپنجهزارونهصدوسی‌سواره‌وپیاده‌مأمورسرحدات‌روم‌ساخت. هرون‌ازسنگرها و استحکامات رومیان گذشته تا خلیج قسطنطنیه رسید و فرماندهان رومی نقاط میان راه با هرون صلح کرده یکصد و نود وسه هزارو چهارصد و پنجاه دینار و بیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه یا مال المصالحه پرداختند .

همینکه هرون به‌قسطنطنیه نزدیك شد ، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح کرده متعهد شد سالی‌هفتاد هزاردینار بدولت اسلام‌باج بدهد وسرراه هرون اردو بازاروراهنما آماده سازد این مصالحه‌سه سال تمام طول کشید ومسلمانان علاوه بر آنچه گفته شد صد هزار گوسفند و گاو و بیست هزار اسب و پنجهزار وششصد وچهل وسه اسیر گرفتند وپنجاه وچهارهزاررومی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشد که مسلمانان بیشتربجهاد بروند .

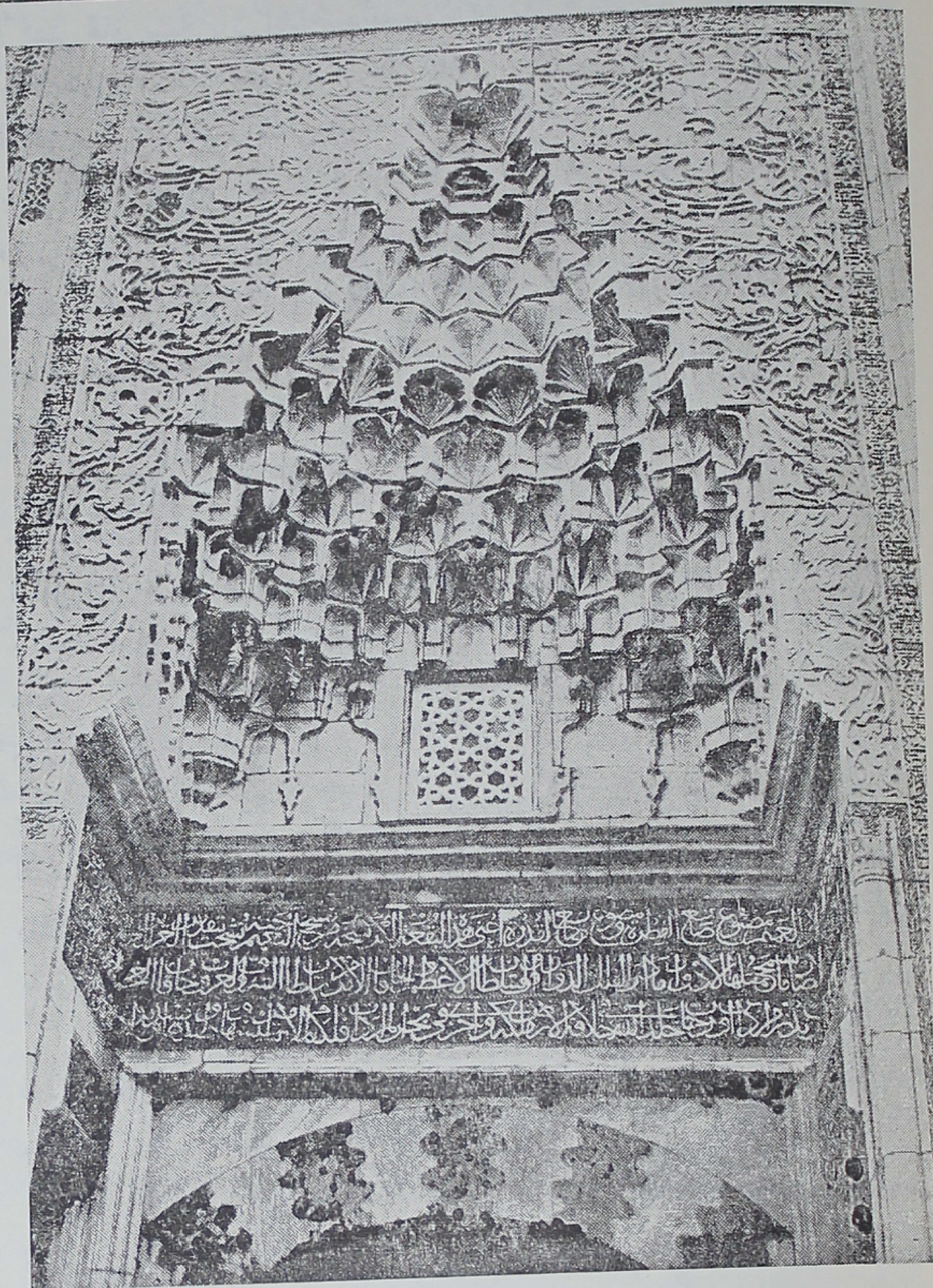
ناوگان جنگی دریا پیمائی ۰عربهای حجاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیروسبادرزمان تبابعه با کشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون درصحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهوراسلام وفتح مصر وشام مسلمانان کشتی‌های رومی‌را دیدند ومعنی جنگهای دریائی‌را دریافتند وبفکردریا نوردی افتادند نخستین کسی‌که ازسرداران عرب باین کار دست زد علاء بن حضرمی والی بحرین در زمان عمر بود که بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس‌بدریانوردی پرداخت اماکاری ازپیش‌نبرد . عمر که‌از آن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را از آن سمت(امارت بحرین) عزل‌کرد وبپاداش این خطا اورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی‌شام که‌مردجاه طلب ودوراندیشی‌بود، مکررازعمردرخواست میکرد بوی اجازه دهدکه بارومیان درردریادست وپنجه نرم‌کند اما عمرسخن اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرارمعاویه ازحدگذشت ، عمر ، بعمروعاص والی مصر شرحی نوشت وازوی تقاضا

کرد دریا را برای عمر توصیف کند عمروعاص درجواب عمر چنین نگاشت: «ای خلیفه دریا مخلوق بزرگی است که مردمان کوچکی بر آن سوار میشوند وجز آب و آسمان چیزی نمی بینند اگر دریا آرام باشد دلها را غمگین میسازد واگر طوفانی شود عقل وهوش را می رباید، یقین انسان در روی دریا کم و شکش زیاد است، کسانی که دریا نوردی میکنند مانند کرم هائی هستند که روی شاخه چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند».

عمر عین این نامه‌را برای معاویه فرستاده گفت: «سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم».

پس ازقتل عمر، معاویه که آن‌موقع نیز والی‌شام بود ازعثمان اجازهٔ دریانوردی خواست وپس از اصرار زیاد موفق باجازه شد. بااین شرط که دریا نوردی اجباری نباشد وهر کس ازمسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود. معاویه درسال۲۸ هجری به قبرس‌رفت ومردم آنجارا مجبور کرد که سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهندواین نخستین پیروزی‌مسلمانان دردریابودپس ازاین‌پیروزی مسلمانان دلیرشده در تابستان وزمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند. (سابقاً اشاره شد)

ناوگان جنگی اسلام مسلمانان (عربها) که از کشتی سازی وکشتی رانی اطلاعی نداشتند در ابتداء از رومیان مقیم‌ممالك اسلامی برای‌این عمل کمك گرفتند وباکمك آنها ناوگان‌جنگی ساخته اسلحه و مهمات در آن‌ریختند وبا سربازان دریا نورد مجهز کردند و مجموع این کشتی را اسطول نامیدند(اسطول کلمهٔ یونانی است وبمعنای ناوگان می آید) مرکز کشتی‌رانی اسلام دریای مدیترانه بود و اهالی شام وافریقای شمالی‌واندلس‌جزء دریا نوردان اسلام در آمدندنخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان در زمان عبدالملك بن مروان در افریقا تأسیس‌یافت‌وحسان‌بن‌نعمان والی‌افریقا بدستور خلیفه (عبدالملك) کشتی‌هائی ساخته با مهمات وتجهیزات و افراد جنگی به سیسیل‌فرستاد اماکاری از پیش نبرد تاآنکه اسدبن فرات در زمان زیادةالله بن ابراهیم‌بن اغلب از فرمانروایان اغالبه سیسیل را فتح کردجزیرهٔ قوصره نیز بدست اسدبن‌فرات گشوده شد ومسلمانان از این‌فتوحات



ت : بروسه: مدخل مسجد سبز

بشوق آمده درشهرهای ساحلی افریقا و انداس ومصر وشام دارالصناعه تأسیس کردند

و کشتی های بسیار بآب انداختند بقسمی که در زمان عبدالرحمن ناصر در اواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس از دویست کشتی تشکیل می یافت وفرمانروایان اسلامی افریقا نیز بهمان مقدار کشتی داشتند هر کشتی خانه (دارالصناعه) دو سرپرست داشت یکی قائد که لوازم و مهمات و افراد جنگی را فراهم میساخت و دیگری بعنوان رئیس که وسایل حرکت و بادبان و پاروزنی را تهیه میدید وهمینکه یك کشتی یا چند کشتی آماده کارزار میشد یك فرمانده کل که ازرجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی دریائی تعیین میگشت وعازم دریا میشد مهمترین بنادر اندلس یکی بجایه و دیگری مریه بود که در این دو نقطه کشتی خانه‌های متعدد تأسیس کرده بودند.

نخستین دارالصناعه (کشتی سازی) مصر در اواخر قرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه تفصیل آن بیاید واول کسی که ناوگان (اسطول) در مصر دایر ساخت عنبة بن اسحق والی مصر از طرف متوکل عباسی بود، چه در سال ۲۳۸ هجری رومیان ازراه دریا به دمیاط (از بندرهای مصر) فرود آمده آنجارا گرفتند. وعده‌ای از مسلمانان را کشته، عده‌ای را اسیر گرفتند، ولی مصر ازاین پیش آمد نگران گشت وناوگان دایر کرد ومسلمانان فرزندان خویش را تیراندازی و فنون جنگی آموختند وفرماندهان زبردستی برای ناوگان مصری تعیین کرده همه نوع تجهیزات ومهمات فراهم آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند وتا مدتی رومیان ومسلمانان باهم جنگ داشتند و از یکدیگر اسیر میگرفتند ودر نتیجه خلفا مجبور شدند اسیران اسلام را با پول بخرند و این عمل را باصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند.

اولین خلیفه‌ای که اسیران اسلام را با پول آزاد ساخت هرون الرشید بود، که در سال ۱۸۹ بآن عمل اقدام کرد وپیش از آن اسیران مبادله میشدند، خریداری اسیران بطور کلی درزمان عباسیان اتفاق افتاد و بیش از سیزده مرتبه باین کار مبادرت شد که آخرین آن بروزگار المطیع لله خلیفهٔ عباسی در سال ۳۳۵ هجری واقع شد. خلفای عباسی قریب پنجاه هزار اسیر رادرظرف آنمدت باپول خریدند معمولا در بندر لامش در نزدیکی طراسوس از بنادر مدیترانه خریداری اسیران انجام میپذیرفت وبیش از دوسه هفته طول میکشید ودر مرتبه اول نیم میلیون از سپاهیان وبزرگان اسلام که با بهترین اسلحه

ولوازم جنگی مجهز بودند درمحل حاضرشدند. عدهٔ آنان وخیل وحشم آنها بقدری زیادبود که کوه وصحراودره وبالاوپستی مملوشد. درهمانموقع کشتی های جنگی رومیان باسازوبرگ کامل به کنار آمدند واسیران مسلمان راباخود آوردند وسه هزار وهفتصد اسیر مسلمان در آن واقعه خریداری شده آزاد گشت.

مروان بن ابی حفصه در آنمورد چنین میگوید: ترجمهٔ شعر:

تواسیرانی را آزاد کردی که درزندان بیکس بودند.

ومسلمانان از آزادی آنان نومید بودند ومیگفتند زندان.

کافران گور آنها خواهد شد.

همینکه مصر بتصرف خلفای فاطمی در آمددراسکندریه ودمیاط ناوگان ساختند وشمارهٔ ناویان به پنجهزاررسید که هریك حقوق مرتبی داشتند. ده فرمانده نیروی دریائی میان آنان بود که هرکدام ازده تابیست دینارحقوق دریافت میکردند ومیزان حد اقل حقوق آنها دودینار میشد و علاوه برحقوق، املاکی بعنوان تیول در اختیار داشتند که آنرا ابواب الغزاة میگفتند. هنگام عزیمت بجنگ یکی از آن فرماند هان دریاسالارمیشد وامرو نهی ناوگان رابدست اومی سپردند ویکی ازامرای مهم دولت نیز باآنان بجنگ میرفت و برای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظورشودشخص خلیفه با وزیر اعظم حقوق ناوی هاراتادیه میکردند. درزمان المعز الدین الله اولین خلیفهٔ فاطمی (مصر) شمارهٔ کشتی ها به ششصد رسید وتدریجا کم شده بصد کشتی تنزل کرد.

موقعی که ناوگان برای جنگ عزیمت میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی کنار رود نیل درمحل موسوم به مقس (بیرون قاهره) جلوس مینمود، فرماندهان نیروی دریائی باجهازات جنگی مسلح از برابر خلیفه میگذشتند، کشتی ها با پرچم های گوناگون تزیین شده بود، قبل ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق ها وسایر آلات جنگی بکار میافتاد وعیناً موقع جنگ نمایش میدادند. آنگاه مقدم ورئیس ناوگان بحضور خلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت میخواستند، خلیفه صددینار بمقدم و بیست دینار برئیس جایزه میدادو آنهارامرخص میکرد. هنگام بازگشت نیزچنین مراسمی اجراء میشد. درزمان صلاح الدین اداره ای بنام دیوان اسطول برای رسیدگی بامور نیروی دریائی تأسیس

شد وبودجهٔ هنگفتی برای آن اداره تخصیص داده شد . نیروی دریائی برای توسعه ممالك اسلامی عامل مهمی بود. جزایر سیسیل ، ساردنی، کرت ، مالت وغیره بوسیلهٔ نیروی دریائی فتح شدوعلاوه بر آن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف مسلمانان درآمد وناوگان آنان از سیسیل تاشبه‌جزیرهٔ ایتالی آمدوشد میکرد وکار را بر پادشاهان فرنگ دشوار میساخت . خاندان بنی‌حسن که ازطرف فاطمیان درسیسیل حکومت داشتند مرتب برشهرهای‌ساحلی‌اروپامیتاختند وناوگان دول‌اروپا راتعقیب کرده‌بطرف شمال شرقی مدیترانه میراندند وسیادت حکومت‌های اسلامی‌را دردریا مانندصحرا مستقرمیساختند. حکومت‌های اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تا مدتی برمدیترانه‌واطراف‌مسلط بودندتا آنکه‌مطابق نوامیس‌تاریخی دور برگشت.مسلمانان روبانحطاط رفتند ، فرنگیان‌بر آنان چیره شدند ونه تنهاشهرهای خود راپس گرفتند بلکه درجنگ های صلیبی بسیاری از ممالك اسلامی بتصرف فرنگیان در آمد.

مسلمانان رفته رفته از ادارهٔ نیروی دریائی بازماندند وآنرا نادیده انگاشتند وناویانی که بفداکاران دین‌وسلحشوران راه‌خداودشمنان دشمن‌خدامعروف‌شده‌بودند از اهمیت و اعتبار افتادند تا آنجا که‌کلمهٔ ناوی (اسطولی) درمصر ناسزاشمرده شد ومردم ازخدمت درناوگان عارداشتند. درزمان‌ملك‌ظاهر بیبرس قنداری که‌بنام‌سلطان‌-الممالك معروف بود اقداماتی جهت تقویت ناوی وناوگان بعمل‌آمد ولی البته بجاه ومقام سابق خود برنگشت .

ناوگان شام نیزمانند ناوگان مصر بحال تباه افتاد ، ولی دراندلس و افریقا تا مدتی‌بعد ناوگان نیرومند ماند.بخصوص دولت های مغرب (مراکش والجزایروغیره) یکی دوقرن‌ناوگان آبرومندی‌داشتندو آنطور که ابن خلدون می‌نویسدشمارهٔ کشتی-های‌آنان بصد میرسید . درقرن ششم هجری‌احمد صقلی که ازدریا داران نامی‌جهان بشمار میرود فرمانده نیروی دریائی ناوگان غرب (دولتهای اسلامی افریقا) شد وبا اقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی رسید که پیش از آن وبعداز آن‌تاریخ چنان مقامی را پیدا نکرد . اماپس از انحلال وانحطاط حکومت های اسلامی در افریقا واندلس ناوگان اسلامی بکلی ازبین رفت .

دارالصناعه . امروزه دارالصناعه را بزبان عربی ترسانه وترسخانه‌میگویند
وریشهٔ اصلی این دو کلمهٔ اخیر همان کلمهٔ دار الصناعه است زیرا پس از فتح ممالك
اسلامی بدست فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف اروپائیان در آمد وهمانطورکه‌مسلمانان
فن کشتی سازی وتأسیس دارالصناعه را ازنیاکان فرنگیان (رومیان) آموخته بودند
فرنگیان آنرا ازعربهایادگرفتندوکلمهٔ‌دارالصناعه‌بزبان‌اسپانیولی‌دارسینا **Darcinah**
شد ودارسینااز اسپانیولی بسایر زبانهای فرنگی منتقل گشته بآرسنال **Arsenal** تبدیل
یافت وعربها آنرا ازطریق ترك ها ازفرنگیان اقتباس کرده ترسانه یا ترسخانه گفتند
وگمان کردند که این دو کلمه اصلاترکی است درصورتیکه اصل آن همان دارالصناعه
عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال **Amiral** دریا سالارکه تحریف شده امیرالبحر
عربی میباشد .

چنانکه گفته شد دارالصناعه درممالك اسلامی شام ، مصر ، افریقا ، اندلس ،
زیاد بود ، نخستین دارالصناعه مصر درقرن اول هجری درجزیره روضه‌مقابل‌فسطاط
تأسیس شد واحمدبن طولون بروسعت آن افزود ودرزمان‌حکومت‌اخشیدیان‌دراوایل
قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تا میان دارالصناعه
وفسطاط دریا فاصله نشود ، خلفـای فاطمی‌درمحل موسوم به (مقس)نزدیك‌شهرقاهره
دارالصناعه جدیدی بناکردندکه در آن کشتی جنگی وکشتی‌های‌بارکشی‌میساختند.
کشتی‌های بار کشی ازبالای سعیدیه‌تامصب رود نیل آمدوشد میکردندو گندم‌وسایر
چیزها حمل مینمودند اماکشتی‌های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آن‌هارا
اسطول میخواندند .

شکل کشتیها وتجهیزات آنان

کشتی‌های جنگی را باشکال وترتیبات مختلف‌میساختند
از آنجمله کشتی‌های‌بزرگی که در آن برج‌وباروتهیه میکردند
و آن نوع کشتی را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که
منجنیق‌های نفتی در آن میگذاردند و کشتی‌های‌دشمن رابا آن آتش میزدند . طراده
نام‌کشتی‌های تند رو کوچك‌بود ، عشاریات کشتی های کوچکی بودکه فقط درنیل
آمد وشد میکرد ، شلندات ومسطحات وغیره نیز نوعی‌ازکشتیهای باربری‌وجنگی

بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطور کلی عربها کشتی سازی را از یونانیان ورومیان آموخته پاره‌ای اصلاحات در آن انجام دادند.

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از: عراده (منجنیق)، زره، سپر بزرگ، سپر کوچك، کلاه خود، نیزه قلاب و باسلیق. این حربهٔ اخیر از زنجیری تشکیل میبافت که سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند وعلاوه براین اسلحه ها دربالای دکل کشتی صندوقهای درگشاده‌ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند و پیش از آنکه بادشمن روبروشوند، مردانی درون صندوق میرفتند ودردیوارهٔ صندوق مقداری سنگ‌ـ های کوچك وفلاخن قرارداشت که با آن دشمن را سنگباران میکردند وخودشان از تعرض محفوظ میماندند چون توی صندوق جاداشتند گاه هم ظرفهای نفت سوزان (مشتعل) رااز آنجا بیرون میانداختند ویاظرفهای پراز نوره (آهك وزرنیخ نرم کوبیده) را پرتاب مینمودند تاباغبار آن چشم دشمن را کورسازند ودرپاره‌ای موارد گرد نوره ایجاد حریق میکرد. بعضی اوقات ظرفهای پرازمار وعقرب بدشمن میافکندندویا آب صابون می‌پاشیدند تادشمن پایش بلغزد.

برای جلوگیری از حریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) با پوست و یانمدی که درسرکه، آب، زاج، نیتریك خیسانیده بودند مستور میداشتند وگاه هم برای احتیاط دیواره های کشتی را باگل مخلوط به بوراکس ونیتریك وخطمی و سرکـه اندود میکردند تادر برابر آتش نفت مقاومت ورزد.

دیگر از اقدامات احتیاطی آنان این بودکه شب هنگام درکشتی آتش نمی‌ـ افروختند وخروس نگاه نمیداشتند و باز هم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند تا از چشم دشمن محفوظ بماند.

درجلوی کشتی های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختند که با آن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن درازنوك تیزی بودکه تهٔ آن را (مجوف) میکردند وبچوبی مانندچوب نیزه متصل میشدواین قسمت را (اسطام) می نامیدند. لجام واسطام مانند نیزه درجلوی کشتی بود وهمین که کشتی دشمن نزدیك میآمداین آلت نیزه مانند را بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب در آن میریخت

وسر نشینان کشتی از بیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب ها این بود که آنرا مانند کمند با طناب های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند و کشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته هائی میان کشتی خودشان و کشتی دشمن میگزاردند وازروی آن تخته ها (مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند ودر آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند میافتند ازقلاب چشم پوشیده باتیشه و تبر سنگین فولادی طناب رامی بریدند که مبادا کشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد .

بیت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیه عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود و ایـن عایدات عبارت است از :

صدقه ـ اعشار (ده‌یك) اخماس (پنج یك) جزیه وچیزهای دیگر ـ اما بیت‌المال، محلی بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امورمسلمانان مصرف شوداز آنجا پرداخت میشده است. اموالی که مسلمانان استحقاق دریافت آنرا داشته‌اند یعنی آنرامیگرفتند بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی وتفصیل هریك از این سه‌قسمت گفته خـواهد شد. هزینه ای کـه بیت‌المال می پرداخته دو قسم بوده است : یکی حقوق سپاهیان‌ودیگر بهای اسلحه و امثال آن که برای ادارهٔامور مسلمین خریداری میشده است .

صدقه صدقه و زکوة دو اسمی‌است که یك معنی دارد وچنانکه گفتیم از مسلمانان متمول گرفته میشد و بفقرای اسلام داده میشد. صدقه یا زکوة در مـرکز (دارالخلافه) دیوان مخصوص داشته وشعبات آن در تمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایر بوده است ومأمورین مخصوص آنرا جمع‌وتفریق‌میکردند.

آنچه که زکوة بآن تعلق میگیرد چهار چیز است: چارپایان ، زر وسیم،میوه، محصول کشت وکار . زکوة چارپایان بشتر وگـاو وگوسفند تعلق میگیرد و حضرت رسول اکرم (بامر خدا) میزان آن را تعیین فرموده‌اند واینك (ترجمه) متن نـامه‌ای که ابوبکر در مورد زکوة بانس‌بن مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته است:

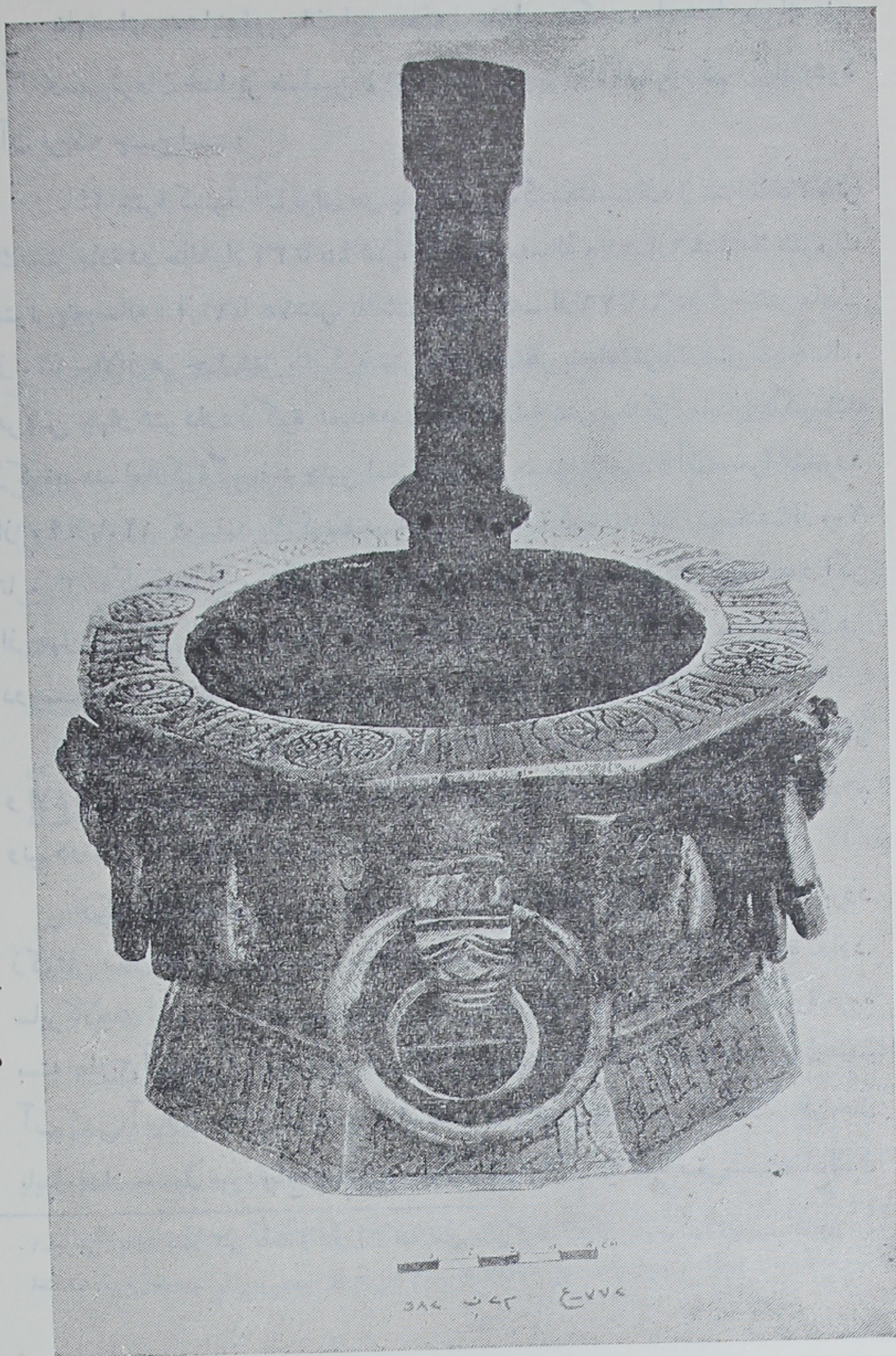
بنام خدای بخشایندهٔ مهربان. این صدقه فریضه ایست که رسول خدا صلی الله علیه (و آله) وسلم بفرمان خدا بر مسلمین فرض فرموده وچیزی از آن نباید کم وزیاد بشود وآن فریضه چنین است :

تا ۲٤ شتر و کمتر از آن برای هر پنج شتر یك گوسفند ـ از ۲۵ شتر تا ۳۵ شتر یك شتر مادهٔ دو ساله ـ از ۳٦ تا ٤٥ شتر، یك شتر سه سالهٔ ماده ـ از ٤٦ تا ٦۰ شتر، یك شتر نر پنج ساله ـ از ٦۱ تا ۷۵ شتر، یك شتر پنج ساله ـ از ۷٦ تا ۹۰ دو کره شتر ماده ـ از ۱۲۰ ببالا از هر چهل شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه شتر یك شتر نر پنجساله، هر کس چهار شتر دارد زکوة نمیدهد وهمینکه پنج شتر پیدا کرد باید یك گوسفند زکوة بدهد. اما زکوة گوسفند چنین است: اگر در صحرا میچرد وآب صحرا میخورد از ٤۰ از تا ۱۲۰ گوسفند یك گوسفند ـ از ۱۲۰ تا ۲۰۰ گوسفند دو گوسفند ـ از ۲۰۰ تا ۳۰۰ سه گوسفند از ۳۰۰ گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی کم بود زکوة ندارد و اگر گوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هر دویست گوسفند یك گوسفند و صد ونود گوسفند زکوة ندارد .

فقیهان راجع بزکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب و استر و الاغ زکوة ندارد. زکوة نقره ، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم ونیم در سال (۱ـ٤۰) واز دویست درهم بپائین زکوة ندارد(۱) .

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هر چه مقدار بالا برود زکوتش همان نیم مثقال دربیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایر کالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد . زکوة میوه بسته بطریق آبیاری آن است باین قسم که اگر با آب رودخانه یا باران (بدون زحمت آب کشی) آبیاری شده زکوتش ده‌یک است ودر غیر آن ده نیم میباشد ودر هر حال باید مقدار محصول میوه بپنج وسق برسد تا زکوة واجب بشود هر وسقی شصت صاع است

۱ـ جرجی زیدان بطور کلی مأخذ زکوة را از فقه اهالی تسنن گرفته که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیعه اختلاف دارد . مترجم



٤ - هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته هائی بخط کوفی دارد

وهر صاع پنج رطل وثلث (۱) رطل عراق است خرما وانگور نیز مانند سایر میوه ها مشمول همین احکام میشود.

حکم زکوة جو و گندم و برنج و نخود و لوبیا عیناً مانند احکام زکوة میوه می باشد.

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده چنانکه در سورهٔ توبه میفرماید: صدقه برای فقیران، مسکینان و مأمورین جمع آوری آن ودل بدست آوردگان وبرای آزاد کردن بندگان و بدهکاران ودر راه خدا و آوارگان است (۲).

بنابراین زکوة به هشت سهم تقسیم میشود از اینقرار:

۱- سهم فقیران یعنی کسانیکه هیچ ندارند.

۲ - سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش از درآمدشان است.

سهم این دو طایفه با رعایت اوضاع و احوال نباید از ۲۰۰ درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة بدهند و مستحق الزکوة نمیشوند و بنا بروایت قاضی ابو یوسف درکتاب موسوم به (خراج) فقرای اهل ذمه (یهود ونصاری) بگفتهٔ عمر جزء مساکین بشمار میآمدند اما کلمهٔ فقرا فقط مشمول فقرای اسلام میشده است.

۳ - حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت و استحقاق آنان واگر سهم هریک از آنان بیش ازمیزان حقوق واستحقاق آنان بود مازاد را بسهم دیگران می افزایند.

٤ - سهم دل بدست آوردگان - اینان کسانی بودند که حضرت رسول وخلفا سهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان راآزار نرسانند و یا در اسلام خودپایدار بمانند ویاکسان خود را بمسلمان شدن تشویق کنند واگر این دسته خودشان مسلمان نبودند اززکوة مسلمانان سهم نمی بردند بلکه ازغنیمت وفیئی سهم میگرفتند.

۵ - سهم مخصوص برای خریدن بندگان و آزاد کردن آنها.

---

۱ - هر رطل ازیك کیلو کمتر است. مترجم

۲ - متن آیهٔ مبارکه چنین است : انما الصدقات للفقراء و للمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل . مترجم

۶ ـ سهم مخصوص برای پرداخت وام وامدارانی که توانائی پرداخت آن راندارند.

۷ ـ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی درراه خدا.

۸ ـ سهم مخصوص هزینهٔ راه آوارگانی که از وطن دور مانده اند و وسیلهٔ بازگشت ندارند.

مأمورین صدقه (زکوة) ازخود اختیاراتی‌داشتند که مطابق احکام فوق‌زکوةرا جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگر اینکه دستور مخالف آن از طرف خلیفه صادر شده باشد، ولی مأمورین اموال‌غنیمت وفیئی‌فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین‌او میتوانستند در آن نوع اموال تصرف کنند.

غنیمت

غنیمت: یعنی آنچه که مسلمانان با جنگ بدست می آوردند و آن برچهارقسم بود:

۱ ـ مردانی که در میدان جنگ اسیر میشدند وباگرفتن فدیه آزادمیشدند. فدیه یعنی‌پولی که‌درمقابل آزادی اسیر گرفته میشد وجزء غنیمت درمیآمد.

۲ ـ زنان وکودکانی که پس ازجنگ اسیرمیشوند وممکن است با دادن فدیه مثل مردان‌آزاد شوند.

۳ ـ زمینی که بدست مسلمانان میافتاد و آن نیزسه‌نوع بود بدین ترتیب:

آ ـ زمینی که با قوهٔ جنگ بتصرف در آمده است ومردمانش اخراج شده‌اند

ب ـ زمینی که اهالی آن‌ازترس گریخته باشند.

پ ـ زمینی که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان در آمده است.

وهر کدام ازاین‌انواع مالیاتهای مخصوصی دارد.

۴ ـ اموال منقول مانند: چارپا و غیره که ابتداء برای تقسیم آن مقرراتی نبود وحضرت رسول‌مطابق نظرخودشان تقسیم‌میفرمود چنانکه درسال دوم‌هجری‌پس ازپیروزی درجنگ بدرحضرت رسول (ص) غنیمت ها را بطور تساوی میان مهاجر وانصارتقسیم فرمودند وخود نیزمانند یك فرد عادی سهم گرفتند سپس این آیهٔ شریفه نازل شد.

«واعلموا انما غنمتم من شیئی فان‌الله خمسه وللرسول و لذی القربی و الیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔ انفال) یعنی هروقت که غنیمتی بدست آوردید به پنج قسمت تقسیم‌کنید: چهارقسمت آن مخصوص امور جنگی است ویك قسمت آن پنج قسمت میشودومیان پیغمبر وکسان او ویتیمان ومسکینان و آوارگان تقسیم میشود.

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی‌قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبرا کرم برداشتند تابمصرف خودشان وهمسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند.

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان ، خاندان عبدالمطلب ، خاندان عبد مناف وکسی جزقریش سهمی از آن نمیبرد.) سهم سوم مخصوص‌یتیمان (پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم‌بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت آوارگان میرسید.

لباس و اسلحهٔ کشته شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان آنها تقسیم‌میشد.

درصدر اسلام نظرفاتحین بر آن بودکه اراضی متصرفی را نیزمانندسایراموال میان خودشان تقسیم‌کنند ولی عمر این نظر را ردکرد و در نامه‌ای که راجع بآن موضوع بعد ازفتح‌عراق بسعدوقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی را تعیین کرده است واینك (ترجمه) نامه عمر :

«اما بعد نامه تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین های متصرفی مانند سایراموال میان آنان قسمت شود بمحض اینکه نامهٔ من بتو رسید تمام اموال منقولی‌که بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم کن اما زمین‌ها و رودخانه ها را بدست کشاورزان‌وکار کنان مزارع بسپار،چه‌اگر آنرا میان حاضران قسمت کنی برای آیندگان چیزی نمی‌ماند.»

سرداران و جنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمر آنهارا مجبور باطاعت کرده گفت : مااززمین ومردم مالیات میگیریم وبشما میدهیم‌اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی‌بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج(مالیات زمین) مقرر گردیدومسلمانان مانند ایرانیان وروميان دفاتر مخصوص

جمع وخرج پیداکردند.

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی بودکه در بیت المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که از کفار بدون جنگ ولشگرکشی (مانند جزیه، ده‌یك وغیره) بدست بیاید، حضرت رسول از فیئی نیز سهمی‌میگرفتند وپس ازرحلت آن حضرت‌سهم‌رسول‌جزء بیت المال شد (۱) چهار سهم دیگرفیئی درصدر اسلام میان مهاجران و انصار توزیع میشد اما همینکه عمر دیوان خرج ودخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقررنمود فیئی را به بیت‌المال میداد و حقوق را از بیت‌المال می‌پرداخت، بنابراین مستحقاق صدقه غیر ازگیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه‌که فیئی و غنیمت به جنگجویان و مهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت.

معمولا کسانیکه صدقه میگرفتند نه مهاجر و نه مرد جنگی بودند، مهاجر بکسی گفته میشدکه ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد. اگریك قبیله‌ای‌سراسر مسلمان میشدند، آنان را بره میگفتند واگرقسمتی ازآنان مسلمان میشدندآنان را خیره میخواندند، ازآنرو مهاجران خیره وبره بودند. پس از فتح مکه احکام هجرت طبعاً ملغی شد، کسانیکه غنیمت (فیئی) میگرفتند به‌مهاجر معروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند. چنانکه شاعردراین مورد گفته است:

ترجمهٔ شعر:

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست»

خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هم متمایز باشند وهرکدام سهم خودشان را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند. حکایات بسیاری ازدقت عمردراین موضوع گفته شده که‌ازآن جمله یکی هم این است.

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی‌خواند: (ترجمه)

---

۱ - فتوای علمای شیعه برآنست که سهم حضرت رسول اکرم پس از رحلت آن بزرگواربابد بسادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنندکه سهم مزبورپس ازرحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید. مترجم

ای عمرخدا بتودربهشت پاداش بدهد، ما را نگاهداری کن.



ع ـ ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف (باربوتین)
که روی آن سر آدم و سر شیر و نقش نگار است

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشانرا جامه بده .

عمر گفت : اگرنکنم‌چه میشود؟ اعرابی گفت‌هیچ میروم، عمر گفت: اگربروی چه میشود ؟

اعرابی گفت :

در روزبازپرس (قیامت) که تو را برای محاسبه بیاورند از توبازخواست‌میکنم آنروز هدیه وبخشش درکار نیست، نیکوکاران‌به بهشت و بدکاران بدوزخ‌می‌روند.

عمر که این را شنید طوری گریست که ریشش تر شد ، سپس بغلام خود گفت : آن جامهٔ مرا باو بده ، نه برای شعرش بلکه بخاطر آن روز - بخدا چیزی جز آن جامه ندارم .

عمر با این اظهارات خود تأکید میکرد که صلهٔ شاعر آن‌هم برای شعری که‌در بارهٔ خلیفه گفته شده نباید ازاموال عمومی پرداخت شود .

یکی از اعتراضاتیکه مردم بعثمان داشتندآن بودکه وی‌آن دقت را نداشت واز اموال عمومی بشاعران صله میبخشید، همینکه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعاً آن مراقبت ودقت سابق از میان رفت واز هر نوع درآمد بهر مصرفی که میخواستند میرساندند والبته با توسعهٔ ممالک اسلامی برمیزان ومقدار و نوع غنیمت (درآمد) افزوده شد. ده یک وپنج‌یک کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها وضرابخانه‌ها ومستغلات وجزیه ومالیات‌وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی‌وارد میشد. بهر حال گفتگوی‌مادربارهٔ صدقه تمام شد واینک ببقیهٔ موارد عایدات میپردازیم:

جزیه

جزیه وخراج هردو باهم شبیه است، چه‌که هردو مالیات را از نامسلمانان سالی یکبار در موقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افراد گرفته میشود وبا اسلام آوردن افراد ساقط میگردد اما خراج همان‌مالیات ارضی است که با قبول‌اسلام‌نیز باقی‌میماند.

تاریخ جزیه . جزیه از قدیم درمیان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن‌را پدیدآورده باشد. همینکه مردم‌آتن (یونان) بکرانهٔ‌آسیای صغیر رسیدند وآن نواحی را گشودند مالیاتی بر اهالی آن نواحی مقرر داشتندتاآنهاراز

هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن مالیات در مقابل حفظ جان چندان گران نمیآمد. رومیها هرجا را که میگشودند بر مردم آن نقاط مالیات وضع میکردند و میزان مالیات آنان خیلی بیشتر از مالیات (جزیه) اسلام بود مثلاهمینکه رومیان کشور گل (فرانسه) را مسخر کردند برای هریک از اهالی سالی نه تا پانزده لیره معین کردند که هفت‌برابر جزیه مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان‌در همه‌جا باین سنگینی نبود ودر مورد فرانسه‌چنین میگفتند: که این مالیات بلا استثناء ازتمام طبقات اشراف ومتوسط وزر خریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه میگرفتند. دوست دانشمند هندی ماشبلی نعمانی (۱) در رساله‌ای که بزبان انگلیسی در سال ۱۸۹٤ تألیف و منتشر ساخته چنین اظهار نظر کرده است که کلمهٔ جزیه از گزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن اثیر است که در بارهٔ مالیات و آرتش ایران چنین مینویسد:

«کسری انوشیروان بر مردم ایران پرداخت «جزیه» را مقرر داشت. میزان این جزیه دوازده - هشت - شش وچهاربود وباستثنای کارمندان دولتی- مرزبانان- نویسندگان - اشراف وسپاهیان سایر مردم آنرامی پرداختند».

از اینرومعلوم می‌شود که عربها لفظ ومعنای جزیه را از ایرانیان گرفتند وهمان طور که در ایران اشراف و سپاهیان و نویسندگان از پرداخت جزیه معاف بودند عرب‌ها نیز جزیه را از مسلمانان (که تقریباً جزء طبقات فوق بحساب می‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه دراسلام. در زمان حضرت رسول (ص) میزان جزیه با رعایت زمان ومکان‌بامر خود پیغمبر تعیین میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجران صلح نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین کرد که دوهزار آن‌را درماه صفر

---

۱ - شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهور هند در ۱۸۵۷ در اعظم گرهند متولد شد ودر ۱۹۱٤ وفات کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگر بوده است. قریب بیست تألیف از اوباقی‌است. مترجم

وهزار آن را درماه رجب بدهند . بهای هرحله یك اوقیه وهر اوقیه چهل درهم بود وجزیه اهل اذرح سالی صد دینار معین شد وجزیه اهل فقنایك چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشم هاو کالاهای آنان شد .

ابوبکر نیزجزیه را بطور مختلف دریافت‌میکرد تا اینکه‌در زمان‌عمرفتوحات اسلامی فزونی یافت‌و خلیفهٔ دوم بعمال خوددستور دادکه از هرمردی که‌موی‌زنخش در آمدچهل درهم از نقره‌داران وچهاردینار از دارندگان طلا درسال دریافت‌دارند بعلاوه‌برای کمك بخوار بار مسلمانان‌از هریك از اهل ذمهٔ مقیم‌شام وعراق‌ماهی‌دومد گندم وسه قسط روغن گرفته شود .

سپس این وضع تغییر یافته مقرر شد : مردم ثروتمند سالی ٤٨ درهم از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط‌سالی٢٤درهم ماهی دو درهم‌ومردم‌فقیرماهی‌یك‌درهم سالی‌دوازده درهم جزیه بدهند والبته زنان و کودکان ورهبانان ومردم ناقص‌الاعضاء جزیه نمیدادند . این مقررات کلی استثناء هم داشت چنانکه عمروعاص ترتیب‌جزیهٔ مردم مصر راچنین مقرر داشت :

هرمرد بالغ قبطی‌سالی دو دینار بدهد و اگر مسلمانی بمصر واردشودسه روز مهمان قبطی باشد .

زنان وسالخوردگان وکودکان از جزیه معاف‌میشدند .

در بسیاری از مواردجزیه‌را از روی در آمد اشخاص معین میکردندباینقسم که‌درآمد وهزینهٔسالانهٔ آنها رامشخص‌میساختند و مازاد عایدی آنها رابعنوان‌جزیه میگرفتند . مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح‌شد سالی یك دینار برای هر نفراز اهل ذمه جزیه قراردادند . اما عبدالملك بعامل خود دستور داد آن ترتیب‌رابرهم بزند . ابتداء اهل ذمه را سرشماری کند سپس خرج ودخل آنها را بسنجد و اعیاد و تعطیلات آنان را محسوب دارد وآنچه بقیه است بنام جزیه بگیرد وباآنقراربهر نفر سالی چهار دینار جزیه تعلق گرفت .

چنانکه گفته شد جزیه پس از اسلام ملغی‌میگشت، فقط حجاج‌والی‌عبدالملك برخلاف مقررات اسلام ازتازه مسلمانها نیز جزیه میستاند ، عبدالملك که‌اینراشنید

به برادرخود عبدالعزیز والی‌مصرشرحی‌در این باره‌نوشته‌از وی خواست‌مانندحجاج رفتار کند او باعبدالعزیز بن حجیره‌مستشار خود راجع بآنموضوع شور کرد واودر پاسخ اظهار داشت که این کار ناپسند است ونباید بآن دست یازید چه‌که اهل ذمه جزیهٔ راهبان خود را میدهند چگونه ما بر تازه مسلمانهای مصر جزیه تحمیل کنیم والی مصر گفته مستشار خود را پسندید و ازتازه مسلمانان مصرجزیه‌نگرفت‌ولی‌تازه مسلمانان‌عراق‌هم‌چنان‌جزیه میدادند تا اینکه عمربن‌عبدالعزیز یعنی آنمردپرهیز کار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان را موقوف ساخت و از آن به بعد کسی‌بآن عنوان از تازه مسلمانان چیزی نگرفت . ازعربهای‌مشرك و مرتد جز اسلام‌ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی پذیرفتند ولی نصاری ویهود وزرتشتیان میان جزیه وجنگ واسلام مخیر میشدند .

منظور از این عمل آن بودکه تمام اعراب در ظل کلمهٔ اسلام متحد شوند . چنانکه پیغمبر در زمان حیات خود بت‌پرستی را از شبه‌جزیره عربستان بر انداخت وعمرعربهای غیر مسلمان(یهود ونصاری) را از شبه جزیره اخراج کردبطوری که گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ گرفته میشد ومفهومش این بودکه‌چنین‌شخصی‌نه بدست مسلمانان کشته‌میشودو نه برای‌مسلمانان می‌جنگدودرعین حال آزادی مذهبی دارد چنانکه این ایام(زمان مؤلف کتاب)مسیحیان‌مقیم امپراتوری عثمانی برای‌معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند

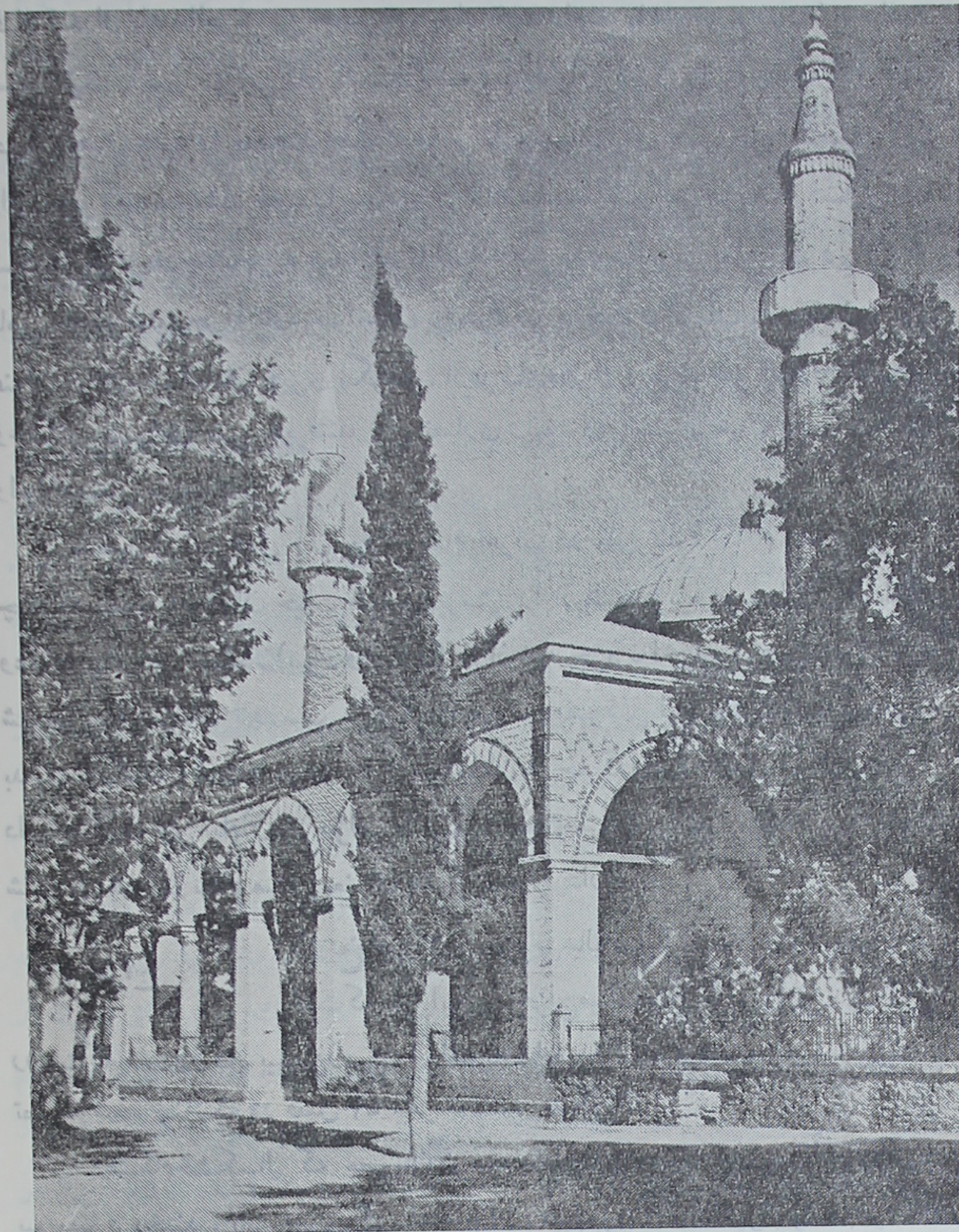
خراج

تاریخ خراج. قدیم‌ترین مالیاتهامالیات‌زمین‌ومحصول زمین است‌که آنرابعربی خراج‌مینامند واصل پیدایش آن ازاین روست‌که در روزگار پیشین‌زمین را ملك پادشاه‌میدانستند و در توراة باین موضوع تصریح شده چنانکه در فصل ٤٧ سفر تکوین میگوید :

«هنگام‌خشکسالی‌که مصریان‌گرسنه ماندندزر وسیم وچارپا وآنچه‌داشتند بیوسف فروختند ، تنها چیزی که مانده بود ، زمین بود آن را نیز بیوسف فروخته نان گرفتند . »

درتمام ممالك قدیم وضع چنین بودکه زمین‌ملك پادشاه بود ومردم‌ازمحصول

آن بهره‌مند میشدند ودولت بنام مالیات سهمی از آن سود میگرفت . تاتارمعتقدند



ت۳- بروسه : مسجد مرادیه

که چارپا ملك انسان میشود ولی انسان مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قـدیم

سالی یکمرتبه قطعهٔ زمینی از رئیس قبیله میگرفتند ودر آن زراعت میکردند و هر سال آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست بدست بگردد وهنوز این رسم میان بعضی ازطوایف بلغار معمول میباشد.

رومیان نیز از روی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند ودرهرشهر ومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند و ایرانیان نیز بهمان قسم رفتارمیکردند چه که بیشتراین تشکیلات را از یونانیان ورومیان آموخته بودند.

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودند دفاتر و مؤسسات مزبور را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان باقی گذاردند، بقسمی که دفاتر مصر به قبطی ودفاترشام برومی ودفاتر ایران بفارسی تدوین ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها) که در آن ایام بامور دنیا توجهی نداشتند، فقط سر پرست کلیات بودند و وارد جزئیات نمیشدند، اما همینکه مسلمانان (عربها) از حال بدوی بصورت شهری (متمدن) در آمدند واز میان خودشان نویسندگان وحسابداران ماهر پدید آمد دفاتر را بعربی منتقل کردند و ابتداء درسال ۸۱ هجری بفرمان عبدالملك این تغییرانجام گرفت و ازقرارمعلوم این این عمل تدریجاً تکمیل شد، چه که دفاترمصر تاسال ۸۷ هجری ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد.

اما دیوان حجاز چنانکه گفتیم در زمان عمرتأسیس شد و در آن نام صحابه پیغمبر و مقرری آنان وسایرین ثبت میشد. وهمچنین هرچه ازدرآمد مصروشام وعراق پس ازوضع مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفتر ضبطمیشد. و در واقع دفتر مزبور دفتر ثبت اسامی سپاهیان ومقرری وحقوق آنان بود.

تا زمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند، اما سفاح اولین‌خلیفهٔ عباسی یك دیوان‌کل درمرکز خلافت تأسیس کرد وشعبات آنرا در شهرستانها دایر نمود وخالدبن برمك‌جد برمکی‌ها را در رأس‌امور مالی قراردادواین نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی بود. برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه رابفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند. چنانکه‌یحیی بن برمك مالیات فارس را بمقاطعه‌برداشت ومبلغی باقی دارشد. خلاصه

اینکه امورمالی مانند سایر امور کشور در زمان عباسیان از تحت نظر مستقیم خلفا درآمده بدست‌وزیران آنها افتاد. وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراءبجای‌وزیران متصدی امورمالی شدند و بهمان مناسبت در زمان الراضی‌بالله دیوان مالی درسراسر کشوربرهم خورد.

میزان مالیات ارضی گفتیم که عرب‌ها (مسلمانان) مانندایرانیان‌ورومیان اززمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند وآنطور که مقریزی(۱) مینویسد رعایت‌خرابی وآبادی ده میشده است. باینقسم که اگرده یامزرعه روبآبادی میرفت بر مالیات آن می‌افزودند و برعکس - و این نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند.

در ایران وشام پیش از اسلام همین ترتیب مقاسمه‌تامدتی معمول‌بود تااینکه قباد پسرفیروز پادشاه‌ساسانی ترتیب مقاسمه را برهم زد ومقررداشت که: ازهرجریب درهرمورد یك‌درهم ویك قفیز مالیات بگیرند (جریب ۳۶۰۰ذرع‌مربع و قفیزعشر جریب یا۳۶۰ذرع‌مربع میباشد) ولی مسلمانان‌که بایران‌آمدند ترتیب مساحی را ملغی‌داشته، مقررات ذیل را بطورکلی اجراء کردند.

۱- از زمینهای بایری‌که خود مسلمانان آن‌را دایرکرده‌اند یك‌دهم.

۲- از زمینهائی که مردم آن اسلام آورده‌اندیك‌دهم.

۳- از زمینهائی که با شمشیر آن‌را گرفته‌اندیك‌دهم.

۴- از زمینهائی که مردم‌آن طبق پیمان بامسلمانان صلح کرده‌اند، طبق‌پیمان مالیات میدادواگرمردم‌آن‌سرزمین مسلمان‌هم میشدند درمیزان مالیات زمین‌تغییری حاصل‌نمیشد. ودرهرصورت‌خرابی وآبادی‌ده‌وکمی وزیادی محصول درتعیین‌مالیات مراعات میشد. وهمینکه در زمان عمر عراق فتح‌شد، میزان مالیات بهمان میزان مقررقباد(برای هرجریب یکدرهم ویك قفیزدرسال) باقی‌ماند.

ولی درپاره‌ای‌نقاط میزان مالیات تابع محصول آن قرارگرفت، چنانکه عمر به

۱- تقی‌الدین مقریزی از مشاهیر علمای قرن نهم هجری در مصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی است. مترجم.

عثمان‌بن حنیف دستورداد باغ‌ها ومزرعه‌ها را مساحی کند ومالیات مناسب بامحصول آن ترتیب‌دهد ، عثمان پس ازمساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهاد کرد وعمر آن را پذیرفت بدینقرار :

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم ـ ازهرجریب نخلستان‌هشت درهم ـ ازهرجریب نیشکر شش درهم ـ ازهرجریب یونجه پنج درهم ـ ازهرجریب گندم چهار درهم ـ ازهرجریب‌جو دو درهم .

این ترتیب تازمان عباسیان‌دوام داشت ودر بعضی‌نقاط بمیزان محصول‌ودر پاره‌ای نواحی از روی مساحت زمین مالیات‌میگرفتند . اما چون درآنموقع نرخ ها تنزل کردوپاره‌ای‌ازمزارع ویران‌شد. میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید و موکول بنظر خلیفه شد . ولی درهرحال‌حداکثر آن نصف وحداقل آن خمس‌محصول‌بود .

مالکیت‌زمین

اما مالکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی‌مزروع‌متعلق بامام(خلیفه) بود و کشاورزان با اجازهٔ دولت در آن‌زراعت میکردند، وسهمی‌ازمحصول بدولت میدادند ، ولی پاره‌ای‌اززمین‌ها بنام اراضی‌اواسی یا رزقه تابع مقررات دیگری میشد که فعلامورد گفتگوی مانیست .

بالاخره درقرن نوزدهم میلادی‌اصلاحاتی دراین مواردبعمل‌آمد . وازآنجمله درمصر که‌جزء امپراتوری عثمانی‌بود مقررات تازه‌ای‌راجع‌باراضی وضع‌شد. بخصوص محمدعلی‌پاشا(۱) مؤسس خاندان سلطنتی مصر که مرددور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید ، چه‌که باآن وضع کشاورز مالك زمین نمیشد و چون مالك نمیشد توجهی‌بامر زراعت نداشت ومردمان بانفوذ ومتمول از این جریان سوء استفاده‌کرده مبلغی‌بدولت مالیات میدادند و کشاورزان‌رابابدترین طرزی استثمارمیکردند.محمد‌علی‌پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان کشاورزانی که توانائی زراعت داشتند تقسیم کرد وکشور مصررا ازنظرمالیات وکشاورزی بقطعات کوچك وبزرگ تقسیم نموده

۱ـ محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی سابق مصر در۱۷۶۹ در شهرکوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیا آمد ، سپس وارد خدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد و در نتیجهٔ لیاقت وکاردانی در ۱۸۰۵ ازطرف باب عالی والی‌مصرشد وحکومت مصر بالارث درخاندان اوماند . محمد علی در ۱۸٤۹ وفات کرد . مترجم

برای جمع آوری مالیات مأمورین دولتی گماشت ، وتعهدات سابق را لغو کرد واراضی را میان کشاورزان تقسیم نمود . بقسمی که هر کشاورزی بقدر توانائی کار خوددارای زمین باشد .

وهمینکه سعید پاشا والی مصر شد(۱) بموجب فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) را میان کشاورزان تقسیم کرد ، بقسمی که اختیار خرید وفروش آن راداشته باشند وپس ازمرگ بورثهٔ قانونی آنها منتقل شود باب عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این اقدام سعید را پسندیده در تمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود .

مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی در آمد کلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است ، چه باختلاف زمان ومکان مقدار ومبلغ آن تغییر میکرده ، بعلاوه مورخین عرب درآمدهای مختلف را تحت عنوان مالیات ذکر نموده اند ، در صورتی که مقدار جزیه چندان ثابت نبود وهر قدر که اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه کم میشد ولی مالیات در آمد ثابتی بوده است . اشکال دیگر اینکه مورخین اسلام ده یك گمرك وغیره را نیز مالیات میدانستند .

با این همه اینك صورتی ازمالیات ارضی نقاط مختلف ممالك اسلامی :

۱ـ عراق در زمان عمر (۲۰هجری) ۱۲۰میلیون درهم مالیات میپرداخته است.

۲ـ در زمان عبیدالله بن زیاد (٦۲هجری) ۱۳۵میلیون درهم .

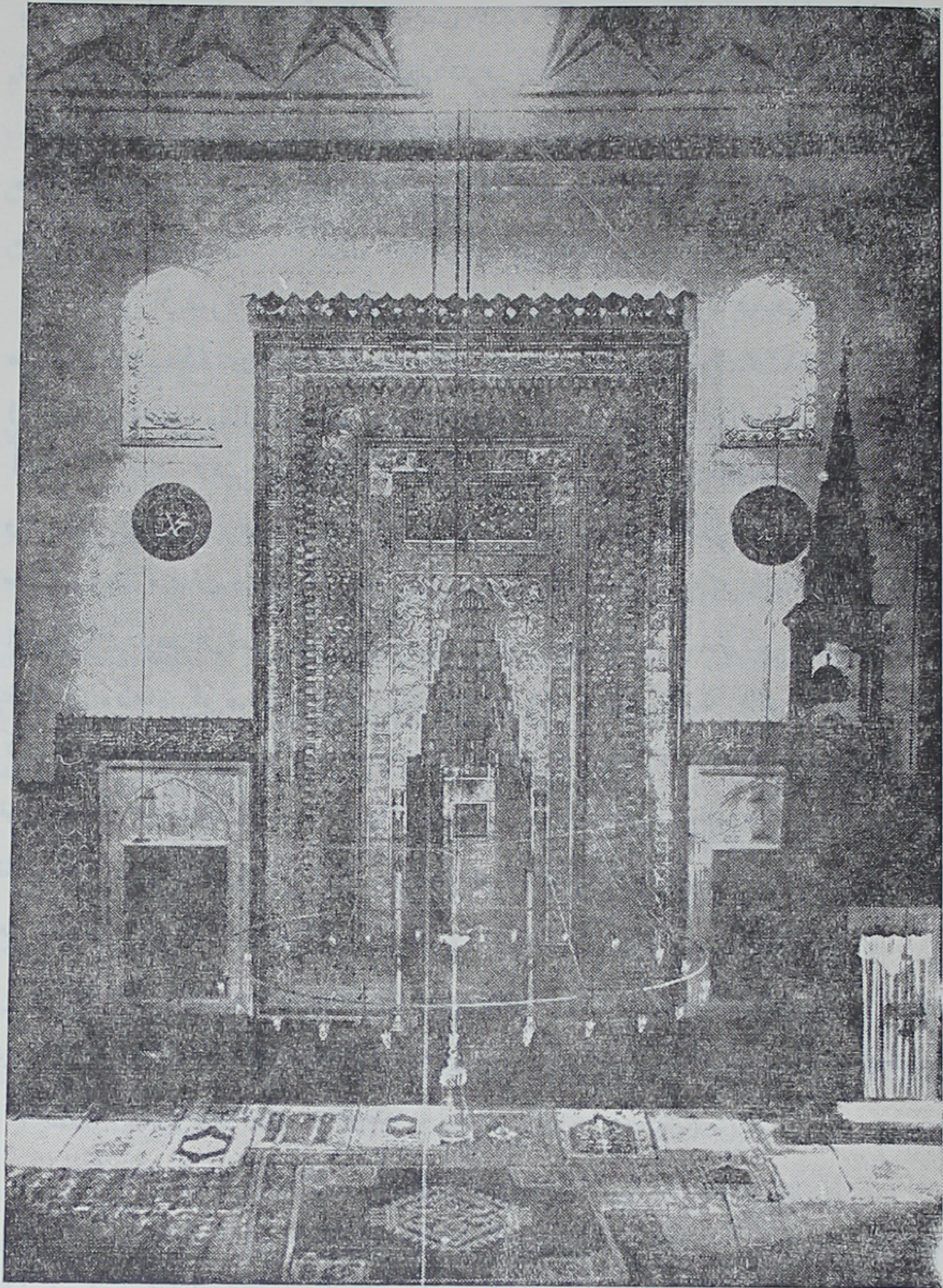
۳ـ در زمان حجاج (۸۵هجری) ۱۸۸ میلیون درهم .

٤ـ در زمان عمر بن عبدالعزیز (۱۰۰هجری) ۱۲ میلیون درهم .

۵ـ درزمان ابن هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خوار بار سپاهیان وهزینهٔ ایام جنگ .

٦ـ در زمان یوسف بن عمر ٦۰ـ۷۰ میلیون درهم. بعلاوه ۱٦۰میلیون درهم بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف بن عمر بعلاوه ٤۰ میلیون

۱ ـ محمد سعید پسرمحمدعلی درسال۱۸۲۲ درقاهره بدنیا آمد ، پس ازمرگ برادرش ابراهیم و برادر زاده‌اش عباس والی مصرشد(۱۸۵٤)ودر۱۸٦۳در اسکندریه درگذشت . مترجم



ت- بروسه: محراب مسجد سبز

در هم ، بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهد آمد) بعلاوه دو میلیون برای اتفاقات

وحوادث بعلاوه برای هزینهٔ خانواده‌های جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه در زمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند.

وامامصر در زمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد. ولی از گفتهٔ مقریزی چنان بر می آید که مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید:

«پس از عمروعاص عبدالله بن سعد به ابی‌سرح ۱۴ میلیون دینار مالیات ازمصر میگرفت، این مبلغ تدریجاً کم شد تا آنکه هشام بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷هجری) متوجه این موضوع شده بوالی خود دستور دادزمین‌های مزروع مصر را مساحی کندو نتیجهٔ آن چنین بود: زمین‌هائی که آب نیل بر آن سوار میشد، باستثنای زمین‌های بلند وشن زارسی‌میلیون فدان شد و بر آن سی میلیون فدان در موقع ارزانی سالی‌چهار میلیون دینارمالیات بستند. اسامة بن‌زید در زمان سلیمان بن عبدالملك (۹۷هجری) ۱۲میلیون درهم از مصر مالیات‌میگرفت، ولی بتدریج این مبلغ کم شد. ودر دورهٔ عباسیان، که‌مصراز مرکز خلافت دور بود. میزان مالیات تا ۸۰۰هزار دینار تنزل کرد، وهمینکه ابن‌طولون فرمانروای مصر شد درآبادی مزارع کوشید. و باآنکه نرخ ارزان بود مالیات مصر به‌چهار میلیون و سیصد هزار دینار بالغ شد و در آن تاریخ ده اردب گندم به یك دینار معامله میشد وتا مدتی میزان مالیات بهمین ترتیب مقرر بود.

مالیات شام‌در زمان عبدالملك بن‌مروان ۱۲۰۰۰۰۰ دینارمیشد که ۱۸۰۰۰۰ دینار از اردن و ۳۵۰۰۰۰ دینار از فلسطین و ۴۰۰۰۰۰دیناراز دمشق وبقیه رااز حمص وقنسرین وشهرهای‌ساحلی میگرفتند.

مقاطعه دادن مالیات. و آن بردوقسم بود:

۱ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمرو خود را بطور مقاطعه می‌پرداختند و آنچه‌میخواستند ازمردم میگرفتند واین برخلاف شریعت‌اسلام‌است چه که استاندار یافرماندار وکیل وامین خلیفه است وآنچه دریافت میدارد بایدبی کم وزیاد بپردازد. درصدراسلام این‌نوع مقاطعه بکلی‌ممنوع بود وهرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت

مجازات میشد .

مثلاشخصی نزد ابن عباس آمده پیشنهاد داد که مالیات ابله را بصد هزاردرهم مقاطعه کند . ابن عباس اورا صد تازیانه زد و برای عبرت دیگران زنده بدار آویخت، اماهمینکه دورهٔخلافت پایان یافت، مقاطعه کاری مالیات معمول شد . ونه تنها مالیات بلکه ادارات قضائی وحسبی وانتظامی را نیزمقاطعه میدادند . چنانکه یحیی بن برمك ودیگران بآن عمل مبادرت کردند .

۲ـ نوع دوم مقاطعه کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده باماًمورین جمع آوری مالیات قراردادمی بستند ومبلغ مقرررانقدمی پرداختند . سپس آنچه میخواستند ازاهالی آنشهر یا ده یا استان میگرفتند .

این نوع مقاطعه کاری برای جمع آوری مالیات دریونان قدیم معمول بوده واز یونان بروم وازروم بعربها انتقال یافت .

سایرمالیاتها . مسلمانان علاوه برجزیه و مالیات زمین و زکوة درآمد های دیگری داشتند . از آن جمله ده یك از کشتی ها ـ پنج یك از معدنها و چراگاه ها وضرابخانه وراه ها ، وآب بها واملاك وبیشه ها وجنگل ها وکشتی رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد .

مالیات کشتی چنان بود که :

ازکالای هر کشتی که ازسرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یا جنس) عوارض میگرفتند ، مثلاکشتی های هندی که ازکرانه های یمن میگذشت ومشك وعنبر و کافور وصندلی ودارچین وامثال آن می آورد بمقدار ده یك ازعین جنس عوارض میداد ودرزمان الواثق بالله این عوارض بمبلغ و مقدارهنگفتی رسیده بود .

مسلمانان اندلس نیز ازکشتی های فرنگیان و غیر آنان عوارض میگرفتند ، اتفاقاًعوارض مزبوردرشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای کشور اندلس تأدیه میگشت . و تاکنون نام آن شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنا بعقیدهٔ محققین اروپا کلمهٔ تاریف کنونی که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض گمرکی) استعمال میشود مخفف کلمهٔ عوارض طریف (شهر طریف) میباشد . و کلمهٔ تعرفه معمول

درزبان عربی هم تحریف همان کلمات میباشد.

واما عوارض معدن چنین بوده است: که ازمعدنهای روی زمین مانند نمك ـ سرمه ـ قیر ـ نفت هیچ‌نوع‌مالیات و عوارضی نمیگرفتند. چون مطابق‌قوانین‌اسلامی محصول این نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمانان مباح میباشد و هرکس بآن دست یابد از آن استفاده میکند، اما معادن زیرزمینی مانند: مس ـ آهن ـ سرب ـ طلا ـ نقره که باسعی وعمل‌محصول آن بدست میآمدازطرف دولت باشخاص واگذار میشدکه محصول آنرا استخراج کند وعوارض آنرا پنج یك به بیت المال بپردازند.

عوارض ضرابخانه صد یك بوده. وچنانکه سابقاً اشاره شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس درزمان آل مروان تاسالی دویست هزار دینارمیرسید.

دیگر از مالیاتهای غیر مستقیم عوارض گمرکی بوده که در خشکی از تجار میگرفتند و آنرا بزبان عربی مکس یا مقس میگفتند وپیش‌ازاسلام نیز معمول بوده واز بازرگانان قبطی وایرانی‌درمدینه ده یك دریافت میشد. عمراین‌مالیات را تصویب کرده بسه درجه تقسیم نمود ازاینقرار:

مسلمانان دو ونیم درصد، اهل ذمه پنج درصد، سایرین ده درصد.

اما این نوع مالیات چندان رواج نیافت زیرا مردمان پرهیز کار آنرا مکروه میداشتند ودرهرحال‌مالیات گمرك هنگامی دریافت میشدکه مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك کشوردیگرمنتقل میشد. مثلابازرگان شام درسراسر شام‌گمرك نمیداد، ولی‌اگربمصر یا عراق میرفت ناچار گمرك می‌پرداخت.

تیول وخالصه

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء درآمدهای‌دولتی بوده است، موضوع تیول وخالصه درممالك قدیم نیز معمول بوده، باین قسم که پس‌ازگشودن ممالك جدید پاره‌ای‌املاك ومستغلات آن از طرف پادشاه‌فاتح‌بسرداران واگذار میشدودرواقع پاداش ومزدی بوده که در نتیجهٔ‌فداکاری آنان در تسخیر ممالك تازه‌اعطاء میگشت. دلیل براین‌مطلب آنکه درزبانهای‌اروپائی کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزدآمده است (۱). بهرحال سرداران نیز بنوبهٔ خود

۱ ـ ظاهراً مقصود جرجی زیدان کلمهٔ **Recompensation** میباشد. مترجم

اراضی خالصه وتیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند. درضمن پادشاهان حق داشتند که درصورت بروز خیانت املاك تیول وخالصه را از سرداران خودپس بگیرند، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك خالصهٔ آنان بسردار وافسرمافوق منتقل میگشت باین‌معنی که‌اراضی واملاك خالصه همیشه تحت‌نظرپادشاه بود وشرایطی برای واگذاری آن‌مقرر میشد که ذکرش دراینجا مورد ندارد. وخلاصه اینکه شاه وسپاهیان وسرداران ورعایا برای نگاهداری وآبادی کشور بموجب آن‌شرایط اشتراك‌مساعی‌میکردند، موضوع تیول وخالصه درمیان‌حکومت‌های کوچك اروپا معمول شد، وبدانوسیله رومی ها را از خود راندند.

موضوع تیول وخالصه دراسلام طوردیگری انجام میگرفت. اما ابویوسف در کتاب خراج میگوید: زمینهای بی‌صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق‌به مخالفینی که در جنگ کشته شده‌اند ویا اراضی که از زیر آب‌بیرون‌آمده بود.) که بدست مسلمانان‌میافتاد اختیارش با خلیفه بود، وخلفای راشدین این زمینها را بطور خالصه باشخاص میدادند و ازمحصول آن ده یك یاکم وبیش برای بیت‌المال‌برداشت میکردند. و درزمان عمر هفت میلیون درهم از این بابت از اراضی عراق عاید بیت‌المال میشد، ودر زمان عثمان به‌پنج میلیون درهم تنزل یافت، وسرانجام درسال ۸۳هجری که فتنهٔ عبدالرحمن بن اشعث(عام‌الجماجم) (۱)درگرفت تمام دفاتر بسوخت وهرکس هرچه در دستش بود مالك‌شد.

امویان وعباسیان نیز املاکی‌را بعنوان خالصه وتیول واگذارمیکردند وده‌یك وده نیم ازآنها نمیگرفتند. حقوق سپاهیان وغیره، از مالیات های معمولی پرداخت میشد، واگر چیزی باقی میماند به بیت‌المال میرسید، وخالصه‌ها وتیول‌ها دردست متصدیان باقی بود.

---

۱ - مختصر این تفصیل آنکه در سال ۸۳ هجری عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر عبدالملك خلیفه اموی شورید حجاج والی عراق مأمور سرکوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش‌از سه‌ماه بالشکریان حجاج مقاومت کرد وبالاخره روز ۱٤ جمادی‌الثانیه سال ۸۳ هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی کوفه) شکست‌خورده به سیستان گریخت. مترجم

همینکه قدرت خلفا کم‌شد
وسلاطین (غیرعرب) نیرومندشدند،
املاك خالصه و تیول را چنانکه
گفتیم عمومیت دادند . برای اولین
بارخواجه نظام الملك طوسی مقرر
داشت که بجای حقوق املاك خالصه
بکارمندان دولتی بدهند، پس ازوی
سایرین نیز باو اقتداء کردند . از



مسجد سلطان در سنگاپور
نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

آنجمله صلاح‌الدین ایوبی(۱) کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان قرارداد، سپس این موضوع تعدیل شده پاره‌ای از املاك خالصه تبدیل بوقف و بعضی تبدیل بملك (قابل خریدوفروش) شد . وپاره‌ای بحال خالصه ماند. مقریزی که درقرن نهم هجری در مصر میزیسته املاك واراضی آن کشوررا بهفت نوع تقسیم میکند :

۱ـ تیول سپاهیان وامیران .

۲ـ وقف مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف .

۳ـ حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره .

٤ـ ملکی که ازبیت‌المال خریده بودند وقابل هر نوع انتقال بود .

٥ـ بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن .

٦ـ بایرچون آب رودنیل بر آن سوار نمیشود .

۷ـ املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بر دوقسم بوده : قسمت اول که فقط ازمنافع و محصول آن استفاده میشده . وقسمت دوم که عین آن نیز بملکیت متصرف درنیامده‌است، وبطور کلی نظر خلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ وصلح دراتخاذهر گونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعایت میشده است .

بخواست خداوند درجلددوم کتاب ، درقسمت جمع آوری مـالیات ، در دورهٔ عباسیان وارتباط آن باثروت عمومی ملل اسلامی بطور تفصیل درموضوع خالصه وتیول وانواع آن نیزصحبت میداریم .

---

۱ – صلاح الدین ایوبی اصلا اهل کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین، بمصر آمد، ابتداء وزیراو بود سپس خود بسلطنت مصررسید وازسلاطین نامی قرن ششم اسلامی میباشد . مترجم

برید

ادارهٔ جاسوسی وخبرنگاری وکارآگاهی

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند (۱). ولی در سابق برید مفهوم دیگری داشته است. ورئیس برید در آن ایام رئیس کارآگاهی، یارئیس کل بازرسی خلیفه محسوب میشده‌است، و اخبار و مطالب لازم رابشخص خلیفه گزارش میداده است و اگر بهتربگوئیم ادارهٔ برید بمنزله ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمار میآمده است، ازآنروادارهٔ برید در زمان‌خلفا باشخاص بسیارمطمئن، با فکرو تدبیر واگذارمیشد چه‌که روابط خلفابامأمورین‌عالی‌رتبه دوستان ودشمنان آنها در دست ادارهٔ مزبور بوده است. وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خود رابریاست آن اداره می گماشتند.

ادارهٔ برید. ادارهٔ برید از زمان قدیم میان ایرانیان ورومیان معمول بوده وبرای‌نخستین‌مرتبه معاویه‌آنرا درمیان مسلمانان‌رایج‌ساخت. واین‌اقدام‌بنا به‌پیشنهاد مأمورین وی در عراق ومشاورین او درشام انجام‌پذیرفت. وابتداء برای آن بود که دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه بیشتر ازجریان کارهای عراق وفارس ومصر مطلع شود، سپس آن اداره توسعه یافته ومراقبت درکارهای مأمورین وملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد وهمینکه طاهرنام مأمون‌را در منبرهای خراسان جزءخطبه‌گذارد، رئیس‌ادارهٔ برید محل بوی(بطاهر) اعتراض کرد. طاهر عذر آوردکه اشتباه شده وخواهش کردکه خلیفه‌راآگاه نسازد واین‌جریان سه‌بار تکرارشد، در مرتبه سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغداد مکاتبه دارند و اگر

---

۱ – مشهور است که چون ایرانیان برای چابکی دم اسب چاپاری را میبریدند، لذا آن را بریده‌دم میخواندند. عربهاکه بایران‌آمدندکلمهٔ‌بریدرابجای بریده دم برای‌قاصدراهوار(پست) استعمال کردند. مترجم

آنها این خبررا بخلیفه برسانند نان من قطع میشود ، آنگاه طاهر باواجازه داد که بوظیفهٔ خود عمل کنند .

از وظایف مهم ادارهٔ برید آنکه اخبار محرمانهٔ خلیفه را بمأمورین عالی رتبه میرساند.وازوضع آنان خبرمیآورد ودربارهٔ اوضاع مالی ـ لشگری ـ کشوری‌وغیره گزارش‌های مرتب بخلیفه میداد . ویکی ازعلامات تیرگی روابط خلیفه وعمال وی آن بودکه روابط (برید) قطع میشد ، مثلا موقعی که امین برخلاف بیعت سابق‌پسر خود موسی را ولیعهدکرد وبرای او بیعت گرفت ، مأمون که آن‌هنگام والی‌خراسان بود ، از این پیمان شکنی برادر رنجیده ونام او (امین) را ازطراز برداشته ورابطهٔ (برید) را قطع کرد. عباسیان بموضوع برید علاقهٔ بسیار داشتند وبآن اهمیت‌میدادند تاآنجا که‌درپاره‌ای‌مواردخودشان‌جزء ادارهٔ برید درمیآمدند ، واوضاع واحوال‌افراد ومملکت را شخصاً تفتیش میکردند .

گاه هم این بازرسی‌علنی بودباین قسم که خلیفه مأمور مخصوصی برای‌مراقبت وزیر یاقاضی یا استاندار وامثال آن تعیین میکرد تابدون حضور اوهیچ کاری انجام نیابد . وآنچه واقع میشود توسط آن کارآگاه بخلیفه گزارش شود .

منصور خلیفهٔ عباسی میگفت‌بیش ازهر کس بچهار مأمور نیازمندم: اول‌قاضی بی پروا وبی‌باکی که جزخدا وعدالت چیزی درنظرنیاورد. دوم رئیس پلیسی که داد ستمدیده‌ازستمگر بستاند، سوم‌تحصیلداری که مالیات‌عادلانه‌بگیرد و بمردم آزارنرساند

سپس منصور سه مرتبه سبابه خود را گزیده گفت: آه ـ آه ـ آه .

وهمینکه سبب را پرسیدندگفت: چهارم کارآگاه وبازرسی که اخبار وعملیات این سه نفررابدرستی گزارش دهد .

آری اینها ارکان مملکت هستند وبدون اینان کشورمنظم نخواهد شد .

بااین‌وصف معلوم میشود که کارمندان‌بریدجاسوسان و کارآگاهان‌خلیفه‌بودند وبلا واسطه باخلیفه ارتباط داشتند ، وهمینکه رئیس آن اداره بخدمت خلیفه میآمد همهٔ حضار متفرق میشدند ، ورئیس برید گزارش خود را میگفت وراجع بکتمان‌یا انتشارآن ازخلیفه دستورمیگرفت.

دربسیاری ازموارد پادشاهان وامراء باماًمورین برید علامات ورموزی را میان میگذاردند که کسی جز خودشان برکشف آن قادر نبود ، چه بسا که فرمان یا گزارشی به مهر وامضای مربوط میرسید اما رمزوعلامت آن مخالف مفهوم بود، زیرا پاره‌ای مطالب بایدبنا بمقتضیات نوشته شود. ولی برخلاف آن عمل گردد . مثلا هنگامی که منصور ابومسلم را به بغداد احضار کرد ، ابومسلم مالك بن هیثم را بجای خود بسرپرستی سپاه گماشته بدو گفت : اگر نامه های من با مهر نیمه بتو رسید بدان که از من است واگر مهرش تمام بود از من نیست .

پس از قتل ابومسلم درمداین منصور نامه‌ای ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت که هرچه از ابومسلم باقی مانده برای خلیفه بفرستد . وخودش هم بمداین بیاید . مالك که مهرنامه را تمام دید دانست که نامه ساختگی است .

ادارهٔ بریدبودجهٔ هنگفت وماًمورین متعددو کار آزموده داشت، ویکی ازوظایف مهم این اداره (ادارهٔ برید) امن کردن راه‌هاوعملیات ضدجاسوسی ودفع شر راهزنان ومراقبت وترمیم وتوسعهٔ راه های دریائی وصحرائی بود. از آنرو نامه هاو گزارش‌های مهم استانداران وماًمورین مرزی باداره برید سپرده میشدتاهرچه‌زودتر از کوتاه‌ترین ویابهترین وسایل بخلیفه برسانند .

راه های برید

ماًمورین برید از راه های مخصوصی آمد و شد میکردند این راه هاازمرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی‌اتصال می‌یافت، درمیان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه درآنجااسب یاشتر برید عوض میشد . عربها بیشتر باشترمیرفتند وایرانیان اسب واستر سوارمی‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰ جادهٔ مخصوص چارپا احداث شده بودوسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف ماًمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دو برابر مبلغ فوق برای تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین موضوع درشرح مالیات ومخارج کشورعراق درزمان امویان ذکرشد . درهرصورت گفتهٔ مارا تأییدمیکند که خلفای بنی‌امیه برای استحکام مبانی سلطنت خود بیش ازخلفای دیگرپول خرج میکردند .

کاروان برید ازیك تاپنجاه چارپاتشکیل مییافت وبیشتر اوقات کسانی را که

باید خدمت خلیفه برسند باین کاروان حرکت میدادند که هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان و مکان و نوع چارپا تغییر میکرد. معمولا زنگوله‌ها و زنجیرهائی بگردن آن ستوران میبستند که صدای مخصوصی داشت و آنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاههم برید با کشتی حرکت میکرد، گاههم اخبار را با پیک پیاده میفرستادند که سه‌منزل یکی میرفتند و آنرا ساعی میگفتند، و بیشتر ساعیان مردم صحرا نشین بودند. چه که آنان راهوارتر هستند. نخستین کسیکه پیک پیاده بکار انداخت معزالدوله دیلمی بودتا بدانوسیله هرچه زودتر اخبار بغدادرا ببرادرش رکن‌الدوله دیلمی برساند، درزمان معزالدوله دوساعی فوق‌العاده بنام فضل و مرعوش پدید آمدند که روزی چهل و چند فرسخ یاقریب ۱۴۰ میل پیاده میرفتند.

کبوتر نامه‌رسان که پیش از اسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، در میان مسلمانان بیش ازدیگران مرسوم گشت ودرشمارهٔ هفتم سال دهم الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگر از وسایل رسانیدن اخبار این بودکه: نامه رادر نی نهاده میان گیاه می‌گذاردند و آنراروی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده که منتظر وصول آن نامه بود نامه‌رااز آب میگرفت. گاههم نامه رابوسیله تیرپرتاب میکردند، والبته این عمل بیشتر در موقع جنگ وهنگام محاصره انجام مییافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگررا کوهبانی میگفتند که‌دستهٔ اول پیام امیران‌را باادارهٔ برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند. عده‌ای مأمور گشودن کیسه‌ها بودند، چون‌معمولا نامه‌ها را درانبان‌چرمی گذارده،سر آن‌را مهر وموم میکردند و مهرکیسه در حضور گیرنده نامه‌ها و یا جانشین اوتوسط مأمورین مخصوص گشوده میشد.

داوری (قضاء)

داوری پیش از اسلام ـ منظور از داوری قطع منازعات میباشدواین کار سوابق بسیار قدیمی دارد ودر روزگار پیشین ریش سفیدان وعقلای قوم‌داور بودند، وعربهای زمان‌جاهلیت نیز چنان رفتارمیکردند، وداوری‌های خودرا بسران قوم و پیرمردان قبیله‌ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یک یاچند

داور داشت، مشهورترین آنان حاجب بن ذراره- اقرع بن حابس- ربیعة بن مخاشن در قبیلهٔ تمیم - غیلان بن مسلمه در ثقیف- هاشم بن عبدمناف- عبدالمطلب بن هاشم - ابوطالب بن عبدالمطلب- عاص بن وائل در قریش- ربیعة بن حذار در بنی اسد- سلمی بن نوفل در کنانه، بداوری مشهور بودند. وعدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب واکثم بن صیفی بقدری شهرت داشتند که در تمام قبایل حق داوری داشتند.

عربها نزد کاهنان (غیب گویان) وعرافان نیز داوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داور اسلام حضرت رسول اکرم بود وپس ازوی خلفا داوری میکردند. وچون این کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس از اینکه اسلام توسعه یافت و کارها فزونی گرفت، خلفاء مجبور شدند داوری بجای خود برگزینند واول خلیفه‌ای که باین عمل مبادرت نمود عمر بود چه که وی ابودرداء را درداوری میان مردم مدینه با خود شریک ساخت. وشریح را ببصره و ابو موسی را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین خصوص بابوموسی نوشت که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) بر آن استوار گشت. وبسیار مشهور میباشد. و اما درمصر ابتدا چنان شد که عمر درصدد برآمد قاضی مصر را نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره ازطرف خود برگزیند. لذا بعمروعاص دستورداد که کعب بن یسار بن فنه قاضی ایام جاهلیت را که آنموقع مسلمان شده بود برای داوری مصر بگمارد. ولی کعب آنرا نپذیرفته گفت: من پیش از اسلام داوری کرده ودیگر بآن کار رغبت ندارم، عمروعاص، عثمان بن قیس بن ابی العاص را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی مصر معین میشد، خلفای عباسی برای استقرار نفوذ خود درمصر مقرر داشتند تعیین قاضی آنکشور با شخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی در سال ۱۵۵ هجری عبدالله بن لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتاکنون (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی مصر از طرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یک قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهر یک یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تا آنکه در زمان

هرون ابو یوسف قاضی که از فقهاء ودانشمندان نامی اسلام است ، در بغداد پدید آمد وهرون ویرا قاضی القضاة (سردادور) تعیین کرد . ابتداء عزل و نصب قضاة بغداد و بعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باو واگذارد . وپس از آن خلفای اموی اندلس وخلفای فاطمی مصر نیز همان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی است که در اسلام بنام قاضی القضاة مشهور شد ، وی خدمات بزرگی در اصلاح امور قضائی انجام داد . واو اول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت ،چه که پیش از او قاضیان مانند سایرمردم لباس میپوشیدند.

در آغاز کار قضاة اسلامی فقط بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس که تمدن اسلام رواج گرفت ودایرهٔ امورتوسعه یافت رسیدگی بسایر کارها که ازوظایف خلیفه ودیگران بود به قضاة واگذارشد ، از آن جمله اینکه سرپرستی دارائی دیوانگان، یتیمان ، مفلسان ، محجوران ، رسیدگی بمصرف موقوفات واجرای وصیت‌هاوازدواج دختران یتیم بی سرپرست برعهدهٔ آنان بود . کم کم وظایف قضاة روبفزونی گزارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راهها ، جرح وتعدیل شود و تحقیق در بارهٔ اطلاعات ومهارت آنان بقضاة واگذارشد ، پاره‌ای ازخلفا قضاة را درموقع جهادبمیدان میبردند ، چنانکه در زمان مأمون یحیی بن اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزارررومیان رفت . ومنذربن سعید قاضی اندلس درزمان عبدالرحمن ناصر خلیفهٔ اموی جزوسپاهیان اسلام عازم کارزار شد . العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی علی بن نعمان را نه تنها قاضی القضاة مصر ساخت بلکه امور قضائی شام ومکه و مدینه و بلاد مغرب (ممالك اسلامی درافریقا) ونظارت در عیار زر وسیم وکیل وپیمانه و امامت جماعت را نیز بدست اوسپرد .در سال ٤٤١ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصر ابومحمد بازوری را قاضی مصر نمود . ووزارت را نیز بوی داد ، واو نخستین قاضی اسلام بود که وزارت راهم بعهده داشت . و پس از او دیگران هم چنان کردند .

بطوری که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، و البته بمقتضیات زمان ومکان بالاوپائین میرفته است ، درصدر اسلام خلفاء مقید بودند که منصب مزبور

را فقط بعرب ها یا بندگان عرب یا دست پروردگان عرب و یا هم پیمان های عرب واگذارند.

اما همینکه خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) از میان رفت، ویا بسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیز قاضی گشت، وبتدریج اهمیت قاضی کم شدتا آنجا که مثل امروز وظایف قاضی شرعی فقط درمطالعهٔ اوضاع و احوال شخصی ومنازعات مربوط بآن محدود است.

در ابتدای اسلام قاضی در مسجد می‌نشست وبشکایات مردم گوش داده حکم صادر میکرد.

وچون مسلمانان در آنموقع پابند دیانت بودند حتی الامکان از قاضی شدن میگریختند. چه که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسؤل خدا واقع شوند، واز این نظر پرهیزکاران ودانشمندان زیربار آن منصب نمیرفتند، وهمینکه منصور خلیفه عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه آن شغل را رد کرده گفت:

«ازخدا بپرهیز و امانت خدارا بدست پرهیزکاران بسپار بخدا سوگند من در حال طبیعی قابل اعتماد نیستم، چه‌رسد در حال خشم، که ابداً بخوداطمینان ندارم. این را بدان که اگرحکمی برضرر تو از من بخواهند وحق با آنان باشد من آن حکم را صادر میکنم اگر چه تو مرا بغرق کردن در رود فرات تهدید کنی ومرا واقعاً درفرات غرق کنی. من شایستهٔ این منصب نیستم، میان ملازمان تو که این کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند».

وچنانکه گفتیم کعب بن یسار نیز فرمان عمر را نپذیرفت وقاضی مصر نشد.

بهر حال معمولا فرمان انتصاب قاضی را در مسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند.

از وقتی که مذهب شافعی پدید آمد، قاضی القضاة مصر شافعی بود، ولی همین قاضی شافعی قضاتی را (ازسایر مذاهب اربعه اهل تسنن) انتخاب میکرد تامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری کنند. و در سال ۵۲۵ هجری ابواحمد بن افضل چهار قاضی از چهارمذهب مختلف (شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب

کردتا هریك برای پیروان خود قاضی باشد وتازمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود .

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را با ماهی صد درهم حقوق ومقداری گندم ببصره فرستاده قاضی آنجانمود،در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغها ومقدارها بود ، و در زمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگرافزایش یافت . درزمان بنی- عباس حقوق قاضی بماهی‌سی‌دینار تثبیت شدواولین‌قاضی که آن حقوق راگرفت‌ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس کم‌کم بر مبلغ حقوق قاضی افزوده شد ، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰دینار) بالغ شد . و البته این حقوق نسبتاً بسیار گزاف بوده است وشاید بپاره‌ای‌جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص که علاوه بر ماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش‌دادند ، از آن تاریخ‌به‌بعد تا مدت بیست وچندسال حقوق‌قاضی مصر سالی هزاردینار بود . ونخستین کسی که چنان حقوقی دریافت کرد ، بکار‌بن‌قتیبه در زمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . در زمان فاطمیان حقوق قاضی‌افزایش یافت چون‌قضاة آندوره سالی ۱۲هزار دینار حقوق ومقداری جیره ومبالغی هدیه و جایزه میگرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آنها ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . وآنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم‌کرده دستگاه قضائی را باجاره برمیداشتند . وبرای‌نخستین بار عبدالله بن‌حسن مشهور‌بابوالشوارب درسال ۳۵۰هجری در ایام معزالدوله دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شدوسالی دویست‌هزار درهم از آن‌بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌از آن نه تنها قاضیان منصب خود را از دولت اجاره میکردند بلکه امور احتساب وشرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم دیوان مظالم آن ایام مانند دادگاه پژوهش (استیناف) در این روزها بشکایت‌های وارده از قضاة رسیدگی میکرد،

اعراب جاهلیت و از آنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند. چون تیره‌های قبایل متعدد شده بود و غالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمییافت و دادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذا سران قبایل در مکه جمع شده هم‌قسم شدند که هر کس بمکه بیاید و از هر دادرسی شکایت کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند واین پیمان مشترك در تاریخ جاهلیت بنام حلف‌الفضول شهرت دارد. ودر آنموقع ۲۵ سال از عمر شریف پیغمبر (ص) گذشته بود. در صدر اسلام که مسلمانان درستکار از ظلم وجور احتراز داشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود و کسی از خلفای راشدین باین کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود. ولی روز وساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد، نخستین خلیفه‌ای که در روز معین بدیوان مظالم جلوس کرد عبدالملك بن مروان بود، باینقسم که خلیفه باابن ادریس قاضی شام بشکایات مردم میرسید، قاضی حکم میداد و خلیفه اجراء می‌کرد. ونخستین خلیفه‌ای که هم خودش قاضی و هم مجری احکام شد عمر بن عبدالعزیز بود. پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز آن ترتیب برهم خورد و تا زمان بنی عباس مختل ماند. از خلفای عباسی اول مهدی سپس هادی آنگاه هرون و مأمون برای استماع شکایات مردم روز معینی جلوس میکردند. والمهتدی بالله محمد بن واثق آخرین خلیفهٔ عباسی بود که باینکارها رسیدگی میکرد. دیوان مظالم خلفا بمراتب از دادگاه استیناف امروز مؤثرتر و بانفوذتر وسودمندتر بود چه که اول شخص مملکت (خلیفه) با کمال دقت بشکایات مظلومین میرسید. و هر ستمدیده ای بدون واهمه وهراس میتوانست از فرزندان خلیفه، بزرگترین قاضی‌ها، محترم‌ترین رجال کشوری ولشگری در هر باره و هر مورد شکایت کند. و درضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند، وهر قدر طرفش نیرومند باشد درمقابل حرف حق مجبور به تسلیم میباشد. موارد بسیاری در تاریخ اسلام ذکر شده که از عدالتخواهی خلفاء وتسریع آنان در احقاق حق حکایت میکند. از آنجمله روزی عمر بن عبدالعزیز برای نماز بیرون میرفت مردی از اهل یمن میان راه باو برخورده داد خواهی کرد، عمر پرسید چه ظلمی بتوشده. مرد گفت ولید بن-

عبدالملک، ملک‌مرا ضبط کرده‌است، عمرهمانطورسرپافرمان داددفترخالصه‌را بیاورند وچون آوردند نوشته‌شده بود که ولیدبن‌عبدالملک‌ملک فلان‌شخص‌را باسم‌خالصه‌ضبط کرده است . عمرگفت این‌ملک رااز‌دفترخالصه حذف کنید و بصاحبش رد کنید و دو مقابل هزینهٔ شاکی ازولید بگیرید وبشاکی بدهید .

مأمون روزهای‌یکشنبه هرهفته دردیوان‌مظالم می‌نشست و بشکایات‌مردم می‌رسید ، دریکی‌ازآنروزهاپس ازپایان رسیدگی ازجا برخاست، وبطرف کاخ سلطنتی عزیمت‌کرد. وسط راه زن ژنده‌پوش ژولیده‌ای‌سرراه رابراو گرفته‌ازعباس‌پسرمأمون شکایت‌کرد، مأمون همان‌آن پسرخود را احضارکرد . وپس از رسیدگی‌بنفع آنزن ستمدیده حکم داد ، مهتدی‌عباسی‌چنانکه گفته‌شدآخرین خلیفهٔ عباسی‌بود که‌شخصاً بدیوان مظالم میآمد. وپس‌ازوی خلفاء رسیدگی‌بشکایات رابدست‌وزیران‌میسپردند، چنانکه مأمون‌نیز گاهی یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن کارمیگماشت.ومعتصم عباسی احمدبن داود را مأمور آن عمل نمود .

اول‌کسی که درمصر بدیوان مظالم توجه‌کرد احمدبن طولون بود . و همینکه درسال۲۵۷حکمران مستقل مصرشد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس از احمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی پس‌ازفتح مصر وبنای قاهره بدیوان‌مظالم‌توجه کردند وجوهر فاتح مصر و سردار نامی آنان بجای خلیفه در دیوان مظالم جلوس میکردواحکام رابدست خود امضاء مینمود . پس از آن خلفای فاطمی‌قاضی‌القضاة مصر یایکی ازامرای عالیقدرکشور را برای مظالم تعیین میکردند، همینکه‌قدرت خلفای فاطمی‌رو بضعف گذاشت وامیران‌ووزیران همه کاره‌شدند خودآنها(وزیران) بشکایات مردم میرسیدند و مشهور ترین آنها امیرالجیوش است . این وزیر (امیرلشگران) دادگر روزهای معینی بدیوان مظالم می آمد و جارچیان در دیوانخانه فریاد میزدند: ای ستمدیدگان‌بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم از اطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

(دارالعدل) . در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس

شد ودر روزهای معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمده داد خواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی که اصلا ترك بود ، پیش ازایوبیان درشهردمشق دارالعدل تشکیل داد، پس از ایوبیان سلاطین ممالیک بدارالعدل می آمدند و بااحترام ومهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند. سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی ازتخت فرود می آمدند و پهلو به پهلوی مردم روی نیمکت هامی نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس قاضی القضاة مذاهب چهارگانه اهل تسنن درطرف راست سلطان می نشستند. ونمایندهٔ بیت المال ونگاهبانان و کارمندان ومأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند، ویکی از آنان شکایت ها را میخواند ، وسلطان مطابق دستورونظر قضاة دستور اجرای حکم راصادرمیکرد.

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیارداشتند وهرکس ازهرکس ولوفرزندان ونزدیکان آنهاشکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند . موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است کـه صحت این گفته را تأیید میکنند ، وطوری اینموضوع عادی بودکه فرمانروایان اسلام آنرا جزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگرخلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضورنمی یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردندکه خلیفه یك روز یاچند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچند شعبه تقسیم کرده بودند، مانند شعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشگریان یامأمورین کشوری وغیره .

امور حسبی و محتسب

اجرای امورحسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم راازانجام پاره ای کارهای ناپسند مانند سد معبروزیادبار کردن بار برها و کشتی ها وغیره جلو گیری میکرد ، ومتخلفین رادرحدود مقررات شرع کیفر میداد، ومتصدی این امور را محتسب میگفتند، دیگر ازوظایف محتسب تذکر بصاحبان ابنیهٔ نیمه خراب برای جلو گیری ازخرابی ومجبورساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه از آموزگارانی بودکه کودکان رابی جهت ویابشدت کتك میزدند، همچنین محتسب اوزان ومقادیر راتحت نظر میگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم فروشی ممانعت میکرد ، ودرواقع محتسب وظایف شهردار امروزرا عهده

داشت واگرچه این نوع کارها از تکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لذا محتسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد . ولی خلفای فاطمی مصروخلفای اموی اندلس بیشتر این وظایف را بقضاة ارجاع میکردند . تا اینکه سلاطین اختیارات بیشتری پیدا کردند وخلفاء را از امور سیاسی واداری بر کنارساختند وبرای توسعهٔ اختیارات خودامورحسبی رابه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدود کردند .

بهرحال متصدی امورحسبی پیوسته ازمیان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد ، ومحتسب کل نمایندگانی از طرف خود تعیین میکرد . محتسب معمولا هر روز در جامع شهر می نشست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستادتااوضاع عمومی را بررسی کنند. مثلا محتسب قاهره یك روزدرجامع قاهره ویك روز بنوبت درجامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه وبازارشهر سرزده قصابی‌ها، آشپزخانه‌های‌عمومی ومؤسسات بارگیری رابازدید میکردند . واز اضافه بار کردن چارپایان ممانعت مینمودند. همینقسم سقاهارا مجبورمیساختندکه آبگیرها را با پارچه ای بپوشانند و هرآبگیری را ۲۴ دلوآب بریزند (هر دلو ۴۰ رطل یاپوند است) وشلوارهای کوتاه آبی پاکنند وبدون شلوار بیرون نیایند.دیگر آنکه آموزگاران رااز آزاررساندن بکودکان‌منع میکردند، وازفریب‌خوردن‌جوانان بدست آموزگاران شنا ممانعت میکردند ، وضرابخانه را تحت نظر داشتندکه مبادا عیارمعمول کم وبیش گردد ، ترازوو‌پیمانهٔ کاسب ها را بدقت بازرسی میکردند که کم‌فروشی نکنند ومردم راگول نزنند .

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطةالاحتساب) میخواندند ، ومتصدی آن‌معمولا یك نفرقاضی بود، قاضی‌مزبور باهمراهان خویش سواره دربازارها میگشت وترازوئی همراه داشت تاباآن نان وگوشت وغیره را میکشیدند ونرخ گوشت راروی کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند . علاوه برآن همه روزه کودکان ویاکنیزکانی بطور پنهانی برای خرید خواربار ببازارمی آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگراز کاسب کاری تخلفی‌دیده‌میشدبسختی اوراکیفرمیدادند. اموراحتساب‌دراندلس

تابع مقررات ومرسوماتی بود که مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت .

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود . و در واقع ازتوابع ادارهٔ قضائی بشمارمیآمد ، ادارهٔ شرطه یاشهربانی موظف بود کسانی راکه ازمقررات سر بازمیزدندتاحدودی کیفردهد وپیش ازاثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آوردتاازطرفی وظیفهٔ قاضی دررسیدگی بجرایم آسان گردد وازطرف دیگرحکم قاضی مجری شود، بسیاری ازحدوداسلامی مانند حد زنا ویامیگساری وامثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرامیشد وقاضی فقط حکم آنرا صادرمیکرد .

کم کم عباسیان وفاطمیان (مصر) وامویان (اندلس) رسیدگی بجرم ها واجرای حدود راازدست قاضی گرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی رااز آن آلودگی‌هامنزه دانسته امورشرطه رابه‌بندگان خاص‌خودسپردند. دراندلس دونوع‌شرطه بود، شرطهٔ‌بزرگ که باامورعامهٔ مردم میرسید ، وشرطهٔ‌کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبه دولت‌ونزدیکان آنهامیرسید، ودستشان راازتعدی وتجاوزبحقوق مردم کوتاه‌میساخت، رئیس شرطه معمولا روی تختی درجلوی بارگاه سلطان جلوس میکرد ومأمورین‌او اطرافش مینشستند واوامراورا اجرا میکردند .

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یامیرشب میخواندند، در افریقیه (تونس) نام اوحاکم بود . ودرقلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند. درواقع ادارهٔ شرطه ازادارات تابعهٔ قضاة بود ولی اززمان‌امویان‌ادارهٔ مستقلی‌شد ودرهرحال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی‌خلیفه) میگشت .

دیوان‌انشاءیادفتر ارسال مراسلات

اشخاص‌باسواددرمیان‌اعراب جاهلیت‌بسیارکم بود، والبته با حروف‌عربی‌امروزنمینوشتند، حروف‌آنان عبرانی‌بود، وخط عبری رامانند سایر چیزها از یهود گرفته بودند وازکسانی که عربی رابخط عبری نوشته اند یکی هم ورقة بن نوفل پسر دائی حضرت خدیجهٔ کبری میباشد. وچون درقرن اول‌میلادعده‌ای‌ازنبطی‌هابواسطهٔ تعدی‌رومیان‌بعربستان آمده‌بودنداعراب قبل‌ازاسلام خط نبطی‌رانیز آموختندو باسوادان آنها‌بخط نبطی‌چیز مینوشتند. بنظر ماخط عربی کنونی ازخط نبطی گرفته شد ونمونه‌ای از خط مزبور

را در آغاز کتاب نگاشته‌ایم ، اما خط کوفی از خط ستر انجیل سریانی‌ها و کلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده وعربها در آغاز اسلام با آن خط کتابت میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه از شهرهای نوساز اسلام (درعراق) میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام در آن نواحی معمول گشت .

در آغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن و نوشتن میدانستند وهمهٔ آنان از صحابه بودند که از آن‌جمله علی(حضرت‌امیرع)ـ عمربن خطاب ـ عثمان ـ ابوسفیان و دوپسرش یزید و معاویه ـ طلحه ودیگران میباشند . علی و عثمان و زیدبن ثابت وعبدالله بن ارقم نامه نویس[1] حضرت رسول اکرم بودند، چه که‌وجود مبارکش خواندن ونوشتن نمیدانست . اینان آیات قرآن را مینگاشتند و نامه های پیغمبر اکرم (ص) بپادشاهان و هم چنین نامه‌های دیگرحضرت رسول بخط آنان بود . بعضی از این نویسندگان در شهر (مدینه) بعضی در خانه مهاجرین وانصار ، بعضی درمیان‌قبیله ها وافراد اززن ومردآمدوشدکرده وبرای انجام امورمربوط کتابت‌میکردند . همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان کاتب او بود ، ودستورهای خلیفه را وی می‌نگاشت ، وبرای مأمورین میفرستاد . کاتب عمر درزمان خلافت‌زیدبن ثابت ودیگران‌بودندوهمینکه ممالك مهمی بدست مسلمانان گشوده شد نویسندگی موردلزوم وتوجه‌شد . وپس‌از تأسیس دیوان یا دفتر بدستورعمردرهرشهری یك کاتب‌مأمور نگاهداری دیوان گشت.

در ابتداء نویسندگان فقط در دفترهای مالی ولشگری کار میکردند . تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب ازیك یادو بیش نبود وبامور مالی‌وسپاهی میرسید . امادردوران امویان دیوان انشاء وکتابت به‌پنج شعبه تقسیم شد ازاینقرار:



نوشت‌افزار

۱ ـ دفترمراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان ، امیران و استانداران .

۲ ـ » » » امورمالی ورسیدگی بحساب آن .

۳ - دفتر مراسلات مخصوص امور لشگری وثبت اسامی و ممیزات سپاسیان وهزینهٔ آرتش .

٤ - دفترمراسلات مخصوص امورشهربانی وگزارش جریانات مربوط به‌معاملات ودیات وغیره .

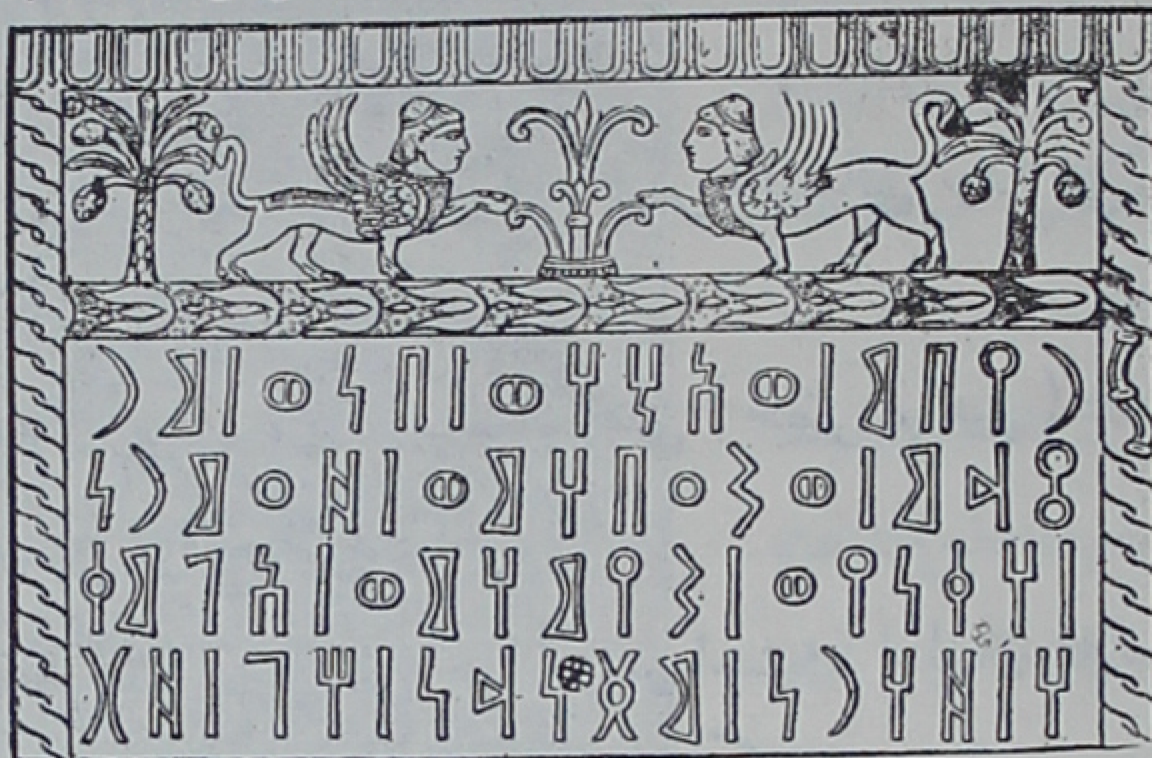
٥ - دفترمراسلات مخصوص امور قضائی مخصوص ثبت احکام و شرایط قرار دادها وغیره .

دیوان انشاء مهمترین نویسندگان دفتری کسی بود که نامه های خلیفه را مینگاشت وگاه اورا رازدار (کاتم‌السر) میخواندند . چنین شخصی دست‌خلیفه‌ومرکزاسرار وی‌بود. همانطورکه‌عمربرای ابوبکروعثمان‌برای‌عمر این کاررا انجام میدادند . دراوایل اسلام این شغل بنزدیکترین ویا محرم‌ترین افراد نسبت بخلیفه‌واگذارمیشد ، چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد ، وجریان تا زمان عباسیان چنان بود و از آنموقع کاتبان خودشان هم در کارها دخل و تصرف میکردند. سپس‌این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد . وزیران عباسی خودشان نامه‌ها را نمی‌نوشتندبلکه آنرا امضاءمیکردند ، همانطورکه‌امروزباش کاتب(منشی‌مخصوص) نامه‌ها را مینگارد ووزیر آنراامضاء میکند . همینکه هرون یحیی برمکی را درتمام کارهای مملکت‌فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیزباوواگذارد . نخستین وزیری که بجای خلیفه فرمانها راامضاء مینمود یحیی برمکی بود . واگر کسی‌چیزی میخواست یا شکایتی داشت یحیی فرمان مربوط باو را امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احراز کردند . ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات‌مهم خلفاء تنها دردست یك وزیرباقی میماند .

دراواخردورهٔ عباسیان دفترمراسلات‌خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی‌برای آن تعیین‌گشت که اورارئیس دیوان‌انشاء - رئیس‌دیوان عزیز - کاتب‌السر-ویاصاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگر پادشاهان ممالك دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت نظر رئیس دیوان درآنجاخدمت میکردند . ودر حقیقت آنچه راکه در دولت‌عثمانی‌بنام

باب عالی و وزارت امور خارجه می نامند (مینامیدند مترجم) در آنروز ها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع در اصطلاح امروز توقیع بمعنای امضاست امادر آن ایام توقیع عبارت ازجمله های کوتاهی بودکه بعنوان دستور یا جواب یاهرچه ازطرف خلفا زیرنامه های رسیده ویاعرض حال ارباب رجوع نوشته



نمونه خط حمیری

میشد . معمولا توقیع با تقریر خلیفه و خط منشی مخصوص (رئیس دیوان ویا مأمور دیگری) انجام می یافت ،گاه هم توقیع انشای همان مأمور بود باینقسم که مأموری کنار خلیفه یا سلطان می‌نشست ومراسلات را میخواند سپس بانظرخلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان ونویسندگان زبردستی بودند و جملاتی که مشتمل بربهترین مطالب وکوتاه ترین عبارات بود در طی آن مراسلات مینگاشتند ، میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی که هرقطعه ای از منشئات وتوقیع های اورا از نظر ادبی در آنزمان بـه يك دينار می‌خریدند .

خلفای راشدین شخصاًتوقیع را مینگاشتند ویاآنرا بمنشیان مخصوص خویش دیکته میکردند ویاآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتر اقتباس از آیات قرآن ویا احادیث نبوی و یا اشعار ویا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می یافت ، مثلا موقعی که سعدوقاص والی عراق بود شرحی بعمر نگاشته اجازه خواست خانه ای برای خود

بسازد. عمردرزیر نامهٔ اوچنین توقیع کرد: «جائی بساز که تورا ازگزند باران وگرما وسرما نگاهدارد». و نیز عمر یکی از نامه هـای عمروعاص والی مصر را چنین توقیع کرد:

«برای فرمانبرداران چنان باش که آرزوداری فرمانروایان تو برای تو چنان باشند».

عده ای نامه بعثمان نگاشته ازمروان شکایت کردند که مارا پس گردنی میزند. عثمان درزیر نامهٔ آنهااین آیه‌رانوشت:

فان عصوك فانی بری مما تعملون - اگر نافرمانی تورا می کنند من از کرده آنان بیزارم.

سپس نامه را برای مروان‌فرستاد. علی (حضرت امیر) درپاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن (ع) چنین توقیع کرد:

«رأی و فکر پیر ازچابکی جوان بهتر است». سلمان فارسی نامه‌ای بحضرت امیرنگاشته پرسید که روزبازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود علی (حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود:

«ازروی روزی روزانه حساب آنانرا میرسند». عبدالله بن عامر نامه‌ای بمعاویه نگاشته خواهش کرد ملکی رادرطایف بوی تیول بدهد معاویه زیرتقاضا نامهٔ وی‌چنین توقیع کرد: «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید».

زیاد بن ابیه شرحی بمعاویه نوشت که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض‌میکند. معاویه زیرنامه اینطور نوشت:

«در زمان جاهلیت‌پدرمن وپدر عبدالله یك روح دردوقالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی‌را بداندیشی‌توبرهم‌نمیزند». حجاج نامه‌ای بعبدالملك بن مروان نگاشت که مردم عراق‌برضد اودسته بندی میکنند واورا آرام‌نمیگذارند وچاره‌ای جز کشتن بزرگان عراق بنظر نمیرسد. عبدالملك درزیرنامه اونوشت:

«ازخوش بختی وزرنگی سیاستمدار یکی اینکه ناسازگاران سازگار میشود وبدبختی ونادانم کاری اواینکه سازگاران را ناسازگار میسازد».

اشعث نامهٔ تعرض آمیزی بعبدالملك نگاشت و عبدالملك ذیل آن این شعررا نگاشت :

ترجمه :

«شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای او را التیام دهم و او از دیوانگی میکوشد استخوان مرا بشکند» .

قتیبة بن مسلم نامه‌ای بعبد-الملك نوشته اوراتهدید بخلع خلافت کرد ، عبدالملک این شعررا زیر نامه‌اش نگاشت .

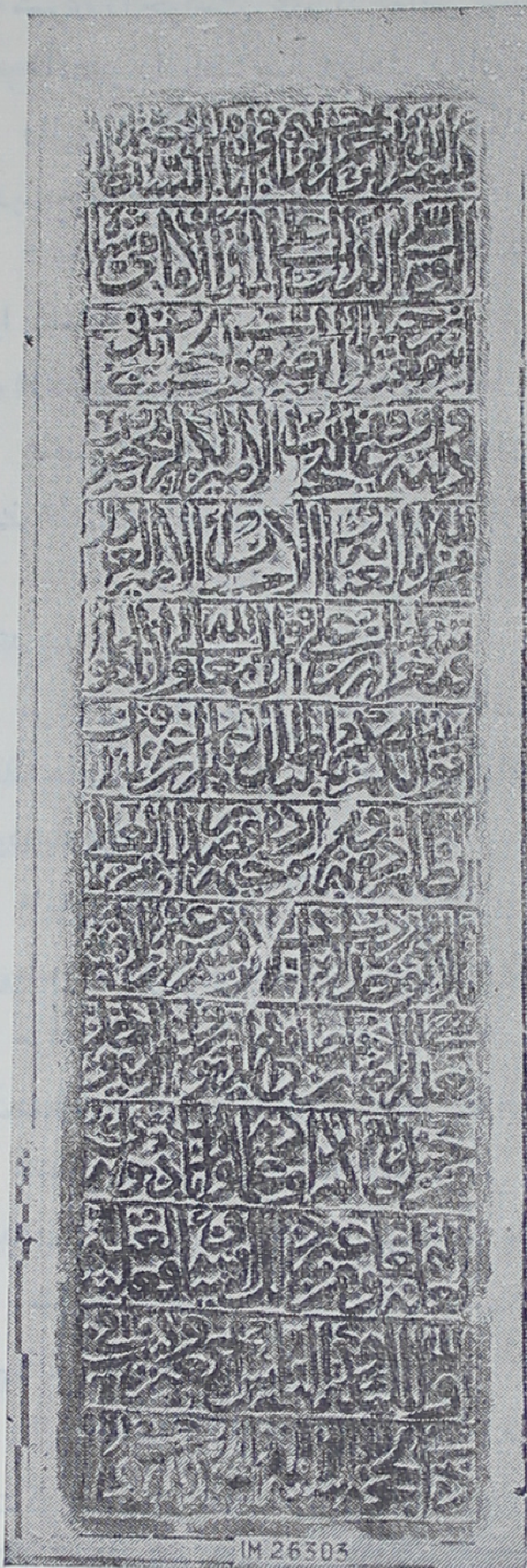
ترجمه :

« فرزدق پیش خود گمان کرده که بزودی مربع را میکشد وهمین گمان اوگواهی میدهدکه مربع عمرزیادی خواهدکرد» .

قتیبه مجدد همان مضمون سابق‌را تکرار کرد عبدالملک این آیه‌را توقیع نمود :

«وان تصبرا وتتقوالایضرکم کیدهم شیئاً- گرشکیباوپرهیزکار باشیدفریب آنان‌شمارازیان‌نمیدهد».

یکی از استانداران نامه‌ای بعمر بن عبد العزیز نوشته اجازه



٤ - سنگ سیاهی که فرمان قنبر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بزمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۳۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

تعمیر شهری را خواست. عمر درجوابش چنین توقیع کرد:

«آنشهر را باداد بساز وراهش را از بیداد بزدای».

والی عراق نامه‌ای بعمر بن عبدالعزیز نگاشته ازبدرفتاری مردم آنجا شکایت کرد. عمردرپاسخ نامه چنین توقیع کرد:

«نخست آنچه که برای خود می پسندی برای آنان به پسند، آنگاه گناهان آنانرا بشمار».

ازعمر بن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است.

شخصی به یزید بن عبدالملک نامه‌ای نگاشته ازبیداد استانداری شکایت کرد، یزیداین آیه‌را درزیر نامه توقیع کرد: «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون». ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش ها و نگرانی ها خواهند شد».

مردم انبار(۱) شرحی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردند که مأمورین وی خانه های آنها راگرفته وجزء ساختمانهای دولتی کرده وبهای آنرا هم نداده‌اند، سفاح درپاسخ نوشت:

«این بنائی‌است که بربنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است».

سپس فرمان داد بهای خانه های آنان را بپردازند.

مردم کوفه نامه ای بمنصور نوشته از بدرفتاری والی کوفه شکایت کردند. منصور درذیل آن نگاشت: «همانطور که هستید برشما فرمانروائی میکنند».

شخصی بمنصورنامه نوشته ازتنگدستی شکایت کرد. منصور درپاسخ نگاشت: «از خدا روزی بخواه» نامه ای ازفرماندار حمص برای منصور رسید که چند اشتباه داشت، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت «یا کاتب را عوض کن یا تو را عوض می کنم»:

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته ازنافرمانی مردم آنجا شکایت کرد. مهدی نامهٔ اورا با این آیه توقیع کرد: «خذالعفو وأمر بالمعروف

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق درکنار فرات بوده است. مترجم

و اعرض عن‌الجاهلین . بخشودن بکار به نیکوکاری فرمان ده واز نادانان کناره گیر».

بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان به مهدی شرحی نگاشتند مهدی پاسخ نوشت:

«تو خوابی ومن بیدار» . وعین آنرا برای والی فرستاد» .

هرون‌الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :

«زخمت را معالجه کن وگرنه فزونی می‌یابد» .

وبوالی مصر چنین نوشت :

« مبادا خزانهٔ من خزانهٔ برادرم یوسف‌را برباد بدهی واز طرف خدا و خلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .

ابن هشام شرحی بمأمون نگاشت و ازستمی که بروی رفته بود شکایت کرد .

مأمون درپاسخ وی چنین توقیع کرد :

«نشانهٔ‌مرد شریف آنست که از زورمندان‌ستم نکشندوستم زیردستان‌را تحمل کنند . تو ازکدام آنان هستی» . و امثال این توقیعات فراوان است .

علاوه بر خلفاء امیران ووزیران وبزرگان نیز زیر نامه‌ها توقیع مینگاشتند ، زیادبن ابیه ، ابو مسلم خراسانی ، جعفر برمکی ودیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفرکه توقیع های ادبی وی چنانکه گفتیم دست بدست میگشت . جعفر موقعی زیرنامهٔ یك زندانی این آیه‌رانگاشت : «ولکل‌اجل کتاب ـ هرمدتی دفترمعین داردکه در آن ثبت است».

موقع‌دیگری عده‌ای‌بوی شرحی‌نگاشته از یکی‌از مأمورین او شکایت کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت :

« شکرکنندگان تو نایاب ، شکوه‌کنندگان‌تو بی حساب یا رسم عدالت آموز یا از مسند حکومت بر خیز».

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازه مکه رفتن خواست ، جعفر چنین توقیع کرد :

«هرکه راه خدا رود بی گمان رستگار شود».

مردی بوی نامه نگاشته در خواست حکومت‌محلی را کرد ، جعفربوی‌نوشت:

« که ستمگران را حکومت نشاید »

مرد دیگری که مکرر از جعفر کمک مالی خواسته بود و از وی کمک گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمک کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت :« بگذار از این پستان گاوی که مکرر دوشیده‌ای دیگران هم بدوشند » .

فضل بن سهل وطاهر بن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتند که نامه‌های خود را کوتاه و پر معنی بنویسند، تا نمونه‌ای از بلاغت کلام باشد، مثلا هنگامی در مدینه قحطی شد وعمر بعمروعاص این نامه را نگاشته از وی غله خواست :

« از بندهٔ خدا ، امیر مؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمهٔ عاص نام پدر عمروعاص است . مترجم) اما بعد چنان فکر میکنم که اگر من و همراهان من از گرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهد شد ، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص در پاسخ عمر چنین نگاشت :

« از بندهٔ خدا عمروعاص لبیك لبیك ای امیر مؤمنان ، کاروانی از غله برای تو فرستادم که یکسرش نزد تو در مدینه وسر دیگرش نزد من در مصر است والسلام».

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است که از طرف خلفا ومأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه تنها با عمال خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً با پادشاهان و بزرگان نیز همین طور کاغذ مینوشتند .

مثلا هنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدید کرد که باید باجی را که از امپراتریس روم گرفته پس بدهی . هرون که آن نامه را خواند بخشم در آمد وقلم دوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

« از هرون امیر مؤمنان به نیسفور سگ روم من نامه تورا خواندم ای پسر زن بی‌ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد ، یوسف پشت نامه او نوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید»

نامه نگاری خلفاء . یکی از مقررات حتمی نامه نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم بر هر نامی نوشته شود. واگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد . و نمونهٔ آن فوقاً در مکاتبه عمر ، عمر وعاص مشاهده شد . ویکی از گناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که : موقعی نام خود را مقدم بر



ت ـ بروسه : مقبرهٔ سلطان ایلدریم بایزید

نام منصور در یکی از نامه‌ها نگاشته بود و اگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ وکاتب سهو کرده است .

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء رااز بیشتر کارها بر کنار ساختند. و موضوع نامه نگاری آنان محدود شد ، فقط گاه گاهی ببعضی از حکام خود مطالبی مینوشتند ، ودستگاه نامه نگاری بدست وزیران افتاد . و اگر در نامه‌های آنان بنا بمقتضیات ذکر نام خلیفه لازم میشد بطور کنایه با عبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه

دارالعزیزه - محل ممجد - وامثال آن باسم خلفا اشاره میکردند . البته منظورشان از جای اقامت خلیفه خود خلیفه بوده است ، کم کم برای وزیران نیزچنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات : مجلس عالی - حضرت سامی ومانند آن مینگاشتند .

اشاره یا رمز . دیگر از تفنن‌های آنان اینکه با رمز واشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی را با یك حرف ودوحرف ادا مینمودند. مثلا بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی‌خواست که بنامش خطبه بخوانند ، وسکه بزنند، وهمینکه‌خلیفه‌این خواهش را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین‌مضمون نوشت :

« اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی پشت پیلان بغزنه بیاورم » .

خلیفه نامهٔ سر بمهری‌در پاسخ محمود فرستاد، محمود نامه راگشود وچیزی درنامه ندید . جز اینکه در آغاز نامه بسم‌الله ودر پایان درود و ستایش بر پیغمبر نوشته‌بودند . اما سرصفحه‌یك‌الف (آ) مد داروسط آن‌یك لام(ل)و آخر نامه حرف‌میم (م) بود ، سلطان و مجلسیان او در شگفت ماندند که معنای این رمز چی است ، وهمانطورمتحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن‌روز بر سلطان‌وارد شد ونامه‌را دیده‌لختی‌بفکر فرورفت‌وسپس گفت: دانستم‌چه نوشته‌اند ، سلطان گفت آنچه‌میخواهی‌میدهم شرح‌معما را بیان‌کن ابوبکر گفت: تو خلیفه را به پیلان‌تهدید کردی او در پاسخ (الف لام‌میم)نگاشته و بسورهٔ فیل(الم ترکیف فعل‌ربک باصحاب الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال‌بدگرفت و ازکردهٔ‌خود پشیمان‌گشته با خلیفه مهربان شد .

حکایت دیگری باین مضمون از سدیدالملك نقل میکنند ، باین تفصیل که سدیدالملك بن علی‌فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی باك اواسط قرن پنجم‌هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب‌دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم‌خورد وسدیدالملك از بیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك بن عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت ، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك

به منشی خود ابـونصر محمدبن حسین دستور داد نامه‌ای بسدید الملک بنویسد واورا بآمدن‌حلب تشویق کند. ابونصر که از دوستان سدیدالملک بود ونمیخواست او را بدام بیندازد مطابق دستور تاج‌الملوک نامهٔ تملق آمیزی بسدیدالملک نوشت. ولی همینکه بعبارت انشاء الله تعـالی رسید بجای (اِن) (اَن) نوشت وبرای سدید-الملک فرستاد. جلال الملک و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تـاج- الملوك به سدید الملک ابراز مسرت کردند، اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهمینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می بینم که شما نمی بینید، آنگاه قلم وکاغذ خواست وپاسخ نامهٔ تاج الملوك را با ادب نگاشت ودر پایان نامه چنین نوشت: (اناالخادم‌المقر بالانعام). من بنده‌ای‌هستم که مراحم‌عالی را در نظر دارم اما کلمهٔ انادر جملهٔفوق مشدد ومکسور (انا) بود جواب نامه بدست تاج الملوك رسید وآنراحسب‌المعمول بابونصر کاتب خود داد. ابونصرپس‌ازمطالعهٔ نامه بیاران نزدیک گفت خوشوقتم که سدیدالملک اشارهٔ مرا درك‌کرده است، چون من با نوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه‌کرده بودم:

«ان‌الملاء یأتمرون بک لیقتلوك - جماعت توطئه میکنند که ترا بکشند».

و سدیدالملک با نگاشتن کلمهٔ اِنابااین آیه اشاره‌کرده است: «انا لن‌ندخلها ابداً ماداموافیها- تاآنهادرآنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگر از لطیفه‌های ادبی در فن نامه نگاری سلاطین و امراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی بابی منصور افتکین والی دمشق است، باین تفصیل که والی دمشق نامهٔ ذیل‌را بعضدالدوله نوشت:

«شـام بدست من افتاده و پادشاه مصر را در اینجا نفوذ و قدرتی نمانده اگر مرا با مال واسلحه یاری کنی آنان را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله در پاسخ اونامهٔ زیر راکه شبیه برمز است. مرقوم داشت:

«عرك عرك، فصار فصار، دلک دلک، فعلک فعلک بهدا ...».

وچنانکه ملاحظه میشود. جملات آن کـلمات متشابهی است‌که تا نقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس ازنقطه‌گذاری چنین میگردد:

«غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك تهدأ ... » .

« جاه تو تو را فریب داده وکوتاه بینی تو برای تو خواری می آورد و از کار بدت بهراس شاید آرام بگیری ... »

ومنظور عضدالدوله آن بوده که کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست کسی افتاد چیزی از آن نفهمد ، اتفاقاً چنان شد و افتکین مراد عضدالدوله را دریافت و آرام نشست .

لوازم التحریر، نوشت‌افزار قلم را از نی میساختند ومرکب که آن را مداد میگفتند از گرد ذغال ویا گرد سیاه دیگر تهیه کرده مایع لزجی مثل صمغ ومانند آن بآن میافزودند .

اما کاغذ اعراب در ابتداء پوست بود که آنرا رق‌میگفتند. گاه هم روی پارچه مینوشتند . و مشهورترین آن پارچهٔ بافت مصر بنام قباطی بود ومعلقات سبع(۱) پیش از اسلام بر روی همان پارچه نوشته شده بود . و هرگاه پارچه یا پوست بدست نمیآوردند روی چوب یا استخوان یا سنگ یا سفال ومانند آن مینوشتند .

همینکه مصرفتح شد پاپیروس یا بردی معمول گشت وبیشترمراسلات بنی‌امیه روی بردی یا قباطی بوده است . ودر کتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست که‌روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند . وگرچه قدری پوسیده است ، اما نوشته های آن هنوز

---

۱ - پیش از اسلام عادت عربها براین بوده که بهترین اشعار خود را با آب زرنگاشته بر دیوار خانهٔ کعبه می آویختند و تا شعر نیکوتری نمی یافتند آن دیگری را بر نمیداشتند وتا نزول قرآن مجید مدت زمانی هفت قصیده بنام معلقات یا مذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینك نام گویندگان آن هفت قصیده وشعراول قصیدهٔ آنان :

۱ - امروءالقیس قفانبك من ذکری حبیب ومنزل – بسقطاللوی بین‌الدخول فحوملی .
۲ - طرفةبن عبد - اخولةاطلال ببرقة ثهمد - تلوح کباقی‌الوشم فی ظاهر الید
۳ - زهیربن ابی‌سلمی – امن ام اوفی دمنة لم تکلم–بحومانةالدراج فالمتثلم
٤- لبیدبن ربیعه – عفت‌الدیار محلها فمقامها – بمناتابدغولها فرجامها
٥ - عمروبن کلثوم – الاهبی بصحنك فاصبحینا – ولاتبقی خمورالاندرینا
٦ - عنترةبن شداد عیسی - هل‌غادرالشعراء من متردم – ام هل‌عرفت‌الدار بعد ترمم
۷ - حرث‌بن جلزه یشکر– آذنتنا بینها اسماء – رب‌ثاویمل منه‌الثواء

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی ابوعبدالله حسین‌بن احمدزوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

نمایان میباشد .

همینقسم تیکه های سفالی بنظرما رسیده که روی آن عربی نوشته‌اند . وقدیمی‌ترین آن آثارازاواخرقرن اول هجری تجاوزنمیکند وتمام آن نوشته‌ها در کتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است .

درموزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است که بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند . وتصور میرودکه مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

درزمان عباسیان بدستور واشارهٔ فضل بن یحیی برمکی کاغذ ساختند و برای نوشتن بکار بردند. وچنانکه‌میدانیم چینی‌هاپیش‌ازمیلادباکاغذآشنابودند وهمانموقع کاغذمیساختندوهمینکه‌سمرقندبدست‌لشگراسلام‌گشوده‌شدعربهادرآنجابرای‌نخستین بارباکاغذآشنا شدند ، تا زمان عباسیان استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت ، درآن هنگام‌که مکاتبات زیاد شده بود و پوست کفاف نمیداد ناچار فضل برمکی دستور کاغذ سازی داد . ودربغداد ودمشق وشهرهای بزرگ‌دیگراسلامی کارخانه‌های کاغذ سازی تأسیس گشت . واین صنعت مهم ازدست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت . وهمینکه غربی‌ها درقرون وسطی‌ازخواب غفلت برخاستند ، ابتداء کاغذشامی بکاربردند وآنرا نامه دمشق نامیدند .

Charta Damascena

وتدریجاً سایرممالك اروپاکاغذ سازی را ازاعراب اندلس فراگرفتند ، چه‌که عربها درشهرهای (شاطبه ـ بلنسیه ـ طلیطله) کارخانه‌های کاغذ سازی‌داشتندوهمینکه اندلس بدست فرنگیان افتادآن کارخانه‌ها را نگاهداشتند وسایرممالك اروپا ازآنان کاغذ سازی آموختند ، قدیمی‌ترین مکتوب عربی‌که روی کاغذ نوشته شده نسخه ای ازکتاب غریب‌الحدیث است که فعلا درکتابخانهٔ دانشگاه لیدن(هلند) دیده میشود . وتصورمیرود درقرن سوم هجری نوشته شده است ، دیگر کتاب دیوان‌الادب متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانی ازآثاراوایل قرن چهارم میباشد .

دربانی ـ حجابه

آنچه راکه امروزادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان‌حجابه میگفتند . و رئیس آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات

مردم ازسلطان یاامیریاوزیر بود ومنظوراز آن حفظ ابهت وجلال پادشاه یاامیرمیباشد.
وهرقدر که تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصله میان پادشاه و مردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادترشد ، خلفای راشدین دربـان ورئیس تشریفـات نداشتند وهر کس ازگدا وپولداربدون مانع آنها را ملاقات میکرد .

پس از آنان که دستگاه سلطنت پدید آمد ، برای ملاقات خلفا مقرراتی وضع شد که بموجب آن مقام و حسب و نسب اشخاص رعایت میشد . وبرای اولین مرتبه زیادبن ابیه معاویه رابااین موضوع متوجه ساخت . بااین قسم که برای ملاقات خلفاء بیش از هرچیز نسب مورد نظر بود واگر دو نفر در نسب برابر میشدند سن آنان مقیاس تقدم وتأخربود . واگر درسن هم‌مساوی بودند علم‌وادب مقیاس میشد. ولی چهاردسته ازمأمورین گاه وبیگاه میتوانستند خلیفه‌را ملاقات کنند وآن‌چهار نفرعبارت بودند از : مؤذن ـ قاصد سرحد ـ خوانسالار ـ پیکی که شب ازجائـی میرسید . وبهمین مناسبت زیادبن‌ابیه بحاجب خود چنین میگوید :

«تودرهرموقع وبرای هر کس‌حاجب من هستی. اما دربارهٔ‌چهار نفرحق‌مداخله نداری اول‌جارچی خدابرای‌نماز، دوم دهقان‌که هرگاه خواست باید مرا ببیند ، سوم پیك سرحدی‌که اگرساعتی کارش دیر شود یکسال زیان دارد ، چهارم خوانسالارکه اگر خوراك را دوباره‌گرم‌کنند فاسدمیشود .»

در زمان عباسیان‌که تجملات افزون شد ودستگاه توسعه یافت ملاقات‌خلیفه دشوارشد . وجز درموارد مهم دیدار آنان میسر نمیشد ، واین همان است که ابن ـ خلدون آنرا حجاب دوم مینامد . درآ نموقع‌میان مردم و خلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شدکه یکی را دارالعامه ودیگری را دارالخاصه میگفتند . وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته از مردم دریکی ازاین‌دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات‌میکردند ودر روزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان‌آمدکه از آن‌دو حجاب‌سخت‌تر بود ، والبته این سخت گیری از آنرو میشدکه خلفا راپشت‌پرده‌نگاه‌ـ داشته ازجریان امور برکناردارند . و بآنان (بخلفا) میگفتند که برای حفظ عظمت

مقام بهتر آنکه پشت‌پرده بمانید. وکمترمردم را ببینید، در صورتیکه منظوراصلی کنارگذاردن خلفا بوده است. والبته این اوضاع مقارن با انقراض و انحطاط دولتها پیش میآید.

نقابت یامقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبررا شریف میدانند بخصوص درقرن اول اسلام‌که احترام زیادی بآنان‌میگذاردند. وبرای‌اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افراد آن‌مصون بماند، معمولا شخصی‌را باسم‌نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب‌میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاینقرار بود:

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره‌ای گناهان ویااشتغال‌بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق آنان، دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر ازغنیمت‌وفیئی وتقسیم آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان ودختران خانواده که فقط باهم شأن خودشان همسرشوند، و در واقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خانـدان بشمار میآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعدازمقام خلافت اول مقام بود وازآنـرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادرعباسی خلیفهٔ‌خود در طی قصیده‌چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر

«توجه داشته‌باش ای‌امیرمؤمنان، چه که مادراصل‌و نسب‌عالی‌ازهم‌جدانیستیم»

«هنگام فخرآزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

«فقط امتیاز شما آنست‌که خلیفه هستید ومن نیستیم دیگـر هیچ مزیتی بر-من نداری».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکردند و گاه گاه فـرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج و امثال‌آنراکه از مقامات مهـم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند، و هنوزهم (هنگام تألیف کتاب۱۹۰۲ میلادی مترجم) دولت عثمانی آن مراتب را رعایت میکند بقسمی که درسلام‌های رسمی نقیب‌الاشراف جلوترازهمهٔ‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضور خلیفه میآید. (میآمدچون دیگردولت عثمانـی

باقی نمانده است مترجم) .

مشیخه طریقه صوفیه دیگر ازمنصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است . که پس ازپیدایش مسلك صوفیه پدیدآمد . و متصدی آن مقام میتوانددراجع بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهار نظر کند . باینقسم که مریدان‌بدست خلفاء اداره میشوند وخلفای‌صوفیه ازطرف شیخ جماعت تعیین میگردد وریاست‌تمام شیوخ‌صوفیه باشیخ‌المشایخ‌میباشدارشادمدیران‌ومراقبت حال آنان‌واجرای‌امر بمعروف ونهی ازمنکروتربیت‌افراد با خلفای شیخ‌طریقت‌است، وشیخ طریقت بنوبـهٔ خود از شیخ‌المشایخ‌شنوائی‌داردو تازمان سلطان صلاح‌الدین ایوبی صوفیان مصرشیخ‌المشایخ نداشتندوهردسته‌ای‌از آنان خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند. والبته این‌تفرقه موجب پاره‌ای‌مفاسد میگشت، وهمینکه سلطان‌صلاح الدین خانقاه سعیدالسعداء را درقاهره بناکردآن‌را (دویرة‌الصوفیه) سرای درویشان‌نامید . ورئیس آن خانقاه را پیوسته ازبزرگان وصاحبمنصبان ارشد دولتی انتخاب مینمود. چنانکه مدتی ریاست آن محل را بفرزندان شیخ الشیوخ ابن حمویه واگذارد ، و چنانکه میدانیم این خاندان دارای مقام‌وزارت وامارت‌وفرماندهی‌سپاه بودند وهمه ازآنـان حساب‌میبردند، چندی‌هم‌تقی‌الدین‌عبدالرحمن بن بنت‌الاعزرا بریاست آن‌خانقاه گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیر صاحب مشهور بود ودرمیان مردم مصرمقام بلندی داشت، خلاصه‌اینکه صلاح‌الدین‌با این‌حسن تدبیر (انتخاب‌مردان‌بزرگ‌برای ریاست خانقـاه سعیدالسعداء) عملا مقامی بنام وعنوان شیخ‌المشایخ صوفیه تـأسیس نمود ، ودرقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصر بسید محمد شمس الدین بکری مسلم گشت، واین مرد ازداناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است ، چنانه شعرانی دربارهٔ او گفته است . «اگرسیدرا داناترین مردم هـم عصر او بدانیم خطا نرفته‌ایم » .

پس از شمس الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان گشت واو از مفسران نامی نیزمیباشد . تاکنون منصب مزبور در خاندان صدیقی بکری (درمصر) برقرار است .

پایان جلداول تمدن اسلام

فهرست اعلام واماکن



حرف الف

حرف ب

حرف خ

حرف د

حرف ذ

حرف ر

حرف ص

حرف ض

حرف ط

حرف ع

حرف غ

حرف ف

حرف ق

حرف ن

حرف و

حرف هـ

حرف ی



